

صلى الله  
عليه وآله

# بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم

به ضمیمه مناظرات و توسل

عَلَى مَعَ الْخَيْرِ وَالْخَيْرِ عَلَى  
وَالْخَيْرِ وَالْخَيْرِ عَلَى الْخَيْرِ

علی عطائی اصفهانی

بهترین انسان

صَلَّى اللهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بعد از پیامبر اکرم

به ضمیمه :

مناظرات و توسل

علی عطائی اصفهانی

سرشناسه	: عطائی اصفهانی، علی، ۱۳۱۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: بهترین انسان ها بعد از پیامبر اکرم (ص) به ضمیمه ی مناظرات و توسل / علی عطائی اصفهانی.
مشخصات نشر	: قم: آیین دانش، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۵۱۲ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۰۰-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - فضایل - احادیث
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت
موضوع	: خاندان نبوت - احادیث
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ب ۹ ع / ۳۵ / ۳۷ PB
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۵۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۰۷۲۲۸۶

## بهترین انسان ها بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به ضمیمه ی مناظرات و توسل

نویسنده: علی عطائی اصفهانی

ناشر: آیین دانش

چاپ: دانش

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - زمستان ۹۴

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۸۰۵۹ - ۰۰ - ۴

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: قم - بلوار شهید دل آذر - کوچه شماره ۲ - پلاک ۱۴

تلفن: ۷-۲۶۶۱۶۱۳۶ (۰۲۵) و ۳۷۲۲۶۱۶۱ (۰۲۵)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ <sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.

قال الله تبارك و تعالی فی کتابه الکریم :

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾ <sup>۲</sup>

و لَمَّا نزلت هذه الآية: ﴿ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ... ﴾ <sup>۳</sup>

دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا، وَ فَاطِمَةَ، وَ حَسَنًا، وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي. <sup>۴</sup>

### جزوه و حق کشی و نادیده گرفتن آیات و روایات

در مدینه منوره جزوه ای با عنوان «بهترین انسان ها بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» <sup>۵</sup> به طور

۱. کتاب «بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، قبلاً به طور مستقل چاپ شد و به تقاضای دوستان

مجدداً با اضافه کردن مناظرات تجدید چاپ گردید. امید است مورد قبول واقع گردد، ان شاء الله.

۲. سوره شورا / ۲۳.

۳. سوره آل عمران / ۶۱.

۴. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب (رضی): ح ۳۲.

۵. این جزوه را در سال ۱۳۹۰ هـ. ش چاپ و منتشر کردند.

رایگان و در سطحی وسیع، بین مسلمانان، به ویژه بین زائران ایرانی توزیع می‌کردند.<sup>۱</sup>

در صفحه پنجم آن، به مدح و ستایش اصحاب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرداخته تا آنکه نوشته‌اند:

برترین و بزرگوارترین اصحاب به ترتیب خلفای چهارگانه، ابوبکر، عمر، عثمان، علی عَلِيٌّ، معاویه، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و مهاجرین بر انصار و اهل بدر و اهل بیعت الرضوان برتری دارند.

همچنین نوشته‌اند:

صحابی بودن گاهی با تواتر و توالی اخبار ثابت می‌شود، مانند صحابی بودن عمر، عثمان، علی عَلِيٌّ، حذیفه، ابوهریره، و عایشه و غیر آنها از بزرگان صحابه.

**ما می‌گوییم:** چه شد که در آن جزوه نام و یادی از امام حسن عَلِيٌّ و امام حسین عَلِيٌّ و حضرت زهرا عَلِيٌّ و حضرت حمزه و حضرت خدیجه کبرا و سلمان و اباذر و عمار و بلال و امثال آنان برده نشده و گویا این بزرگواران از یاران و صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده‌اند، بلکه ظاهراً خواسته‌اند نام و یاد این شخصیت‌های ممتاز و بی‌مانند به فراموشی سپرده شود، به طوری که گویا اصلاً وجود نداشته‌اند، هر چند ممکن است نویسندگان آن جزوه، از آن چهره‌های درخشان اطلاع نداشته و آثار وجودی آن عزیزان را حتی در کتابهای معتبر خودشان هم ندیده و نشنیده‌اند، و حقاً چنین نویسندگانی سزاوار چنین موقعیتی

۱. از کنار بقیع می‌گذشتم، از داخل دگه‌ای که این جزوه‌ها را توزیع می‌کردند، چند جلد از همان جزوه‌ها را تعارف کردند، نگرفتم، و گفتم: اینها چیست که بخش می‌کنید، «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (حرفی که عمر زد)، واسطه متوجه نشد، آن شخص که داخل دگه بود، اشاره کرد که بگیر، رفتم جلو و بلند گفتم: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» او متوجه شد و لبخند زد، و گفت: شما بگیر، من هم ادب کردم و آنها را گرفتم.

هستند که ﴿ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾<sup>۱</sup>؛ «خدا بر دلها و گوش‌هایشان مهر نهاده، و بر چشم‌ها پرده‌ای، و برای آنان عذابی بزرگ است».

اینجانب بعد از مطالعه آن جزوه، مشاهده کردم که حق‌کشی ناجوانمردانه و آشکاری شده، و واقعیات را نادیده گرفته و بر حقایق پرده‌ای ضخیم کشیده‌اند، لذا وجدانم آرام نگرفت و بر آن شدم تا گوشه پرده را کنار زنم، و توضیح مختصری بدهم، شاید به وظیفه‌ام عمل کرده، و حق و حقیقت را روشن کنم، إن شاء الله تعالی.

### پیامبر اکرم ﷺ افضل انسان‌ها

قبل از آن که به توضیح و بررسی آن جزوه بپردازم، اشاره می‌کنم به اینکه: بدون شک و تردید و به اتفاق شیعه و سنی، بلکه به اتفاق همه دانشمندان عالم، پیامبر اکرم ﷺ افضل و اشرف انسانها بوده و در تمام فضائل نفسانی و مناقب و مزایای اخلاقی، یگانه و بی‌همتا بوده است، آن بزرگوار، در صدق و صفا و مروت و امانت و حیا، در سخاوت و علم و شجاعت و فتوت و عصمت و خلاصه، در جمیع مکارم اخلاقی سرآمد و بر همه پیامبران علیهم‌السلام تفوق و برتری داشته است.

فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خُلُقٍ وَ فِي خُلُقٍ      وَ لَمْ يَدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ  
فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَ صُورَتُهُ      ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِيَّ النَّسَمِ

در آفرینش و در اخلاق، بر همه انبیا علیهم‌السلام تفوق و برتری یافت.

و در علم و بزرگواری، کسی به پایه او نرسید.

آن حضرت کسی است که از جهت سیرت و صورت، تام و کامل بود.

و خداوند آفریننده، آنجناب را حبیب خود برگزید.

\*\*\*

جهان کرد یکسو چو دار نعیم      به لطف عمیم و به خلق عظیم  
ز هر سوره از پاک قرآن او      فروزان بود شمس برهان او

### افضل و بهترین انسانهای عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

طبق آیات و روایات بسیاری که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، بهترین و با فضیلت‌ترین انسانهایی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درک کرده و با آن حضرت بوده‌اند، اهل بیت آن حضرتند، زیرا فضائل و مناقب آن بزرگواران خصوصاً امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام قابل شمارش نیست: و همین بس که مشمول آیه تطهیراند.<sup>۱</sup> که خداوند سبحان فرموده است:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾<sup>۲</sup>

جز این نیست که خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است پاک و پاکیزه نگه دارد.

و همین بس که آن بزرگواران مشمول آیه مباهله‌اند:

﴿ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا  
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ  
عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴾<sup>۳</sup>

هرگاه کسانی بعد از علم و دانشی که به تو عطا شده [باز] در باره عیسی عَلَيْهِ السَّلَام با

۱. به شرحی که در صفحه ۷۳ همین کتاب می‌آید.

۲. الاحزاب (۳۳) آیه ۳۳.

۳. سوره آل عمران، ۶۱.

تو به ستيز و محاجه برخاستند، بگو: بياييد ما فرزندان خود را دعوت كنيم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خويش را دعوت كنيم، شما هم زنان خود را، ما خويشان نزديك خود را دعوت كنيم، شما هم خويشان نزديكتان را، سپس يكديگر را نفرين نماييم و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار دهيم.<sup>۱</sup>

كه اين آيه سند زنده و روشن است بر افضليت آن عزيزان - زيرا پيامبر ﷺ براى مباحله با نصارا، تنها كسانى را كه قابليت داشتند براى آن امر خطير، همراه برد و آنها على، فاطمه، حسن و حسين عليهم السلام بودند - .

و همين بس كه خداوند سبحان در قرآن مجيدش محبت و دوستى آنها را بر همه مسلمانان واجب كرده و فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۲</sup>

[اى پيامبر] بگو: از شما هيچ پاداشى جز دوست داشتن نزديكانم را نمى خواهم.<sup>۳</sup>

و همين بس كه آيه ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾<sup>۴</sup> إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا<sup>۴</sup> در باره آنان نازل شده است.

و همين بس كه پيامبر اكرم صلوات الله عليه آنان را قرين و عدل قرآن كريم دانسته و معرفى كرده و فرموده است:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي

۱. شأن نزول آن در صفحه ۱۹۱ مى آيد.

۲. سوره شورا / ۲۳.

۳. شأن نزول آن در صفحه ۱۹۴ مى آيد.

۴. و غذا را در عين دوست داشتن به مسكين و يتيم و اسير انفاق مى كنند [و مى گويند:] ما شما را فقط براى خوشنودى خدا اطعام مى كنيم و انتظار هيچ پاداش و سپاسى از شما نداريم. (سوره هل اتى / ۸ و ۹) شأن نزول اين آيه در صفحه ۱۹۵ مى آيد.

فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.<sup>۱</sup>

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای مردم، من دو چیز گران قیمت در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیت، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

و همین بس که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن عزیزان بزرگوار را کشتی نجات امت قرارشان داده و فرموده است: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي، كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»<sup>۲</sup>؛ «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن تخلف کرد غرق شد».

و همین بس که بر همه مسلمانان واجب است در تشهد تمام نمازهایشان بر آنان صلوات بفرستند و بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

و همین بس که همه مسلمانان در نماز بر مرده‌هایشان می‌گویند: «... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ».<sup>۳</sup>

و همین بس که همه مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - بر این عقیده‌اند که از اسباب اجابت دعا، صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است.<sup>۴</sup> و غیر اینها که از خصائص و امتیازات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است که هیچ یک از صحابه چنین

۱. جامع احادیث الشیعة، مرحوم آیه‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمته، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰۸ و سفینة البحار، ج ۴، ص ۱۸۵. و راحة الروح نهاوندی، ص ۴ تا ۱۱، نقل از معانی الاخبار و امالی صدوق (ره). ضمناً: مَثَلٌ - به معنای «نظیر»، و مَثَلٌ به معنای «شبیهِ» است.

۳. در کیفیت تشهد و نماز بر اموات، فرقی بین شیعه و سنی نیست، جز اینکه آنها می‌گویند «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». به صفحه ۱۸۸ کتاب «روزهای مدینه» مراجعه شود.

۴. روایات مربوط به این مطلب را در صفحه ۱۸۹ کتاب «روزهای مدینه» نقل کرده‌ام.

امتیازهایی را نداشته و از این فضائل محروم بوده‌اند. به علاوه شیعه و سنی روایات بسیاری از پیامبر اکرم ﷺ در فضائل یکایک اهل بیت نقل کرده‌اند که حقیر قطره‌ای از آنها را آورده، و در ابتدا برخی که مربوط به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است می‌آورم.

### امیرالمؤمنین علی علیه السلام افضل انسان‌ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

طبق آیات و روایاتی که به آنها اشاره شد، بهترین و با فضیلت‌ترین انسانها بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امیر علیه السلام است، زیرا آن بزرگوار در کمالات نفسانی - مانند علم، حلم، شجاعت، سخاوت، حسن خلق، عفت، مروّت و جوانمردی و غیر اینها - مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. همچنین آن حضرت در کمالات جسمانی - مثل قدرت و نیروی بدنی - نظیر نداشت.

ندیدید و نبینید دگر روزگار جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار  
آن حضرت مثل اعلا و نمونه بارز صفات و خصوصیات امامت بود، در ایمان، تقوا، پرهیزکاری، عدل و انصاف، همتا نداشت. در اجرای مقررات دین، بین آشنا و بیگانه فرق نمی‌گذاشت. در زندگی به حداقل ضرور اکتفا می‌کرد. و همیشه دلسوز یتیمان و مستمندان بود.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: «ما در کنار خانه خدا خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، در این حال علی علیه السلام به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن جناب افتاد، فرمود: «قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي؛ برادرم به سوی شما می‌آید» سپس رو به کعبه کرد و فرمود: «وَرَبِّ هَذِهِ الْبُنْيَةِ! إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ سوگند به خدای این کعبه این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند»، سپس رو به سوی ما کرد و افزود:

«أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ، وَأَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ  
أَقْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَأَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَأَعْدَلُكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ، وَأَعْظَمُكُمْ  
عِنْدَ اللَّهِ مَرْيَّةً.»

قال جابر: فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ  
الْبَرِيَّةِ﴾ فَكَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَقْبَلَ قَالَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ قَدْ أَنَاكُمْ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ  
بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛

به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا  
بیش از همه شما است، و فایش به عهد الهی از همه بیشتر، و قضاوتش به حکم  
الله افزونتر، و مساواتش در تقسیم [بیت المال] از همه زیادت، عدالتش درباره  
رعیت از همه فزونتر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است.

[جابر می گوید: ] اینجا خداوند آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ را نازل فرمود و از آن به بعد هنگامی که علی علیه السلام  
می آمد یاران محمد ﷺ می گفتند: بهترین مخلوق خدا بعد از رسول الله آمد!

هم چنین رسول خدا ﷺ در باره آن حضرت فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِسْرَافِيلَ فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى مِيكَائِيلَ فِي رُتَبَتِهِ وَإِلَى  
جِبْرَائِيلَ فِي جَلَالَتِهِ وَإِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي خَشْيَتِهِ وَإِلَى  
إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ وَإِلَى يَعْقُوبَ فِي حُزْنِهِ وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَإِلَى  
مُوسَى فِي مَنَاجَاتِهِ وَإِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ وَإِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ وَإِلَى  
عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ وَإِلَى يُونُسَ فِي وَرَعِهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي حَسْبِهِ وَخُلُقِهِ،

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۴۱، به نقل از (ابن عساکر).

تذکر: خیر البریه، ای هم خیر الخلق، من بر الله الخلق ای خلقهم، فترکت همزتها. (مجمع البحرین، برأ)  
برأ، به معنای خَلَقَ، البریه، المخلوق، الخالق، (هم خیر البریه) (ای خیر الخلیقه) (خیر الخلق).

فَلْيَنْظُرِ إِلَى عَلِيٍّ، فَإِنَّ فِيهِ تِسْعِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ جَمَعَهَا اللَّهُ فِيهِ  
وَلَمْ يَجْمَعْهَا فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ.<sup>۱</sup>

هر کس اراده کرده است اسرافیل را در هیبتش، و میکائیل را در رتبه‌اش و  
جبرئیل را در جلالتش و حضرت آدم را در علمیتش و نوح را در خشیتش و  
ابراهیم را در دوستیش و یعقوب را در حزنش و یوسف را در جمالش و موسی  
را در مناجاتش و ایوب را در صبرش و یحیی را در زهدش و عیسی را در  
عبادتش و یونس را در ورعش و حضرت محمد ﷺ را در حسب و خلقش  
تماشا کند، به علی بن ابی طالب نگاه کند، به راستی خداوند در او نود خصلت از  
خصال و صفات انبیا را جمع کرده است که در غیر او جمع نکرده است.

و همان حضرت فرمودند:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَاتِ الْبَابَ.<sup>۲</sup>

من شهر علم هستیم و علی دروازه آن، هر کس را علم باید از دروازه، درآید.

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی      خداوند امر و خداوند نهی  
که من شهر علمم علیم در است      درست این سخن گفت پیغمبر است  
گواهی دهم کین سخن را ز اوست      تو گویی که گوشم به آواز او است  
همچنین در باره امتیازات منحصر به فرد آن حضرت فرمودند:

يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى بْنِ  
مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا الثَّرَابَ مِنْ  
تَحْتِ رِجْلَيْكَ وَفَضَلَ طَهُورِكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِمَا وَلَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ  
مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ.<sup>۳</sup>

۱. ینابیع المودة، ج ۲، باب ۵۶.

۲. کشف الغمة: فی مناقبه و غزارة علمه. (فی فضل مناقبه عليه السلام).

۳. مناقب خوارزمی، باب ۱۳.

یا علی! اگر نبود که گروهی از امت من درباره تو همان سخنانی را که نصارا در حق عیسی بن مریم بگویند [که او را فرزند خدا خواندند] در فضیلت تو سخنی می‌گفتم که بر هیچ فرد و گروهی عبور نمی‌کردی مگر آن که خاک پایت را برای تبرک بر می‌داشتند، و با قطره‌های آب وضویت استشفا می‌جستند، اما همین فضیلت تو را بس که، تو از من و من از تو هستم.

\* \* \*

آن لحمک لحمی بشنو تا که بدانی  
 آن یار که او نفس نبی بود علی بود  
 آن کس که ولی بود و وصی بود علی بود  
 سلطان سخا و کرم و جود علی بود  
 آن سرو سرافراز که اندر ره اسلام  
 تا کار نشد راست نیاسود علی بود  
 آن قلعه گشایی که در از قلعه خیبر  
 برکند به یک حمله و بگشود علی بود  
 آن مرد دلاور که برای طمع نفس  
 بر خوان جهان دست نیالود علی بود  
 هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس  
 هم صالح پیغمبر و داوود علی بود  
 هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم ایوب  
 هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود  
 شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود  
 سلطان سخا و کرم و جود علی بود  
 فرزند خلف در صدف نکته توحید  
 کادم به جمالش نگران بود علی بود



و امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيُقَلِّعْ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ  
وَلِيُّ اللَّهِ.

هنگامی که یکی از شما به یگانگی پروردگار و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله شهادت می دهد، باید پس از آن به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گواهی دهد.<sup>۱</sup>

یک دهان خواهم به پهنای فلک	تا بگویم وصف آن رشک مَلک
ور دهان یابم چنین و صد چنین	تنگ آید در بیان آن آمین
اینقدر هم گر نگویم ای صنم	شیشه دل از ضعیفی بشکنم

خلاصه اینکه، هر انسان با انصاف و بی غرضی، در حالات و صفات و روحيات آن حضرت تأمل کند و کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درباره آن بزرگوار، مورد توجه و دقت و بررسی قرار دهد، خواه ناخواه بر تقدم و برتری آن امام والا مقام، اعتراف می کند.

### علی علیه السلام و تقسیم عادلانه بیت المال

۱- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

روزی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام متولّی امور شد، رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

آگاه باشید! به خدا سوگند، من تا وقتی در مدینه درخت خرما دارم، [که با خرمای آن امرار معاش کنم] حتی یک درهم از بیت المال برای خود برنمی دارم، و نباید کسی توقع داشته باشد که چیزی از بیت المال به او اضافه دهم، بلکه هر چه را که هست به طور مساوی تقسیم خواهم کرد.

از میان جمعیت، عقیل بپا خواست و گفت: آیا مرا با سیاه‌پوستی که در مدینه است، از بیت‌المال بطور مساوی می‌دهی [و فرقی نمی‌گذاری]؟ حضرت فرمود: بنشین! کسی غیر از تو نبود صحبت کند؟ [سپس فرمود: تو بر سیاه‌پوست برتری نداری مگر به تقوا].<sup>۱</sup>

۲- و از ابی‌مخنف نقل است که: گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین علی ع خدمت آن حضرت عرض کردند: بیت‌المال را میان سران و اشراف تقسیم کن و آنها را بر ما مقدم بدار و پس از آنکه بطور کامل بر اوضاع و بر حکومت مسلط شدی با عدالت و آن‌گونه که خدا عادت تو قرار داده است، عادلانه عمل کن و بیت‌المال را میان همه بطور مساوی توزیع فرما.

حضرت امیر ع فرمود:

وای بر شما! آیا از من می‌خواهید طلب پیروزی کنم به وسیلهٔ ظلم و ستم در بارهٔ اهل اسلام که عهده‌دار سرپرستی آنها شده‌ام؟ نه به خدا سوگند! ابداً، هرگز، من تا زمانی که ستاره‌ای در آسمان ببینم چنین کاری نخواهم کرد، به خدا سوگند، اگر بیت‌المال ملک شخصی خودم بود، بین افراد فرق نمی‌گذاشتم و بالسویّه تقسیم می‌کردم، تا چه رسد به اینکه بیت‌المال، متعلق به خود مسلمانان و از اموال عموم است.

«أَتَأْمُرُونِي وَيَحْكُمُ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرِ فِي مَنْ وَكَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؟ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَا سَمَرَ السَّمِيرِ<sup>۲</sup> وَمَا رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ أَمْوَالُهُمْ مِلْكِي لَسَاوَيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ»<sup>۳</sup>

۱ و ۳. وسائل الشیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۱۵، ص ۱۰۵، باب ۳۹، ابواب الجهاد، ح ۱ و ۲.

۲. السّمیر: الدهر، ای لا یكون ذلك ابدًا. (الصّاح - سَمَرَ).

۳- و در روایت دیگر است که :

گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شدند که بسیاری از مردم، علی علیه السلام را رها کرده و برای به دست آوردن دنیا، که نزد معاویه است، به سوی وی می روند. لذا خدمت حضرت امیر علیه السلام آمده، عرض کردند:

خوف آن است که گروهی از سران و اشراف قریش به سوی معاویه بروند، برای جلوگیری آنها از رفتن نزد معاویه، آنان را بر موالی و عجم (غیر عرب) مقدم دار و از بیت المال، سهم بیشتری به ایشان عطا فرما.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا از من می خواهید که با جور و ستم به پیروزی برسم، نه به خدا سوگند!! چنین کاری را نخواهم نمود، مادام که آفتاب طلوع می کند و در آسمان ستاره وجود دارد، این ترجیح و تفاوت گذاشتن را مرتکب نخواهم شد، به خدا سوگند، اگر بیت المال ملک شخصی من بود، همه آن را به طور مساوی تقسیم می کردم، تا چه رسد به اینکه مال همه مسلمانان است.<sup>۱</sup>

۴- همچنین روایت است که :

روزی حضرت امیر علیه السلام مشغول تقسیم بیت المال بود، دو زن، یکی عرب و دیگری از موالی و غیر عرب، آمدند. امام علیه السلام به هر یک بیست درهم و یک کیل طعام داد، زن عرب گفت: ای امیرالمؤمنین! من زن عرب هستم و این زن عجم (غیر عرب) است، چرا بین ما فرق نگذاشتی؟ آن بزرگوار فرمود: «وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْفَيْءِ فَضْلاً عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ»؛ به خدا سوگند، در این اموال، نیافتم که فرزندان اسماعیل (که عرب هستند) برتر و افضل از فرزندان اسحاق (که غیر عربند) باشند.<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، ج ۱۵، ص ۱۰۷، باب ۳۹، ابواب الجهاد، ح ۶.

۲. همان، ح ۴.

۵- نیز مرحوم کلینی رحمته الله روایت کرده است که :

امام حسن بن علی علیه السلام پس از بازگشت از دفن امیرالمؤمنین علیه السلام در جمع مردم، ضمن سخنانی فرمود: پدرم علی علیه السلام هنگام مرگ، از مال دنیا فقط هفتصد درهم داشت که می خواست با آن برای خانواده اش خادمی تهیه کند.<sup>۱</sup> و غیر اینها از روایات و بیانات خود حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه که شیوه آنجناب را نسبت به بیت المال و حفظ و توزیع عادلانه آن محرز و قطعی می نماید، اما در مقابل:

### توزیع صد در صد ناعادلانه عثمان

وی در حفظ بیت المال مسلمین سهل انگار بود و از بذل و بخششهای بی مورد دریغ نمی کرد، در یک روز از بیت المال، دویست هزار درهم به ابوسفیان و چند هزار درهم به مروان بخشید. صد هزار درهم به داماد خود، حارث بن حکم داد، سیصد هزار درهم به حکم بن عاص بخشید، بسیاری از املاک عمومی مسلمانان را در اختیار بستگان خود قرار داد، چراگاههای عمومی را در انحصار اطرافیان خود قرار داد، خمس غنائم جنگ با آفریقا را به مروان حکم بخشید، از بصره اموال فراوانی فرستاده شد، تمام آنها را بین فرزندانش تقسیم نمود، حکم بن عاص را مسئول جمع آوری زکات یکی از مناطق نمود و بعد همه زکات را به او بخشید...<sup>۲</sup>

**مؤلف:** اکنون با توجه به تفاوت این دو سیره و تضاد این دو اخلاق، آیا سزاوار

۱. اصول کافی، ج ۱، باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۵۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت) ج ۱، ص ۶۶، و ص ۲۳۳، و حق البقین

شیر، ج ۱، ص ۱۸۹.

است علی بن ابی طالب علیه السلام را در ردیف عثمان و حتی آن حضرت را در رتبه بعد از او قرار داد و معرفی کرد؟! آری آن بزرگوار از ابتدا مظلوم بوده و همچنان مظلوم است و (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

### علی علیه السلام و تسریع در تقسیم بیت‌المال

۱- هلال بن مسلم از جدش نقل کرده است که: خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم که نزدیک غروب آفتاب، مقداری بیت‌المال آوردند، حضرت امیر علیه السلام به مأموران فرمود: این اموال را تقسیم کنید. مأموران گفتند: اجازه بده تا فردا تقسیم کنیم. آن جناب فرمود: شما تعهد می‌کنید که من تا فردا زنده بمانم؟! تقسیم را تأخیر نیندازید، لذا شمع روشن کردند و اموال را تقسیم نمودند.<sup>۱</sup>

۲- نیز روایت است که :

علی بن ابی طالب علیه السلام پس از تقسیم بیت‌المال زمین بیت‌المال را جاروب می‌زد و آب می‌پاشید و می‌فرمود: ای زمین! روز قیامت شهادت بده که من اموال مسلمانان را نگه نداشتم.<sup>۲</sup>

۳- از ابوحیان نقل است که :

علی بن ابی طالب علیه السلام هر جمعه‌ای، بیت‌المال را جارو می‌زد و آب می‌پاشید و دو رکعت نماز می‌خواند و می‌گفت: روز قیامت برای من شهادت دهید.<sup>۳</sup>

۴- ضحاک بن مزاحم نقل کرده است که :

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: دوست من پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از اموال بیت‌المال

۱. وسائل الشیعة، چاپ آل‌البیت، ج ۱۵، ص ۱۰۸، باب ۴۰، ابواب الجهاد، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۰۹، ح ۴.

۳. همان، ص ۱۰۸، ح ۲.

را برای روز بعد نگه نمی داشت. ابوبکر هم همین طور عمل می کرد، ولی عمر نویسنده و دفتر تهیه کرد و تقسیم بیت المال را تا یکسال به تأخیر می انداخت، اما من همان گونه عمل می کنم که خلیل رسول خدا ﷺ عمل کرد، [راوی گوید:] و علی علیه السلام جمعه به جمعه هر چه بود میان مردم تقسیم می کرد و می فرمود:

هَذَا جِنَايَ وَ خِيَارُهُ فِيهِ  
إِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُهُ إِلَى فِيهِ

این میوه ای است که من چیده ام و خوبش در آن موجود است، ولی هر میوه چینی دستش به سوی دهانش است.<sup>۱</sup>  
۵- نیز از مسلم بجلی نقل است که :

مقداری اموال (بیت المال) از اصفهان آوردند، علی علیه السلام فرمود: صبح اول وقت بیایید و هر کس سهمش را بگیرد، به خدا سوگند! من انباردار شما نیستم، «فَوَاللَّهِ مَا أَنَا لَكُمْ بِخَازِنٍ» و پس از تقسیم، بیت المال را جارو زد و آب پاشید و دو رکعت نماز خواند و فرمود: ای دنیا غیر مرا فریب ده: «يَا دُنْيَا غُرِّي غَيْرِي».<sup>۲</sup>

۶- در روایت دیگر است که :

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: ای مردم کوفه! اگر من از شهر شما غیر از مرکب و خادمم، چیزی خارج کردم، به شما خیانت کرده ام. و غذای آن حضرت

۱. وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، ج ۱۵، ص ۱۰۸، باب ۴۰، ابواب الجهاد، ح ۳.

توضیح: نقل است که این شعر مَثَل است که در ابتدا «عمرو بن اخت» گفته است و داستان آن چنین بوده که عمرو بن اخت با دیگر خادمان شاه برای چیدن میوه به بوستان رفتند، خادمها هر میوه خوب را خودشان خوردند ولی عمرو بن اخت همه را نزد شاه برد و این شعر را خواند، بعداً این شعر مَثَل شد. و مقصود حضرت امیر علیه السلام از مَثَل به این شعر این است که من از بیت المال چیزی مصرف نکردم، بلکه همه را تقسیم نمودم. (سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۸۸، ماده «جنى»).

ضمناً «جنا» به معنای میوه، و «جنى» در اینجا به معنای چیدن میوه است.

۲. وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، ج ۱۵، ص ۱۰۸، باب ۴۰، ابواب الجهاد، ح ۶.

در کوفه، از گندم و خرمایی تهیه می‌شد که از مزرعه‌اش «ینبع» که در مدینه بود، به دست می‌آمد.<sup>۱</sup>

**مؤلف:** شیوه امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در توزیع عادلانه و در تسریع پخش بیت‌المال، ملاحظه کردید، اکنون، جا دارد شیوه دیگران را هم ملاحظه و خود انصاف دهید که آیا بی‌شرمی نیست آن بزرگوار را در ردیف آنان قرار دهیم؟! ضمناً: از نقل شیوه دیگران که بیت‌المال را در اختیار داشته و دارند، و از انباشته کردن و ولخرجی‌های آنان و بذل و بخشش‌های بدون حساب و کتاب به اطرافیان‌شان، و اسم آن را شأن و شئونات گذاشتن معذورم.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل است که فرمودند: «أَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ وَأَحْمَقُ مِنْهُ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ»؛ «احمق‌ترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد و احمق‌تر از او کسی است که آخرتش را به دنیای غیر بفروشد.»<sup>۲</sup>

\*\*\*

کیست شایسته اورنگ خلافت جز او  
 کز همه برتر و داناتر و شایسته‌تر است  
 پشت اسلام ز بازوی علی گشت قوی  
 نخل توحید ز شمشیر علی بارور است  
 سر به محراب پی بندگی آورد فرود  
 کی ز شمشیر جفا شیر خدا را حذر است  
 ز ادب چهره بر آن قبیله حاجات بینه  
 که شهان را چو گدا جبهه بر آن خاک در است

۱. وسائل الشیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۱۵، ص ۱۰۸، باب ۴۰، ابواب الجهاد، ح ۵.

۲. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۷.

آری، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فوق تصور و فوق این حرفها است. کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

البته توجه به این نکته ضروری است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را با فرشتگان مقرب و با پیامبران بزرگ و اولوالعزم و با جبرئیل و میکائیل مقایسه فرمود، نه با صحابه و برخی افرادی که سالهای متمادی در منجلاب شرک و کفر و بت پرستی به سر بردند و نه با فلان و فلان.

بر این اساس: مقایسه کردن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را با برخی از صحابه و آن حضرت را در ردیف آنها قرار دادن، بدعتی آشکار و گناهی بزرگ و نابخشودنی است. مقایسه آن بزرگوار را با برخی صحابه و حتی آن جناب را در طول برخی قرار دادن، بر خلاف فرموده خداوند متعال است که آن امام والا مقام را (در آیه مباحله) نفس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده است، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در «حدیث ثقلین» آن جناب را عدل و هم سنگ قرآن قرار داده است.

به مردی فهمیده و با انصاف گفتند: افضل صحابه را به ترتیب نام برد. او نام گروهی را برد، ولی از حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ نامی به میان نیاورد، به او گفتند: چرا علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را ذکر نکردی؟ گفت: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نفس و جان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و شما از صحابه سؤال کردید.<sup>۱</sup>

۱. یک دانشمند و مورخ غربی (غیر مسلمان) شخصیت حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ را با عمر - از نظر تاریخ - مقایسه کرده و نوشته است:

این دو خلیفه را ناگهان ضربت زدند و هر دو دانستند ضربت کارگر افتاده و زندگانی دنیا به پایان رسیده است، هم عمر این را فهمید و هم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ولی هر یک دو جمله کوتاه گفتند که تمام حقیقت و

### افضل بودن علی علیه السلام در بیان خواجه نصیر رحمته الله علیه

خواجه نصیر الدین طوسی رحمته الله علیه، این محقق و حکیم علی الاطلاق، در کتاب تجرید الاعتقاد، بیست و پنج دلیل (به طور خلاصه) در وجه افضل بودن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از صحابه بیان فرموده است. علامه حلّی رحمته الله علیه ۲ در باره هر یک از آن ادله توضیح کوتاهی ارائه فرموده است. عبارات خواجه نصیر رحمته الله علیه چنین است:

۱- عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ لِكثْرَةِ جِهَادِهِ وَ عِظَمِ بَلَاءِهِ فِي وَقَائِعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَجْمَعِهَا وَلَمْ يَبْلُغْ أَحَدٌ دَرَجَتَهُ فِي غَزَاةٍ بَدْرٍ وَأُحُدٍ وَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ وَ خَيْبَرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ غَيْرِهَا.

→ باطن خود را آشکار ساختند، عمر پس از ضربت خوردن گفت: «قَتَلَنِي الْمَجُوسِي»؛ این گبر مرا کشت، و قاتل خود را - که مسلمان بود - گبر و مجوسی خواند و این تعبیر، دشنام آشکار است که مسلمانی را کافر خواند، و این سخن حقیقت او را نشان داد که به زندگانی و ریاست علاقه داشته و از مردن ناخرسند بوده است [و ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه (چهارجلدی، ج ۳، ص ۱۴۵) نقل کرده که عمر گفت: «قَتَلَنِي الْأَكَلْبُ؛ سگ مرا کشت»]. ولی علی علیه السلام پس از ضربت خوردن و یقین به مرگ گفت: «فُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ به خدای کعبه رستگار شدم.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند      واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی      آن شب قدر که این تازه براتم دادند  
نقل و تلخیص از کتاب (سرمايه سخن، ج ۱، ص ۴۲۶).

ضمناً: خلاصه‌ای از شخصیت قاتل عمر، در سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۵۹ آمده است.

۱. خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه، متولد جمادی الاولی سال ۵۹۷ هـ. ق در شهر طوس، متوفای ذی حجه ۶۷۰ هـ. ق در بغداد، مدفون در جوار حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام که طبق وصیتش، بر لوح مزارش نوشتند: «وَكَلْبُهُمْ بِاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ».

۲. علامه حلّی رحمته الله علیه متولد ۱۹ رمضان ۶۴۸، متوفای ۱۱ محرم ۷۲۶ هـ. ق.

برای آگاهی از شرح حال و شخصیت علمی این دو بزرگوار، به مقدمه کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد مراجعه شود.

علی عَلَيْهِ السَّلَام افضل است به خاطر بسیاری جهادش و بزرگی و ابتلا و امتحانش در تمام جنگهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در جنگ بدر، احد، احزاب، خیبر، حنین و سایر جنگها هیچ یک از صحابه به درجه آن حضرت نرسیدند.

علامه حلی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در شرح این قسمت فرموده است:

جهاد علی عَلَيْهِ السَّلَام در جنگهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منحصر به فرد بود، در جنگ بدر که اولین جنگ مشرکان با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، خدا مسلمانان را امتحان کرد، چون شمار مسلمانان بسیار کم ولی شمار مشرکان بسیار بود، در این جنگ نصف مقتولین به دست علی عَلَيْهِ السَّلَام کشته شدند.

در جنگ احد مسلمانان فرار کردند و تنها علی عَلَيْهِ السَّلَام استقامت کرد و زخم فراوان برداشت.

در جنگ احزاب مسلمانان از رفتن در مقابل عمرو بن عبدود سر باز زدند و تنها امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام با شتاب تمام مقابل عمرو بن عبدود رفت و او را به هلاکت رساند و سرانجام به دست آن حضرت فتح حاصل شد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ضربت علی عَلَيْهِ السَّلَام در جنگ خندق افضل از عبادت جن و انس است.

در جنگ خیبر، ابوبکر و عمر با گروهی از مسلمانان رفتند و بدون نتیجه برگشتند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرچم را به دست علی عَلَيْهِ السَّلَام داد و آن حضرت با کشتن مرحب خیبری و کندن در قلعه خیبر، فاتح و پیروز خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید.

در جنگ حنین مسلمانان فرار کردند، جز علی عَلَيْهِ السَّلَام و هشت نفر دیگر و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام ابوجرول و چهل نفر از سران لشکر مشرکان را به هلاکت رساند و خدا به دست او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان نمود. و همچنین در سایر جنگها، علی عَلَيْهِ السَّلَام پیشگام و یکه تاز میدانها بود، بر این اساس جهاد علی عَلَيْهِ السَّلَام

از همه بیشتر و در نتیجه ثوابش از همه افزون بود.<sup>۱</sup>  
خواجه نصر الدین فرموده است:

۲- وَ لِأَنَّهُ أَعْلَمُ لِقُوَّةِ حَدْسِهِ وَ شِدَّةِ مُلَاذَمَتِهِ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ كَثْرَةِ اسْتِفَادَتِهِ وَ رَجَعَتِ الصَّحَابَةُ إِلَيْهِ فِي أَكْثَرِ الْوَفَائِعِ بَعْدَ غَلَطِهِمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَاكُمْ عَلِيٌّ وَ اسْتَنَّدَ الْعُلَمَاءُ فِي جَمِيعِ الْعُلُومِ إِلَيْهِ وَ أَخْبَرَ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَام بِذَلِكَ. دلیل دوم بر افضل بودن علی علیه السلام این است که آن حضرت اعلم صحابه بود، و اعلم بودنش به خاطر قوی بودن حدس آن جناب و جدیت در ملازمت و همراهیش با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کثرت استفاده‌اش از رسول خدا بود. صحابه در بسیاری از حوادث که به غلط فتوا می‌دادند و به شبهه مبتلا می‌شدند به آن حضرت مراجعه می‌کردند، و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «در قضاوت علی علیه السلام از همه صحابه افضل است».

همه دانشمندان، تمام دانش خود را از علی علیه السلام گرفته و به آن بزرگوار استناد می‌کردند و خودش به این مطلب خبر داد.

علامه حلی رحمته الله در شرح این قسمت فرموده است:

این دلیل دوم است بر افضل بودن علی علیه السلام، زیرا آن حضرت اعلم از همه صحابه بود، و اعلم بودن، موجب افضل بودن است، و اعلم شدن آن حضرت جهات متعددی دارد، اول: شدت و قوت حدس آن حضرت (حدس در اینجا به معنای قوه‌ای الهی است که صاحب آن، از چنان ذکاوت و ذهن مستعد و هوش سرشاری برخوردار است که به اندک توجهی، پی به کنه مطالب می‌برد). دوم: ملازمت مداوم و همراهی شبانه روزی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و استفاده‌های فراوان از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

۱. جنگهای حضرت امیر علیه السلام را در کتاب «چهارده معصوم علیهم السلام» و «امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام حقاً» به طور خلاصه نقل کرده‌ام.

سوم: از کودکی دنبال معارف و علوم بود، که گفته‌اند: علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است.

و بر همین اساس بود که صحابه - اعم از ابوبکر، عمر و دیگر صحابه - در مسائل مشکل به آن حضرت مراجعه می‌کردند، و چه بسا فتاوی غلط می‌دادند که آن جناب اصلاح می‌فرمود. (گواه آن، قضاوت‌های معروف آن حضرت است که جمع‌آوری و در اختیار همگان قرار دارد) و هیچ کس نگفته و نقل نکرده است که حتی در یک مورد، آن بزرگوار به صحابه رجوع کرده باشد، و این مقام والای علمی، گواه و دلیل بر افضل بودن آن حضرت است، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی عَلَيْهِ السَّلَام در قضاوت از همه صحابه افضل است» و بدیهی است که قضاوت منوط به داشتن علم و دانش و بینش است. و همه دانشمندان، تمام دانش و علوم خود را (بدون واسطه یا با واسطه) از آن حضرت فرا گرفته‌اند و خود حضرت به این خصوصیت خبر داد و فرمود: «از من پیرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید». ۳- وجه سوم بر افضل بودن علی عَلَيْهِ السَّلَام آیه مباهله است: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ...﴾؛ «[ای پیامبر] بگو: بیاید ما پسرانمان و شما پسرانتان و ما زنانمان و شما زنانتان و ما خودمان و شما خودتان را دعوت کنیم [جمع شویم]».

چون به اتفاق همه مفسران، مراد از پسران در این آیه، امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و از زنان، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام و از خودمان (انفسنا) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام است، و چون نمی‌شود علی عَلَيْهِ السَّلَام خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باشد پس به منزله و مساوی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل از همه بود، علی عَلَيْهِ السَّلَام هم که مساوی و به منزله او است افضل از همه است.

## ۴- وَ لِكَثْرَةِ سَخَائِهِ عَلَيَّ غَيْرِهِ.

وجه چهارم که دلالت بر افضل بودن علی علیه السلام دارد، سخاوت بی مانند و منحصر به فرد امیرالمؤمنین علیه السلام است که هیچ مال نیندوخت و حتی غذای خود و عائله اش را به مستحق می بخشید و سوره «هل اتی» در شأنش نازل گشت، و بیت المال را جاروب می زد و در جای آن نماز می خواند.

۵- وَ كَانَ أَزْهَدُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

آن حضرت بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، زاهدترین مردم بود، و از متواترات است که آن جناب از ابدال بود. (ابدال در اصطلاح عرفا، عابدان از دنیا گذشته هستند و علی علیه السلام سید و در رأس ابدال بود) در خوراک و لباس سخت گیر بود. عبیدالله بن ابی رافع گوید: روزی نزد او شدم، کیسه مهر زده در پیش نهاده و در آن پاره های نان جو خشک و کوبیده بود و از آن تناول می کرد. گفتم: یا امیرالمؤمنین چرا بر سر ظرف غذا مهر زده ای؟ فرمود: ترسیدم این دو فرزندم روغن مخلوط آن کنند. این زهد اختصاص به علی علیه السلام داشت و هیچ کس به برخی درجات زهد او نرسید، کفشش از لیف خرما بود، پیراهن و لباسش وصله دار بود، نان خورشش نمک یا سرکه بود و گاهی شیر با نان خشک میل می کرد و گوشت کم می خورد و می فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَوَانَاتِ»؛ شکم خود را گورستان حیوانات مسازید<sup>۱</sup>، و دنیا را سه طلاقه کرد و فرمود: «غُرِّي غَيْرِي»؛ دیگری را فریب ده.

۱. قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر در مرض موت با اجازه و دستور خواجه چو آن طبر کشته دید برابر گفت چرا شیر شرزه نگشتی مرگ برای ضعیف امر طبیعی است

لحم نخورد و ذوات لحم نیازد  
خادم او جوجه پا، به محضر او برد  
اشک تأثر ز هر دو دیده بی فروخت  
تا نتواند کست بخون کشد و خورد  
هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

## ۶- وَأَعْبَدُهُمْ.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عابدترین مردم پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، نماز شب و کیفیت نوافل را از آن حضرت یاد گرفتند، دعا و مناجات با پروردگار را از آن جناب آموختند، به خاطر سجده‌های طولانی‌اش پیشانی مبارکش مانند زانوی شتر پینه بسته بود، در جنگ صفین، بین دو لشکر، در حالی که از هر طرف تیر می‌بارید، سجاده پهن می‌کرد و نماز شب می‌خواند. در هنگام نماز تیغه آهن از بدنش خارج کردند و آن حضرت چنان غرق مناجات با خدا بود که التفات به درد نکرد.

## ۷- وَأَخْلَمُهُمْ.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بردبارترین مردم بود، در برابر بی‌ادبان و ناسزاگویان هرگز مقابله به مثل نکرد، از دشمنان سرسخت خود چشم‌پوشی و عفو فرمود، در جنگ جمل از مروان بن حکم - که از سرسخت‌ترین دشمنانش بود - درگذشت. عبدالله پسر زبیر - که به آن حضرت بسیار دشنام می‌داد - اسیر شد و آن جناب او را عفو کرد، از سایر اسیران جنگ جمل درگذشت و عفو عمومی اعلام فرمود. عایشه را با بیست زن به مدینه فرستاد و از حرمت و تکریم او فروگذار نکرد.

اهل بصره را عفو فرمود، متعرض مال و زنانشان نشد، و لشکرش را از هرگونه تعرض منع فرمود.

معاویه در جنگ صفین آب را بر لشکر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بست، حضرت آب را باز پس گرفت و هر چه اصحاب گفتند: آب را بر لشکر معاویه ببند، آن بزرگوار قبول نکرد.

## ۸- وَأَشْرَفُهُمْ خُلُقًا

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در خوش‌خویی از همه افراد برتر بود، تا آنجا که عمرو عاص

آن حضرت را به شوخ طبعی نسبت داد، معاویه با قیس بن سعد گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن علیه السلام را که خوش روی و چهره‌ای گشاده داشت و بسیار شوخ طبع بود. قیس گفت: با آن همه، چنان هیبتی داشت که همه از آن حضرت می‌ترسیدیم، و آن هیبت تقوا بود، نه آن هیبت که فرومایگان شام از تو می‌ترسند.

۹- وَأَقْدَمُهُمْ إِيْمَانًا.

امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. [تفصیل این فضیلت در صفحه ۳۸ به نقل از کتب اهل سنت می‌آید].

۱۰- وَأَفْصَحُهُمْ لِسَانًا.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، چنانچه گفتند: «كَلَامُهُ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَفَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ»؛ کلام آن حضرت پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است. و ابن نباته گفت: علت و منشأ فصاحت من این است که صد خطبه از خطبه‌های علی علیه السلام را حفظ کردم، و از عبدالحمید کاتب پرسیدند این فصاحت و مهارت تو در سخن گفتن از کجاست؟ گفت: از آنجا که هفتاد خطبه علی علیه السلام را حفظ کردم.

۱۱- وَأَسَدَّهُمْ رَأْيًا.

در رأی و تدبیر استوارترین مردم بود، موقعیت و مزایای کارها را بهتر از همه می‌شناخت، چنانکه عمر با او مشورت کرد که آیا خود به جنگ لشکر روم و فارس همراه لشکر برود؟ و حضرت مصلحت دید که عمر در مدینه بماند و فرمود: اگر دشمن بدانند رئیس اسلام در لشکر است، بکوشد تا او را از پای درآورد و بگوید: چنانچه رئیس را از پای درآوریم عرب به طور کلی پراکنده شود، اما چنانچه در مرکز بماند، گویند: اگر این لشکر را بشکنیم، از مرکز لشکر دیگر فرستد. عثمان را نیز نصیحت کرد ولی اعتنا نکرد و سرانجامش آن شد که شد.

۱۲- وَأَكْثَرُهُمْ حِرْصًا عَلَىٰ إِقَامَةِ الْحُدُودِ.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اجرای حدود الهی از همه افراد حریص تر بود و مراعات کسی را نمی کرد و از خویشاوندی نمی اندیشید و در این امر سخت گیر و جدی بود و ملاحظه هیچ کس را نمی کرد، رفتارش با برادر خود عقیل و تندی آن حضرت با او نمونه ای از این موضوع است.

۱۳- وَأَحْفَظُهُمْ لِلْكِتَابِ الْعَزِيزِ.

امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ کرد و در آن موقع احدی جز او حافظ قرآن نبود، و آن حضرت اول شخص بود که قرآن را جمع آوری نمود، و اکثر اهل سنت گفته اند علت تخلف علی علیه السلام از بیعت، برای آن بود که قرآن را جمع کند و استادان قرائت قرآن، قرائت را از آن جناب آموختند، عمرین علا، عاصم و غیر اینها از شاگردان سلمی بودند و وی شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و هر یک از این امور سبب افضلیت آن حضرت از سایر صحابه است.

۱۴- وَلَا خُبَارٍ بِالْغَيْبِ.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام اخبار غیب فراوان نقل است که از سایر صحابه نقل نشده است.

در جنگ نهروان خبر از کشته شدن ذی الثدیه داد و فرمود: رسول خدا به من خبر داد که در این جنگ مردی کشته می شود که مانند زنان صاحب پستان است، و همینکه در بین کشتگان جستجو کردند، مردی را یافتند که بر دوشش غده ای مانند پستان زنان بود.

پیش از شروع به جنگ نهروان، مردی به حضرتش عرض کرد خوارج از آب گذشتند، آن جناب انکار کرد، بار دیگر گفتند: خوارج از آب گذشتند، حضرت باز انکار کرد و فرمود: محل کشته شدن آنها این سوی آب است، شخصی به نام

عبدالله بن جندب در دل خود گذراند که اگر خبر علی علیه السلام درست نباشد من اول کسی باشم که با او قتال کنم، گوید: وقتی نزدیک خوارج رسیدیم، دیدم از نهر گذشته‌اند و خیر حضرت صحیح بود، آن حضرت به من فرمود: ای عبدالله! مطلب بر تو روشن شد؟ و در این فرموده حضرت، خبر غیبی دیگری است که از راز دل عبدالله نیز خبر داد.

همچنین از شهادت خود در ماه رمضان خبر داد. از آمدن حجاج خبر داد (که در نهج البلاغه از او به غلام ثقیف متکبر ظالم تعبیر فرمود).

از شهادت و به درخت خرما به دار آویخته شدن میثم خبر داد. از کشته شدن قنبر (که به دست حجاج با آن کیفیت دلخراش ذبح شد) خبر داد. روزی بالای منبر فرمود: «پیش از آنکه مرا نیابید، از من پرسید، به خدا سوگند از من نپرسید از گروهی که صد نفر را گمراه کنند یا صد نفر را هدایت، مگر رئیس آنها را به شما خبر دهم. در این هنگام مردی از پای منبر برخاست و گفت: در سر و ریش من چند دانه مو هست؟ حضرت فرمود: حبیب من مرا از این سؤال تو خبر داد و اینکه بر هر موی تو فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند و شیطانی است که گمراهت می‌سازد، و در خانه تو گوساله‌ای است که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را خواهد کشت. (و چون واقعه کربلا پیش آمد او متولی قتل گشت) و روایات در باب خبرهای غیبی حضرت امیر علیه السلام بیش از آن است که بتوان شماره کرد.

#### ۱۵- وَاسْتِجَابَةَ دُعَائِهِ.

حضرت امیر علیه السلام مستجاب الدعوه بود و صحابه چنین نبودند. بر بسربن ارطاة نفرین کرد که خدایا! عقل را از او بستان تا برای او دینی و عملی نماند که مستحق ثواب تو شود، و بسر مردی ستمگر و بی‌رحم بود و جنایات دلخراش مرتکب شد، از جمله سر دو فرزند کوچک ابن عباس را

چندان بر دیوار کوبید که مغزشان متلاشی گشت.

نیز مردی برای معاویه جاسوسی می‌کرد، حضرت به او فرمود: جاسوسی مکن، او منکر شد، آن جناب نفرین کرد که اگر دروغ می‌گویی نابینا شوی، یک هفته نگذشت که آن مرد نابینا شد.

همچنین برای غدیر خم، از دوازده نفر طلب شهادت کرد، از جمله آنها انس بود، گفت: یا امیرالمؤمنین من پیر شده‌ام و فراموش کرده‌ام، آن حضرت فرمود: خدایا اگر انس دروغ می‌گوید، او را به بیماری برص مبتلا کن، در جایی که عمامه او آن را نپوشاند، و چنین شد، و غیر اینها از دعاهای آن حضرت.

#### ۱۶- وَظُهُورُ الْمُعْجَزَاتِ مِنْهُ.

از آن حضرت معجزات بسیاری دیده شد که برخی از آنها گذشت و تفصیل آنها در کتب تاریخی ثبت و ضبط است.

#### ۱۷- وَإِخْتِصَاصُهُ بِالْقَرَابَةِ.

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، از طرف پدر و مادر هاشمی بود، که این خود موجب افضل بودن است.

#### ۱۸- وَالْأُخُوَّةَ.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میان صحابه برادری برقرار کرد، هر کس را با ماندش برادر نمود، جز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را که فرمود: «أَنْتَ أَخِي»؛ تو برادر منی. و این موضوع بیانگر آن است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مانند ندارد جز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و افضلیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، افضلیت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

#### ۱۹- وَوُجُوبُ الْمَحَبَّةِ.

محبت و دوستی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ واجب است ولی دوستی احدی از صحابه واجب نیست. خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup>

(ای پیامبر به مردم) بگو که من بر رسالت خود مزدی نمی خواهم مگر دوست داشتن خویشانم.

و علی علیه السلام اصل و ریشه ذوی القربی بود، و هیچ یک از صحابه چنین فضیلتی را نداشتند.

۲۰- وَالنُّصْرَةُ.

هیچ یک از صحابه مانند علی علیه السلام یاری پیامبر صلی الله علیه و آله نکرد، و این امر از بدیهیات است که از هنگام کودکی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در لیلۃ المبیت جان خود را نثار پیامبر صلی الله علیه و آله کرد، در تمام جنگها پیشتاز و از رسول خدا دفاع و مشرکان را که قصد قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند از آن حضرت دور کرد، و به اتفاق مفسران، مراد از «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» در این آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام است:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>

خدا و جبرئیل و صالح مؤمنان یار اویند.

۲۱- وَمُسَاوَاةِ الْأَنْبِيَاءِ.

علی علیه السلام مساوی و هم سنگ انبیا علیهم السلام است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس خواهد نظر کند به آدم در علمش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در حکمش و به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش، پس نظر کند به علی بن ابی طالب. (این روایت را بیهقی نقل کرده است) و وقتی انبیا گذشته افضل از صحابه بودند، بالضروره، مساوی با آنها نیز افضل است.

۱. سوره شوری / ۲۳.

۲. سوره تحریم / ۴.

## ۲۲- وَ خَيْرَ الطَّيْرِ وَالْمَنْزِلَةِ وَالْغَدِيرِ وَغَيْرِهَا.

وجه بیست و دوم از وجوه تفضیل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایات ذیل است که شیعه و اهل تسنن آنها را نقل کرده‌اند که چنین است:

الف - روایت معروف به «طیر مشوی» که برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرغی بریان کردند، وقتی جلوی آن حضرت گذاردند، دعا کرد «بار پروردگارا دوست‌ترین خلق خود را نزد من آور تا این مرغ را با هم بخوریم» و علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد، این روایت را انس و سعد بن ابی وقاص و ابورافع و ابن عباس نقل کرده‌اند و از دانشمندان اهل سنت، ابوجعفر اسکافی و ابوعبدالله بصری از رؤسای معتزله در تفضیل علی عَلَيْهِ السَّلَام به این روایت استناد و تمسک کرده‌اند، این روایت میان صحابه معروف و احدی آن را انکار نکرده و متواتر است.

ب - روایت منزلت است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «یا علی! تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» و همان‌گونه که هارون پس از موسی افضل بود، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نیز پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل است.

ج - حدیث غدیر خم است [که معروف و همه از آن آگاهند].

د - پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام فرمود: خدا از بالا بر این مردم نظری افکند و پدر تو را برگزید و او را پیامبر قرار داد و دیگر بار نظر کرد و شوهر تو را برگزید.

ه - عایشه گفت: روزی علی عَلَيْهِ السَّلَام به خانه آمد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: این سید عرب است، من گفتم: پدر و مادرم فدایت، آیا تو سید عرب نیستی؟ فرمود: من سید همه جهانم و علی سید عرب است.

و - از انس روایت است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: برادر من و وزیر من و بهترین شخص که پس از خود می‌گذارم و دین مرا ادا می‌کند و وعده مرا وفا می‌نماید علی بن ابی طالب است.

ز - مردی از عایشه پرسید: چه شد که جنگ جمل را راه انداختی؟ گفت: قضای الهی بود، پرسید: علی چگونه بود؟ گفت: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ محبوبترین مردم نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شوهر محبوبترین مردم نزد وی بود.

ح - از ابن مسعود روایت است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی بهترین مردم است و هر کس قبول نکند کافر است.

ط - از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: افضل امت من علی بن ابی طالب است.

### ۲۳- وَلَا تِنْفَاءِ سَبَقِ كُفْرِهِ.

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ هرگز کافر نبود، ولی صحابه سالها کافر و بت پرستی کردند و بدیهی است، آن کس که هرگز به کفر آلوده نشده، افضل از کسانی است که مدتی را به کفر و بت پرستی گذراندند.

### ۲۴- وَلِكَثْرَةِ الْإِنْتِفَاعِ بِهِ.

فایده‌هایی که از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حاصل شد، از احدی از صحابه حاصل نشد، در جنگها فتح به پیشگامی و استقامت آن حضرت حاصل شد، خطبه‌ها و موعظه‌ها و راه خداشناسی، راه کشورداری (در عهدنامه مالک اشتر) راه ریاضت و عدالت و مردم‌داری، و قضاوت و تهذیب نفس و شب‌زنده‌داری و عفو و بخشش یاد دادن، و علوم فقه و تفسیر و ادبیات آموختن و شاگردانی مثل ابن عباس تربیت کردن و... اینها فواید بی‌شماری است که از وجود آن حضرت سرچشمه گرفت و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بهترین مردم کسی است که نفعش برای مردم بیشتر باشد.

### ۲۵- وَ تَمَيُّزُهُ بِالْكَمَالَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ وَالْبَدَنِيَّةِ وَالْخَارِجِيَّةِ.

امتیاز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از دیگران به کمالات نفسانی و بدنی و خارجی است

و اینها وجه افضلیت آن حضرت بر سایرین است. کمالات سه قسم است: ۱- نفسانی (که مربوط به روح است)، ۲- بدنی (که مربوط به جسم است)، ۳- خارجی (که مربوط به نسب و پدر، مادر، فرزند و خویشان است).

کمالات نفسانی و روحانی حضرت امیر علیه السلام بی مانند بود - مثل علم، زهد، شجاعت، سخاوت، عفو، حُسن خُلق و غیر اینها - و هیچ یک از صحابه به پایه او نرسیده و حتی صد یک آنچه را او داشت، نداشتند.

کمالات بدنی و جسمانی حضرت امیر علیه السلام نیز منحصر به فرد بود، چنانچه گفته اند: در میدان نبرد هیچ گاه شمشیرش خطا نرفت و به هر کس شمشیر می زد، باز به ضربت دیگر نداشت (با یک ضربت طرف را به هلاکت می رساند).

در خیبر را یک تنه برکند، در حالی که هفتاد نفر از حمل آن عاجز بودند و این در حالی بود که آن حضرت غذا کم می خورد، و غذاهای سخت و درشت - مثل نان خشک - میل می کرد و لباسهای زبر و خشن می پوشید، و بسیار روزه می گرفت و ملازم عبادات و نوافل شبانه روزی بود.

کمالات خارجی حضرت امیر علیه السلام بی نظیر بود و احدی همانند آن جناب وجود نداشت، نسبش از همه کس شریف تر بود، پدر و مادرش هر دو هاشمی بودند، پسر عمش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، همسرش فاطمه زهرا علیه السلام سیده نساء و بهترین زنان عالم بود، و عثمان گرچه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، اما فاطمه علیه السلام به اتفاق مسلمانان افضل بود، چنانکه هرگاه فاطمه علیه السلام بر پدرش وارد می شد، آن حضرت برای او برمی خاست، و فرمود: بهترین زنان بهشت چهار نفرند و یکی از آنها فاطمه علیه السلام را شمرد.

از جهت فرزند، کسی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، فرزندان او چون حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، دو امام و سید جوانان اهل بهشت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنها

به درجه‌ای بود که خم می‌شد تا سوارش شوند، و هر یک از این دو امام فرزندانی آوردند که در عبادت، علم، کمالات، سرآمد انسانها بودند، امام حسن علیه السلام فرزندانی آورد مانند حسن مثنی، و مثلث و عبدالله بن حسن و نفس زکیه و غیر ایشان، و امام حسین علیه السلام نیز فرزندانی آورد مانند زین العابدین علیه السلام و باقرالعلوم علیه السلام و امام صادق علیه السلام و کاظم و رضا و جواد و هادی و عسکری و بقیةالله صلواتالله و سلامه علیهم.

این بزرگواران از علم و اخلاق و زهد و صفات پسندیده، چندان میان مردم نشر دادند که بزرگان به خدمت آنها فخر می‌کردند، ابویزید بسطامی فخر می‌کرد که در ب خانه امام جعفر صادق علیه السلام سقا بود، معروف کرخی به دست حضرت رضا علیه السلام مسلمان شد و در ب خانه آن حضرت بود تا از دنیا رفت و اکثر بزرگان به ارتباط با آن بزرگواران فخر می‌کردند، از مالک مسأله‌ای پرسیدند، پاسخ نداد، علت را پرسیدند، گفت: علم را از جعفر بن محمد صادق علیه السلام می‌گرفتم و می‌گیرم، هرگاه نزد او می‌رفتم تا علم بیاموزم، برمی‌خاست و بهترین لباسش را می‌پوشید و عطر می‌زد و در بالای مجلس می‌نشست و حمد خدا می‌گفت و چیزی به من می‌آموخت، و استفاده ابوحنیفه از آن حضرت ظاهر است و برهان نمی‌خواهد، و این فضایل برای هیچ یک از صحابه اتفاق نیفتاد، پس آن حضرت از همه افضل است.<sup>۱</sup>

پایان آنچه را که خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه در کتاب «تجرید الاعتقاد» و شارح آن علامه حلّی رحمته الله علیه، در وجه افضل بودن حضرت امیر علیه السلام بیان فرموده بودند که آنها را ترجمه و گاهاً تلخیص نمودم، و چون آدرس روایات را متعرض نشده بودند، حقیر هم متعرض نشدم.

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، چاپخانه قم، ص ۲۲۹ تا ۲۴۹.

## برخی روایات محدثان معروف اهل تسنن در تقدم و برتری امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام

### سبق و پیشگامی علی عَلَيْهِ السَّلَام در ایمان و نماز

۱} احمد بن حنبل - یکی از چهار امام اهل سنت - از زید بن ارقم نقل کرده است که:

أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام <sup>۱</sup>  
اول شخصی که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام آورد، علی عَلَيْهِ السَّلَام بود.

۲} نیز از ابن عباس نقل کرده که گفت:

أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ خَدِيجَةَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَقَالَ مَرَّةً: أَسْلَمَ <sup>۲</sup>  
اول شخصی که با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خواند، بعد از خدیجه، علی عَلَيْهِ السَّلَام بود، و در کلامی دیگر گفت: اول شخصی که اسلام آورد علی عَلَيْهِ السَّلَام بود.

۳} نیز در ضمن روایت مفصلی نقل کرده که ابن عباس گفت:

وَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ خَدِيجَةَ <sup>۳</sup>  
علی عَلَيْهِ السَّلَام اولین کسی است که بعد از خدیجه اسلام آورد.

۴} همچنین، در ضمن روایت مفصلی از اسماعیل بن ایاس نقل کرده که گفت: در منی مردی از خیمه‌اش بیرون آمد و به آسمان نگاه کرد، وقتی دید ظهر شده مشغول

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۴: ط الحلبی.

۲. همان، ص ۳۷۳.

۳. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبی، ص ۳۳۰ و ۳۰۶۲ ط المعارف.

نماز شد، پس از آن زنی از خیمه بیرون آمد و پشت سر او به نماز ایستاد، سپس نوجوانی که نزدیک به بلوغ بود، از خیمه بیرون آمد و با او به نماز ایستاد. به عباس گفتم: ای عباس! این مرد کیست؟ گفت: محمد پسر عبدالله، پسر عبدالمطلب است. گفتم: این زن کیست؟ گفت: خدیجه همسر او است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب پسر عم او است. گفتم: اینها چه می کنند؟ گفت: نماز می خوانند.

وَهُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ عَلِيُّ إِلَّا إِمْرَأَتُهُ وَابْنُ عَمِّهِ هَذَا الْفَتَى.

او گمان می کند پیامبر است، در حالی که هیچ کس از او پیروی نمی کند، مگر زن و پسر عمویش، این جوان، [علی علیه السلام].

راوی گوید: ای کاش آن زمان خدا روزی می کرد، من مسلمان می شدم، و سو می آنان بودم، و با علی بن ابی طالب علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندم.<sup>۱</sup>

۵ محمد بن عیسی ترمذی (صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل تسنن) در صحیحش، از ابن عباس روایت کرده که گفت:

«أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ»<sup>۲</sup>؛ اول نمازگزار علی علیه السلام بود.

۶ همچنین: احمد حنبل از «حَبَّه عُرْنِي» روایت کرده که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود:

«أَنَا أَوَّلُ رَجُلٍ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»<sup>۳</sup>؛ من اولین مردی هستم که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند.

۱. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبي، ص ۲۰۹ و ح ۱۷۸۷، ط المعارف.

۲. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۱، ط الحلبي، و ح ۱۱۹۱، ط المعارف.

ابن اسحاق گفته است: ۷

أَوَّلُ ذَكَرٍ مِنَ النَّاسِ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَلَّى مَعَهُ وَصَدَّقَ بِمَا جَاءَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ. وَكَانَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ الْإِسْلَامِ.

از میان مردم، اول مردی که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورد و با آن حضرت نماز خواند، و آن جناب را به آنچه از جانب خدا آورده بود تصدیق کرد، علی بن ابی طالب، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم رضوان الله تعالی علیه بود، و علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در آن هنگام ده سال داشت. و از نعمت‌های خدا به علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آن است که آن حضرت قبل از اسلام در دامان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

تا آن که گوید:

فَلَمْ يَزَلْ عَلِيٌّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَبِيًّا، فَاتَّبَعَهُ عَلِيٌّ وَآمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ.

علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ همیشه (دائماً) با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، تا این که خدا آن جناب را به رسالت مبعوث کرد، پس علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آن حضرت را پیروی کرد، و به او ایمان آورد، و او را به نبوت از طرف خدا تصدیق کرد.

[ابن اسحاق در ادامه، از برخی اهل علم نقل کرده است که] هنگام دخول وقت نماز، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جانب دره‌های مکه بیرون می‌رفت و علی بن ابی طالب، به طوری که پدر و عموها و خویشاوندانش نفهمند، (مخفیانه) دنبال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رفت و نماز می‌خواندند.<sup>۱</sup>

۱. سیره ابن هشام، ص ۱۵۸ - ۱۶۰ (ط جوتنجن) و ص ۲۶۲ - ۲۶۴، ج ۱ (ط الحلبي).

«وَخَرَجَ مَعَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُسْتَخْفِيًّا مِنْ أَبِيهِ وَمِنْ جَمِيعِ أَعْمَامِهِ وَسَائِرِ قَوْمِهِ فَيُصَلِّيَانُ».

۸} ابو داود طیالسی - از محدثین معروف اهل تسنن - نقل کرده است که زید بن ارقم گفت:

أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ ۱.

اولین کسی که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خواند، علی علیه السلام بود.

۹} ابن سعد - از محدثین معروف اهل تسنن - از مجاهد نقل کرده است که:

أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلِيٌّ، وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ ۲.

اولین کسی که نماز خواند علی علیه السلام بود، در حالی که ده سال داشت.

۱۰} سبط بن جوزی حنفی از ترمذی مسندا روایت کرده است که:

بُعِثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، وَصَلَّى عَلِيٌّ علیه السلام يَوْمَ الْاِثْنَاءِ ۳.

روز دوشنبه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث به رسالت شد، و روز سه شنبه (یک روز بعد از آن) علی علیه السلام نماز خواند.

### علی علیه السلام هفت سال قبل از مردم نماز خواند

۱} ابن ماجه - یکی از محدثین معروف اهل سنت - نقل کرده است که: عَبَّادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كَفَّتْ:

قَالَ عَلِيٌّ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا

۱. مسند ابو داود طیالسی، ج ۶۷۸.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۳، القسم الاول، ط لیدن، ص ۱۳ و ج ۳ ط بیروت، ص ۲۱.

۳. تذكرة الخواص، چاپ مکتبه نینوی، طهران، ناصر خسرو مروی، ص ۱۰۸.

بَعْدَى الْإِكْذَابِ، صَلَّى قَبْلَ النَّاسِ لِسَبْعِ سِنِينَ.<sup>۱</sup>

علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول خدایم، من صدیق اکبرم، بعد از من کسی چنین ادعایی نمی کند، مگر دروغگو، من هفت سال پیش از دیگران نماز خواندم.

۲} احمد از حبه عرنی، در ضمن روایت مفصلی نقل کرده که علی علیه السلام بالای

منبر فرمود:

لَقَدْ صَلَّى قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ النَّاسُ سَبْعًا.<sup>۲</sup>

همانا هفت سال قبل از این که مردم نماز بخوانند من نماز خواندم.

۳} ابو داود طیالسی - از محدثین معروف اهل تسنن - از حبه عرنی نقل کرده

که علی علیه السلام فرمود:

لَقَدْ صَلَّى قَبْلَ النَّاسِ حِجَابًا.

همانا من چندین سال قبل از این که مردم نماز بخوانند، نماز خواندم.<sup>۳</sup>

۴} نسائی<sup>۴</sup> - صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنت - در کتاب «خصائص

۱. المقدمة، ۱۱، باب فضائل اصحاب رسول الله ﷺ، ح ۱۲۰.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹ ط الحلبی، وح ۷۷۶، ط المعارف.

۳. مسند ابو داود طیالسی، ح ۱۸۸.

۴. نسائی: الشيخ الامام الحافظ، ابو عبدالرحمن بن شعيب النسائي، صاحب الصحيح، المتوفى سنة ۳۰۳.

لازم به ذکر است که کتاب «خصائص نسائی» کتابی بسیار کوچک و کم حجم، اما پر محتوا و بسیار با ارزش است. زیرا گزیده‌ای از امتیازات منحصر به فرد حضرت امیر علیه السلام که از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده شده، با ذکر سند، در آن کتاب آمده است: اگر اهل سنت فقط همین کتاب را با دقت مطالعه کنند،

امیرالمؤمنین علیه السلام <sup>۱</sup> روایات متعددی، با ذکر سند نقل کرده، مبنی بر این که: اولین مردی که نماز را به جماعت با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. و این امر را از خصائص و امتیازات منحصر به فرد آن حضرت شمرده است.

ابن ابی الحدید نیز نقل کرده است که:

عثمان در ضمن سخنانی که بین او و حضرت امیر علیه السلام رد و بدل شد گفت: ابوبکر و عمر از تو بهتر بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ وَمِنْهُمَا، عِبَدْتُ اللَّهَ قَبْلَهُمَا وَعَبَدْتُهُ بَعْدَهُمَا»؛ من از تو و از ابوبکر و عمر بهترم، من پیش از آنها خدا را عبادت کردم، بعد از آنها نیز عبادت کردم.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** اینها برخی روایات است که اهل تسنن در سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایمان و نماز نقل کرده‌اند، و ما از آوردن روایاتی که محدثان شیعه در این رابطه نقل کرده‌اند، صرف نظر کردیم.

این روایات صریح در این است که علی علیه السلام چندین سال قبل از دیگر مردان ایمان آورد، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد، نماز خواند و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، این روایات می‌گویند:

امیرمؤمنان علی علیه السلام بر همه مردان مسلمان سبقت گرفته، و پیشرو بود، و خداوند در قرآن فرموده است:

→ قطعاً از خواب غفلت بیدار، و توفیق تبعیت از حق و حقیقت را به دست می‌آورند، و چنانچه محیط زندگی و کارشان اجازه اقرار ندهد (همان گونه که ظاهراً خود نسائی چنین بوده) لا اقل دیدشان نسبت به شیعه و مذهب حقه جعفری، عوض می‌شود.

**یادآوری:** در پایان کتاب مزبور نوشته‌اند:

نسائی داخل دمشق (شام) شد، دید بیشتر مردم آن دیار، نسبت به امام امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه منحرفند، لذا کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام را نوشت، به امید آن که بخوانند و هدایت شوند.

۱. خصائص نسائی، ص ۲ و ۳، ط قاهره.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت)، ج ۴، ص ۵۳۳، حکمت‌های منشوره.

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾<sup>۱</sup>

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] پیشی گیرندگان اند. اینان مقربان اند.

این آیه مبارکه صریح در این است که سبقت گیرنده در اسلام، ایمان، نماز و همراهی با پیامبر ﷺ، از دیگران برتر و از مقربان است. در روایات محدثان شیعه نیز آمده است که: ابن عباس گفت: از رسول خدا ﷺ در باره این آیه سؤال کردم، فرمود: جبرئیل به من خبر داد که: «السَّابِقُونَ» علی ﷺ است...<sup>۲</sup>

### علم امیرالمؤمنین علی ﷺ در روایات اهل تسنن

۱] ترمذی از حضرت امیر علی ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا.<sup>۳</sup>

من خانه حکمتم، و علی ﷺ در آن خانه است.

۲] ابن سعد از سلیمان احمسی از پدرش نقل کرده که:

قَالَ عَلِيُّ ﷺ: وَاللَّهِ! مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيمَ نَزَلَتْ وَعَلِيٌّ مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا طَلْقًا.<sup>۴</sup>

علی ﷺ فرمود: به خدا سوگند آیه ای نازل نشد مگر این که دانستم در باره چه چیز نازل شد، و بر چه کسی نازل شد، همانا پروردگار من، قلبی عاقل، و زبانی گویا به من مرحمت فرموده است.

۱. سورة واقعه / ۱۰.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۰۹.

۳. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب ۲۰، باب حدیثنا سفیان بن وکیع.

۴. طبقات، ج ۲، القسم الثانی، ص ۱۰۱، ط لیدن، و ج ۲، ص ۳۳۸، ط بیروت.

۳ و از ابوالطفیل روایت کرده که علی علیه السلام فرمود :

سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَقَدْ عَرَفْتُ بَلِيلٍ نَزَلَتْ أُمَّ  
بِنَهَارٍ فِي سَهْلٍ أُمَّ فِي جَبَلٍ.<sup>۱</sup>

معانی قرآن را از من بپرسید، همانا آیه‌ای نیست مگر این که می‌شناسم که شب  
نازل شده یا روز، در زمین نازل شده یا بالای کوه.

۴ طیالسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود :

أَعْلَمُ أُمَّتِي بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ.<sup>۲</sup>

عالم‌ترین پیروان من به آنچه خدا نازل کرده، علی علیه السلام است.

۵ ابن سعد روایت کرده که از علی علیه السلام پرسیدند، چه شده که شما بیش از همه

از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می‌دانید؟ فرمود :

إِنِّي كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَنْبَأَنِي، وَإِذَا سَكَتُ ابْتَدَأَنِي.<sup>۳</sup>

من به گونه‌ای بودم که هرگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌کردم پاسخ می‌داد، و هرگاه  
سکوت می‌کردم، آن حضرت شروع می‌کرد و برایم حدیث می‌فرمود.

۶ همچنین از ابن عباس نقل کرده که گفت :

خَطَبْنَا عُمَرَ فَقَالَ : عَلِيُّ أَقْضَانَا.<sup>۴</sup>

عمر بن خطاب برای ما خطبه خواند و گفت: علی علیه السلام قضاوت‌کننده‌ترین ما  
است.

۱. طبقات، ج ۲، القسم الثاني، ص ۱۰۱، ط لیدن، ج ۲، ص ۳۳۸، ط بیروت.

۲. مسند ابوداود طیالسی، ح ۲۰۹۶.

۳. طبقات: القسم الثاني، ص ۱۰۱، ج ۲، ط لیدن، و ص ۳۳۸، ج ۲، ط بیروت.

۴. طبقات: القسم الثاني، ص ۱۰۲، ج ۲، ط لیدن، و ص ۳۳۹، ج ۲، ط بیروت.

۷ نیز از سعید بن مسیب نقل کرده که :

كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ فِيهَا أَبُو حَسَنِ<sup>۱</sup>

عمر بن خطاب پناه می برد به خدا از مسأله مشکلی که در آن، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حضور نداشت.

۸ احمد حنبل با سه سند نقل کرده است که :

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به یمن فرستاد، در یمن، گودالی احداث کرده بودند و در آن شیری درنده را نگهداری می کردند، یک نفر به گودال افتاد و در حال افتادن، به شخص دیگری که بالای گودال ایستاده بود چسبید و او را نیز پایین کشید، دومی هم به شخص سوم و سومی هم به شخص چهارم چسبید و هر چهار نفر داخل گودال افتادند و شیر همه را مجروح کرد و تماماً کشته شدند، فامیل آن چهار نفر به روی یکدیگر اسلحه کشیدند و مهبای جنگ شدند. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ به آنان فرمود: من میان شما قضاوت می کنم که با دیه رضایت دهید و از نزاع و جنگ دست بردارید، و چنانچه قضاوت مرا قبول نکردید، نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بروید، هر چه فرمود عمل کنید.

فَقَضَى لِلأَوَّلِ رُبْعَ الدِّيَةِ، وَلِلثَانِي ثُلُثَ الدِّيَةِ وَ لِلثَالِثِ نِصْفَ الدِّيَةِ، وَ لِلرَّابِعِ دِيَةً كَامِلَةً.

برای نفر اول یک چهارم دیه، برای دومی ثلث دیه، برای سومی نصف دیه و برای چهارمی دیه کامل حکم فرمود.

پس از قضاوت آن حضرت، برخی پذیرفتند، ولی برخی نپسندیدند و خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قضاوت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را صحیح دانست، و

۱. طبقات: القسم الثاني، ص ۱۰۲، ج ۲، ط لیدن، و ص ۳۳۹، ج ۲، ط بیروت.

فرمود: طبق همین قضاوت عمل کنید.<sup>۱</sup>

این قضاوت را طیالسی نیز نقل کرده است.<sup>۲</sup>

{۹} طبرانی در «الکبیر» و سیوطی در «الجامع الصغیر» و حاکم در «المناقب» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا». احمد بن محمد مغربی در تصحیح این روایت یک کتاب به نام «فتح الملک العلی» نوشته است.<sup>۳</sup>

**مؤلف:** اینها بخشی از روایات است که اهل تسنن در باره علم امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند، به ویژه آنچه در باره قضاوت‌ها و حکم‌های آن حضرت نوشته و گفته‌اند، زیرا شرط اولیه قاضی و قضاوت علم است.<sup>۴</sup>

البته روایات و آثار علمی آن حضرت در کتب شیعه از حد و حصر خارج است. که نهج البلاغه نمونه و گوشه‌ای از آنها است و ما به خاطر اختصار از نقل آنها صرف نظر کردیم و در آنچه از کتب اهل سنت نقل شد کفایت و اتمام حجت است. اکنون با توجه به روایات، و با توجه به آیه شریفه ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۵</sup>؛ «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند، و کسانی که علم به آنها داده شد درجات عظیمی می‌بخشد». و ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾<sup>۶</sup>؛ «بگو: آیا عالم و غیرعالم

۱. مسند احمد، ج ۱، ط الحلی، ص ۷۷، و ح ۵۷۳، ط المعارف.

۲. مسند ابوداود طیالسی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳. به المراجعات، پاسخ نامه ۲۴، مراجعه شود.

۴. قضاوت‌های حضرت امیر علیه السلام در کتابی مستقل جمع آوری و چاپ شده است.

۵. سوره مجادله، ۱۱.

۶. سوره زمر / ۹.

یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می‌شوند.» ثابت و محرز می‌شود که علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین انسان‌ها است، و انکار آن انکار قرآن کریم و روایات است.

### جهاد امام علی علیه السلام

#### حضرت امیر علیه السلام در تمام جنگ‌ها پرچمدار و پیشرو بود

بخشی از روایات اهل تسنن در این باره چنین است :

۱] ابن سعد از قتاده نقل کرده است که :

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ ضَاحِبَ لِيَوَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ وَ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ<sup>۱</sup>.

همانا علی بن ابی طالب علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در جنگ بدر و در هر جنگی.

۲] بخاری از سهل بن سعد نقل کرده که گفت: روز خیبر از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود :

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَدَيْهِ.

حتماً پرچم را به مردی می‌دهم که خدا فتح و پیروزی را به دست او نصیب می‌کند.

سهل بن سعد گفت : همه حاضران گردن کشیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست چه کسی می‌دهد و همه آرزو می‌کردند که آن حضرت پرچم را به او بدهد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

«أَيْنَ عَلِيٍّ؟» ؛ علی کجاست؟

گفتند: چشمان علی علیه السلام درد می‌کند.

۱. طبقات الکبری، ج ۳، ط بیروت، ص ۲۳ و ج ۳، ط لیدن، ص ۱۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را حاضر کنید.

فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَانَهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ تَقَاتِلْهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا...

پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خود را بر چشمان علی علیه السلام کشید و بلافاصله خوب شد و گویا هیچ عارضه‌ای نداشت، پس فرمود:

با آنان بجنگ تا مانند ما مسلمان شوند، سپس فرمود:

ای علی! به جانب آنان برو، و آنان را به اسلام دعوت کن.

فَوَاللَّهِ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ.

به خدا سوگند! چنانچه یک نفر به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر است از شترهای قرمز رنگ (که بهترین و پر ارزش‌ترین شترها است).<sup>۱</sup>

﴿۳﴾ همچنین از سلمة بن الأكوع نقل کرده که:

در جنگ خیبر، علی علیه السلام چون چشمانش درد می‌کرد، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، پس گفت: چگونه من از همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف کنم؟ و خارج شد و به آن حضرت ملحق گشت.

در شبی که فردای آن فتح و پیروزی حاصل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَإِذَا نَحْنُ بِعَلِيِّ وَ مَا نَزْجُوهُ، فَقَالُوا: هَذَا عَلِيٌّ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

همانا پرچم را فردا به مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند، خدا پیروزی را به دست او نصیب ما می‌کند. ناگاه دیدیم علی علیه السلام است، و باور نمی‌کردیم او باشد، پس حاضران گفتند: این علی علیه السلام است، پس پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او داد و خدا پیروزی را نصیب او فرمود.<sup>۲</sup>

۱. بخاری، در: ۵۶، کتاب الجهاد، ۱۰۲- باب دعاء النبي صلی الله علیه و آله الى الاسلام، ح ۱۴۰۵.

۲. بخاری، در: ۵۶، کتاب الجهاد، ۱۲۱- باب ما قيل في لواء النبي صلی الله علیه و آله، ح ۱۴۱۷.

۴ نیز بخاری در صحیحش از سهل بن سعد نقل کرده که پیامبر ﷺ در روز جنگ خیبر فرمود:

فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا به دستان او فتح را حاصل می‌کند، مردی که خدا و رسول خدا او را دوست می‌دارد، خدا و رسول خدا هم او را دوست می‌دارند، پس مردم شب را صبح کردند و هر یک آرزو می‌کرد که آن مرد، او باشد، پس پیامبر ﷺ فرمود: **أَيْنَ عَلِيٍّ؟**؛ علی کجاست؟

گفتند: چشمانش درد می‌کند. پیامبر ﷺ آب دهان خود را به چشمان علی مالید، و برای بهبودی او دعا کرد، پس بلافاصله چشمانش خوب شد، و گویا اصلاً درد نداشت، پس پرچم را به دست علی عليه السلام داد و فرمود: برو و آنان را به اسلام دعوت کن، و واجبات را برایشان بازگویی.

**فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ.**<sup>۱</sup>  
به خدا سوگند! چنانچه خدا به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر است از شترهای سرخ رنگ.

۵ بخاری همین مضمون را، در چهار جای دیگر کتابش با سندهای مختلف نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۶ مسلم در صحیحش از سلمه نقل کرده که گفت:

پیامبر ﷺ مرا به دنبال علی عليه السلام فرستاد، آن حضرت به درد چشم مبتلا بود. پیامبر ﷺ فرمود: پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند.

۱. بخاری در: ۵۶، کتاب الجهاد، ۱۴۳-باب فضل من اسلم علی یدیه رجل، ح ۱۴۰۵.  
۲. همان، کتاب فضائل اصحاب النبی عليه السلام، باب مناقب علی بن ابیطالب، ح ۱۴۰۵، ح ۱۴۱۷، و کتاب المغازی: ۳۸، باب غزوة خیبر، ح ۱۴۰۴، و ح ۱۴۰۵.

سلمه گفت: من علی علیه السلام را آوردم، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را در چشمان او کشید، چشمان آن جناب بهبود یافت، رسول خدا پرچم را به دست علی علیه السلام داد. مرحب خیبری به میدان آمد و این رجز را خواند:

فَدَّ عَلِمَتْ خَيْبِرُ أَنِّي مَرْحَبٌ      شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ

مردم خیبر می دانند که من مرحب هستم - سر تا پا مسلح و دلاوری با تجربه هستم.

علی علیه السلام در پاسخش فرمود:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ      كَلَيْتِ غَابَاتٍ وَلَيْتِ قَسُورَهُ

من آن کسی هستم که مادرم نام مرا حیدر نهاد - شیر جنگلها و شیری نیرومند هستم.

سلمه - راوی خبر - گفت: پس علی صلی الله علیه و آله سر مرحب را زد و او را کشت، و پیروزی با دست آن حضرت حاصل گشت.<sup>۱</sup>

همچنین مسلم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفت: روزی معاویه به من گفت: چه چیز مانع شده که ابوتراب را سب و دشنام نمی گویی؟ گفتم: سه چیز است که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام گفته، که من به خاطر آنها هرگز علی علیه السلام را دشنام نمی دهم، و دوست داشتم یکی از آن سه چیز برای من بود، که از شترهای قرمز رنگ بیشتر دوست می داشتم، [و آن سه چیز عبارتند از]:

۱- شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی جنگ‌ها که او را جانشین خود کرد، به او فرمود:

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي.

آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

۱. صحیح مسلم: ۳۲، کتاب الجهاد والسير، ح ۱۳۲. (روایت تلخیص شد).

۲- شنیدم در روز خیبر فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ: قَالَ: فَتَطَاوَلْنَا لَهَا، فَقَالَ: ادْعُوا لِي عَلِيًّا، فَأَتَيْتَنِي بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَّقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را دوست دارد، خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، گفت: ما همه گردن کشیدیم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی را نزد من آورید، علی عَلِيٌّ در حالی که چشمانش درد می‌کرد، نزد آن حضرت آورده شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آب دهان در چشم او کشید و پرچم را به دست او داد، خدا به دست او فتح حاصل کرد.

۳- هنگامی که آیه ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾<sup>۱</sup> نازل شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی، فاطمه، حسن و حسین را دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِي»؛ بار پروردگار اینها اهل منند.<sup>۲</sup>

مسلم، همین مضمون را به سه سند دیگر، با مختصر تفاوتی آورده است.<sup>۳</sup>

۸ ترمذی نیز از سعد بن ابی وقاص همین روایت را نقل کرده است.<sup>۴</sup>

مؤلف: از این روایت که مسلم، و ترمذی نقل کرده‌اند معلوم می‌شود در زمان معاویه سبّ امیرمؤمنان عَلِيٍّ امری رایج بوده، و اگر کسی سبّ نمی‌کرد، مؤاخذه شده و مورد سؤال قرار می‌گرفت.

در ادامه خواهد آمد که سبّ علی عَلِيٍّ، سبّ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

۱. سوره آل عمران / ۶۱.

۲. صحیح مسلم: ۴۴ / کتاب فضائل الصحابة، ح ۳۲.

۳. صحیح مسلم: ۴۴ / کتاب فضائل الصحابة، ح ۳۳، ۳۴ و ۳۵.

۴. ترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰ باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۹ ابن سعد در طبقات، داستان جنگ خیبر را بیان کرده، تا آن که گفته است:

وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّايَةَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ<sup>۱</sup>.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرچم را به علی بن ابی طالب داد.

۱۰ همچنین از سلمه نقل کرده که گفت:

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد علی علیه السلام را آوردند، و فرمود: پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد، و چشمان علی درد می‌کرد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آب دهان به چشمان آن جناب کشید، و پرچم را به دست او داد.

مرحب آمد به میدان و این شعر را خواند. (که در صفحه ۵۲ گذشت)

علی علیه السلام نیز این شعر را خواند. (که در صفحه ۵۲ نقل کردم)

و با شمشیر، سر مرحب را شکافت و به دست آن حضرت فتح حاصل گشت.<sup>۲</sup>

۱۱ احمد حنبل روایت کرده است که ابوسعید خدری می‌گفت:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ الرَّايَةَ فَهَزَّهَا ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَأْخُذْهَا بِحَقِّهَا، فَجَاءَ فُلَانٌ

فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: أَمِطْ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَمِطْ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي

كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ لَأُعْطِيَنَّهَا رَجُلًا لَا يَفِرُّ، هَاكَ يَا عَلِيُّ، فَأَنْطَلَقَ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ

عَلَيْهِ خَيْبَرَ وَفَدَكَ وَجَاءَ بِعَجْوَتَيْهِمَا وَقَدِيدِهِمَا.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرچم را گرفت و به اهتزاز درآورد و فرمود: کیست این پرچم را

بگیرد، و حق آن را ادا کند؟ پس فلانی<sup>۳</sup> جلو آمد و گفت: من.

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ط بیروت، ص ۱۰۶ و ح ۲، ط لیدن، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۱۱۱ و ص ۸۱.

۳. فلان، اشاره به شخصی است که لیاقت و قدرت جنگ را نداشته است، و همان گونه که در روایات بعدی می‌خوانید، مراد از «فلان» و «فلان» ابوبکر و عمر بوده‌اند که نویسنده کتاب نخواست نام آنها را ببرد، و روایت را ناقص و تحریف کرده است، و این امر، از امور رایج برخی از آنان است.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دور شو، برو کنار.  
 سپس مردی دیگر جلو آمد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او نیز فرمود: برو کنار، دور شو.  
 پس از آن فرمود:  
 ای علی عَلِيٌّ! این پرچم را بگیر، و برو، تا آن که خدا خیبر و فدک را به دست  
 علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فتح کرد، و علی عَلِيٌّ خرمای عَجْوَهی خیبر و فدک [که بهترین خرما  
 است]. و قرمه خیبر و فدک را آورد.<sup>۱</sup>

همچنین احمد حنبل روایت کرده است که :  
 بریده گفت : خیبر را محاصره کردیم.

فَأَخَذَ اللَّوَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهُ مِنَ الْعَدِ فَخَرَجَ فَرَجَعَ  
 وَ لَمْ يُفْتَحْ لَهُ، وَأَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ شِدَّةٌ وَ جُهْدٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :  
 إِنِّي دَافِعُ اللَّوَاءَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ،  
 لَا يَرْجِعُ حَتَّى يُفْتَحَ لَهُ، فَبِتْنَا طَيِّبَةً أَنْفُسَنَا أَنَّ الْفَتْحَ غَدًا.

ابوبکر پرچم را گرفت، و رفت و برگشت، و پیروزی حاصل نشد، روز بعد باز  
 پرچم را گرفت و به میدان رفت و بدون نتیجه برگشت، و در آن روز، مردم  
 سخت ناراحت بودند (ناراحتی همه را فراگرفت)، پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:  
 حتماً فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست  
 می دارند، او هم خدا و رسول خدا را دوست می دارد و از جبهه بر نمی گردد تا  
 این که فتح برای او حاصل شود، [راوی گوید] پس با این نوید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ما  
 آن شب با خوشحالی خوابیدیم که فردا پیروزی حاصل می شود.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از اقامه نماز صبح ایستاد و پرچم را طلب فرمود، و مردم در  
 برابر آن حضرت صف کشیدند، آن جناب علی عَلِيٌّ را صدا زد، علی عَلِيٌّ به  
 چشم درد مبتلا بود، آب دهان به چشمان او ریخت و پرچم را دستش داد، و

۱. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۶، ط الحلبی.

برای او فتح و پیروزی حاصل گشت.<sup>۱</sup>

نیز، احمد حنبل از بریده روایت کرده است که: وقتی خیبر را محاصره کردیم: ۱۳

أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْوَاءَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَنَهَضَ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَقُوا أَهْلَ خَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَأُعْطِينَ أَلْوَاءَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرچم را به عمر بن خطاب داد، و عده‌ای از مسلمانان را با او همراه کرد، پس آنان در مقابل مردم خیبر قرار گرفتند [و در نهایت عقب‌نشینی کردند] پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: همانا فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و پیامبر خدا را دوست دارد، خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند.

فردای آن روز، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی علیه السلام را طلب کرد، و چشمان علی علیه السلام درد می‌کرد، آب دهان مبارک به چشمان آن جناب ریخت و پرچم را به دست او داد، آن حضرت با گروهی از مسلمانان وارد میدان شدند، ناگهان مرحب مقابل آنان آمد و این رجز را خواند. (که در صفحه ۵۱ گذشت) در این هنگام با علی علیه السلام مشغول جنگ شد و بعد از دو ضربت که بین آن دو ردّ و بدل گردید.

فَضْرَبَهُ عَلِيُّ عَلَى هَامَتِهِ حَتَّى عَضَّ السَّيْفُ مِنْهَا بِأَضْرَاسِهِ وَ سَمِعَ أَهْلُ الْمُعَسْكَرِ صَوْتَ ضَرْبَتِهِ، قَالَ: وَمَا تَتَّامَّ آخِرُ النَّاسِ مَعَ عَلِيٍّ حَتَّى تُفْتِحَ لَهُ وَ لَهُمْ.

پس علی علیه السلام ضربه‌ای بر مغز مرحب زد، به گونه‌ای که شمشیر آن حضرت، دندان‌های مرحب را در هم کوبید، و صدای ضربت شمشیر آن بزرگ‌مرد را لشکر شنیدند، و هنوز همه سربازان حضرت به معرکه جنگ نرسیده بودند، که

۱. مسند احمد، ج ۵: ط الحلبی، ص ۳۵۳.

حضرت به پیروزی رسید.<sup>۱</sup>

۱۴} احمد حنبل مضمون این روایت و کلمات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در باره علی عَلِيٌّ و فتحی که توسط آن حضرت نصیب مسلمانان شد، در ضمن شش روایت، با سندهای مختلف نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱۵} ابن هشام از سلمة بن اکوع نقل کرده است که :

بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا بَكْرَ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِرَأْيْتِهِ إِلَى بَعْضِ حُصُونِ خَيْبَرَ فَقَاتَلَ وَرَجَعَ وَلَمْ يَكُ فَتْحٌ وَقَدْ جَاهَدَ، ثُمَّ أَعَدَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَاتَلَ ثُمَّ رَجَعَ وَلَمْ يَكُ فَتْحٌ، وَقَدْ جَاهَدَ.  
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا أُعْطِيَنَّ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، لَيْسَ بِفَرَارٍ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَهُوَ أَرْمَدُ الْعَيْنِ، فَتَفَلَّ فِي عَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ: خُذْ هَذِهِ الرَّأْيَةَ فَاْمُضْ بِهَا حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ.<sup>۳</sup>

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را با پرچم به برخی قلعه‌های خیبر فرستاد، ابوبکر مقاتله کرد و هر چند تلاش کرد، فتح حاصل نشد، روز بعد عمر را فرستاد، او هم هر چند تلاش کرد، فتح حاصل نشد.  
پس از آن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: به خدا سوگند، فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند، خدا به دست او پیروزی را حاصل می‌کند، آن مرد هرگز فرار نمی‌کند.

۱. مسند احمد حنبل، ج ۵، ط الحلبي، ص ۳۵۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۶ و ص ۳۸۴ و ج ۴، ص ۵۱ و ج ۵، ص ۳۳۳ و ۳۵۳.

۳. سیره ابن هشام، ط لیدن، ص ۷۶۱، و ج ۳، ط الحلبي، ص ۳۴۸.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله، علی رضوان الله تعالی علیه را طلبید، و حال آن که چشمانش درد می‌کرد، رسول خدا آب دهان به چشمانش کشید، سپس فرمود: این پرچم را بگیر و برو تا خدا به دست تو پیروزی را نصیب مسلمانان کند.

طیالسی از ابو هریره نقل کرده است که:

در روز خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد، در این موقع عمر بن خطاب گفت:

فَمَا أَحْبَبْتُ الْإِمَارَةَ قَبْلَ يَوْمَيْدٍ، فَتَطَاوَلْتُ لَهَا...

من تا آن روز ریاست و فرماندهی را آرزو نکردم، اما آن روز آرزو کردم،<sup>۱</sup> ولی روز بعد پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و پرچم را به او داد و فرمود: جنگ کن و به این سو و آن سو نگاه نکن - منتظر چیزی مباش و معطل مکن - تا خداوند عزوجل فتح را به دست تو حاصل فرماید، با آنان جنگ کن تا شهادتین بگویند.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** اینها برخی از روایات است که علمای معروف و مورد اعتماد اهل تسنن، در باره جهاد امام المجاهدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند، و ما از آوردن روایات محدثان شیعه صرف نظر کردیم.

از این روایات استفاده می‌شود که:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله دیگران را به جبهه می‌فرستاد، و آنان معمولاً کاری از پیش نمی‌بردند.

۲- علی علیه السلام فاتح بود و خدا فقط به دست او فتح را نصیب می‌کرد.

۳- علی علیه السلام هرگز فرار نکرد (لا یفرّ) و دیگران فرار می‌کردند.

۱. چون عمر بن خطاب از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطمئن شد که فرمانده فردا، هر که باشد، فاتح و به سلامت از جبهه برمی‌گردد، لذا آرزوی فرماندهی آنروز را نمود.

۲. مسند ابوداود طیالسی، ح ۲۴۴۱.

- ۴- علی عَلِيٌّ محبوب خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، و بالعکس.
- ۵- آب دهان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارو و شفابخش بود.
- ۶- پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاطر جمع بود که علی عَلِيٌّ فاتح جنگ است و هرگز بدون پیروزی از جبهه برنمی‌گردد، لذا بطور جزم می‌فرمود: **يَفْتَحُ اللَّهُ عَلِيَّ يَدِيهِ.**  
**حال:** با توجه به این روایات که اهل تسنن نمی‌توانند آنها را انکار کنند، و با توجه به آیه مبارکه **﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾**<sup>۱</sup>؛ «خداوند! جهادکنندگان را بر افرادی که نشسته‌اند به پاداشی بزرگ برتری داده است.» باید هر مسلمانی که از آیات شریفه قرآن، و روایات علما و محدثان، آگاهی دارد، اعتراف کند که علی بن ابی طالب عَلِيٌّ بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همه انسان‌ها برتر، با فضیلت‌تر، و نزد خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبوب‌تر و عزیزتر و اجرش از همگان افزون‌تر بوده است، و انکار برتری امام علی عَلِيٌّ و افضل بودن او، انکار قرآن کریم، انکار فرمایشات پیامبر گرامی اسلام، و نادیده گرفتن روایات متواتره است.

### علی عَلِيٌّ، جان و نفس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است

﴿... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ  
 ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۲</sup>

به آنان [که با تو به محاجه و ستیز برخاسته‌اند] بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می‌کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.

۱. سوره نساء / ۹۵.

۲. سوره آل عمران / ۶۱.

این آیه مربوط به مباحله با نصارای نجران است.

دانشمندان، محدثان و مفسران شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که این آیه در شأن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، و عظمت آنان را ثابت و محرز می‌کند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را برای مباحله همراه خود برد. بنابراین مراد از «ابنائنا» حسن و حسین علیهم السلام هستند و مراد از «نساءنا» فاطمه علیها السلام و مراد از «انفسنا»، علی علیه السلام است. (در ص... شأن نزول آیه می‌آید).  
در اینجا برخی روایات محدثان معروف و مورد اعتماد اهل تسنن را می‌آوریم.

۱} مسلم بن حجاج نیشابوری - صاحب «صحیح مسلم» که از کتب ششگانه معتبر اهل تسنن است - از عامر بن سعد از پدرش نقل کرده است که :

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيًّا، وَ فَاطِمَةَ، وَ حَسَنًا، وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي.<sup>۱</sup>  
آنگاه که آیه مبارکه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا...﴾ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود: بار پروردگارا اینها اهل من هستند.

۲} احمد بن حنبل، همین مضمون را از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده است.<sup>۲</sup>

۳} طبری در تفسیرش - ذیل همین آیه - همین مضمون را نقل کرده است.

۴} زمخشری در تفسیر کشاف در ذیل همین آیه این مطلب را نقل کرده است. سایر مفسران نیز ذیل آیه مبارکه روایت را آورده‌اند.

۵} نیز احمد بن حنبل از بریده (که به علی علیه السلام بد می‌گفت) نقل کرده که گفت :

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب (رضی): ح ۳۲، طبعنا.

۲. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبی، ص ۱۸۵ و ح ۱۶۰۸، ط المعارف.

پیامبر ﷺ به من فرمود:

لَا تَقَعُ فِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.<sup>۱</sup>

حرف ناپسند در باره علی علیه السلام زن، همانا علی از من است و من از اویم، و او بعد از من ولی شماست.

طیالسی نیز از عمران بن حصین روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

مَا لَهُمْ وَلِعَلِّي؟ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.<sup>۲</sup>

آنان با علی علیه السلام چه کار دارند؟ همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است.

ترمذی نیز از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده است که وقتی آیه

﴿... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ، علی و فاطمه

و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي<sup>۳</sup>؛ بار پروردگارا اینها اهل بیت منند.

نسائی در خصائص - باب ذِکْرِ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ عَلِيٍّ كَنَفْسِي - از ابی نقل کرده

که پیامبر ﷺ فرمود:

عَلِيٌّ كَنَفْسِي؛ علی مانند نفس (جان) من است.

در همان کتاب - باب قول النبي ﷺ عَلِيٍّ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي - روایت

کرده است که:

در بازگشت علی علیه السلام از سفر یمن، برخی همراهان آن حضرت خدمت رسول

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶، ط الحلبي.

۲. مسند ابو داود طیالسی، ح ۲۷۵۲.

۳. ترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰ - باب حدثنا سفیان بن وکیع.

خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از علی علیه السلام بدگویی و شکایت کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان رو برگرداند و سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله غضب کرد.

فَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْغَضَبُ يَبْصُرُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.<sup>۱</sup>

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان رو کرد، در حالی که آثار غضب در چهره اش دیده می شد و فرمود: از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است.

۱۰ نسائی همین مضمون و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله را، در باب بعد نیز، به سند دیگر نقل کرده و در آن آمده است که:

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَالَ: لَا تَبْغُضَنَّ يَا بَرِيدَةَ لِي عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.<sup>۲</sup>

چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون گردید و فرمود: ای بریده، علی علیه السلام را نزد من مبعوض مگردان، علی از من است، و من از علی هستم، او بعد از من ولی شما است.

۱۱ همچنین نسائی تحت باب «مَنْزِلَةٌ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَقُرْبَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»، با سند از علا نقل کرده است که از پسر عمر در باره عثمان سؤال کردند، گفت:

كَانَ عُثْمَانُ مِنَ الَّذِينَ تَوَلَّوْا يَوْمَ أَلْتَقَى الْجَمْعَانِ، فَتَابَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا فَفَقَتَلَهُ؛ [عبدالله بن عمر گفت:] عثمان از کسانی بود که در جنگ احد فرار کرد، و توبه کرد، پس از آن مرتکب گناه شد، پس او را به کشتن داد.

از او در باره علی علیه السلام پرسیدند، گفت:

۱. خصائص، ص ۱۹، ط قاهره.

۲. همان.

لَا تَسْأَلُ عَنْهُ إِلَّا تَرَىٰ مَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

در باره علی علیه السلام از من نپرسید، آیا منزلت و مقام او را نزد رسول خدا ﷺ نمی بینید؟<sup>۱</sup>

در همان باب، با سند، از عرار روایت کرده که از عبدالله بن عمر از علی و عثمان سؤال کردند، عبدالله گفت :

أَمَّا عَلِيٌّ فَهَذَا بَيْتُهُ مِنْ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا أُحَدِّثُكَ عَنْهُ بِغَيْرِهِ وَأَمَّا عُثْمَانُ فَإِنَّهُ أَذْنَبَ يَوْمَ أُحُدٍ ذَنْبًا عَظِيمًا عَفَى اللَّهُ عَنْهُ وَأَذْنَبَ فِيكُمْ ذَنْبًا صَغِيرًا فَتَقَاتَلْتُمُوهُ.<sup>۲</sup>

اما علی علیه السلام پس این خانه اوست، کنار خانه پیامبر ﷺ و من غیر از این چیزی در باره علی نمی گویم (یعنی آن را که عیان است چه حاجت به بیان است). و اما عثمان، پس همانا او در جنگ احد مرتکب گناه عظیمی شد که خدا عفویش کرد، و در میان شما گناه صغیره مرتکب شد پس او را کشتید.

نسائی در این باب، روایات متعددی به همین مضمون نقل کرده است که جهت اختصار از آوردن آنها صرف نظر شد.

در الصواعق، ص ۱۰۶ روایت کرده است که :

جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعَلِيٌّ يَزُورَانِ قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ وَفَاتِهِ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ، قَالَ عَلِيُّ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ: تَقَدَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كُنْتُ لِأَتَقَدَّمَ رَجُلًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي.<sup>۳</sup>

۱. خصائص، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. الصواعق المحرقة، ص ۱۰۶، به نقل از مهذب الاحکام، ج ۶، ص ۲۷.



شش روز بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و علی علیه السلام به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: جلو برو، ابوبکر گفت: من مقدم نمی شوم بر مردی که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منزلت علی نسبت به من مانند منزلت من از پروردگار من است.

﴿۱۴﴾ همین مضمون را الرياض النضرة و ذخائر العقبی و سیره حلبی نیز روایت کرده اند.<sup>۱</sup>

**مؤلف:** از روایاتی که نسائی در خصائص آورده است معلوم می شود که عده ای از مسلمانان، حتی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت امیر علیه السلام عداوت داشته و عداوت و کینه خود را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بروز دادند، تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به غضب آوردند، همچنین معلوم می شود که مردم دمشق - به خاطر تبلیغات سوء معاویه - سال های متمادی، نسبت به حضرت امام علی علیه السلام عداوت و دشمنی داشته و به آن بزرگوار بد می گفته اند.

همچنین معلوم می شود که ابوبکر اعتراف کرده و قبول داشته است که علی علیه السلام مقدم بر او است، و به خود اجازه تقدم بر آن حضرت را نداد. نیز از کلمه «و انفسنا» آیه شریفه به ضمیمه روایات معتبر و مورد اتفاق اهل تسنن، معلوم شد که علی علیه السلام، نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله است، و مقام و منزلت علی علیه السلام همانند مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله است، جز این که مقام نبوت ندارد.

بر این اساس، هر مسلمان معتقد به آیات قرآن و روایات صادره از پیامبر صلی الله علیه و آله - که همان سنت است - باید بپذیرد و اعتراف کند که، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله افضل، و بهترین انسان ها است، علی علیه السلام نیز افضل و بهترین انسان ها است، و چنانچه دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح دهد، مانند آن است که دیگری را بر

۱. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۳. همان.

پیامبر ﷺ ترجیح دهد، و در حقیقت از مصادیق بارز «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» است، و باید توبه کند، وَ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقَ .

### پیامبر ﷺ فرمود: باید سوره را من ابلاغ کنم یا علیؑ

محدثان و مفسران شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که وقتی سوره توبه - یا آیات اول آن - نازل شد، و پیمان‌هایی را که مشرکان با پیامبر ﷺ بسته بودند لغو کرد، رسول خدا ﷺ برای ابلاغ این فرمان، آن را به ابوبکر داد تا در موقع حج، در مکه برای مردم بخواند.

بعد از آن که ابوبکر به جانب مکه رفت، علیؑ را فرستاد و امر فرمود آیات را از ابوبکر بگیرد و خودش برای مردم بخواند، و به مشرکان ابلاغ کند. خلاصه این موضوع را در صفحه ۴۳۵ کتاب «روزهای مدینه» بیان کردیم و در اینجا به روایاتی که محدثان معروف و مورد قبول اهل تسنن آورده‌اند اکتفا می‌کنیم و در پایان نتیجه می‌گیریم ان شاء الله.

{۱} احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از ابن عباس روایت کرده است که: پیامبر ﷺ فلان شخص را [منظور ابوبکر است که در روایات دیگر به نام او تصریح شده] فرستاد و سوره توبه را به او داد تا در هنگام مراسم حج به مردم ابلاغ کند.

سپس علیؑ را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود:

لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ. ۱

ابلاغ این سوره تنها به وسیله کسی باید باشد که او از من است و من از اویم.

۲ نیز در همان کتاب از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، اما هنگامی که به مسجد شجره رسید، فرمود:

لَا يُبَلِّغُهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي فَبَعَثَ بِهَا مَعَ عَلِيٍّ<sup>۱</sup>.

این سوره را جز خودم یا کسی که از خاندان من است نباید ابلاغ کند، سپس آن را با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاد.

۳ و در همان کتاب، به سند دیگر از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوره براءت را با او فرستاد، عرض کرد ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! من سخنور نیستم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چاره‌ای جز این نیست، یا من باید آن را ببرم و ابلاغ کنم یا تو.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: اکنون که چنین است من آیات را می‌برم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِن طَلِقَ فَإِنَّ اللَّهَ يُثَبِّتُ لِسَانَكَ وَيَهْدِي قَلْبَكَ.

برو که خداوند زبان تو را ثابت می‌دارد و قلب تو را هدایت می‌کند.

سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را بر دهان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گذارد [تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد].<sup>۲</sup>

۴ نسائی در کتاب خصائص از زید بن یثیع از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوره براءت را با ابوبکر به سوی مکه فرستاد، سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دنبال وی اعزام کرد و فرمود: آیات را از ابوبکر بگیر و به سوی مکه برو. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در راه به ابوبکر رسید، نامه را از او گرفت، ابوبکر محزون و غصه‌دار

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۱۲، دار صادر، بیروت، (۶ جلدی)

۲. همان، ج ۱، ص ۱۵۰.

بازگشت و به پیامبر گفت: **أُنزِلَ فِيَّ شَيْءٌ**: آیا در باره من آیه‌ای نازل شده؟ [که مرا از این کار عزل کردی].

پیامبر ﷺ فرمود: خیر، جز اینکه:

من مأمور شدم یا خودم آن را ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم آن را ابلاغ کند.

**إِلَّا أَنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُبَلِّغَهُ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي**<sup>۱</sup>.

۵ و نیز به سند دیگر از «عبدالله ابن رقیم» چنین نقل می‌کند که پیامبر ﷺ سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، هنگامی که قسمتی از راه را پیمود، علی عليه السلام را فرستاد، سوره براءت را از او گرفت و آن را با خود به مکه برد.

ابوبکر در دل یک نوع ناراحتی احساس کرد [به خدمت پیامبر ﷺ آمد]،

پیامبر فرمود: **«لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي»**<sup>۲</sup>.

همچنین نسائی به سند دیگر نقل کرده است که:

در بین راه، ابوبکر صدای شتر شنید، پس توقف کرد، و گفت: این صدای شتر پیامبر ﷺ است، به سراغ آن آمد، دید علی عليه السلام است که بر شتر پیامبر سوار است، ابوبکر به علی عليه السلام گفت: امیری یا رسول؟ گفت: رسولم که پیام پیامبر ﷺ را ابلاغ کنم [تا آنکه گوید] پس علی عليه السلام در مکه، قبل از روز ترویج، و در عرفات، و در منی، ایستاد و آیات را بر مردم خواند و به آنان ابلاغ کرد.

۶ مفسر معروف، ابن کثیر نیز در تفسیرش نقل کرده است که:

وقتی ده آیه از سوره براءت نازل شد، پیامبر ﷺ ابوبکر را طلبید و او را برای خواندن آیات برای اهل مکه فرستاد، سپس علی عليه السلام را فرستاد و فرمود: به دنبال ابوبکر برو، هر جا به او رسیدی، آیات را از او بگیر...

ابوبکر بازگشت و به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: در باره من چیزی نازل شده؟ پیامبر فرمود: خیر. ولی جبرئیل بر من نازل شد و گفت: آیات را ابلاغ نمی‌کند مگر خودت، یا مردی از خودت.

وَلَكِنْ جِبْرِئِيلُ جَاءَنِي فَقَالَ لَنْ يُؤَدِّيَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ.<sup>۱</sup>

همان مفسر، این حدیث را از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است.<sup>۲</sup>

ابن اثیر، دانشمند مشهور دیگر اهل سنت در کتاب جامع الاصول از ترمذی، از انس بن مالک نقل کرده است که: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را خواست و فرمود:

لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذِهِ إِلَّا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي، فَدَعَا عَلِيًّا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا.<sup>۳</sup>  
برای هیچ کس سزاوار نیست این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را خواست و سوره را به او داد.

ابن ماجه [یکی دیگر از محدثان مشهور اهل سنت] از ابن جناده نقل کرده است که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ.<sup>۴</sup>

شنیدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود: علی از من است، و من از علی هستم، و ادا نمی‌کند از جانب من مگر علی.

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۳۲، ط دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۲.

۲. همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۳. جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۵.

۴. ابن ماجه، المقدمة ۱۱: باب فی فضائل اصحاب رسول الله، ح ۱۱۹.

**مؤلف:** چنانچه فحص شود، شاید به روایات بسیاری برخورد شود که دلالت دارند آنکس که لیاقت ابلاغ آیات برائت را داشت، تنها علی علیه السلام بود، آن کس که پیامبر صلی الله علیه و آله او را همچون خود، و خویش را همچون او می دانست، فقط علی علیه السلام بود، آن شخص که صلاحیت داشت در ابلاغ آیات برائت جای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، تنها علی علیه السلام بود.

از مجموع این روایات به خوبی روشن می شود که رسول خدا به امر خدا این کار را انجام داد، تا برتر بودن مقام شامخ علی علیه السلام را از سایر صحابه آشکار سازد. تا آن که عدم صلاحیت دیگران را - حتی برای ابلاغ چند آیه - برملا سازد، هرچند نخواستند بفهمند، و کردند آنچه را نباید می کردند. ضمناً برخی روایات مربوط به عزل ابوبکر و نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در کتاب «روزهای مدینه» صفحه ۴۳۵ آمده است.

### علی علیه السلام جان نثار پیامبر صلی الله علیه و آله

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾<sup>۱</sup>

بعضی از مردم جان خود را در برابر خوشنودی خدا می فروشند.

مشهور بین مفسران و مورخان اهل تسنن است که این آیه در شأن امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده، و تصریح کرده اند که آیه مبارکه هنگامی نازل شد که علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و رسول خدا مکه را ترک و به سوی غار ثور رفت.

﴿۱﴾ ثعلبی، مفسر مشهور اهل تسنن گفته است:

شب هنگام، مشرکان خانه پیامبر را به قصد کشتن آن حضرت محاصره کردند، رسول خدا دستور داد علی علیه السلام در بستر او بخوابد، در این وقت خداوند به

جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ کدام پاسخ ندادند و حاضر نشدند. خداوند به آنها وحی کرد، اکنون علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در بستر پیامبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد، به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید. جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار گرفتند، جبرئیل عرض کرد: به به، آفرین بر تو ای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحث می کند. در این هنگام آیه **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾** نازل گردید، و به همین لحاظ آن شب فراموش نشدنی، به نام «لیلة المبيت» نامیده شد.<sup>۱</sup>

احمد حنبل از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

وَشَرَى عَلِيٌّ نَفْسَهُ، لِبَسِ ثَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ نَامَ مَكَانَهُ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَزُمُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

علی، جان خویش را فروخت، لباس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پوشید و جای آن حضرت خوابید و مشرکان، پیامبر را سنگ باران می کردند.

ابوبکر آمد، گمان کرد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بستر است، ناگاه متوجه شد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، پرسید پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کجاست؟ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جانب چاه میمون رفت، ابوبکر دنبال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت تا با آن حضرت داخل غار ثور شد.

وَجَعَلَ عَلِيٌّ يُرْمِي بِالْحِجَارَةِ كَمَا كَانَ يُرْمِي نَبِيَّ اللَّهِ وَهُوَ يَتَضَوَّرُ قَدْ لَفَّ رَأْسَهُ فِي الثُّوبِ لَا يُخْرِجُهُ حَتَّى أَصْبَحَ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ رَأْسِهِ...

۱. به نقل از الغدير، ج ۲، ص ۴۸.

مشرکان بر علی عَلِيٌّ سنگ پرتاب می کردند، همان گونه که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگ پرتاب می کردند، و او از شدت درد به خود می پیچید و ناله می کرد و سرش را با روانداز می پوشاند و به همان حال ماند تا صبح شد، آنگاه روانداز را از روی سر خویش کنار زد...<sup>۱</sup>

در تفسیر مواهب الرحمن، در ذیل آیه فوق فرموده است:

جمع کثیری از مفسران و محدثان اهل تسنن روایت کرده اند که آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در شأن علی عَلِيٌّ در لیلۃ المبیت نازل شده است.

حافظ ابونعیم از ابن عباس نقل کرده، ابوالسعادات در فضائل العشرة، حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص مستدرک، اخطب خوارزم در مناقب، جوینی در فضائل الصحابة، و فرائد، احمد بن حنبل، مسلم از ابوداود طیالسی، نسائی در خصائص، غزالی در احیاء، باب الايثار، قرطبی در تفسیر خود، و غیر اینها، نقل کرده و گفته اند آیه فوق در شأن علی عَلِيٌّ و در لیلۃ المبیت نازل شده است.<sup>۲</sup>

علامه امینی در الغدیر<sup>۳</sup> از ابوجعفر اسکافی نقل کرده که گفت:

حدیث لیلۃ المبیت به تواتر ثابت شده و آن را انکار نمی کند مگر دیوانه، یا کسی که با مسلمانان رابطه ندارد، و همه مفسران نقل کرده اند که قول خداوند متعال: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در شأن علی عَلِيٌّ در شبی که در بستر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوابید، نازل شد.

سپس روایت چگونگی ماجرا را از تفسیر ثعلبی نقل کرده است - که ما در

ابتدا ترجمه آن را آوردیم - بعد از آن فرموده است:

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰ ط الحلی وح ۳۰۶۲، ط المعارف.

۲. تفسیر مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۲۰۶.

۳. الغدیر، ج ۲، ص ۴۷.

غزالی در احیاء العلوم روایت ثعلبی را، علی رغم طولانی بودن آن، کاملاً نقل کرده، و همچنین کنجی در کفایة الطالب، صفوری در نزهة المجالس، ابن صباغ مالکی در فصول، ابن جوزی در تذکره، شبلینجی در نورالابصار نقل کرده‌اند. پس از آن، از سه کتاب اخیر این اشعار را که ابن عباس از علی علیه السلام شنیده، آورده است:

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا      وَ أَكْرَمَ خَلْقٍ طَافَ بِالْبَيْتِ وَالْحِجْرِ  
وَبِتُّ أُرَاعِي مِنْهُمْ مَا يَسُوْنِي      وَقَدْ صَبَرْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ  
وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا      وَمَا زَالَ فِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَفِي السِّتْرِ

با جان خود نگه داشتیم بهترین کسی را که پا بر زمین نهاد - و گرامی ترین کسی را که طواف کعبه و حجر اسماعیل نمود.  
و شب را صبح کردم و مراقب و نگران بودم از آنچه از جانب آنها مرا آزار می داد و بر کشته شدن و اسارت صبر کردم.  
و پیامبر صلی الله علیه و آله در غار با امنیت شب را به صبح رساند، و همیشه در حفظ و ستر خدا بود.

علامه امینی رحمته الله در ادامه فرموده است:

حدیث لیلۃ المبیّت در کتاب‌های ذیل موجود است:

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۸. ۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۹. ۳- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۳. ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹. ۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۱. ۶- العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۹۰. ۷- تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۳، ص ۱۹۱. ۸- تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲. ۹- تاریخ ابی الفدا، ج ۱، ص ۱۲۶، ۱۰، مناقب خوارزمی، ص ۷۵.

مؤلف: از آنچه به طور خلاصه نقل کردیم معلوم شد که جریان لیلۃ المبیّت به تواتر ثابت شده و نزول آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در شأن علی علیه السلام غیر قابل انکار است.

نیز: این آیه مبارکه گواه روشنی است بر یکی از فضایل بزرگ حضرت امیر علیه السلام و این فضیلت به قدری با اهمیت بوده است که معاویه توان تحمل آن را نداشته، تا آن که ۴۰۰ درهم به سمرة بن جندب داد و از او خواست حدیث جعل کند که این آیه در شأن عبدالرحمن بن ملجم نازل شده است، و آن ناپاک، حدیثی در این باره جعل کرد، اما احدی آن حدیث ساختگی را نپذیرفت.<sup>۱</sup>

#### نکته بسیار با اهمیت:

در این آیه شریفه، فروشنده علی علیه السلام است، خریدار خداوند متعال است، متاع جان، و بها، رضا و خوشنودی خدا است. و حال اینکه در آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾<sup>۲</sup> بهای معامله بهشت است. در این آیه هدف تجارت و خرید بهشت است، در آن آیه تمام مقصد، جلب رضا و خوشنودی پروردگار است.

دقت شود در این آیه «اشتری» آمده است، یعنی خدا می‌خرد، در آن آیه «یشری» آمده است، یعنی علی علیه السلام ابتداءً جان خود را می‌فروشد. و تفاوت این و آن از زمین تا آسمان است.

بر این اساس، علی علیه السلام با ارزش‌ترین معاملات را با خدا انجام داد. اکنون با توجه به مفهوم آیه شریفه، و با توجه به روایاتی که مفسران بزرگ اهل سنت نقل کرده‌اند، آیا مسلمان با اخلاص، مسلمان حقیقت‌بین و آگاه، به خود اجازه می‌دهد که بگوید: فلان و فلان (العیاذ بالله) از علی بن ابی طالب علیه السلام برتر و بهترند؟ آیا مؤمن پاک و حقیقی، می‌تواند به زبان آورد که فرار کننده از جبهه جنگ، و تنها گذارنده پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کفار، از علی علیه السلام جان‌نثار، افضل و

۱. مواهب الرحمن، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲. سوره توبه / ۱۱۱.

برتر است.

آیا موحدِ خداپرست چاره‌ای دارد جز این که اعتراف کند علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین و والامقام‌ترین یاران و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است؟<sup>۱</sup>

### علی علیه السلام در آیه تطهیر

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً ﴾<sup>۲</sup>

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و به طور کامل شما را پاک سازد.

به اتفاق همه مفسران شیعه و سنی، مراد از اهل بیت در این آیه شریفه، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و بدیهی است که اهل بیت شامل صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و اجانب و بیگانگان نمی‌شود. همچنین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول این آیه نبوده و نیستند.

### زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول آیه تطهیر نیستند

برخی از اهل تسنن گفته‌اند آیه تطهیر شامل زنان پیامبر نیز می‌شود، ولی روایات موجود در کتب معتبر خود اهل سنت آن را نفی می‌کند.

در صحیح مسلم است که ابن حبان گوید: بر زید بن ارقم وارد شدیم و به او گفتیم: تو از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله هستی، با آن حضرت نماز خوانده‌ای و حدیث شنیده‌ای، از احادیثی که شنیده‌ای برای ما نقل کن.

زید گفت: روزی در غدیر خم - بین مکه و مدینه - رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و خطبه خواند و موعظه کرد، تا آن که فرمود:

۱. داستان لیلۃ المبیّت را به طور مفصّل در کتاب «پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام» و «امام علی علیه السلام، امیرالمؤمنین حقاً» آورده‌ام.

۲. سوره احزاب / ۳۳.

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَاهْلُ بَيْتِي...  
 فَقُلْنَا لَهُ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ نِسَاؤُهُ.  
 قَالَ: لَا، وَأَيْمُ اللَّهِ، إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ أَلْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ.  
 ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا، أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَعَصَبَتُهُ الَّذِينَ  
 حُرِّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ.

از زیدبن ارقم سؤال کردیم: اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه کسانی هستند؟ زنان پیامبرند؟

زید گفت: نه، سوگند به خدا زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل بیت پیامبر نیستند، همانا زن مدت زمانی با مرد است، سپس او را طلاق می‌دهد، پس زن به خانه پدر و وابستگی‌اش برمی‌گردد، اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصل و رگ و ریشه آن حضرت هستند، آن چنان کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام شده است.<sup>۱</sup> همچنین روایات دیگر که از ام سلمه، و از عایشه نقل شده صریح در این است که «اهل البیت» در آیه تطهیر شامل زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌شود - روایات را در ادامه می‌آوریم -.

مضافاً بر این که قرائن خارجی گواه بر عدم شمول است (مثل جنگ جمل و آن آتش افروزی و جنگ با امام واجب‌الاطاعه و کشته شدن جمع کثیری از مسلمانان، که این امر با اراده طهارت از جانب خدا صد در صد منافات دارد). بلکه شاهد گویا بر عدم شمول آیه نسبت به زنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینک عایشه، همیشه سعی می‌کرد فضیلتی برای خود پیدا کند و آن را بیان کند، اما هرگز ادعا نکرده که آیه تطهیر شامل او می‌شود، بلکه بر عکس. خودش - طبق روایتی که بعداً می‌آوریم - تصریح بر عدم شمول کرده است.

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ح ۳۷-۲۴۰۸.

در هر حال، عمده روایات است که می‌گویند، مخاطب، در آیه شریفه منحصرأ پنج نفرند: پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. البته: علاوه بر روایات، قرائن خارج نیز گواه انحصار است، زیرا در صدر اسلام، فقط این پنج نفر، از هنگام تولد تا پایان عمر، از هرگونه پلیدی، شرک، بت پرستی و گناه مصون و پاک بودند، به طوری که اگر روایات هم نبود، چاره‌ای نبود جز این که گفته شود آیه منحصر به این پنج نفر علیهم صلوات الله است.

اما روایات:

﴿۱﴾ «صحیح مسلم»<sup>۱</sup>:

... عَنْ صَفِيَّةِ بِنْتِ شَيْبَةَ. قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةً وَ عَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ، مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ. فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ. ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ. ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا. ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ. ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۲</sup>

عایشه گوید: روزی رسول الله ﷺ [از حجره] خارج شد و عبایی بافته شده از موی سیاه با آن حضرت بود، پس حسن بن علی علیه السلام آمد، رسول الله ﷺ او را داخل عبا کرد، پس از آن حسین بن علی علیه السلام آمد او را نیز داخل عبا کرد، سپس فاطمه علیها السلام آمد آن حضرت را نیز داخل عبا کرد، پس از آن علی علیه السلام آمد او را هم داخل عبا کرد و در این موقع گفت:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۳</sup>  
خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان - پیامبر - بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۱. باب: فضائل اهل بیت النبى ﷺ. حدیث (۲۴۲۴).

۲. سوره احزاب / ۳۳.

البته در صحیح مسلم روایات دیگری با همین مضمون، در همین باب آمده است.

۲ ثعلبی در تفسیرش از امّ سلمه نقل کرده که پیامبر ﷺ در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام پارچه‌ای نزد آن حضرت آورد، پیامبر ﷺ فرمود: شوهر و دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام را صدا بزن، فاطمه علیها السلام آنان را حاضر کرد، سپس با رسول خدا غذا خوردند، بعد پیامبر ﷺ عبا بر آنان افکند و فرمود:

اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَعِثْرَتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.  
 خدایا! اینان خاندان منند، پلیدی را از آنان دور، و از هر آلودگی پاکشان گردان.  
 و در اینجا آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ نازل شد... [امّ سلمه گوید: ] من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: «إِنَّكَ إِلَىٰ خَيْرٍ» (تو بر خیر و نیکی هستی) [اما در زمره این گروه نیستی].

۳ نیز «ثعلبی» نقل می‌کند:

هنگامی که از عایشه در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ سؤال کردند گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که در باره علی علیهما السلام از او سؤال کردند چنین گفت:

تَسَأَلْنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَتْ تَحْتَهُ ابْنَتُهُ وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْهِ؟ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَا عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا ﷺ فَأَلْقَىٰ عَلَيْهِمْ تَوْبًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ: فَذُنُوبُ مِنْهُمْ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ ﷺ: تَنْجِي فَإِنَّكَ إِلَىٰ خَيْرٍ.<sup>۱</sup>

۱. این روایت و روایت قبل را ابن کثیر نیز در تفسیرش، ج ۳، ص ۴۹۳ و ۴۹۴ آورده است.

آیا از من در باره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر ﷺ بود، از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم را دیدم که پیامبر ﷺ آنها را در زیر لباسی جمع کرد و گفت: خداوندا! اینها خاندان منند، رجس را از آنها ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما، [عایشه گوید:] من عرض کردم ای رسول خدا! آیا من هم از اهل بیت شما هستم؟ پیامبر ﷺ فرمود: دور باش، کنار برو، تو بر خیر هستی [اما جزء این جمع نیستی].

۴ احمد بن حنبل نیز از ابن عباس نقل کرده است که :

أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup>  
رسول خدا ﷺ لباس خود را گرفت و بر علی، و فاطمه و حسن و حسین افکند و فرمود: خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و شما را کاملاً پاک کند.

۵ نیز احمد بن حنبل، از حکیم بن سعید نقل کرده است که گفت :  
نزد ام سلمه از علی رضی الله عنه یاد کردیم، ام سلمه گفت: آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ در خانه من نازل شد، پیامبر ﷺ آمد به خانه من و فرمود: اجازه مده کسی بر من وارد شود، ناگاه فاطمه رضی الله عنها آمد، نتوانستم مانع ورود او بر پدرش شوم، سپس حسن آمد، نتوانستم مانع ورود او بر جدش شوم، بعد حسین آمد، نتوانستم جلوی او را از ورود بر جدش بگیرم، سپس علی رضی الله عنه آمد، نتوانستم مانع ورود او شوم، پس هنگامی که جمع شدند، پیامبر ﷺ عبا را بر آنها افکند و گفت:

هُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ

۱. مسند احمد، ج ۱، ط الحلبی، ص ۳۳۰، وح ۳۰۶۲، ط المعارف.

حِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى الْبَسَاطِ. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَانْسَا؟ قَالَ:  
فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ، وَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ.<sup>۱</sup>

اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور گردان و آنان را به طور کامل پاکیزه ساز، پس در همان زمان که جمع بودند این آیه نازل شد، ام سلمه گوید: من گفتم: ای رسول خدا! من هم هستم؟ فرمود: تو به خیری.

و در روایات است که بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ می گذاشت، صدا می زد: الصلاة يا اهل البيت!! ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ ای اهل بیت، وقت نماز است، خداوند می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد.<sup>۲</sup>

### شبهه و پاسخ

گاهی می گویند: مراد از ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ در آیه تطهیر، زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، زیرا صدر و ذیل آیه مربوط به زنان آن حضرت و خطاب به آنها است.<sup>۳</sup>

۱. مسند احمد ۱۰: ۱۷۷، ح ۲۶۵۷۰؛ و تفسیر ابن کثیر ۳: ۴۹۳.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱ و ص ۲۸.

۳. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا \* وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا. (سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳).

و [ای زنان پیامبر] در خانه هایتان قرار گیرید، و [همچون] جلوه گری جاهلیت پیشین، [میان مردم] خودنمایی نکنید، و نماز را به پا دارید و زکات بدهید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید، جز این نیست که خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور نماید و به پاکیزگی شایسته، شما را پاکیزه دارد، و آنچه را از آیات خدا و حکمت در خانه های شما تلاوت میشود متذکر شوید، به راستی خدا لطیفی است آگاه.

ولی غافلند از اینکه:

اولاً: در خود آیه شاهد وجود دارد که مراد از «اهل البیت» زنان پیامبر ﷺ نیستند و آن شاهد ضمیرهای متعددی است که در صدر و ذیل آیه به صورت جمع مؤنث آمده است: (وَ قَرْنَ)، (بُیُوتِکُنَّ)، (أَقِمْنَ)، (آتِیْنَ)، (أَطِئْنَ)، (وَ اذْکُرْنَ)، (فِی بُیُوتِکُنَّ) که مخاطب زنان هستند. ولی در قسمت مربوط به «اهل البیت» ضمیرها به صورت جمع مذکر آمده است: (عَنْکُمْ)، (وَ یُطَهَّرْکُمْ) که مخاطب در این قسمت مردان هستند، و مانعی ندارد که در یک آیه چند جمله خطاب به زنان و چند جمله خطاب به مردان باشد، همان گونه که در سوره یوسف در یک آیه دو خطاب در کنار هم آمده است، یکی به مرد و دیگری به زن: ﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ «ای یوسف! این حادثه را نادیده بگیر و تو [ای زلیخا] از گناهت استغفار کن، زیرا تو از خطاکارانی». که ابتدا خطاب به حضرت یوسف است. (يُوسُفُ أَعْرِضْ) و بلافاصله خطاب به زلیخا است. (وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ)، (إِنَّكِ كُنْتِ).

ثانیاً: روایاتی که از خود اهل سنت و از کتابهای معتبرشان نقل کردیم، مراد از «اهل البیت» را مشخص کرده و تصریح کردند بر اینکه زنان پیامبر ﷺ مشمول آیه تطهیر نیستند و مراد از «اهل البیت» در این آیه، تنها محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند.

علاوه بر اینها، حاکم حسکانی، از علمای اهل سنت در کتاب شواهد التنزیل (ج ۲، ص ۱۸) متجاوز از صد و سی روایت از صحابه و تابعین نقل کرده که مراد از «اهل البیت» در این آیه شریفه، محمد ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، و در برخی از این روایات است که پیامبر ﷺ، علی و فاطمه و

حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را زیر کسا قرار داد و آیه تطهیر نازل شد، و پس از نزول آیه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي». و از اینجا این روایات به حدیث کسا شهرت یافت. و در برخی از این روایات است که ام سلمه و عایشه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند آیا ما نیز جزو اهل البیت هستیم؟ حضرت پاسخ منفی داد و فرمود: خیر. نیز در برخی از این روایات است که پس از نزول این آیه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدت شش ماه، و در برخی تا مدت ۱۷ ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ می گذشت، صدا می زد: الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

**مؤلف:** از مجموع روایات استفاده می شود که بخش (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...) جداگانه و مستقل نازل شده، و هنگام جمع آوری آیات، آن را در ضمن یک آیه مربوط به زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده اند، همان گونه که علامه طباطبایی رحمته الله (در المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۱) فرموده است:

«ما هیچ دلیلی نداریم که جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» همراه این آیات نازل شده، بلکه از روایات استفاده می شود که این بخش، جداگانه نازل شده، ولی هنگام جمع آوری قرآن، در کنار هم قرار داده شده است، و حتی یک روایت نیامده که این بخش، در ضمن این آیات نازل شده است.»

**نتیجه:** اکنون با توجه به آیه تطهیر و این روایات که در کتب معتبر اهل تسنن آمده است، آیا می توان گفت افرادی که سالها مشرک و بت پرست بودند، افضل و برترند از کسی که «لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ»؟ آیا آیه تطهیر، و روایات معتبر، علی عَلَيْهَا السَّلَامُ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را در ردیف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار نداده؟ آیا می توان گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل انسانها است، ولی افراد معلوم الحال، افضل و برتر از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هستند که هم صف و در ردیف رسول

خدایند؟ ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾<sup>۱</sup>؛ «یقیناً این چیزی بسیار شگفت است».

### غدیر خم

#### علی علیه السلام، ولی هر مؤمن است

یکی دیگر از امتیازات منحصر به فرد امام علی علیه السلام که بیانگر برتری آن حضرت بر تمام صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم است. داستان غدیر خم حاکی از آن است که خداوند متعال ولایت خود، و ولایت رسول خود، و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام را در یک ردیف قرار داده است، و همان گونه که ولایت خدا - دخل و تصرف در امور مردم - عمومی و مطلق است. ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام نیز عمومی و مانند ولایت خدا است. این موضوع را به نقل از کتب شیعه به طور خلاصه در ص ۱۰۷ کتاب «روزهای مدینه» آورده‌ام و اینجا نیز عرض می‌کنم که این مطلب در کتب معتبر اهل تسنن در ضمن روایات بسیار بازگو شده است.

نسائی محدث مشهور اهل تسنن، صاحب یکی از صحاح ششگانه آنان، در کتاب خصائص امام علی علیه السلام، روایات مربوط به غدیر خم را در پنج باب، تحت عناوین مختلف، نقل کرده است.

ما به نقل برخی از آنها اکتفا می‌کنیم، و در ادامه روایاتی که احمد حنبل در مسندش نقل کرده می‌آوریم ان شاء الله.

{۱} نسائی از احمد بن شعیب با سند خود روایت کرده که گفت: ما در راه مکه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، هنگامی که به غدیر خم رسید توقف کرد و دستور داد آنان که جلو رفته بودند بازگشتند، و آنان که عقب مانده بودند رسیدند، آنگاه که

مردم، اطراف آن حضرت جمع شدند، فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَليُّكُمْ، قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَأَقَامَهُ  
ثُمَّ قَالَ: مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَليُّهُ فَهَذَا وَليُّهُ.<sup>۱</sup>

ای مردم! ولیّ شما کیست؟ گفتند خدا و رسول خدا، و سه مرتبه این پرسش را کرد و مردم پاسخ دادند، پس از آن دست علی عليه السلام را گرفت و او را به پا داشت و فرمود: هر کس خدا و رسول خدا ولیّ او است این علی عليه السلام ولیّ او است.

نیز به سند دیگر روایت کرده است که:

رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:  
أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا نَعَمْ صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ  
أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَليُّهُ فَهَذَا وَليُّهُ.<sup>۲</sup>

آیا نمی دانید که من نسبت به شما اولی از خود شما هستم؟ گفتند: بلی می دانیم، تو راست می گویی ای رسول خدا! پس آن حضرت دست علی عليه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: بنابراین، هر کس من ولیّ او هستم، این علی ولیّ او است.

همچنین، مسنداً از زید بن ارقم نقل کرده که گفت:

وقتی پیامبر ﷺ از حجة الوداع برگشت، در غدیر خم پیاده شد و دستور داد زیر درختها را جارو زدند، سپس فرمود:

كَأَنِّي دُعِيتُ فَاجِبْتُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَلْتَقَلْبَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ  
كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا فَانهُمَا لَنْ  
يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا وَليُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ  
ثُمَّ إِنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَليُّهُ فَهَذَا وَليُّهُ...<sup>۳</sup>

۱ و ۲. خصائص نسایی، ط قاهره، ص ۲۵.

۳. خصائص نسایی، ط قاهره، ص ۲۱.

گویی من دعوت شده‌ام، و اجابت می‌کنم (وفاتم نزدیک شده و آماده وفاتم) و من دو چیز گران قیمت میان شما می‌گذارم، یکی از آنها بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، پس نگاه کنید بعد از من با آنها چه می‌کنید، به طور یقین، این دو «قرآن و عترت» هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا نزد حوض [کوثر] بر من وارد گردند، سپس فرمود: همانا خدا مولای من است، و من مولای هر مؤمن هستم، پس از آن دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است.

نسائی در همان کتاب، به سند دیگر نقل کرده که زیدبن ارقم گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا بَلَىٰ نَشْهَدُ لَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، قَالَ فَإِنِّي مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ<sup>۱</sup>.  
 آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان اولی از خود آنان هستم؟ گفتند: چرا، ما شهادت می‌دهیم که شما نسبت به مؤمنان اولی از خود آنان هستید، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بنابراین هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است، و دست علی را گرفت.

نیز در همان کتاب از عمروبن سعد روایت کرده است که گفت: شنیدم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در رحبه (میدان) کوفه حاضران را سوگند داد و فرمود: هر کدام از شما شنیده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است» به آن شهادت دهد.

پس شش نفر به پا ایستادند و به آن شهادت دادند.<sup>۲</sup>

۱. خصائص نسائی، ط قاهره، ص ۲۲.

۲. همان.

۶ به سند دیگر از سعید بن وهب همان مضمون را نقل کرده و گفته است:

فَقَامَ خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَشَهِدُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.<sup>۱</sup>

پس پنج یا شش نفر از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بلند شدند و شهادت دادند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس من مولای اویم، این علی مولای او است.

۷ در روایت دیگر از یزید بن یثیع نقل کرده که شش نفر از کنار منبر بلند

شدند و شهادت دادند که از پیامبر شنیدند که فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.<sup>۲</sup>

۸ همچنین روایت کرده که علی بن ابی طالب عَلِيٌّ روی منبر کوفه فرمود:

من قسم می‌دهم مردان شما را، و قسم نمی‌دهم مگر اصحاب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را، که روز غدیر خم آیا شنیدند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ...، پس شش نفر از کنار منبر به پا ایستادند و شهادت دادند که رسول خدا چنین فرمود.<sup>۳</sup>

۹ نیز در همان کتاب از عامر بن وائله روایت کرده که گفت:

علی عَلِيٌّ در رحبه (میدان) کوفه مردم را جمع کرد و فرمود:

شما را به خدا سوگند می‌دهم هر یک از شما شنید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم فرمود: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُوَ قَائِمٌ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.<sup>۴</sup>

مؤلف: نسائی در پنج باب پی در پی، روایات را با ذکر سند آورده، که تعدادی

از آنها از احتجاجات حضرت امیر عَلِيٌّ با مردم کوفه است، و ما به جهت اختصار از نقل همه آنها صرف نظر کردیم، طالبین به اصل کتاب مراجعه کنند.

آری، نسائی، این محدث بزرگ اهل تسنن، این روایات را با سند صحیح نزد خودشان نوشته است، تا سنی‌های دمشق نتوانند انکار کنند.

این کتاب و روایات را از میان صدها روایت برگزیده و در دسترس مردم دمشق قرار داد، به امید آن که بخوانند و هدایت شوند و بدانند همان گونه که پیامبر ﷺ ولی هر مسلمان است، علی ؑ هم ولی هر مسلمان است، همان گونه که پیامبر ﷺ ولی است، و ولی بر مؤلی علیه مقدم است و برتری دارد، علی ؑ نیز ولی است و بر مؤلی علیه مقدم است و برتری دارد. همان گونه که پیامبر ﷺ محترم و سیمت پدری بر مردم دارد، علی ؑ هم محترم و سمت پدری بر همه مسلمانان دارد.

اما آیا این کتاب (کتاب خصائص نسائی) آن مردم تربیت شده معاویه را متنبه ساخت؟ آیا بیان واقعیات، تبلیغات چندین ساله معاویه و سایر بنی‌امیه را خنثی کرد و مردم از دشمنی با علی ؑ دست برداشتند؟ یا این که :

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

### غدیر خم در مسند احمد حنبل

احمد حنبل در مسند خود، پانزده روایت با سندهای مختلف، در باره جریان غدیر خم نقل کرده است، که ما به نقل برخی از آنها اکتفا می‌کنیم.

۱ از زید بن ارقم نقل کرده که گفت :

ما همراه پیامبر ﷺ در وادی خم فرود آمدیم، رسول خدا ﷺ دستور داد نماز را بپا داریم، سپس برای ما خطبه خواند، و فرمود: مگر شما نمی‌دانید و شهادت نمی‌دهید که من بر هر مؤمنی اولی از خود او هستم، پاسخ دادند: بلی ما شهادت می‌دهیم. پیامبر ﷺ فرمود: بنابراین، هر کس من مولای او هستم، علی ؑ مولای

او است، [سپس گفت:] بار خدایا دوست بدار هر که علی را دوست دارد، و دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد.<sup>۱</sup>

نیز از براء بن عازب روایت کرده است که گفت:

ما در سفر با پیامبر ﷺ بودیم، پس در غدیر خم فرود آمدیم، مؤذن اذان گفت و نماز ظهر را با آن حضرت خواندیم، بعد از نماز دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و فرمود: آیا می‌دانید من نسبت به مومنان اولی از خود آنان هستم؟ گفتند: بلی. باز فرمود: آیا می‌دانید من نسبت به هر مؤمنی اولی از خود او هستم؟ گفتند: بلی. پس دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ،، اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلِهٖ وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ.

هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست، بار پروردگارا! دوست دار کسی که علی را دوست دارد، و دشمن دار، کسی که علی را دشمن دارد.

[براء بن عازب راوی خبر گوید:] فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: هِنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.

پس از سخنان پیامبر ﷺ، عمر، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را ملاقات کرد و گفت: گوارایت باد ای پسر ابوطالب، صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مرد مؤمن و زن مومنه هستی.<sup>۲</sup>

نیز احمد حنبل نقل کرده است که :

زاذان ابی عمر گفت: در رحبه شنیدم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مردم را سوگند می‌داد، کسانی که در غدیر خم حاضر بودند و شنیدند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۲.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱، ط الحلبی.

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» شهادت دهند، و سیزده نفر به پا ایستادند و شهادت دادند.<sup>۱</sup>

۴ در روایت دیگر از یثیع نقل کرده که :

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در رجبه کوفه مردم را سوگند داد، پس از جانب سعید شش نفر، و از جانب زید شش نفر شهادت دادند بر اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غدیر خم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ».<sup>۲</sup>

۵ در روایت دیگر از ابی لیلا نقل کرده که :

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در رجبه کوفه مردم را سوگند داد و دوازده نفر از حاضران در جنگ بدر به پا خواستند و شهادت دادند که در غدیر خم شنیدند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ».<sup>۳</sup>

همچنین: احمد در مسند، در ضمن نه روایت دیگر، داستان غدیر خم را بیان کرده است.<sup>۴</sup>

**مؤلف:** ظاهراً امام عَلَيْهِ السَّلَام در کوفه، در اجتماعات متعدد، مردم را سوگند می داد و هر بار چند نفر گواهی داده اند که پیامبر چنین فرمود.

**یادآوری:** روایاتی که از ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام در باره غدیر خم وارد شده، بسیار و از حد و حصر خارج است، ولی ما چون در مقام توضیح جزوه سنی های وهابی هستیم، لذا به روایات مقبول نزد خودشان اکتفا کردیم تا نتوانند عذر آورند. اکنون می گوییم: با توجه به این همه روایت که صراحت دارند در ولایت

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴، ط الحلبی، وح ۶۷۰، ط المعارف.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۱۸ وح ۹۵، ط المعارف.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۱۸، ط الحلبی.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹، ط الحلبی، وح ۹۶۱، ط المعارف. صفحات ۱۵۲، ۳۳۰، ۲۸۱، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۴۷ تا ۴۱۹.

علی علیه السلام، و بعد از آن که عمر بن خطاب، این منصب رفیع را به علی علیه السلام تهنیت گفت، آیا کسی می تواند خود را مسلمان معرفی کند و بگوید من اهل سنت هستم و در عین حال بگوید برخی صحابه، که همه مؤلفی علیه هستند، بر علی علیه السلام که ولی بر آنان است برتری دارند.

آیا مؤلفی علیه، بر ولی مقدم می شود؟ آیا فرزند، غلام و عبد، از پدر و سید و مولای خود برتر می شوند؟

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله، ولایت علی علیه السلام را در ردیف ولایت خود قرار نداد؟  
آیا پیامبر صلی الله علیه و آله، ولایت علی علیه السلام را در ردیف ولایت خدا و خود قرار نداد؟ و آیا نفرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ»<sup>۱</sup>

آیا ترجیح دادن دیگران بر علی علیه السلام، ترجیح دادن دیگران بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست؟ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

### غدیر خم در تذکرة الخواص ابن جوزی حنفی

سبط بن جوزی حنفی (متوفی سنه ۶۵۴ ه.ق) در تذکرة الخواص، حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» را با سلسله سند از ابوهریره نقل کرده است:

لَمَّا قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي غَدِيرِ خُمٍ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۲</sup>

وقتی در غدیر خم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است، آیه «الیوم اکملت لکم...» نازل شد...

۱. خصائص نسائی، ص ۲۵ (تمام روایت در اول این قسمت گذشت).

۲. سوره مائده / ۳.

سپس ابن جوزی گفته است :

این که برخی نقل کرده اند این آیه در عرفات نازل شده، با این روایت که می گوید در غدیر خم نازل شده است منافات ندارد، زیرا محتمل است که دوبار نازل شده باشد، یکبار در عرفات و بار دیگر در غدیر خم، همان گونه که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دوبار نازل شده است، یک بار در مکه، و یک بار در مدینه.

سپس گفته است:

علما و مورخان اتفاق دارند که داستان غدیر خم بعد از بازگشت پیامبر ﷺ از حجة الوداع، در ۱۸ ذی حجه اتفاق افتاد که پیامبر ﷺ صحابه را جمع کرد، وَ كَانُوا مِائَةً وَعِشْرِينَ أَلْفًا وَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ... نَصَّ ﷺ عَلَي ذَلِكَ بِصَرِيحِ الْعِبَارَةِ دُونَ التَّلْوِيحِ وَالْإِشَارَةِ... و صحابه صد و بیست هزار نفر بودند و فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای او است... و رسول خدا این امر را به طور روشن و با صراحت، نه به طور کنایه و اشاره، بیان فرمود.

### تقاضای عذاب و نزول آن

سپس ابن جوزی چنین گفته است :

ابو اسحاق ثعلبی در تفسیرش با سند نقل کرده است که : وقتی رسول خدا ﷺ، علی را در غدیر خم بر سر دست گرفت و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» این خبر در شهرها و بلاد منتشر شد، «نعمان فهری» سوار بر شترش شد و خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: شما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم، ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به نماز، روزه، حج، جهاد و زکات دادی و ما همه این ها را پذیرفتیم، اما به این ها

راضی نشدی تا این که این جوان را (اشاره به علی عَلِيٌّ) به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». آیا این سخن از جانب خودت است یا از سوی خدا؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که چشمانش قرمز شده بود (قَدْ أَحْمَرَّتْ عَيْنَاهُ) فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، این امر از جانب خدا بوده از جانب من، (و پیامبر این قسم و سخن را سه بار تکرار کرد). نعمان روی برگرداند، در حالی که می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ  
أَتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛

خداوندا اگر این سخن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق است، سنگی از آسمان بر ما بباران و یا عذابی دردناک بر ما بفرست.

نعمان هنوز نزد شترش که درب مسجد قرار داشت نرسیده بود که خدا از آسمان سنگی به سوی او پرتاب کرد، آن سنگ بر مغزش فرود آمد و از نشیمنگاهش خارج گردید و او را به هلاکت رساند. و خدا این آیه را نازل کرد:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾<sup>۱</sup>

تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.<sup>۲</sup>

### معنای مولا در بیان ابن جوزی

ابن جوزی سپس در باره معنای «مولا» سخن گفته و سرانجام چنین گفته است:

وَالْمُرَادُ مِنَ الْوَلَايَةِ فِي الْحَدِيثِ الطَّاعَةُ الْمَخْضَةُ الْمَخْصُوصَةُ.

۱. سورة معارج (۷۰) آیات ۱ و ۲.

۲. علامه امینی رحمته الله در الغدير، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ۲۴۶ داستان نعمان را از سی نفر از دانشمندان معروف اهل تسنن نقل فرموده است.

معنا و مراد از «مولا» و «ولایت» در این سخن پیامبر ﷺ، اطاعت محض و بدون چون و چرا از امام علی بن ابی طالب عَلِيٌّ است، و این تعبیر پیامبر ﷺ نص صریح است در امامت و قبول اطاعت از او، و همچنین گفته پیامبر ﷺ که فرمود: «وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَ كَيْفَ مَا دَارَ فِيهِ؛ خدایا حق را با علی قرار ده، هر جا او دور زد، و به هر کیفیت دور زد» دلیل بر این است که اختلافاتی که میان علی عَلِيٌّ و هر یک از صحابه اتفاق افتاده است، همه جا حق با علی بوده، و این مطلب به اجماع امت ثابت است، آیا نمی بینی که علما و دانشمندان، احکام اهل بغی (بغات) را از واقعه جمل و صفین استنباط می کنند.

ابن جوزی سپس گفته است :

شعرا در غدیر خم اشعار فراوانی سروده اند، حسان بن ثابت گفته است :

- ۱- يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ      بِحُمِّ فَاسْمِعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا  
 ۲- وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ وَلِيُّكُمْ      فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ اَلْتَّعَادِيَا  
 ۳- اِلٰهَكَ مَوْلَانَا وَ اَنْتَ وَ لَيْسِنَا      وَ مَا لَكَ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ اِعَاصِيَا  
 ۴- فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَانْتَبِي      رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَ هَادِيَا

۱. اولوایة بمعنی مالکیة التدبیر ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ﴾ (سوره کهف / ۴۴)

«ولایت» به معنای نصرت و یاری دادن است. «ولایت» به معنای سرپرستی، صاحب اختیار، زمام دار و تدبیر امور است که اولاً بالذات از آن خداوند سبحان است، و خدا این منصب را، یعنی این مالکیت تدبیر و صاحب اختیار بودن را برای پیامبر ﷺ و سپس برای حضرت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند معصومش عَلِيٌّ قرار داده یعنی برای آن بزرگواران جعل ولایت کرده است. همان گونه که برای پدر، نسبت به فرزند صغیرش جعل ولایت کرده است) و همان گونه که ابن جوزی اشاره کرده، اطاعت از ولی و صاحب ولایت واجب است. ﴿اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يُقِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُوْنَ﴾ (سوره مائده / ۵۵) به تفاسیر ذیل همین آیه و مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۸۸۵ و مجمع البحرین، واژه «ولا» و مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۷۰ مراجعه شود.

۵- فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيَا

۶- هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيِّهِ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيَا

۱- پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر مسلمانان را آواز داد و با چه آواز رسایی فرمود که همگی شنیدند.

۲- فرمود: کیست فرمانروا و صاحب اختیار شما؟ همگی بدون اظهار دشمنی گفتند.

۳- خدای تو فرمانروای ما است و تو صاحب اختیار مایی، و امروز در میان ما نافرمان و مخالف نخواهی یافت.

۴- پس فرمود: ای علی برخیز که من تو را برای امامت و راهنمایی بعد از خودم پسندیدم و برگزیدم.

۵- پس هر کس من فرمانروای اویم، علی فرمانروا و صاحب اختیار او است و شما برای او یاران باوفا و دوستدار او باشید.

۶- و در اینجا دعا کرد: خدایا دوست دار دوستان او را و با آن کس که با علی دشمنی کند دشمن باش.

ابن جوزی بعد از اشعار حسان، اشعار قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در جنگ صفین، در حضور امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام سروده است، نقل کرده، و پس از آن، اشعار کمیت را آورده است که از جمله آنها این دو بیت است:

۱- وَ يَوْمَ الدَّوْحِ<sup>۱</sup> دَوْحِ غَدِيرِ خُمٍّ أَبَانَ<sup>۲</sup> لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

۱. دَوْح و دَوْحَة، به معنای درخت کهنسال و بلند است و در اینجا اشاره به آن درختی است که در غدیر خم بوده و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار آن ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را اعلان فرمود.

۲. أَبَانَ، به معنای آشکار و ظاهر ساختن چیزی است، و اینجا اشاره به این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از این ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام را یادآور شده بود و در غدیر خم به طور رسمی و در جمع عموم مسلمانان آن را ظاهر و آشکار ساخت.

۲- وَ لَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمَّ أَرَّ مِثْلَهَا خَطراً مَنِيعاً

۱- و روز درخت کهنسال و بلند، درخت غدیر خم، آشکار کرد برای او ولایت را، اگر اطاعت می شد (و فرمانش را می بردند).

۲- ولی مردان! آن را معامله و فروختند، اما من چیزی با ارزشتر و بالاتر از آن ندیدم.

ابن جوزی پس از نقل این اشعار گفته است :

برای این اشعار داستان عجیبی هست، که آن را استاد ما عمرو بن صافی موصلی (ره) نقل کرده و آن چنین است که: یک نفر از معروفین، اشعار کمیت را خواند، و در حالتی که در باره آن‌ها فکر می کرد خوابش برد، علی ع را در خواب دید، آن حضرت به او فرمود: اشعار کمیت را بخوان، وی اشعار را خواند تا رسید به این شعر: «فَلَمَّ أَرَّ مِثْلَهَا خَطراً مَنِيعاً» پس از آن، حضرت امیر ع این شعر را بر آن افزود و فرمود :

فَلَمَّ أَرَّ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمَ يَوْمًا وَ لَمَّ أَرَّ مِثْلَهُ حَقّاً أُضِيغاً

مانند آن روز، روزی ندیدم و مانند آن حق، حقی ضایع شده ندیدم.

پس آن شخص در حالی که وحشت زده بود از خواب بیدار شد.

ابن جوزی سپس اشعار سید حمیری، و اشعار احمد بن الحسین همدانی را که

در باره غدیر سروده‌اند نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۱. تذکرة الخواص، علامه سبط بن الجوزی الحنفی، (متولد سال ۵۸۱ هـ. ق، متوفی ۶۵۴) چاپ مکتبه

نبنوی، طهران، ناصر خسرو مروی (ص ۲۸ تا ص ۳۴) نقل و ترجمه و تلخیص شد.

این کتاب مانند خصائص نسائی است و این عالم سنی در اواخر عمر این کتاب را نوشته و جا دارد دوستان امیرالمؤمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم، خصوصاً اهل سنت که ادعا می کنند اهل بیت پیامبر ص را دوست دارند، این کتاب را بخوانند. والتوفیق من الله والسلام علی من اتبع الهدی.

### شکایت سپاه از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

محمدبن جریر طبری از دانشمندان معروف اهل تسنن که مورد اعتماد آنها است، در کتابش «تاریخ الأمم والملوک»<sup>۱</sup> ضمن بیان وقایع سال دهم هجرت، از براء بن عازب نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خالدبن ولید را برای دعوت مردم یمن، بدان سوی اعزام کرد، براء گوید: من همراه خالد بودم و شش ماه در آنجا اقامت کردیم، اما در این مدت کسی اسلام را نپذیرفت، پس از آن، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را فرستاد و به او فرمود: خالد و همراهانش را آزاد بگذار، هر کس مایل بود با تو بماند و هر کس نخواست برود.

براء گوید: من از افرادی بودم که با علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام همراه شدم، هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَام به یمن نزدیک شد، مردم با خبر شدند و نزد آن حضرت اجتماع کردند. امام عَلَيْهِ السَّلَام برای ما نماز صبح را برگزار کرد و بعد از آن، ما یک صف واحد تشکیل دادیم، سپس آن حضرت در پیش روی ما، جلوی صف قرار گرفت و پس از حمد و ثنای الهی، نامه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای مردم یمن قرائت کرد، قبیله همدان<sup>۲</sup> در آن روز عموماً مسلمان شدند. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام ضمن نامه‌ای، خبر اسلام آوردن همدانیان را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوشت، وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نامه علی عَلَيْهِ السَّلَام را خواند، سر به سجده گذارد و سجده کرد و پس از آن نشست و دو مرتبه به همدانیان سلام فرستاد و فرمود: «السلام علی همدان، السلام علی همدان»، و بعد از آن که قبیله همدان اسلام آوردند، سایر اهل یمن نیز در پی اسلام آنها به تدریج اسلام آوردند.

۱. تاریخ الأمم والملوک، تاریخ طبری، چاپ «بیت الافکار الدولتیة».

۲. قبیله مزبور از قبایل یمن هستند و ارتباطی با شهر همدان ایران ندارند.

## سبب شکایت سپاه از امیرالمؤمنین ﷺ

طبری در ادامه این داستان، ضمن بیان «حجة الوداع» چنین آورده است: یزید بن طلحه گوید: هنگامی که علی ﷺ از یمن به سوی مکه بازمی‌گشت که پیامبر ﷺ را ملاقات کند، شخصی را بر سپاه جانشین خود قرارداد و خود قبل از سپاه به ملاقات پیامبر ﷺ آمد. آن شخص از حله‌هایی که علی ﷺ از یمن با خود آورده بود، به هر یک از سپاهیان داد و آنها پوشیدند، وقتی علی ﷺ نزد سپاه بازگشت و آن حله‌ها را در بر آنان دید، به آن شخص گفت: وای بر تو، چرا چنین کردی؟ او گفت: این حله‌ها را به آنان پوشاندم تا مردم را با آراستگی ملاقات کنند. حضرت فرمود: وای بر تو، پیش از این که حضور پیامبر ﷺ برسیم، حله‌ها را از تن آنان بیرون آور و همه را بازپس گیر. او حله‌ها را از سپاهیان بازپس گرفت و این امر باعث ناراحتی و سبب شکایت آنان از علی ﷺ شد.

## دفاع پیامبر ﷺ از آن حضرت

طبری در ادامه آورده است:

ابوسعید خدری می‌گوید: سپاهیان نزد رسول خدا ﷺ از علی شکایت کردند، پس پیامبر ﷺ بپا خاست و در حالی که خطبه خواند شنیدم که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ لَأَخْشَى فِي ذَاتِ اللَّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - مِنْ أَنْ يُشْكِيَ».

«ای مردم! از علی شکایت نکنید، سوگند به خدا، ترس علی از خدا و سخت‌گیری او در راه خدا، بالاتر از آن است که از او شکایت شود»

طبری بعد از بیان این داستان گفته است:

سپس پیامبر ﷺ برای انجام اعمال حج و مناسک رفت و آداب حج را به مردم

آموخت، آنگاه برای مردم خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي فَإِنِّي لَا أَذْرِي لِعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ بَعْدَ غَامِي هَذَا، بِهَذَا الْمَوْقِفِ أَبَدًا... فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَجَّ... فَكَانَتْ حَجَّةَ الْوِدَاعِ وَحَجَّةَ الْبَلَاغِ»؛ «ای مردم سخن مرا گوش دهید، همانا من خبر ندارم، شاید بعد از این سال شما را در این سرزمین ملاقات نکنم...» پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حج بجا آورد و این حجة‌الوداع و حجة‌البلاغ بود.<sup>۱</sup>

این داستان به گونه‌ای که آوردم در معتبرترین کتابهای تاریخی اهل تسنن آمده است. روی جلد آن نوشته‌اند:

(تاریخ الطبری، الإمام الفقيه، المفسر المؤرخ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری).

مؤلف: از این کتاب - که عبارات آن را بطور خلاصه ترجمه کردم - معلوم شد:

۱- سبب این که لشکریان از حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام شکایت کردند این بود که آن بزرگوار اجازه نداد، اشخاص از پست و مقام خویش سوء استفاده کنند و به دلخواه در بیت‌المال تصرف و از آن استفاده خصوصی کنند و آنها را وادار کرد تا حله‌ها را به بیت‌المال بازگردانند.

۲- همچنین معلوم شد شکایت از علی عَلَيْهِ السَّلَام و سخنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقام دفاع از آن حضرت قبل از رفتن به عرفات و منی بوده است.

۳- معلوم شد سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقام دفاع از علی عَلَيْهِ السَّلَام، هیچ ارتباطی به خطبه حضرت در عرفات و منی و غیر آنها نداشته است و آن خطبه‌ها بعد از پایان آن ماجرا صورت گرفته است.

۴- معلوم شد شکایت و دفاع، مربوط به گروهی خاص بوده و بلافاصله پایان یافته است ولی خطبه‌های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عرفات و منی و سپس در طول سفر

۱. تاریخ الأمم والملوک، ص ۴۶۷ و ۴۶۸.

حجة الوداع و در غدیر خم تماماً مربوط به عموم مسلمانان و در راستای امور مربوط به عالم اسلام بوده است.<sup>۱</sup>

### خدا منصب را بر حسب لیاقت می دهد

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ أُضْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

و پیامبرشان به آنان گفت: خدا «طالوت» را برای زمامداری شما مبعوث و انتخاب کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد و حال این که ما از او شایسته تر هستیم و او ثروت مند نیست، گفت: خدا او را بر شما برگزیده و علم و نیروی بدنی او را وسعت بخشیده، خدا ملکش را به هر کس بخواهد می بخشد و احسان خدا وسیع و [از لیاقت افراد برای منصبها] آگاه است.

قوم یهود از پیامبرشان «اشموئیل» خواستند که برای آنها امیر و رهبر انتخاب کند تا تحت فرمان و هدایت او با دشمنانشان نبرد کنند.

پیامبرشان از خدا خواست، و خداوند به او وحی کرد که به قوم یهود بگو «طالوت» را [که مردی عالم و نیرومند است] برای رهبری و حکومت بر آنان برگزید.

اشموئیل به آنان گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ خدا برای پادشاهی و رهبری شما طالوت را برگزید.

۱. این واقعبیت با مراجعه به خطبه حضرت که در عرفات و منی و سپس در غدیر خم ایراد فرمود، روشن می شود.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

قوم یهود (که برای رهبری، امتیازاتی را - مانند داشتن مال و ثروت - لازم می‌دانستند) گفتند: ﴿أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا... وَلَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ﴾ چگونه طالوت بر ما حکومت و رهبری کند، و حال اینکه مال و ثروت ندارد. پیامبرشان گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ خدا طالوت را برگزید و بر شما امیر قرار داد، و خدا علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشید. [یعنی هر چند طالوت مال و ثروت ندارد، اما علم و نیرومندی که ملاک رهبری، و منشأ لیاقت و شایستگی این منصب است در طالوت وجود دارد] ولذا بر شما برتری دارد. ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ و خدا وسعت می‌دهد و [از لیاقت افراد برای منصب و رهبری] آگاه است.<sup>۱</sup>

**مؤلف:** این آیه به چند نکته مهم اشاره دارد: ۱- قوم یهود قبول داشتند که نیاز به رهبر دارند. ۲- قبول داشتند که تعیین رهبر بر عهده پیامبر و از جانب خدا است. ۳- پیامبرشان از خدا خواست که رهبر را انتخاب و معرفی کند. ۴- خدا بر اساس لیاقت و شایستگی افراد، رهبر را انتخاب و معرفی می‌کند. ۵- ملاک لیاقت این منصب، علم و نیرومندی است، نه ثروت و نه سالمندی و نه خواست و انتخاب مردم.<sup>۲</sup>

آری، این آیه مبارکه بیان‌گر این است که رهبر از جانب خدا و بر حسب لیاقت برگزیده می‌شود و از ضروریات است که لیاقت و ملاک و شایستگی رهبری - که همانا علم و نیروی بدنی است - به طور کامل، تنها در وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی عليه السلام وجود داشت، و در میان صحابه، احدی هم سنگ آن بزرگوار نبود، و از این جا معلوم می‌شود که غدیر خم، و حدیث ثقلین، و حدیث منزلت و... در همین راستا و به همین منظور بوده است. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۱. داستان تلخیص شد، به تفسیر ابن کثیر، و مجمع‌البیان، ذیل آیه مزبور و قصص القرآن مراجعه شود.

۲. فلسفه خبرگان رهبری نیز بر همین اساس، و به منظور تشخیص فرد لایق و معرفی او به مردم است.

### تنها علی علیه السلام صلاحیت همسری فاطمه علیها السلام را داشت

نسائی در کتاب خصائص، از امتیازات منحصر به فرد حضرت امیر علیه السلام را با این عبارت بیان کرده است.

ذِكْرُ مَا حَصَّ بِهِ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دُونَ الْأَوْلَيْنِ وَالْآخِرِينَ مِنْ فَاطِمَةَ  
بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِضْعَةٍ مِنْهُ وَسَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.<sup>۱</sup>

از خصوصیات و امتیازات علی علیه السلام که اولین و آخرین، چنین خصوصیت را نداشتند، همسری آن جناب با فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاره تن آن حضرت. و سیده زنان اهل بهشت.

**مؤلف:** نسائی، این محدث معروف و مقبول نزد عامه، تصریح کرده است که ازدواج علی علیه السلام با زهرا علیها السلام از امتیازات مخصوص علی علیه السلام است که اولین و آخرین، از آن محروم و چنین امتیاز بزرگ را نداشتند.

یعنی هیچ انسانی، هیچ صحابه و هیچ یک از وابستگان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لیاقت همسری زهرا را نداشتند، احدی از اطرافیان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شأنیت ازدواج با پاره تن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سیده و بزرگ بانوی نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نداشتند، مگر علی بن ابیطالب علیه السلام. نسائی، اولین روایتی را که در این باب آورده است، خواستگاری ابوبکر و عمر از فاطمه علیها السلام است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست رد به سینه آنان زد و خودشان هم به یکدیگر گفتند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را رد کرد.

**اکنون روایات:**

۱] ابن سعد در طبقات، از علباء بن احمد یشکری نقل کرده است که:

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَطَبَ فَاطِمَةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَ تَطْرُقُ بِهَا الْقَضَاءَ، فَذَكَرَ

۱. خصائص نسائی: ص ۳۱، ط قاهره.

ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: رَدَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِعُمَرَ، أُخْطِبُ فَاطِمَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَخَطَبْتُهَا، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَظِرُ بِهَا الْقَضَاءَ، فَجَاءَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لَهُ: رَدَّكَ يَا عُمَرُ، ثُمَّ إِنَّ أَهْلَ عَلِيٍّ قَالُوا لِعَلِيِّ: أُخْطِبُ فَاطِمَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: بَعْدَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ؟ فَذَكَرُوا لَهُ قَرَابَتَهُ مِنْ النَّبِيِّ ﷺ، فَخَطَبَهَا فَرَوَّجَهُ النَّبِيُّ ﷺ...<sup>۱</sup>

ابوبکر از پیامبر ﷺ، فاطمه را خواستگاری کرد، پیامبر ﷺ فرمود: بینم قضای الهی چیست، ابوبکر این پاسخ را برای عمر نقل کرد، عمر گفت: پیامبر ﷺ ردّت کرد، ابوبکر به عمر گفت: تو برو و فاطمه را خواستگاری کن، عمر آمد و پیامبر ﷺ همان پاسخ که به ابوبکر داده بود، به او هم داد، عمر آمد نزد ابوبکر و پاسخ پیامبر ﷺ را بیان کرد، ابوبکر گفت: تو را هم ردّ کرد، (دست ردّ بر سینه هر دوی ما زد).

نزدیکان علی علیه السلام به آن حضرت گفتند: برو خدمت پیامبر ﷺ و فاطمه را خواستگاری کن، علی علیه السلام گفت: بعد از آن که ابوبکر و عمر را ردّ کرد، مرا چگونه می پذیرد؟ اطرافیان علی علیه السلام گفتند: تو خویشاوند پیامبر ﷺ هستی و با آنان فرق داری، پس علی علیه السلام خواستگاری کرد و پیامبر ﷺ، فاطمه را به همسری علی علیه السلام درآورد.<sup>۱</sup>

{۲} نسائی، از عبدالله بن بریده، از پدرش خواستگاری ابوبکر و عمر را نقل کرده، و پیامبر ﷺ فرمود: فاطمه را کم سال است، و علی علیه السلام خواستگاری کرد، پیامبر ﷺ او را رد نکرد، و فاطمه را به آن جناب تزویج کرد.<sup>۲</sup>

۱. طبقات ابن سعد، ص ۱۱، ۲۰، ج ۲، (ط لیدن) و ج ۸، ص ۱۹، ط بیروت.

۲. نسائی در کتاب النکاح، باب تزوج المرأة مثلها فی السن....



۳} همچنین، نسائی در خصائص خواستگاری ابوبکر و عمر را نقل کرده، و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام درآورد.<sup>۱</sup>

**مؤلف:** در نقل همین سه روایت کفایت است و از اینها عدم صلاحیت دیگران آشکار شد، و معلوم گردید که تنها علی علیه السلام لیاقت همسری زهرا علیها السلام را داشته است نه فلان و فلان، و خودشان هم اعتراف کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ رد داد.

حال: با وجود چنین واقعیتی، چگونه می توان گفت دیگران بر علی علیه السلام برتری دارند؟ آیا ترجیح صحابه بر علی علیه السلام، انکار حق و واقعیات نیست، زیر پا گذاشتن شخصیت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام نیست؟ دهن کجی به پیامبر صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را بر آنان مقدم داشت، نیست؟

### درها بسته شد

#### و تنها در خانه علی علیه السلام به مسجد باز ماند

نسائی در خصائص، یکی از فضائل بی مانند و منحصر به فرد حضرت علی علیه السلام را تحت عنوان: «قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ غَيْرِ بَابِ عَلِيٍّ علیه السلام» این روایت را آورده است.

۱} محمد بن بشار... از زید بن ارقم نقل کرده که راه رفت و آمد خانه چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دربها را مسدود کنید، مگر درب خانه علی علیه السلام را. مردم به سخن و گفتگو و چون و چرا پرداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بپا ایستاد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ غَيْرِ بَابِ عَلِيٍّ، وَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ،

وَاللّٰهُ مَا سَدَدْتُهُ وَلَا فَتَحْتُهُ وَلَكِنِّيْ أُمِرْتُ فَاتَّبَعْتُهُ.<sup>۱</sup>

اما بعد به راستی من مأمور شدم به بستن این درب‌ها، جز درب خانه علی علیه السلام، و برخی شما در این باره حرف زدند، (چون و چرا کردند) سوگند به خدا من از جانب خود نیستم و نگشودم، بلکه امر شدم، پس اطاعت کردم.

نسائی در باب بعد، این عنوان را آورده است:

قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ مَا أَدْخَلْتُهُ وَأَخْرَجْتُمْ بَلِ اللّٰهُ أَدْخَلَهُ وَأَخْرَجَكُمْ.<sup>۲</sup>

من علی علیه السلام را [در مسجد] داخل نکردم و من شما را [از مسجد] خارج نکردم، بلکه خدا او را داخل و شما را خارج ساخت.

نسائی، سپس با سند از سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، و گروهی خدمت حضرت نشسته بودند، علی کرم الله وجهه داخل شد، وقتی علی داخل شد آن گروه خارج شدند، و همین که خارج شدند خود را ملامت کردند و گفتند: سوگند به خدا او ما را خارج نکرد و برگشتند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله، در این موقع پیامبر فرمود:

وَاللّٰهُ مَا أَنَا أَدْخَلْتُهُ وَأَخْرَجْتُمْ بَلِ اللّٰهُ أَدْخَلَهُ وَأَخْرَجَكُمْ.<sup>۳</sup>

به خدا سوگند، من به اختیار خودم علی را داخل نکردم و شما را خارج نکردم، بلکه خدا او را داخل و شما را خارج کرد.

نیز از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که بعد از دستور بستن درب‌ها جز درب خانه علی علیه السلام، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت آمد و گفت: ای پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب و عموهایت را از مسجد بیرون کردی و این جوان را در مسجد ساکن کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من دستور اخراج شما و اسکان او را ندادم، بلکه خدا به آن امر کرد.<sup>۴</sup>



{۴} همچنین از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد درب‌هایی که به مسجد باز می‌شد مسدود کنند مگر درب خانه علی علیه السلام را.<sup>۱</sup>

{۵} نیز از ابن عباس نقل کرده است که درب خانه علی علیه السلام به مسجد باز ماند، و علی علیه السلام در حالی که جنب بود داخل مسجد می‌شد، زیرا خانه او راه به خارج نداشت، جز از داخل مسجد.

فَيَدْخُلُ الْمَسْجِدَ جُنْبًا وَهُوَ طَرِيقُهُ، لَيْسَ لَهُ طَرِيقٌ غَيْرُهُ.<sup>۲</sup>

{۶} ترمذی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد دربها را مسدود کنند مگر درب خانه علی علیه السلام را.<sup>۳</sup>

{۷} احمد حنبل از زیدبن ارقم نقل کرده که :

درب خانه چند نفر از اصحاب به مسجد باز می‌شد، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این درب‌ها را مسدود کنید جز درب خانه علی علیه السلام را. مردم شروع به حرف زدن کردن.

پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: من مأمور شدم به بستن درب‌ها مگر درب خانه علی علیه السلام. به خدا سوگند از پیش خود مسدود و مفتوح نکردم، بلکه امر شدم و تبعیت کردم.<sup>۴</sup>

{۸} نیز از عبدالله عمر نقل کرده که : درب‌های خانه‌ها مسدود شد، مگر درب خانه علی علیه السلام.<sup>۵</sup>

۱. خصائص نسائی، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۹.

۳. ترمذی در: ۴۶- کتاب المناقب، ۲۰: باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۴. مسند احمد، ج ۴! ص ۳۶۹، ط الحلبي.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۶، ط الحلبي.

۹ و از ابن عباس همین مطلب را در ضمن روایت طولانی نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۱۰ و از عبدالله بن الرقیم الکنانی نیز نقل کرده است که: پیامبر ﷺ امر کرد به بستن درب‌هایی که به مسجد باز می‌شد، ولی درب خانه علی علیه السلام را به حال خود گذاشت.<sup>۲</sup>

۱۱ در ینابیع المودّة، باب ۷، از حذیفه نقل کرده که رسول خدا ﷺ روزی درهای خانه‌ها را که به مسجد باز می‌شد بست، عده‌ای ناراحت شدند، پیامبر پیا ایستاد و فرمود: گروهی از بیرون راندن آنان از مسجد، و باقی ماندن علی علیه السلام در مسجد، ناراحت هستند، به خدا سوگند من به اختیار خود آنان را بیرون نکردم، و علی را باقی گذاردم، بلکه خدا دستور اخراج آنان و باقی گذاشتن علی علیه السلام را داد. [تا آن که فرمود:] علی برادر من است، و کسی که جنب است نمی‌تواند در مسجد رفت و آمد کند، مگر علی علیه السلام.<sup>۳</sup>

در وفاء الوفاء سمهودی پانزده روایت از کتاب‌های خودشان آورده است که: پیامبر دستور داد تمام درب‌هایی که به مسجد باز می‌شد بسته شود، جز درب خانه علی علیه السلام.<sup>۴</sup>

### خَوْخَه ابوبکر

در اینجا مناسب است اشاره‌ای به جریان خَوْخَه<sup>۵</sup> ابوبکر بشود.

۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۰، ط الحلبی.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۵، ط الحلبی.

۳. ینابیع المودّة، باب ۱۷.

۴. وفاء الوفاء سمهودی، ج ۲، ص ۴۷۴.

۵. خَوْخَه: روزنه، درب کوچک، پنجره.

وقتی مسجدالنبی را بنا کردند، در اطراف مسجد برای عده‌ای از مهاجران، حجره‌هایی ساخته شد، درب حجره‌ها به مسجد باز می‌شد و رفت و آمد از داخل مسجد انجام می‌گرفت، تا آن که پیامبر ﷺ به امر خدا، دستور داد درب‌ها را بستند، جز درب حجره‌ علی ﷺ، برخی افراد از حجره خود، خَوْخَه و پنجره‌ای به مسجد باز کردند، ابوبکر هم چنین کرد.

در صحیح بخاری است که: پیامبر ﷺ دستور داد خَوْخه‌ها را مسدود کنند، ابوبکر تقاضا کرد خَوْخه‌اش باز بماند، و پیامبر ﷺ به لحاظ پیرمردی او پذیرفت و خَوْخه‌اش باز ماند.<sup>۱</sup>

البته این موضوع فضیلتی را ثابت نمی‌کند، چون باز ماندن خَوْخه ابوبکر به امر خدا و پیامبر ﷺ نبوده است برخلاف درب خانه امیرمؤمنان علی ﷺ که به امر خدا بود.

یادآوری: جزئیات خَوْخه ابوبکر را در صفحه ۴۸۸ کتاب «روزهای مدینه» آورده‌ام.

مؤلف: از آنچه در باب بسته شدن درها و باز ماندن درب خانه علی ﷺ - آن هم به امر خداوند متعال - نقل شد، آیا فهمیده نمی‌شود که علی ﷺ بعد از پیامبر ﷺ، افضل و برترین انسان‌ها است؟ آیا معلوم نمی‌شود که مقام و منزلت علی ﷺ در نزد پروردگار عالم، همانند مقام و منزلت پیامبر ﷺ است؟

آیا با این همه آیات و روایات که خود اهل سنت در کتب معتبر خویش، با سندهای گوناگون آورده‌اند، کسی می‌تواند بگوید دیگری جز پیامبر ﷺ بر علی ﷺ مقدم است؟

آیا انسان با انصاف چاره‌ای جز این دارد که بگوید و اعتراف کند که بعد از

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب الخَوْخه و... فی المسجد، ح ۴۶۶.

پیامبر ﷺ بهترین انسان علی علیه السلام است! آری، مترس و بگو: بهترین انسان بعد از پیامبر ﷺ، علی علیه السلام است، علی است، علی است.  
 تو به تاریکی علی را دیده‌ای لاجرم غیری بر او بگزیده‌ای

### علی علیه السلام به منزله پیامبر ﷺ است

۱ در صحیح مسلم سه روایت با سند‌های مختلف آمده است که:  
 پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.<sup>۱</sup>  
 تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

۲ در صحیح بخاری دو روایت در دو باب نقل کرده که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.<sup>۲</sup>  
 آیا خوشنود نیستی که منزلت و رابطه من و تو مثل منزلت و رابطه حضرت موسی و برادرش هارون باشد مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست.

۳ ترمذی نیز نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.<sup>۳</sup>

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ح ۳۰ (۲۴۰۴) و ح ۳۱ و ح ۳۲.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب التبی علیهم السلام، باب مناقب علی بن ابی طالب، ح ۱۷۳۸ و در کتاب المغازی، باب غزوة تبوک، ح ۱۷۳۸.

۳. الترمذی، ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰، باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۴} ابن ماجه نیز نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَنْزَلَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.<sup>۱</sup>

۵} ابن سعد در طبقات، همین مضمون را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۶} احمد حنبل در مسند خود: پانزده روایت با سندهای مختلف همین

روایت را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۷} ابو داود طیالسی در مسندش همین مضمون را در دو باب آورده است.<sup>۴</sup>

### علی علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله است

۱} ترمذی از عبدالله عمر روایت کرده است که:

پیامبر بین اصحاب خود عقد برادری بست، پس علی علیه السلام در حالی که اشک در چشمانش بود، خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحاب خود برادری برقرار کردی و بین من و دیگری برادری برقرار نکردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ<sup>۵</sup>؛ تو برادر منی، در دنیا و آخرت.

۲} نسائی در خصائص نقل کرده که:

امّ ایمن گفت: صبح شبی که زفاف فاطمه علیها السلام واقع شد، من در خانه فاطمه علیها السلام بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد درب خانه را زد، من خارج شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم

۱. ابن ماجه در المقدمة، ۱۱، باب فی فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، ح ۱۱۵.

۲. الطبقات الكبرى ص ۱۴، ج ۳، ط لیدن.

۳. احمد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۰ ط الحلبي، تا ص ۱۸۵ و ۳۳۸ و ص ۳۶۹ و ص ۴۳۸.

۴. مسند ابو داود طیالسی، ح ۲۰۹، و ح ۲۱۳.

۵. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۲۰: باب حدثنا سفیان بن وکیع.

علی را خبر کن، گفتم: چگونه علی برادرت باشد و حال این که دخترت را به او تزویج کردی؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: او برادر من است «إِنَّهُ أَخِي»<sup>۱</sup>.

نیز نسائی در خصائص از ربیعه بن ماجد نقل کرده است که:

شخصی به علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: ای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام چه شد که تو برادر و وارث پیامبر شدی و عمویت عباس نشد؟ علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه فامیل خود را جمع کرد و غذا و نوشیدنی داد، تا همه سیر شدند، سپس فرمود:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً، أَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَاثِرِي؟ فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ كُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ، فَقَالَ اجْلِسْ، ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلِّ ذَلِكَ أَقَوْمٌ إِلَيْهِ، فَيَقُولُ: اجْلِسْ حَتَّى كَانَ فِي الثَّلَاثَةِ ضَرْبٍ بِيَدِهِ عَلِيٌّ يَدِي ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ! أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَاثِرِي، فَبَدَّلَكَ وَرَثَتُ إِنْ عَمِّي دُونَ عَمِّي.<sup>۲</sup>

ای فرزندان عبدالمطلب من به طور خصوصی برای شما و به طور عمومی برای مردم مبعوث شدم، کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر و صاحب و وارث من باشد، هیچ یک از حاضران پاسخ ندادند، من که از همه کوچکتر بودم بسپا ایستادم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بنشین، دو مرتبه و سه مرتبه همان سخن را بیان کرد، و کسی پاسخ نداد و هر سه بار من ایستادم و می‌فرمود بنشین، تا بعد از سه مرتبه - که کسی از فامیل پاسخ نداد و تنها من پاسخ دادم - پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را بر دست من گذاشت و فرمود: ای علی! تو برادر و صاحب و وارث من هستی، [سپس علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:] به این جهت من وارث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدم و عباس عمویم - که اقرب به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود - وارث نشد.

۱. خصائص نسائی، ص ۳۲.

۲. خصائص نسائی، ص ۱۸.

۴ نیز نسائی از جُهَنی روایت کرده که شنیدم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بالای منبر فرمود:  
 أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم.

۵ همچنین از ابن عباس نقل کرده است که علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود:  
 وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ وَوَارِثِهِ وَابْنِ عَمَّتِهِ فَمَنْ أَحَقَّ بِهِ مِنِّي.<sup>۲</sup>  
 به خدا سوگند، همانا من برادر رسول خدا و ولی و وارث و پسر عم آن حضرت  
 هستم، پس چه کسی سزاوارتر و احق به او از من است.

### پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی از من و من از علی هستم

۱ بخاری نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ<sup>۳</sup>؛ تو از منی و من از تو هستم.

۲ ترمذی از عمران نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.<sup>۴</sup>

همانا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از من است و من از او هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است.

۳ همچنین ترمذی از جناده نقل کرده که گفت: شنیدم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود:

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ.<sup>۵</sup>

علی از من است و من از او هستم، و کسی حق من را ادا نمی کند مگر علی.

۱ و ۲. خصائص نسائی، ص ۱۸.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب التَّسْبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (قبل از ح ۳۷۰۱) باب مناقب علی بن ابی طالب (رض).

۴. الترمذی: ۴۶، کتاب مناقب: ۱۹ - باب مناقب علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۵. الترمذی: ۴۶، کتاب مناقب: ۲۰ - باب حدثنا سفیان بن وکیع.

۴ ابن ماجه از حُبَشِي روايت کرده که گفت: شنيدم رسول خدا ﷺ فرمود:

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ.<sup>۱</sup>

۵ احمد حنبل از حبشي فرزند جناده - که در حجة الوداع همراه پیامبر ﷺ

بوده - نقل کرده که پیامبر فرمود:

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ. (وَفِي رِوَايَةٍ لَا يَتَقَضَى عَنِّي دِينِي، إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ.<sup>۲</sup>

علی از من است و من از علی هستم، و ادا نمی‌کند از طرف من، مگر خودم یا علی، (و در روایت دیگر است که فرمود) ادا نمی‌کند بدهی مرا مگر خودم، یا علی.

۶ احمد حنبل، همین روایت را به سند دیگر نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۷ نیز از محمد بن اسامه نقل کرده است که پیامبر ﷺ خطاب به علی عَلِيٌّ فرمود:

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَخَتْنِي وَأَبُو وَلَدَيْ، وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ مِنِّي.<sup>۴</sup>

اما تو ای علی، همانا تو داماد منی، و پدر دو فرزند من هستی، و من از تو و تو از من هستی.

۸ نسائی در خصائص تحت باب: ذِكْرُ مَنْزِلَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ

مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، هجده روایت با سندهای گوناگون نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ.<sup>۵</sup>

۱. ابن ماجه، در مقدمه ۱۱ - باب فضائل اصحاب رسول الله ﷺ، ح ۱۱۹، طبعنا.

۲. مسند احمد، ص ۱۶۴، ج ۴، ط: الحلبي.

۳. همان، ص ۱۶۵.

۴. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۴، ط الحلبي.

۵. خصائص نسائي، ص ۱۴ تا ۱۸.

۹ همچنین تحت باب: «قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ عَلِيُّ وَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»، در ضمن روایتی از بریده نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.

همانا علی از من و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمنی است.

۱۰ ابن جوزی حنفی از احمد حنبل (از کتاب فضائل) و از محمد بن اسحاق (در مغازی) روایت کرده است که در جنگ احد، هنگامی که پرچمدار مشرکان به قصد کشتن پیامبر ﷺ حمله کرد، علی فدائیکاری و جان نثاری نمود و بر آن پرچمدار حمله کرد و او را به هلاکت رساند. در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد ﷺ! برستی این است مواسات و برادری. (مواسات، ترجیح دادن غیر بر خود است).

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا لِهِيَ الْمُوَسَات.

پیامبر ﷺ فرمودند:

علی از من است و من از علی هستم، جبرئیل گفت: من هم از شما دو نفر هستم.

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: وَأَنَا مِنْكُمَا.

و جبرئیل هنگامی نازل شد و این سخن را گفت که مردم، پیامبر ﷺ را در میدان جنگ گذاشتند و فرار کردند، حتی عثمان بن عفان نیز فرار کرد و او اول کسی بود که فرار نمود و داخل مدینه شد و این آیه در باره او نازل گردید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا...﴾<sup>۱</sup>

کسانی که در روز رو به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد) فرار

کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهایی که مرتکب شده بودند به لغزش انداخت.<sup>۱</sup>

### علی عَلِيٌّ محبوب‌ترین انسان نزد خدا

نسائی از انس بن مالک نقل کرده است که :

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عِنْدَهُ طَائِرٌ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَرَدَّهُ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَرَدَّهُ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَذِنَ لَهُ.<sup>۲</sup>  
همانا غذایی - جوجه‌ای پخته شده - جلوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، گفت: بار پروردگارا محبوب‌ترین خلقت را برسان، تا با من از این غذا بخورد، ابوبکر آمد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را رد کرد، عمر آمد، او را نیز رد کرد، علی عَلِيٌّ آمد، به او اجازه داد.

### دشنام به علی عَلِيٌّ دشنام به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است

۱] نسائی در خصائص، تحت باب «قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي» از عبدالله الجدلی نقل کرده که گفت:

دَخَلْتُ عَلِيًّا أُمَّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ لِي أَيْسَبُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ أَوْ مَعَاذَ اللَّهِ، قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي.<sup>۳</sup>

وارد شدم بر ام سلمه، به من گفت: آیا افرادی از شما پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دشنام می‌دهند؟ گفتم: سبحان الله، معاذ الله، هرگز چنین نیست. [ام سلمه گفت: از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است.

۱. تذكرة الخواص، سبط بن جوزی حنفی، چاپ مکتبه نبوی، طهران، ناصر خسرو مروی، ص ۳۸.

۲. خصائص نسائی، ص ۵، ط قاهره.

۳. خصائص، ص ۲۴.

۲ نسائی، در همین باب از سعد بن مالک نقل کرده که در مدینه، علی علیه السلام را دشنام می دادند و همان روایت را یادآور شده، شاید مردم متنبه شوند و دیگر دشنام ندهند.<sup>۱</sup>

۳ احمد حنبل نیز روایت کرده است که :

عبدالله الجدلی گفت: بر ام سلمه وارد شدم، به من گفت: آیا به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا می گوید؟ گفتم: معاذالله، سبحان الله، گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به علی علیه السلام ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته است.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** از این روایات معلوم می شود دشنام و ناسزاگویی به حضرت امیر علیه السلام از زمان زنده بودن آن حضرت رواج داشته و اختصاص به مردم شام نداشته است و امر کردن معاویه به سب و دشنام به علی علیه السلام به نقل از صحیح مسلم، در صفحه ۱۰۱ «روزهای مدینه» بیان شده است.

همچنین آل مروان به سب و لعن آن حضرت به نقل از صحیح مسلم در صفحه ۲۶۰ همان کتاب، با سند و عین عبارت آمده است.

### اذیت علی علیه السلام ازیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است

احمد حنبل، از عمرو بن شاس روایت کرده که گفت:

در سفر یمن با علی علیه السلام بودم، [تا آنکه گوید] وقتی از سفر برگشتم، در مسجد از علی علیه السلام شکوه و گله کردم، این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، روز بعد داخل مسجد شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب نشسته بود، هنگامی که چشمانش به من افتاد با تندی به من نگاه کرد، وقتی نشستم فرمود:

۱. خصائص، ص ۲۴.

۲. مسند احمد: ج ۶، ص ۳۲۳: ط الحلبی.

يَا عَمْرُو! وَاللَّهِ لَقَدْ آذَيْتَنِي، قُلْتُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أُوذِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! قَالَ: بَلَى، مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي.<sup>۱</sup>  
 ای عمرو، به خدا سوگند مرا اذیت کردی، گفتم: پناه به خدا که من شما را اذیت کنم ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری، هر کس علی را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

### علی عَلِيٌّ بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ولی هر مؤمن است

اهل سنت روایات بسیاری نقل کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی عَلِيٌّ بعد از من ولی هر مؤمن است.

۱} ترمذی از عمران بن حصین - در ضمن روایت مفصلی - نقل کرده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

به راستی علی از من است و من از او هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمنی است.

إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.<sup>۲</sup>

۲} احمد بن حنبل از ابن عباس - در ضمن روایتی طولانی - نقل کرده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود:

أَنْتَ وَلِيِّ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي<sup>۳</sup>؛ تو بعد از من، ولی هر مؤمنی.

۳} و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ<sup>۴</sup>. کسی که من مولای او هستم، همانا علی مولای او است.

۱. مسند احمد، ج ۳، ط الحلی، ص ۴۸۳.

۲. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۱۹، باب مناقب علی بن ابی طالب (رض).

۳ و ۴. مسند احمد، ج ۱، ط الحلی، ص ۳۳۰ و ح ۳۰۶۲، ط المعارف.

همچنین همین مضمون را از عمران بن حصین نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

دَعُوا عَلِيًّا، دَعُوا عَلِيًّا، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.<sup>۱</sup>  
 متعرض علی نوشید، علی را واگذارید، (این قدر علیه او حرف نزنید) همانا  
 علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است.

نیز احمد از عبدالله بن بریده، از پدرش نقل کرده است که:

در سفر یمن با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودیم، پس از بازگشت، به خاطر ناراحتی که از  
 علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیدا کرده بودیم، پشت سر آن حضرت حرف‌هایی زدیم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:  
 لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي، وَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ  
 وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.<sup>۲</sup>

حرف ناگوار و ناپسند در باره علی نزنید، زیرا او از من است و من از او هستم، و  
 او ولی شما بعد از من است [و با تکرار همان جمله باز تأکید کرد و فرمود]:  
 همانا او از من است و من از او هستم، و او ولی شما بعد از من است.

ابو داود طیالسی نیز از عمران روایت کرده تا آن که گفته است، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 فرمود:

مَا لَهُمْ وَلِعَلِّي؟ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.<sup>۳</sup>  
 این افراد با علی چکار دارند؟ آنان را با علی چه کار؟ همانا علی از من است و  
 من از علی هستم، و او بعد از من، ولی هر مؤمن است.

همچنین ابو داود، همین مضمون را از ابن عباس نقل کرده است.<sup>۴</sup>

۱. مسند احمد، ج ۱، ط الحلی، ص ۳۳۰ و ح ۳۰۶۲، ط المعارف.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۵۶.

۳. مسند ابو داود طیالسی، ح ۸۲۹.

۴. همان، ح ۲۷۵۲.

۸ نسائی در خصائص در این باره سه باب عنوان کرده است.

اول - ذِکْرُ: قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيَّهُ»

و در این باب حدیث غدیر خم را آورده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست علی عَلِيٌّ را گرفت و فرمود: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيَّهُ؛ هر کس من ولیّ او هستم، این علیّ ولیّ او است. وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ کسی که من مولای او هستم، علی مولای او است. و در این باب، نه روایت با سند نقل کرده است.<sup>۱</sup>

دوم - ذِکْرُ: قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلِيٌّ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»

و در این باب، روایت عمران بن حصین را نقل کرده است که گفت: من شکایت از علی کردم... که سرانجام آثار غضب در چهره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظاهر شد و فرمود:

مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.<sup>۲</sup>

سوم - ذِکْرُ: قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي»

و در این باب روایت بریده را نقل کرده که گفت: من نسبت به علی حرف‌های ناپسند زدم، چهره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تغییر کرد و فرمود:

لَا تَبْغِضَنَّ يَا بَرِيدَةَ لِي عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.<sup>۳</sup>

ای بریده! علی را نزد من مبعوض مکن، به طور یقین علی از من است و من از او هستم، و او بعد از من، ولیّ هر مؤمن است.

مؤلف: همان گونه که ملاحظه می‌کنید، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این تعبیرها به طور مکرر «ان» و «لام» و نون تأکید ثقیله «لَا تَبْغِضَنَّ» بکار برده که اهمیت مطلب را بفهماند.

نیز با آن خلق عظیم، در عین حال در این مورد غضب کرده و با تندى و حدّت

تمام، سخن گفته و نگاه کرده و مردم را از اینکه علیه علی علیه السلام حرف بزنند منع کرده است.

همچنین می‌خواهد بفرماید من علی علیه السلام را بزرگ کرده‌ام، من او را می‌شناسم، من از او، و او از من جدا نبوده و یکی هستیم، و برای من واضح است که حرف‌های شما در باره علی علیه السلام پایه و اساس ندارد.

نیز از این روایات که با عبارات مختلف نقل شده معلوم می‌شود مردم همه جا علیه علی علیه السلام صحبت‌های ناشایست داشته، و جو سازی می‌کرده‌اند، تا آن حد که پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد مختلف با آنان برخورد کرده، و به افراد مغرض تندی کرده است.

علاوه بر اینها، از این روایات استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد بوده است دو مطلب مهم و اساسی را به مسلمانان گوشزد کند.

اول این که: من و علی علیه السلام یکی هستیم، و حرف علیه علی، علیه من است، دشمنی با علی علیه السلام دشمنی با من است.

دوم - که جنبه وصیت داشته - این که: علی علیه السلام بعد از من ولی و سرپرست شما است، علی علیه السلام بعد از من ولی شما و عموم مومنان است، علی علیه السلام همان ولایت و اختیاراتی را نسبت به شما دارد که من دارم، همان اولویتی را دارد که من دارم، و خلاصه در این جهت بین من و علی علیه السلام فرقی وجود ندارد.

### عَلِيٌّ وَوَلِيدُ الْكَعْبَةِ

#### ولادت امام علی علیه السلام در کعبه معظمه

از امتیازهای منحصر به فرد امیرمؤمنان علی علیه السلام ولادت آن حضرت در کعبه معظمه است.

روایات بسیاری در این باره وارد شده تا آنجا که جمعی از بزرگان شیعه و

سنی گفته‌اند این روایات در حدّ تواتر است.

بزرگان اهل سنت که به آن تصریح کرده‌اند عبارتند از:

۱- حاکم در «المستدرک» ۳: ۴۸۳، گفته است:

اخبار متواتر است بر این که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه به دنیا آورد.

۲- حافظ کنجی شافعی در «الکفایة» از طریق ابن نجار از حاکم نیشابوری حکایت کرده است که او گفت:

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در مکه، در بیت الله الحرام، شب جمعه سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از عام الفیل، به دنیا آمد و کسی نه قبل از او و نه بعد از او، در بیت الله الحرام متولد نشد و این خصوصیت به خاطر اکرام و تجلیل و تعظیم آن حضرت بود.

۳- احمد بن عبدالرحیم دهلوی، مشهور به شاه ولی الله ... در کتابش «ازالة الخفاء» گفته است:

اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علیه السلام را در داخل کعبه به دنیا آورد و جز او کسی در کعبه متولد نشده، نه قبل از او و نه بعد از او.

۴- شهاب الدین آلوسی، صاحب تفسیر کبیر، در کتاب «شرح القصيدة العينية» ص ۱۵، گفته است: این که امیرمؤمنان - کرم الله وجهه - در خانه خدا متولد شده، امری است که در دنیا مشهور می‌باشد و در کتاب‌های سنی و شیعه نوشته شده است، ... و شهرت نیافته که غیر او - کرم الله وجهه -، در کعبه متولد شده باشد، بلکه سخنی در تولد غیر آن حضرت در کعبه، مطرح نشده است، و چه به جا و سزاوار است که امام الائمه، در جایی که قبله مؤمنان است به دنیا بیاید، و منزه است کسی که چیزها را در جاهای مناسب خودش قرار می‌دهد و او احکم الحاکمین

است. دیگر دانشمندان سنی که ولادت حضرت را در کعبه دانسته‌اند، عبارتند از:

- ۵- أبی الحسن المسعودی الهذلی، در «مروج الذهب».
- ۶- سبط ابن الجوزی الحنفی، در «تذکره خواص الأمة» ص ۷.
- ۷- ابن الصبّاغ المالکی، در «الفصول المهمة»، ص ۱۴.
- ۸- نورالدین علی الحلبي الشافعی، در «السيرة النبویة»، ج ۱، ص ۱۵۰.
- ۹- الشیخ علی القاری الحنفی، در «شرح الشفا»، ج ۱ ص ۱۵۱.
- ۱۰- أبی سالم محمد بن طلحة الشافعی، در «مطالب السؤل»، ص ۱۱.
- ۱۱- ألسیخ علاءالدین السکتواری، در «محاضرة الأوائل»، ص ۱۲۰.
- ۱۲- میرزا محمد البدخشی، در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا».
- ۱۳- ألامیر محمد صالح الترمذی، در «ألمناقب».
- ۱۴- ألسیخ عبدالحق الدهلوی، در «مدارج النبوة».
- ۱۵- عبدالرّحمن الصفوری الشافعی، در «نزهة المجالس»، ج ۲ ص ۲۰۴.
- ۱۶- شاه محمد حسن الجشتی، در «أیینه تصوّف»، ص ۱۳۱۱.
- ۱۷- صدرالدین أحمد البرادوانی، در «روائح المصطفی»، ص ۱۰.
- ۱۸- ألسید علی جلال الدین، در «کتاب الحسین»، ج ۱، ص ۱۶.
- ۱۹- ألسید محمد مؤمن الشبلنجی، در «نورالأبصار»، ص ۷۶.
- ۲۰- ألسیخ حبیب الله الشنقیطی، در «کفاية الطالب»، ص ۱۳۷.

سید حمیری ولادت آن حضرت را در کعبه، در اشعارش چنین آورده

است:

وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَ أَمْنِهِ      وَالْبَيْتِ حَيْثُ فِئَاؤُهُ وَالْمَسْجِدِ

بَيْضَاءَ طَاهِرَةَ الثِّيَابِ كَرِيمَةً      طَابَتْ وَ طَابَ وَلِيدُهَا وَالْمَوْلِدُ  
 فِي لَيْلَةٍ غَابَتْ نُحُوسُ نَجُومِهَا      وَ بَدَتْ مَعَ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الْأَسْعَدِ  
 مَأْلَفًا فِي خَرَقِ الْقَوَابِلِ مِثْلُهُ      إِلَّا ابْنُ آمِنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا<sup>۱</sup>

\* \* \*

علی است صاحب عز و جلال و رفعت و شأن  
 علی است بحر معارف علی است کوه وقار  
 دلیل رفعت شأن علی اگر خواهی  
 بدین کلام دمی گوش خویشتن می‌دار  
 چه خواست مادرش از بهر زادنش جایی  
 درون خانه خاصش بداد جا جبار  
 ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان  
 شکافت حضرت ستار کعبه را دیوار  
 پس آن مظهره با احترام داخل شد  
 در آن مکان مقدس بزاد مریم‌وار  
 برون چه خواست آید پس از چهارم روز  
 ندا شنید که رو نام او علی بگذار  
 فدای نام چنین زاده‌ای بود جانم  
 چنین امام گزینید یا اولی الأبصار

\* \* \*

۱. روضة الواعظین، ص ۸۲؛ مناقب آل ابوطالب، ج ۲، ص ۲۴.

### امیرالمؤمنین علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و بر بام کعبه

در کتاب «التاریخ القویم»، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، المجلد الثانی، الجزء الثالث، ص ۱۲۲، نقل کرده است که:

علی علیه السلام گفت: آن گاه که ما آمدیم کنار کعبه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: بنشین، من کنار کعبه نشستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوش من بالا رفت همین که خواستم برخیزم، رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شد که من توان برخاستن را ندارم، لذا به من فرمود: بنشین، من نشستم، آن حضرت از دوش من پایین آمد و نشست و به من فرمود: بر شانه من بالا برو، من بر شانه آن حضرت بالا رفتم، مرا بلند کرد، در آن حال در موقعیتی قرار گرفتم که اگر می خواستم به افق آسمان دست می یافتم، تا آنکه رفتم روی بام کعبه.

و از شواهد النبوة نقل کرده است:

آنگاه که علی علیه السلام بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد: چه می بینی؟ علی گفت: می بینم که گویا حجابها بر طرف شده و در موقعیتی قرار گرفتم که اگر بخواهم می توانم به افق آسمان دست یابم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوش به حالت، - گوارایت باد - که برای حق کار می کنی و خوش به حال من - گوارایم باد - که (ترا) برای حق حمل می کنم (ترا برای حق بر دوش می گیرم).

علی علیه السلام گفت: پس بالای بام کعبه رفتم، مجسمه بزرگترین بت آنها که از فلز برنجی و مس، ساخته شده بود روی بام نصب و میخکوب شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار کعبه دور شد و به من فرمود: بت بزرگ آنها را ببنداز پایین، و فرمود: شتاب کن، شتاب کن و در کندن بت جدیت و تلاش نما، زیرا حق آمد و باطل نابود شد و باطل نابود شدنی است.

علی علیه السلام گفت: من بت را با تلاش و کوشش زیاد، به این سو و آن سو حرکت

دادم تا آن را کندم، رسول خدا ﷺ فرمود: آن را بینداز روی زمین، آن را پایین انداختم، پس مانند شیشه خرد شد.

پس از آن، علی علیه السلام وقتی خواست پایین بیاید، به جهت رعایت ادب و احترام به رسول الله صلی الله علیه و آله (برای پایین آمدن پا بر دوش آن حضرت نگذاشت بلکه) از سمت ناودان، خود را پایین انداخت هنگامی که روی زمین قرار گرفت، لبخند زد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، سبب خنده او را سؤال کرد، گفت: من خود را از مکان بلندی انداختم و آسیب ندیدم (جایی از بدنم لطمه ندید) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه آسیب ببینی و حال اینکه محمد صلی الله علیه و آله بلندت کرد و جبرئیل پاینت آورد.

\*\*\*

مرآت خدا نما علی <small>علیه السلام</small> بود	آئینه کبریا علی <small>علیه السلام</small> بود
از خلعت هل اتی علی <small>علیه السلام</small> بود	شاهی که به بر نمود تشریف
زینده هل اتی علی <small>علیه السلام</small> بود	شایسته انما علی <small>علیه السلام</small> بود
آنکس که نهاد پا علی <small>علیه السلام</small> بود	بر موضع خاتم رسالت

### اعتراف استاد «جامعه ام القرى» مکه معظمه

#### به ارزش فقه عترت و حدیث ثقلین

در موسم حج ۱۴۲۵ هجری قمری، برابر ۱۳۸۳ هجری شمسی در مکه معظمه به یک دوره کتاب نه جزئی در شش جلد دست یافتم به نام «مُعْجَمُ فِقْهِ السَّلَفِ عِتْرَةً وَ صَحَابَةً وَ تَابِعِينَ» تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام القرى، مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، که در سال ۱۴۱۰ هجری قمری، در «جامعه ام القرى» المرکز العالمی للتعلیم الاسلامی - مکه المکرمه چاپ شده است.

ابتدای هر نه جزء و روی تمام مجلدات آن «فقه عترت» مقدم بر «فقه صحابه

و تابعین» نوشته شده است.

در مقدمه جلد اول آن (ص ۴) نیز ابتدا به تعریف «فقه عترت» و امتیاز آن از فقه صحابه و تابعین پرداخته و نوشته است:

### فقه عترت

فقه عترت، غیر از فقه صحابه و تابعین است و فقه عترت ممتاز است به فقه مادر و پدر و حمل و ولادت و شیر دادن و از شیر گرفتن و دوران سرپرستی و تربیت اطفال، چه پسر یا دختر و تعلیم آنها تا بزرگ و صالح شدن و هم خود صالح باشند و هم جامعه را به صلاح آورند.

در فقه عترت، فقه فاطمه دختر رسول الله ﷺ می باشد و قضایای آن انگشت شمار است. (روایات آن حضرت بسیار کم است.)

فقه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب [علیه السلام] است و فقه آن حضرت ممکن است در یک کتاب بزرگ جمع آوری شود، و فقه امیرالمؤمنین الحسن بن علی و امام حسین بن علی [علیه السلام]<sup>۱</sup> و محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب [علیه السلام] و عبدالله نوه حسن بن علی [علیه السلام] و امام زین العابدین فرزند حسین بن علی و امام محمد باقر فرزند زین العابدین و امام جعفر صادق فرزند محمد باقر [علیه السلام] و عبدالله فرزند محمد بن حنفیه و حسن فرزند محمد حنفیه، رضی الله عنهم اجمعین.

صاحب کتاب مزبور نام سایر ائمه [علیهم السلام] را نیاورده است و سپس نوشته است:

دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است.

دست یابی به فقه عترت، در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است.

دست یابی به فقه عترت، دست یابی به کتاب خدا همراه با هدایت و امان است تا داخل شدن در بهشت.

۱. از نظر شیعیان لقب «امیرالمؤمنین» مخصوص حضرت علی [علیه السلام] است.

وَ الظَّفَرُ بِفِقْهِ الْعِثْرَةِ ظَفَرٌ بِالْعِلْمِ وَ الْهُدَى، وَ الْأَمَانِ مِنَ الضَّلَالِ، وَ بِكِتَابِ  
اللَّهِ مُقْتَرِنًا بِالْهُدَايَةِ وَ الْأَمَانِ حَتَّى دُخُولِ الْجَنَّةِ.

سپس نویسنده آن کتاب برای اثبات مطلب خود به حدیث ثقلین استدلال کرده و نوشته است:

وَ قَدْ خَطَبَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ حَجَّةِ  
الْوَدَاعِ بِعَرَفَةَ - فِي مَائَةِ أَلْفٍ مِنَ الصَّحَابَةِ أَوْ يَزِيدُونَ - قَالَ جَابِرٌ: رَأَيْتُ  
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ عَرَفَةَ وَ  
هُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقُصْوَاءِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ  
أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي آلِ بَيْتِي، وَ قَالَ ابْنُ أَرْقَمٍ: قَالَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ  
بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ  
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ  
الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟

رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم<sup>۱</sup> در حجة الوداع، در صحرای  
عرفات در جمع صد و بیست هزار نفر از صحابه یا بیشتر، درباره مطلب مزبور  
خطابه ایراد کرد (خطبه خواند).

جابر بن عبدالله گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در حجة  
الوداع، در حالی که بر شتر قسوا سوار بود، خطبه خواند، شنیدم که فرمود:  
من در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه  
نشوید، [و آن] کتاب خدا و عترتم می‌باشد.

زید بن ارقم نیز گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱. مؤلف آن کتاب در عبارات این قسمت، صلوات را صحیح و کامل و بدون زیاده نوشته است.

در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جویند، هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و او کتاب خدا است، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترتم، اهل بیتم، که هرگز این دو از هم جدا نشوند تا نزد حوض بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

سپس مؤلف آن کتاب نوشته است:

این روایت را جمعی از صحابه بازگو کرده‌اند [مانند] علی بن ابیطالب علیه السلام زید بن ثابت، زید بن ارقم، جابر بن عبد الله، ابوهریره، ابو سعید خدری و حذیفه بن الیمان.

این روایت را ترمذی و احمد و بزاز و طبرانی، در کتابهایشان آورده‌اند.

مؤلف آن کتاب، پس از تعریف فقه عترت<sup>۱</sup> و دلیل و ارزش و اهمیت آن به تعریف «فقه صحابه» و «فقه تابعین» پرداخته است ولی هیچ دلیلی بر اعتبار و حجیت فقه آنها از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه نکرده و هیچ امتیاز و خصوصیتی برای آنها نیاورده است، چون نه دلیلی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد، نه امتیازی برای فقه غیر عترت سراغ دارند. تنها دلیلی که آورده این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به لغت و زبان صحابه سخن گفته و صحابه مطالب آن حضرت را می‌فهمیدند و یاد گرفتند و به تابعین [نسل بعد] آموختند.<sup>۲</sup>

۱. ضمناً اینکه مؤلف «معجم فقه السلف» فقه عترت را شامل روایات محمد حنفیه، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و برخی از فرزندان امام حسن علیه السلام دانسته است، اگر مقصود او روایاتی باشد که اینها از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل کرده‌اند صحیح است و الا «عترت» که اهل بیت و معصوم و مورد نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در احادیث به ویژه حدیث ثقلین، آنان را معرفی فرموده است شامل محمد حنفیه و فرزندان امام حسن علیه السلام نمی‌شود.

۲. از مجموع آنچه که بطور خلاصه از کتاب «معجم فقه السلف» نقل شد نکات ذیل به دست می‌آید:

## شخصیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

### در نگاه استاد جامعه ام القرى مکه مکرمه

این استاد جامعه ام القرى در جزء نهم «فقه السلف» حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام را این گونه معرفی کرده است:

علی بن ابی طالب: ابوالحسن الهاشمی، قاضی امت و فارس اسلام و داماد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و شهید، پدر شهید و جد عترت نبوی...

طبق گفته گروهی از صحابه و تابعین، علی بن ابی طالب، اول کسی است که بعد از خدیجه اسلام آورد. در حالی که سیزده سال داشت و برخی گفته اند پانزده سال داشت و برخی گفته اند هیجده ساله بود...

این عبدالبر گفته است: اجماع است که علی عَلَيْهِ السَّلَام اول کسی است که به دو قبله نماز خواند و اول کسی است که هجرت کرد و در جنگ بدر و احد و سایر جنگ ها

→ ۱- فقه عترت بر فقه غیر عترت مقدم است.

۲- فقه عترت دارای امتیاز و موجب هدایت و سبب در امان ماندن از گمراهی و همراه قرآن تا دخول در بهشت است.

۳- فقه عترت به دلیل حدیث ثقلین ثابت و حجت است.

۴- مقصود از عترت در حدیث ثقلین فاطمه، علی و فرزندان آن دو بزرگوار عَلَيْهِمُ السَّلَام می باشند.

۵- پذیرفته و نقل کرده اند که حدیث ثقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است نه «سنتی».

۶- سرانجام، افراد دانشمند و با انصاف پیدا می شوند و در «مرکز فقه جهانی ام القرى» حق را می گویند و تدریس می کنند و می نویسند و با صراحت اعتراف می نمایند که دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است و موجب در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است و فقه عترت همراهی با کتاب خدا و پایان آن بهشت است.

یادآور می شوم که جلد اول این کتابها با روایات مربوط به طهارت شروع شده و جلد ششم - جزء هشتم - به روایات مربوط به حدود و تعزیرات پایان یافته است و در جزء نهم به معرفی و بیان شخصیت و خصوصیات عترت و صحابه و تابعین که راوی روایات هستند پرداخته است.

شرکت داشت. اجماع و اتفاق است که در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر به آزمونی عظیم آزمایش شد و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاهای بسیاری در دست او بود و در تمام جنگ‌ها حضور داشت جز در جنگ تبوک که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به او فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

و دخترش فاطمه علیها السلام را به همسری او در آورد و به دخترش فرمود:

زَوْجَتُكَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

تو را به کسی شوهر دادم که در دنیا و آخرت سید است.

و به آن حضرت فرمود: دوست نمی‌دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق.

در سال ۳۵ هجری خلافت را عهده دار و سال چهارم هجری در ماه رمضان به شهادت رسید.

اهل شام و خوارج از فرمان او تمرد و سرپیچی کردند و در جنگ با آنان عمار بن یاسر شهید شد.

به طور تواتر بیش از سی نفر از صحابه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَيْحَ عَمَّارَ تَقَتَّلَهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ.

افسوس بر عمار، گروه ستمگر او را می‌کشند.

و او پس قرنی سید تابعین با جمعی از صحابه و تابعین با عمار به شهادت رسیدند.

همچنین به تواتر از هشتاد و هشت نفر از صحابه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ.

کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

امام ابن جریر طبری، یک کتاب بزرگ درباره این حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ»

مولا<sup>ه</sup>» نوشته است.

و این عقده طرق این حدیث را جمع آوری و از هفتاد نفر یا بیشتر آن را استخراج کرده است.

نیز متواتر است و بیست و چند نفر از صحابه نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

آیا خوشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نیست؟

و این عساکر اسناد این روایت را در یک کتاب جمع آوری کرده است.

و بخاری و مسلم از سهل بن سعد نقل کرده‌اند که در جنگ خیبر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا به دست او فتح و پیروزی نصیب می‌کند، او خدا و رسول را دوست می‌دارد، خدا و رسول خدا نیز او را دوست می‌دارند. مردم شب را به سر بردند در حالی که با هم بگو و مگو می‌کردند که پرچم را به چه کسی خواهد داد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد: چشمان او درد می‌کند، فرمود: او را بیاورید، علی را آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان در چشمان علی ریخت و برای او دعا کرد، پس چشمان او خوب شد به طوری که گویا اصلاً درد نمی‌کرد. پس از آن پرچم را به او عطا کرد.

این حدیث را به همین کیفیت طبرانی از ابن عمر و علی و عمران بن حصین استخراج کرده و بزاز آن را از حدیث ابن عباس استخراج کرده است.

و از احمد بن حنبل است که گفت: به قدری که فضائل برای علی علیه السلام نقل شده برای احدی از صحابه نقل نشده است.

نسائی و غیر او از پیشوایان نیز همین مطلب را گفته‌اند.<sup>۱</sup>

### فاطمه علیها السلام افضل انسانها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

از آیه مبارکه مباحله، و آیه شریفه تطهیر و آیه کریمه مودت «القربی» و آیات مبارکات سوره «هل اتی» و روایات صادره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در صفحات قبل به آنها اشاره شد، روشن گردید که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مشمول آن آیات و روایات بوده و برای اثبات افضلیت آن بانوی بزرگوار همانها کفایت می‌کند، در عین حال، از باب تیمن و تبرک برخی روایات منحصر به فرد و مخصوص به آن حضرت را، که حاکی از افضلیت آن بانوی عظمی است یادآور می‌شویم.

۱- علامه جلیل‌القدر، محمدبن حسن صفار (از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، متوفای ۲۹۰ ق، در کتاب بصائر الدرجات، جزء ۳، باب ۱۴، ص ۱۵۳، ح ۶) ضمن روایت مفصلی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که: فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز مکث کرد و در این مدت به خاطر پدرش حزن شدیدی بر او عارض گردید. «وَكَانَ جَبْرَائِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَيَّ أَبِئِهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخَبِّرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ علیه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ، فَهَذَا مَصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السلام»

و [در آن هنگام که زهرا علیها السلام در حزن شدید بود] جبرئیل نزد او می‌آمد و آن حضرت را در مصیبت پدرش دلداری می‌داد و از مقام و منزلت پدر بزرگوارش خبر می‌داد، و از آنچه بعد از او بر فرزندان او وارد می‌شود، آگاه می‌ساخت و علی علیه السلام آنها را می‌نوشت و آن نوشته‌ها مصحف فاطمه علیها السلام است.

در کافی (ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۵) همین روایت آمده است. نیز در کافی (همان، ص ۲۴۰، ح ۲) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: «چون خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود فاطمه علیها السلام را از وفات آن حضرت اندوهی گرفت که جز خدا، مقدرارش را نداند، بدان جهت خدا فرشته‌ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد

و با او سخن گوید.. «فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا..».

**مؤلف:** به همین لحاظ گفته شده که از اعظم و افضل القاب حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام «مُحَدَّثَةٌ»<sup>۱</sup> است. و این رتبه عالی بعد از مقام نبوت و امامت مخصوص آن بانوی عظیم الشان و بزرگوار است.

نیز گفته شده که وقتی آیه مبارکه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾<sup>۲</sup> نازل شد و زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کنیه ام المؤمنین (مادر مؤمنین) شناخته شدند و به این شرافت مفتخر گشتند، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام را چون جان شیرین در آغوش گرفت و وی را بوسید و بویید و او را با کنیه «أُمُّ أَبِيهَا» (مادر پدرش) خواند، یعنی ای فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام اگر زنان من مادر امت من هستند و به این مرتبه مفتخر شدند، قدر و منزلت تو به مراتب بالاتر از آنها است، زیرا تو مادر من (که پیامبر خدایم) هستی، اگر آنها «أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ» به حساب آمدند، تو «أُمُّ أَبِيهَا» (مادر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) محسوب هستی.<sup>۳</sup>

۲- از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمود: هنگامی که آیه ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾<sup>۴</sup> نازل شد، من دیگر پدرم رسول خدا را با عنوان پدر صدا نزد، بلکه آن حضرت را مانند مردم با عنوان یا رسول الله صدا زدم، پدرم چند مرتبه پاسخ نداد و سرانجام فرمود:

«يَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِيكَ وَلَا فِي أَهْلِكَ وَلَا فِي نَسْلِكَ، أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ. إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغِلْظَةِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَلَكِنْ قَوْلِي يَا أَبَه! فَإِنَّهَا أَحْيَا لِلْقَلْبِ وَ

۱. محدثه به فتح دال، اسم مفعول و به معنای دریافت کننده حدیث است.

۲. سوره احزاب / ۶.

۳. ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۷.

۴. ای مردم! صدا زدن پیامبر را مانند صدا زدن برخی از خودتان برخی دیگر را قرار مدهید. (سوره نور

أَرْضِي لِلرَّبِّ»<sup>۱</sup>؛ «فاطمه جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیست، تو از من هستی و من از تو، این آیه در مورد انسانهای بی ادب و گستاخ نازل شده، و تو همچنان مرا با عنوان «پدر» صدا بزنی، و به من بگو: ای پدر، که صدای تو قلبم را زنده تر و پروردگارم را خشنودتر می سازد».

۳- در روایت دیگر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فَفاطِمةُ حَوراءُ اِنْسِیَّةٌ، فَكَلِّمًا اسْتَقْتَتُ اِلَى رَاحِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَاحِحَةَ اِبْنَتِي فَاطِمةَ»<sup>۲</sup>؛ «فاطمه حوریه ای انسان نما است، هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم، بوی دخترم فاطمه را استشمام می کنم.»  
۴- حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «مَا عُدَّ اللهُ بِشَيْءٍ مِنْ التَّحْمِيدِ اَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمةَ وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ اَفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمةَ علیها السلام»<sup>۳</sup>؛ «خدا عبادت نشده است به چیزی افضل تر از تسبیح فاطمه علیها السلام و اگر چیزی بهتر از آن می بود، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام عطا می کرد».

۵- حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «تَسْبِيحِ فَاطِمةَ علیها السلام فِي دَبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَلْفِ رَكَعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ»<sup>۴</sup>؛ «تسبیح فاطمه علیها السلام بعد از هر نماز بهتر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز».

۶- و همان حضرت فرمودند: «ذکر بسیار که خدا در قرآن مجید به آن امر فرموده، تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام است و هر که بعد از نماز بجا آورد، خدا را بسیار یاد کرده است و به آیه ﴿اذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۵</sup> عمل نموده است»<sup>۶</sup>.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۰.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۳۷۷.

۳. وسائل الشیعة، ابواب التعقیب، باب ۹، ح ۱.

۴. همان، ح ۹.

۵. سورة احزاب / ۴۱.

۶. وسائل الشیعة، باب ۸، ابواب التعقیب، ح ۱.

**مؤلف:** روایات در فضیلت و آثار و برکات تسبیح حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام بسیار است، و در کتاب شریف «العروة الوثقی» (فصل فی التعقیب) فرموده است: «بهتر است بعد از سلام نماز، سه مرتبه «الله اکبر» گفته شود پس از آن تسبیح حضرت زهرا صلوات الله علیها، و به طوری که جمعی از علما فرموده‌اند: بعد از سه تکبیر، افضل دعاها و ذکرها، تسبیحات حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام است. آری، این افضلیت و این همه ثواب - حتی نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام محبوب تر بودن آن از هزار رکعت نماز - نیست مگر به خاطر انتساب آن به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و نیست مگر به جهت اینکه گفتن آن موجب یادآوری حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام می شود، و جا دارد نمازگزاران بدانند این همه ثواب از برکات و فضائل فاطمه زهرا صلوات الله علیها است.

### روایات اهل سنت در فضائل حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام

#### فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام سیده زنان است

۱} ابن سعد در طبقات دو روایت از عایشه نقل کرده است، در یکی از آنها آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمود:

أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؟<sup>۱</sup>

آیا خوشنود نمی شوی که سیده زنان عالم باشی؟

و در روایت دیگر نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمود:

أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟

آیا خوشنود نمی شوی که سیده زنان این امت باشی؟

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ط لیدن، ص ۴۰، و ج ۸، ط بیروت، ص ۲۴۸.

و در هر دو روایت دارد که وقتی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ این جمله را از پدر بزرگوارش شنید لبخند زد. «فَضِحَتْ»<sup>۱</sup>

بخاری نیز از عایشه - در ضمن روایت طولانی - نقل کرده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هنگام رحلت به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود:

يَا فَاطِمَةَ أَمَا تَرْضَيْنِ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۲</sup>

ای فاطمه! آیا خوشنود نیستی که سیده زنان مؤمنان باشی.

و در روایت دیگر نقل کرده که فرمود:

يَا فَاطِمَةَ أَلَا تَرْضَيْنِ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟<sup>۳</sup>

ای فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ آیا خوشنود نمی شوی که سیده زنان این امت باشی؟

مسلم نیز همین روایت را نقل کرده است.<sup>۴</sup>

احمد بن حنبل، از انس نقل کرده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرِيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ،  
وَفَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.<sup>۵</sup>

کفایت است از زنان عالم، مریم دختر عمران، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون.

نسائی در خصائص از ابوهریره روایت کرده است که: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ط لیدن، ص ۱۷، و ج ۸، ط بیروت، ص ۲۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاستئذان: ۴۳ - باب من ناجی بین یدی الناس، ح ۱۷۰۴.

۳. همان، ح ۱۷۰۵.

۴. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ح ۹۸، طبعنا، و ح ۹۹.

۵. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۳۵، ط الحلبي.

فرشته‌ای از آسمان بر من فرود آمد و به من خبر و مژده داد که:

فَاطِمَةُ بِنْتُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أُمَّتِي، وَأَنَّ حَسَنًا وَحُسَيْنًا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.<sup>۱</sup>  
فاطمه دخترم سیده زنان امتم است، و حسن و حسین، دو سید جوانان اهل بهشتند.

در دو روایت دیگر نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

آیا دوست نداری که سیده زنان عالم باشی؟ پس فاطمه لبخند زد.<sup>۲</sup>

### فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ پاره تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است

بخاری از مِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ روایت کرده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد، مرا به غضب درآورده است.

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي.<sup>۳</sup>

مسلم در صحیح خود همین مضمون را با سه سند نقل کرده است و عنوان باب آن را چنین آورده است: باب فضائل فاطمه، بنت النبی علیها الصلاة والسلام و این در حالی است که زنان دیگر را - مثل ام سلمه و عایشه - با عنوان «رضی الله عنه» آورده است.<sup>۴</sup>

ترمذی از ابن زبیر روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَ يُنْصِبُنِي مَا أَنْصَبَهَا.<sup>۵</sup>

۱. خصائص، ص ۳۴.

۲. خصائص، ص ۳۴.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باب مناقب قرابه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و منقبة فاطمة عَلَيْهَا السَّلَامُ بنت النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ح ۵۳۸، و باب مناقب فاطمة عَلَيْهَا السَّلَامُ.

۴. کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶، ح ۲۴۴۹.

۵. الترمذی: ۴۶، کتاب المناقب، ۶: باب فضل فاطمة بنت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

فاطمه پاره تن من است، اذیت می کند مرا آنچه فاطمه را اذیت می کند، و با من دشمنی می کند هر که با فاطمه دشمنی می کند.

۴ احمد حنبل نیز همان روایت را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۵ همچنین احمد در چهار مورد دیگر این مضمون را با اضافات و عباراتی مشابه آورده است.<sup>۲</sup>

۶ نسائی در خصائص همین مضمون را با عباراتی مشابه آورده است.<sup>۳</sup>

### فاطمه علیها السلام سیده زنان بهشت است

۱ ترمذی از حدیفه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فرشته ای بر من نازل شد که پیش از این نازل نشده بود، و از خدا اجازه خواسته که بر من سلام کند و مرا مژده دهد که فاطمه علیها السلام سیده زنان اهل بهشت است، و حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشتند.<sup>۴</sup>

۲ احمد حنبل از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

افضل زنان اهل بهشت خدیجه، و فاطمه و آسیه (زن فرعون) هستند.<sup>۵</sup>

۳ همچنین از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَائِهِمْ إِلَّا مَا

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۵، ط الحلبي.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸ و ۳۳۲.

۳. خصائص: ۳۵.

۴. الترمذی، کتاب المناقب، ۳۰، باب مناقب الحسن والحسين.

۵. مسند احمد، ج ۴، ص ۱، ط الحلبي.

كَانَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ<sup>۱</sup>

حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است، الا آنچه برای مریم دختر عمران است.

نیز احمد حنبل همین روایت را - بدون «الا ما كان لمریم» - نقل کرده است.<sup>۲</sup>

نسائی در خصائص، همین مضمون را با سه سند آورده است.<sup>۳</sup>

### پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام را می بوسید

ابو داود طیالسی از عایشه نقل کرد که گفت :

کسی را شبیه تر از فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندیدم.

كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَبَّلَهَا وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ...<sup>۴</sup>

هرگاه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد می شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوی آن حضرت برمی خواست، و دست آن مکرمه را می گرفت و می بوسید و او را در جای خودش می نشاند.

**مؤلف:** این روایات که در کتب معتبر اهل سنت آمده - و شاید یکی از هزار باشد - به روشنی برتری حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام را از همه زنان عالم ثابت می کند، این روایات می گوید: فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام پاره تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیده زنان بهشت است، این روایات می گوید: حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام به قدری نزد

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۶۴ و ص ۸۰.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۹۵.

۳. خصائص نسائی، ط قاهره، ص ۳۳.

۴. ابو داود طیالسی، ۴۰ - کتاب الادب، ۱۴۳ - باب ماجاء فی القيام، ج ۵۲۱۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله ارجمند و گرامی بوده که آن حضرت به احترام آن مکرمه به پامی ایستاد و با آن مقام منیعش، دست او را می بوسید. بنابراین کدام مسلمان است که عده‌ای را - که بعضاً قرآن را نادیده گرفته، و بر علیه امام زمانشان لشکرکشی کرده، و جمع کثیری را به کشتن دادند - از بهترین انسان‌ها معرفی کنند، اما از پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین زنان دنیا و آخرت نامی نبرند و یادی نکنند.

### حسن و حسین علیهما السلام بعد از جد و پدر و مادر افضل انسانها

امام حسن و امام حسین علیهما السلام بعد از جد و پدر و مادرشان، افضل و بهترین انسانها هستند؛ زیرا این دو بزرگوار نیز، مثل پدر و مادر خویش، مشمول آیه مباحله و آیه تطهیر و آیه مودت «القربی» و آیات سوره «هل اتی» و روایات صادره از پیامبر صلی الله علیه و آله (که برخی از آنها در صفحه ۱۳۵ گذشت) هستند و برای اثبات افضلیت ایشان همین‌ها کفایت می‌کند، در عین حال، از باب تیمن و تبرک، چند روایت که در خصوص آن دو بزرگوار نقل شده می‌آورم.

۱- علامه مجلسی رحمته الله از مناقب نقل کرده است که اجماع اهل قبله بر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»<sup>۱</sup> حسن و حسین دو امامند، چه قیام کنند (با دشمنان دین بجنگند) و چه از جنگ دست بکشند. این روایت گویای این است که حسن و حسین علیهما السلام ذاتاً صلاحیت و قابلیت امامت و رهبری امت را داشته‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله با این تصریح، لباس امامت و خلافت را به امر الهی بر اندام رسای این دو بزرگوار پوشانده است، خواه موقعیتشان ایجاب کرده که به امر امامت و رهبری امت، قیام کنند و خواه چنین

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱، ح ۵۴، و ج ۴۴، ص ۱، ح ۲.

نباشد.<sup>۱</sup> و همین امر به تنهایی بس است برای اثبات تفوق و برتری ایشان بر همه صحابه که از جانب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز صلاحیت و لیاقت آنان برای خلافت و رهبری مردم تأیید نشده و هیچگونه دلیلی بر آن وجود ندارد.

۲- شیخ مفید نقل کرده است که: هنگام بیماری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در همان بیماری رحلت فرمود، حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام، دو فرزندش حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام را آورد نزد پدر بزرگوارش و گفت: ای پدر! اینان دو فرزند تو هستند، پس چیزی به آن دو میراث (یادگاری) عطا فرما! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اما حسن، برای او است شکوه و بزرگی و سیادت من، و اما حسین، پس برای او است کرم و شجاعت من.<sup>۲</sup>

۳- علامه مجلسی رَحِمَهُ اللهُ از امام باقر، از آباء گرامش عَلَيْهِمَا السَّلَام نقل کرده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.<sup>۳</sup>

حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، و پدرشان از آن دو بهتر است.

۴- همچنین از حضرت رضا از آباء گرامش عَلَيْهِمَا السَّلَام نقل کرده است که پیامبر فرمودند:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدِي وَبَعْدَ أَبِيهِمَا، وَأُمُّهُمَا أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ.<sup>۴</sup>

حسن و حسین، بهترین مردم روی زمین هستند بعد از من و بعد از پدرشان، و مادر آنها افضل زنان روی زمین است.

۱. در این رابطه، در کتاب چهارده معصوم، بخش زندگی امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام، توضیح مختصری داده‌ام.

۲. ارشاد مفید، فی اخبار الحسن بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَام و بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۳، ح ۱۰.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۳، ح ۸.

۴. همان، ص ۲۶۴، ح ۱۵.

۵- نیز نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ، فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.<sup>۱</sup>

هر کس حسن و حسین را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته، و هر کس با آنها دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.

۶- و از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِعُرْوَةِ اللَّهِ الْوُثْقَى الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ، فَلْيَتَوَالَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّهُمَا مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ.<sup>۲</sup>

هر کس بخواهد چنگ بزند به عروۃ الوثقی (حلقه محکم) که خداوند متعال در قرآنش بیان فرموده است، پس باید دوست بدارد علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهما السلام را، زیرا به طور حتم و یقین، خداوند تبارک و تعالی از بالای عرشش آنها را دوست می دارد.

۷- و از ابن مرّة نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.<sup>۳</sup>

حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست دارد هر کس را که حسین را دوست بدارد، حسین سبّطی<sup>۴</sup> از اسباط است.

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴، ح ۱۷.

۲. همان، ص ۲۷۰، ح ۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۰، ح ۳۵.

۴. «سبّط» و «انسباط» به معنای توسعه و گسترش و شکفته شدن چیزی است که به راحتی و با سرعت گسترش و توسعه یافته و می یابد، و به فرزند فرزند (نوه) و به شاخه های فامیل سبّط و اسباط گفته

۸- شیخ صدوق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل کرده است که: «امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که به سفر حج می‌رفت، پیاده و گاهی با پای برهنه می‌رفت، هنگامی که یاد مرگ می‌کرد اشک می‌ریخت، وقتی به یاد قبر می‌افتاد، یا بیرون آمدن از قبر و صحرای محشر و یا گذشتن از صراط را به خاطر می‌آورد گریه می‌کرد، و چون از حضور در پیشگاه الهی و بررسی اعمال یاد می‌کرد فریاد می‌زد و از هوش می‌رفت، و چون به نماز می‌ایستاد، در پیشگاه پروردگار لرزه بر اندامش می‌افتاد. و هرگاه یاد بهشت و دوزخ می‌نمود پریشان حال می‌شد و مثل مار گزیده به خود می‌پیچید و از خداوند سبحان درخواست بهشت می‌کرد و از آتش دوزخ به او پناه می‌برد.<sup>۱</sup> همچنین، شیخ صدوق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در ضمن روایتی نقل کرده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ، وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ: إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ.<sup>۲</sup>

→ می‌شود، به خاطر گسترش و توسعه در نسل، و گاهی «سبط» به معنای طائفه و به معنای امت نیز آمده است. «حسین سبط من الاسباط» ای طائفه و امة من الامم. (مجمع البحرين: سبط) و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این حدیث شریف، رابطه خود و حسین عَلَيْهِ السَّلَام را با جمله «حسین از من است» روشن و مدلل ساخت و بیان کرد که روحیه و بزرگی و شخصیت و هدف حسین عَلَيْهِ السَّلَام از من که پیامبرم، سرچشمه گرفته است، و با جمله «و من از حسینم» روشن ساخت که آنچه از حسین عَلَيْهِ السَّلَام در راه دین و قرآن و آنچه در راه خدا از فداکاری و شهادت از او واقع شود، همه از من است و هر دو یک روح در دو بدن هستیم، و اینکه فرمود: «حسین سبطی از اسباط است» اشاره به این است که توسعه نسل من از حسین عَلَيْهِ السَّلَام و توسط حسین عَلَيْهِ السَّلَام است، کنایه از این که حسین عَلَيْهِ السَّلَام به تنهایی یک امت و یک طائفه است، امتی است در آثار و برکات و خیرات، امتی است در عظمت و استقلال، امتی است در طول تاریخ و برای همه نسلها و انسانها.

۱. امالی صدوق، مجلس ۳۳، ج ۱۰، و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱، ح ۱.

۲. عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص ۵۹، ح ۵۹، و بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۸۴، ح ۱ و ج ۳۶، ص ۲۰۴.

سوگند به آن کسی که مرا به رسالت مبعوث کرد، حسین بن علی علیهما السلام در آسمان بزرگتر است از آنچه در زمین است (عظمت و جلوه‌اش نزد اهل آسمان بزرگتر و بیشتر است از عظمت او در نظر مردم روی زمین) و در سمت راست عرش الهی نوشته است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.

این چند روایت گزیده‌ای است از صدها روایت که در فضائل و مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده، و هر یک از آنها کافی است برای اثبات افضلیت آن دو بزرگوار از همه صحابه، و روایات در این باب بسیار است و تنها علامه مجلسی در این مورد هفتاد و پنج روایت نقل کرده است. در ادامه مناسب است برخی روایات اهل تسنن را (که اکثرا در کتب شیعه نیز موجود است) بیاورم.

### فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام در کتب اهل سنت

#### حسن و حسین علیهما السلام دو فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله

{۱} نسائی در خصائص از اسامة بن زید نقل کرده است که گفت: برای حاجتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم، دیدم چیزی روی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله است، و حضرت روی آن را پوشانده است، بعد از آن که حاجتم را با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم، عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله! روی زانوی شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله روانداز آن را کنار زد، ناگاه دیدم حسن و حسین علیهما السلام هستند [که در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله خواب بودند].

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَا مِنْ إِبْنَيْ، وَإِبْنَا بِنْتِي، أَللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَاحْبَبْهُمَا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این‌ها دو پسر من هستند، و دو پسر دخترم هستند، بار پروردگارا، تو می‌دانی که من اینها را دوست دارم، پس تو دوستشان بدار.

۲ نیز نسائی در خصائص نقل کرده است که:

شخصی نزد عبدالله عمر آمد، و از او پرسید: اگر در لباس نمازگزار خون مگس باشد، حکم آن چیست؟ عبدالله از او سؤال کرد: اهل کجایی؟ گفت: اهل عراق هستم.

عبدالله رو به حاضران کرد و گفت: نگاه کنید این شخص از خون مگس می‌پرسد، و حال این که پسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کشتند، در حالی که من شنیدم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره حسین و برادرش می‌فرمود:

هُمَا رِيْحَاتِي مِنَ الدُّنْيَا؛ اینها دو گل خوشبوی دنیای من هستند.

### حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام دو سید جوانان اهل بهشتند

۱ ترمذی<sup>۱</sup>، و ابن ماجه<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، و پدرشان بهتر از آنان است.

۲ همچنین احمد حنبل در چهار مورد از مسندش نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام دو سید جوانان اهل بهشتند.<sup>۳</sup>

۳ نسائی نیز همین مضمون را با سه سند روایت کرده است.<sup>۴</sup>

۱. الترمذی، کتاب المناقب، ۳۰، باب مناقب الحسن و الحسين عَلَيْهِمَا السَّلَام.

۲. ابن ماجه در مقدمه، ۱۱، باب فضائل اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ح ۱۱۸.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۳ و ۶۲ و ۶۴، ج ۵، ص ۳۹۱، و ص ۹۳۲، ط الحلبی.

۴. خصائص نسائی، ص ۳۶.

## دوستی حسنین علیهما السلام دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله است و دشمنی با آنان دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله است

۱} ابن ماجه از ابوهريره روايت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي. ۱

هر کس حسن و حسین را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس حسن و حسین را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است.

۲} احمد حنبل نیز دو روایت با دو سند آورده است.

الف: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را به خود چسبانده و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا. ۲

ب: ابوهريره گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار برگشت، وارد مسجد شد و نشست، سپس فرمود: حسن کجا است، او را بیاورید، وقتی حسن آمد، در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله جست، رسول خدا لبانش را بر دهان حسن گذارد و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ، ثَلَاثًا.

بار پروردگارا من او را دوست دارم، و هر کس هم او را دوست دارد، دوستش دارم، و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد.

ابوهريره گفت: بعد از این ماجرا، هر وقت حسن علیه السلام را دیدم اشکم جاری

می شد. ۳

۳} صحیح مسلم نیز عیناً این روایت را آورده است. ۴

۱. ابن ماجه: المقدمة ۱۱ - باب فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، ح ۱۴۳.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۹، ط الحلبي.

۳. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۵۳۲، ط الحلبي.

۴. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل الحسن والحسين علیهما السلام، ح ۲۴۳۱.

و شافعی - یکی از ائمه چهار مذهب اهل تسنن - در ضمن اشعارش، عقیده خود را نسبت به افضل بودن امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و محبت خویش را نسبت به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آشکار کرده و گفته است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ      فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ  
يَكْفِيكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَضْلِ أَنْكُمْ      مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

همچنین در مصیبت و عزای حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته است:

تَأْوَهُ قَلْبِي وَالْفُؤَادُ كَيْبٌ      وَ أَرْقَ نَوْمِي فَالسُّهَادُ عَجِيبٌ  
فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَةً      وَ إِنْ كَرِهَتْهَا أَنْفُسٌ وَ قُلُوبٌ

تا آنکه گفته است:

لَسْنُ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ      فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ عَنْهُ أَتُوبُ  
هُمُ شُفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَ مَوْقِفِي      إِذَا مَا بَدَتْ لِلنَّاطِرِينَ خُطُوبٌ<sup>۱</sup>

و نیز گفته است:

إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ      فَلْيَشْهَدْ التَّقْلَانَ أَنِّي رَافِضِيٌّ<sup>۲</sup>

\*\*\*

**مؤلف:** روایاتی که اهل سنت در فضائل و مناقب حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نقل کرده‌اند بسیار است. ولی متأسفانه در آن جزوه که آنها نوشته‌اند، بهترین انسان‌ها را بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمارش و نام برده‌اند و حتی معاویه را پنجمین نفر ذکر کرده، و عایشه را ذکر کرده‌اند، اما نام و یادی از حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ به میان نیاورده‌اند و گویا خواسته‌اند نور آن انوار الهی را خاموش کنند، غافل از این که:

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۵.



﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛  
 «می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور  
 خود است گرچه کافران خوش نداشته باشند.»

### بهترین زنان پیامبر صلى الله عليه وآله و بهترین صحابه آن حضرت

با توجه به روایات بسیار، و با توجه به عملکرد زنان و صحابه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله،  
 روشن می شود که بهترین زنان پیامبر صلى الله عليه وآله، حضرت خدیجه، و بعد از او ام سلمه  
 است. و بهترین صحابه سلمان فارسی، اباذر، مقداد و عمار یاسر است.  
 متأسفانه، این حقیر فرصت کافی برای بررسی دقیق و ارائه کامل روایات این  
 قسمت را پیدا نکردم و چنانچه توفیق الهی نصیب شد، در آینده به آن می پردازم.  
 ان شاء الله.

### افضل بودن حضرت امير عليه السلام در بيان ابن ابى الحديد معتزلى

در اینجا مناسب دیدم برخی سخنان ابن ابی الحدید معتزلی شافعی - شارح  
 نهج البلاغه - را که در باره فضائل و مناقب و افضل بودن حضرت امیر عليه السلام بر  
 ابوبکر و سایر صحابه گفته است بیاورم.  
 در خطبه کتاب گفته است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْعَدْلِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَفَرَّدَ بِالْكَمَالِ... وَقَدَّمَ الْمَفْضُولَ  
 عَلَيَّ الْأَفْضَلَ...

حمد خدا را که مفضول [یعنی: غیر برتر] را بر افضل مقدم داشت.

ابن ابی‌الحدید سنی، این عالم بزرگ اهل سنت در ابتدای کتابش تصریح کرده و اعتراف نموده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام افضل از خلفای سه گانه - ابوبکر، عمر و عثمان - است، و اعتقاد خود را به طور روشن و واضح بیان کرده و گفته است: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کثرت عبادت و ثواب و صفات پسندیده از سایر صحابه افضل و برتر است تا آنکه گفته است:

اعتقاد ما همان است که بزرگان ما از علمای بغداد، بدان معتقد بودند و آن عبارت از این است که علی علیه السلام از تمامی خلفا افضل و به تمام معنای کلمه از همگان برتر و والاتر است...<sup>۱</sup>

سپس تصریح کرده است که لشکر جمل تماماً جهنمی و از اهل دوزخند مگر طلحه و زبیر و عایشه که توبه کردند.<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳.

۲. باید از آقای ابن ابی‌الحدید سؤال کرد که طلحه و زبیر کجا و در چه زمانی توبه کردند؟ آنها که در همان جنگ کشته شدند. (به شرحی که در کتاب چهارده معصوم علیهم السلام نقل کرده‌ام). و عایشه نیز تا پایان عمر دست از دشمنی حضرت امیر علیه السلام برنداشت. (به کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» نوشته علامه عسکری مراجعه شود) و از او ندامت و پشیمانی شنیده و ثابت نشد، بعلاوه، این سه نفر بدون اینکه بیعت امام برگردنشان باشد، از دنیا رفتند و طبق روایاتی که خود اهل سنت نقل کرده‌اند، باید بگوییم که این سه نفر نیز مثل سایر لشکر عایشه که در جنگ جمل کشته شدند، به مرگ جاهلیت مرده‌اند، چون در روایات شیعه و سنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و در گردن او بیعت (امامی) نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».

بخاری با سه سند نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً يَكْرَهُهُ فَلْيُصْبِرْ فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يُفَارِقُ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا فَيَمُوتُ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛

کسی که از امامش چیز ناخوشایند ببیند، باید صبر کند، زیرا به طور یقین، هر کس به مقدار یک و جب از امام فاصله بگیرد و در آن حال بمیرد، نمرده است مگر به مردن جاهلیت. (صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب السمع والطاعة للإمام، ص ۱۲۲۹، ح ۷۱۴۳ و کتاب الفتن، باب قول النبی صلی الله علیه و آله سترون

نیز گفته است: لشکر شام که در صفین با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگ کردند تماماً جهنمی و در آتشند، و فرقی بین رؤساء و پیروان آنها نیست.

«وَأَمَّا عَسْكَرُ الشَّامِ بِصَفِّينَ فَإِنَّهُمْ هَالِكُونَ كُلُّهُمْ عِنْدَ أَصْحَابِنَا، لَا يُحْكَمُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا بِالنَّارِ لِإِصْرَارِهِمْ عَلَى الْبَغْيِ وَ مَوْتِهِمْ عَلَيْهِ رُؤْسًا وَهُمْ وَالْأَتْبَاعِ جَمِيعًا»<sup>۱</sup>.

و گفته است: خوارج نیز همگی اهل جهنم اند.<sup>۲</sup>

### فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به گفته ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید پس از نقل نسب امیرالمؤمنین علیه السلام به بیان برخی فضائل آن حضرت پرداخته و چنین گفته است:

→ بعدی امورا: ص ۱۲۱۷، ح ۷۰۵۴ و ح ۷۰۵۳.

مسلم نیز در صحیح خود، در همین رابطه چهار روایت، با نُه سند، با تعبیرهای مختلف نقل کرده است، یکی از آنها این روایت است:

عبدالرحمن و سادة ... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» (صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶ ح ۱۸۵۱).

عبدالرحمن و سادة گفت: شنیدم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: کسی که بمیرد و بیعتی (بیعت امام) برگردنش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

همچنین احمد حنبل در مسندش (جلد ۴ / ۹۶) و هیثمی و طیالسی و بیهقی و دیگران این روایت را نقل کرده اند. (الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۵۸ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶ مراجعه شود).

اکنون با توجه به این روایات، طلحه و زبیر که از صحابه بودند و در جنگ جمل کشته شدند و در هنگام کشته شدن و مرگ، بیعت امام در گردن نداشتند، آیا این افراد چون از صحابه بوده اند، به مرگ جاهلیت نمرده اند؟ آیا می توان گفت: این روایات مربوط به صحابه نیست و آنان مستثنا هستند؟

همچنین (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۶ و ریاض الصالحین نووی شافعی، ص ۱۶۴) این روایت را آورده اند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴.

۲. همان.

فضائل علی علیه السلام از چنان عظمت و شهرتی برخوردار است که تنگ نظری است اگر کسی بخواهد آنها را آن گونه که بوده است نقل کند یا به شرح آن بپردازد. [سپس گفته است:]

ای علی علیه السلام وقتی سخن از فضائل تو می‌گویم، خود را همانند کسی می‌بینم که از روشنی روز و درخشندگی ماه سخن بگوید.

مطلب بر هیچ کس پوشیده نیست و اطمینان دارم که در فضائل تو تا هر جا پیش بروم، به انتهای آن نخواهم رسید و مَهْر عجز و ناتوانی بر پیشانی‌ام زده خواهد شد. بدین جهت لب از ستایش تو فرو بستم و زبان به دعا کردن در حق تو گشودم و فضائل تو را به اطلاعات و سیعی که مردم از تو دارند واگذاشتم.

آری، من چه بگویم در باره شخصیتی که دشمنان و مخالفینش نتوانستند مناقبش را انکار کنند یا آن را پنهان نمایند و همه لب به ستایش او گشودند.

بنی‌امیه بر قلمرو جهان اسلام تسلط یافتند و شرق و غرب آن را زیر فرمان خود درآوردند. آنها تمام نیرنگ‌ها را برای خاموش کردن نور علی علیه السلام و تحریک مردم بر دشمنی او و بستن تهمت‌های ناروا به او، به کار بستند. در تمام منبرها به او ناسزا گفتند. دوستان و ستایشگران او را تهدید کردند، به زندان انداختند و حتی کشتند. از نقل هر روایتی که متضمن فضیلت و منقبتی از آن حضرت بود، جلوگیری کردند. مردم را از نامگذاری فرزندانشان به نام آن جناب برحذر داشتند.

اما همه این تلاشها نتیجه‌ای جز عظمت و بزرگی او نداشت و او همانند عطری بود که هر چه پنهانش کنند بوی آن فضا را عطر آگین می‌کند یا همانند خورشیدی بود که با دست بشر قابل پنهان ساختن نیست و همانند روشنایی روز که اگر چشمی آن را نبیند، هزاران چشم دیگر او را می‌بینند.

من چه بگویم در باره بزرگ‌مردی که تمام فضائل انسانی به او منسوب و هر

فرقه‌ای به او منتهی می‌شود و هر طایفه‌ای او را سرسلسله خود می‌داند. او سرچشمه تمام فضائل و پیشقدم در همه مکارم است. او پیشوای انسانهای شایسته و رهبر و راهنمای نیکی‌ها و پاکی‌ها است. هر کس بعد از او به درجه‌ای از فضیلت رسیده، آن را از وی گرفته و به او اقتدا کرده و از رهنمودهای او بهره برده است.

\* \* \*

### برخی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل ابن ابی الحدید

#### ۱- خدانشناسی

بدون تردید، شریف‌ترین دانش‌ها، دانش خدانشناسی است، زیرا ارزش و اعتبار هر علمی، بسته به ارزش چیزی است که از آن بحث می‌شود و چون خداوند برترین و والاترین است، علم خدانشناسی نیز شریف‌ترین علم‌ها است. دانش خدانشناسی از علی علیه السلام آغاز شد و از سخنان او بهره‌برداری شد و از رهنمودهای او توسعه یافت، زیرا معتزلی‌ها که پیروان توحید و عدل و در این امر صاحب‌نظرند، همه شاگردان علی علیه السلام هستند، زیرا رهبر آنها «واصل بن عطا» شاگرد «ابوهاشم عبدالله»، پسر «محمد ابن حنفیه» و او شاگرد پدرش «محمد حنفیه» و او هم دانش خود را از پدرش علی علیه السلام آموخته بود. اما اشعریان، همه شاگردان ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابو بشر اشعری بوده، و او شاگرد «ابوعلی جبائی» و او یکی از مشایخ معتزله است. بنابراین اشعریان در آخر کار به استاد و آموزگار معتزلیان که کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست منتهی می‌شوند. اما امامیه و زیدیه که نیازی به توضیح نیست و آنها هر چه دارند از امام و مولای خود علی علیه السلام دارند.

## ۲- فقه و مسائل شرعی

یکی دیگر از دانش‌ها، علم فقه است و علی عَلَيْهِ السَّلَام اصل و اساس و سرچشمه آن است. هر فقیهی در اسلام، شاگرد او و ریزه‌خوار سفره گسترده او است. شاگردان ابوحنیفه، از قبیل ابویوسف و محمد و دیگران، دانش خود را از ابوحنیفه آموختند و شافعی «رهبر فرقه شافعیان» هم شاگرد محمد بن الحسن است. بنابراین فقه او هم به ابوحنیفه منتهی می‌شود. اما احمد بن حنبل، شاگرد شافعی است و بنابراین فقه او هم به ابوحنیفه منتهی می‌شود و ابوحنیفه شاگرد جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَام است و او نیز از پدرش محمد بن علی و پدران خود تا علی عَلَيْهِ السَّلَام.

و اما مالک بن انس «رهبر فرقه مالکیان» شاگرد ربیعۃ الرأی و او شاگرد عکرمه و او شاگرد عبدالله بن عباس و او هم پرورش یافته مکتب علی عَلَيْهِ السَّلَام است. از طریق دیگر هم می‌توان این ارتباط را بیان کرد که شافعی شاگرد مالک و مالک هم به طوری که قبلاً گفتیم از ریزه‌خواران علم علی عَلَيْهِ السَّلَام بوده است. (این وضع چهار فرقه اهل سنت است که فقه آنها به علی عَلَيْهِ السَّلَام منتهی می‌شود).

اما فقه شیعه که بازگشت آن به علی عَلَيْهِ السَّلَام روشن است و نیازی به توضیح نیست. در میان اصحاب رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عمر بن خطاب و ابن عباس که بهره‌ای از فقه داشتند، هر دو شاگردان علی عَلَيْهِ السَّلَام بودند. اما شاگردی ابن عباس که مطلبی است روشن و اما عمر، همه می‌دانند که او در بسیاری از مسائل مشکل که او و دیگران از حل آن عاجز می‌مانند، به آن حضرت مراجعه می‌کردند و عمر مکرر می‌گفت:

«لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»؛ اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.

و گاهی می گفت :

«لَا بَقِيَتْ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ» ؛ من زنده نمانم در مقابل مشکلی که

علی برای حل آن حضور نداشته باشد.

و می گفت :

«لَا يُفْتَيْنَ أَحَدٌ فِي الْمَسْجِدِ وَعَلِيٌّ حَاضِرٌ» ؛ در مسجد هیچ کس حق ندارد با

حضور علی فتوا بدهد و در مسئله‌ای اظهار نظر کند.

و این سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شیعه و سنی روایت کرده‌اند که فرمود:

«أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ»؛ یعنی: در امر قضاوت، علی از همه والاتر است. و قضاوت از

فقه جدا نیست و به استناد این روایت، علی علیه السلام فقیه‌ترین افراد امت است.

همه محدثان روایت کرده‌اند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را برای

قضاوت به یمن اعزام کرد و در هنگام تودیع در حق او دعا کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ تَبِّثْ لِسَانَهُ»؛ خداوندا! قلب علی را برای «فهم احکام دینت» و

زبانش را «در راه بیان احکام» ثابت و مستحکم بدار.

علی علیه السلام می گوید: در اثر دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن به بعد در قضاوت بین

مردم، هرگز دچار شک و تردید نشدم.

او بود که در ماجرای زنی که شش ماه پس از حمل، نوزاد خود را به دنیا آورده

بود و همچنین در باره زن حامله‌ای که مرتکب زنا شده بود، قضاوت کرد و حکم

آن حضرت در باره تقسیم ارث مردی که فوت شده و وارثان او، همسر و دو دختر و

پدر و مادرش بودند که در بالای منبر، بدون معطلی و بدون فکر و تأمل فرمود:

صَارَ ثَمْنُهَا تَسْعًا، هشت یکش، نه یک شد. از قضاوت‌های معروف آن

حضرت است که به «قضیه منبریه» شهرت یافته است.

مؤلف: ابن ابی الحدید در این مورد، برای رعایت اختصار، به این

قضاوت‌های حیرت‌انگیز و اعجاز‌آمیز، به اشاره‌ای اکتفا کرده و اصل ماجرا - طبق نقل قرطبی که از علمای معروف اهل سنت است، در تفسیر خود، جلد ۱۶، صفحه ۱۹۳، در ذیل آیه شریفه: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ - بدین شرح است:

در زمان خلافت عثمان، زنی را آوردند که شش ماهه فرزندش را به دنیا آورده بود و متهم بود که مرتکب زنا شده و بچه، از همسر شرعی او نیست. عثمان تصمیم گرفت حد زنا را در باره او اجرا کند، علی رضی الله عنه به او فرمود: تو چنین حقی نداری، زیرا قرآن کریم حداقل دوران بارداری را شش ماه دانسته و می‌فرماید:

﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾؛ دوران بارداری و شیرخوارگی سی ماه است.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾؛ مادران، دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند.

با در نظر گرفتن این دو آیه، وقتی دوران شیرخوارگی را که بیست و چهار ماه تعیین شده، از سی ماه خارج کنیم، به دست می‌آید که حداقل دوران حمل، شش ماه است و این زن از این تهمت مبرا است.

و در نقلی دیگر ماجرای زن حامله که مرتکب زنا شده بود چنین است:

حضرت امیر رضی الله عنه جمعی را دید که زنی را با خود می‌بردند. پرسید: ماجرای این زن چیست؟ گفتند: عمر دستور داده سنگسار شود. علی رضی الله عنه آن زن را برگردانید و به عمر فرمود: اگر تو اجازه اعدام این زن را داری، اجازه قتل کودکی را که در رحم او است، نداری. و به نظر می‌رسد که برای گرفتن اعتراف، او را تهدید کرده‌ای؟ عمر گفت: آری چنین بوده است. فرمود: آیا نشنیدی که

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَا حَدَّ عَلَىٰ مُعْتَرِفٍ بَعْدَ الْبَلَاءِ؛ کسی که با شکنجه و تهدید به جرمی اعتراف کند، حد بر او جاری نمی شود. عمر دستور آزادی او را صادر کرد و گفت: عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ، لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ؛ زنان جهان از آوردن فرزندی مانند علی بن ابی طالب ناتوانند، اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.

ابن ابی الحدید در مورد قضیه منبریه می نویسد: اگر یک ریاضی دان دانشمند، جواب این مسئله را پس از اندیشه و محاسبه بگوید، مورد تحسین قرار می گیرد، اینک از کسی که جواب آن را فوراً و بدون کمترین فکر و تأمل بگوید، چگونه و به چه صورت باید ستایش و تمجید کرد؟ سپس به بحث اصلی باز می گردد و می نویسد:

### ۳- علم تفسیر قرآن

یکی از علوم، علم تفسیر قرآن است که این علم را مردم از علی علیه السلام آموختند و اگر به کتب تفسیر مراجعه شود، این مطلب به خوبی آشکار می گردد، زیرا اکثر مسائل مربوط به تفسیر قرآن از آن حضرت یا از عبدالله بن عباس است و حال ابن عباس بر کسی پوشیده نیست که ملازم آن حضرت و شاگرد تمام وقت آن جناب بود و وقتی از ابن عباس پرسیدند: علم تو با علم پسر عمت علی علیه السلام، چه نسبتی دارد؟ گفت: نسبت یک قطره باران به اقیانوس کبیر.

### ۴- علم طریقت

یکی دیگر از علوم، علم طریقت و حقیقت است و پیشوایان این علم و رهبران عرفان و تصوف، در تمام کشورهای اسلامی، مشایخ و پیشوایان خود را می شمارند تا به علی علیه السلام می رسند و او را سرسلسله خود می دانند و این مطلبی است که مشاهیر عرفا از قبیل: شبلی، جنید، سرّی، بایزید بسطامی، معروف

کرخی و دیگران به آن تصریح کرده‌اند و خرقة‌ای که همیشه و تا امروز شعار آنان بوده است، آن را با سندهای متصل، به آن حضرت می‌رسانند.

### ۵- علم نحو و عربیت

یکی دیگر از علوم، علم نحو و عربیت است. همه می‌دانند که آن حضرت این علم را ابداع و پایه‌گذاری کرد و اصول آن را به ابوالاسود دوئلی آموخت و وی را به تنظیم این امور مأمور کرد و اصول آن چنین بود:

کلمات لغت عرب به سه گونه است: اسم، فعل و حرف.

و دیگر آن که: کلمه بر دو قسم است: معرفه و نکره.

و اقسام اعراب چهار است: رفع، نصب، جرّ و جزم.

و این تقسیم‌بندی‌ها و رهنمودها چیزی است که باید از معجزات آن حضرت دانست، زیرا بشر عادی قادر بر این تقسیم‌بندی کامل و استنباط این ضوابط حیرت‌آور نیست.

گذشته از علوم و دانشها، اگر خصائص اخلاقی و فضائل نفسانی و دینی را مورد توجه قرار دهیم، علی علیه السلام را در عالی‌ترین مقام‌ها و مرتفع‌ترین موقعیت‌ها خواهیم یافت.

### ۶- شجاعت

علی علیه السلام از چنان شجاعتی برخوردار بود که نام شجاعان پیشین را از یاد برد و شجاعان بعد از خود را نیز به دست فراموشی سپرد. جایگاه او در صحنه‌های نبرد به گونه‌ای بود که تا روز قیامت ضرب‌المثل خواهد بود. او از هیچ میدان جنگی رو برنگرداند و از هیچ جنگجویی، ترس به دل راه نداد. با هیچ پهلوانی رو به رو نشد، مگر اینکه او را از پادراورد و هیچ ضربه‌ای فرو نیاورد که احتیاج به ضربه دیگر باشد. در حدیث آمده که ضربه‌های او همیشه فرد بود.

روزی که در صفین، معاویه را به مبارزه طلبید تا با کشته شدن یکی از آن دو، مردم آسوده شوند، عمرو بن عاص گفت: ای معاویه! علی سخن به انصاف می گوید، آن را بپذیر. معاویه گفت: ای عمرو، از روزی که دست دوستی به من دادی، خائنانه سخن نگفتی مگر امروز. آیا مرا به جنگ با علی تشویق می کنی با اینکه می دانی او شجاع پولادین و بی همتا است. گمان می کنم هوس فرمانروایی شام به سرت افتاده که با مرگ من به آن برسی.

جنگجویان عرب افتخار می کردند که در میدان جنگ با علی علیه السلام رو به رو شده اند. کسانی که به دست او کشته شدند، بستگانشان افتخار می کردند که آنها به دست علی علیه السلام کشته شدند.

خواهر عمرو بن عبدود - که در جنگ خندق با شمشیر علی علیه السلام از پا درآمد - در مرثیه برادرش گفت:

لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ      بَكَيْتُهُ أَدَاً مَا دُمْتُ فِي الْآبَدِ  
لَكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا نَظِيرَ لَهُ      وَكَانَ يُدْعَى أَبُوهُ بَيْضَةَ الْبَدِ

اگر کشنده برادرم کسی جز علی بود، تا آخر عمر بر او می گریستم، اما قاتل او کسی است که مثل و مانند ندارد و پدرش ابوطالب نیز سرور و سالار عرب بود.

روزی معاویه از خواب بیدار شد و عبدالله بن زبیر را پایین پای خود نشسته دید. عبدالله به شوخی گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر می خواستم تو را بکشم می توانستم! معاویه گفت: گویا خیلی شجاع شده ای؟ عبدالله گفت: چگونه شجاعت مرا انکار می کنی در حالی که من در میدان جنگ، برابر علی بن ابی طالب قرار گرفتم. معاویه گفت: اگر چنین کرده بودی، تو و پدرت را با دست چپ می کشت و دست راستش برای کشتن دیگران آزاد بود.

خلاصه سخن آنکه: همه شجاعان عالم، درس شجاعت را از او آموخته اند و تنها اوست که در شرق و غرب عالم، کوس شجاعت به نام او نواخته می شود.

اما نیروی بدنی و توانایی جسمی او، ضرب المثل مسلمانان است. ابن قتیبه در کتاب خود «المعارف» می نویسد: علی عَلِيٌّ با هیچ قهرمانی رو به رو نشد مگر اینکه او را از پا داراود و او بود که درب قلعه خیبر را از جا کند و به گوشه ای انداخت و بعد از آن، گروهی از مردم جمع شدند که آن را حرکت بدهند، نتوانستند. او بود که بت معروف «هبل» را که بسیار بزرگ و سنگین بود از قسمت های بالای کعبه کند و به زیر افکند. او بود که در دوران خلافتش، وقتی با سپاه خود به سوی صفین رهسپار بود، سنگی بسیار بزرگ را از روی چشمه آب برداشت و سپاه خود را آب داد و سپس سنگ را در جای خود قرار داد و لشکریانش خواستند آن سنگ را بردارند، نتوانستند.

#### ۷- جود و سخاوت

سخاوت و جود علی عَلِيٌّ مطلبی نیست که احتیاج به توضیح داشته باشد. خود روزه می گرفت و با گرسنگی می ساخت و غذای خود را به گرسنگان می خوراند و در شأن او این آیه مبارکه نازل شد:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۗ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ۗ﴾<sup>۱</sup>

و غذای خود را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کند [و می گویند] ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

همچنین مفسرین روایت کرده اند که علی عَلِيٌّ فقط چهار درهم داشت. یک درهم آن را شبانه و درهم دیگر را در روز و درهم سوم را پنهان و چهارمین درهم را آشکارا در راه خدا صدقه داد و در این مورد این آیه شریفه نازل شد:

۱. سوره دهر (انسان)، آیه ۹ و ۱۰.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾<sup>۱</sup>

کسانی که اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می کنند.

و روایت شده که در نخلستانی متعلق به طایفه ای از یهود، آبیاری می کرد، به حدی که دستهایش پینه بسته بود و مزد خود را به مسلمانان نیازمند صدقه می داد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست.

شعبی در باره علی علیه السلام گفت: او سخی ترین مردم بود و همان طبیعتی را داشت که خداوند دوست دارد.

او هرگز سائلی را محروم نکرد و «نه» نگفت.

معاویه بن ابی سفیان، آن دشمن کینه توز که همواره در بدنام کردن علی علیه السلام کوشا بود، روزی محفن بن ابومحفن ضبّی بر او وارد شد. معاویه پرسید: از کجا می آیی؟ او برای خوش آمد معاویه گفت: از نزد بخیل ترین مردم، یعنی علی بن ابی طالب آمده ام. معاویه گفت: وای بر تو، چگونه می گویی علی بخیل ترین مردم است در حالی که اگر انباری از گاه و انباری از طلا داشته باشد، اول انبار طلا را انفاق می کند و سپس انبار گاه را؟!!

او بود که اموال بیت المال را تا دینار آخر، بین صاحبان حق تقسیم کرد و سپس کف آن را جارو زد و در آن، به نماز ایستاد.

او بود که به سکه های طلا و نقره گفت: بروید و دیگران را فریب دهید که علی فریب شما را نمی خورد.

او بود که پس از شهادت، ارثی برای خانواده خود به جای نگذاشت، در حالی که تمام قلمرو جهان اسلام، جز منطقه شام، در اختیار او بود.

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

## ۸- بزرگواری، عفو و اغماض

اما بزرگواری و بردباری و عفو و اغماض، علی علیه السلام از همه مردم در مقابل لغزشها، بردبارتر و باگذشت تر بود.

در جنگ جمل، روشی در پیش گرفت که صحت سخن ما را به اثبات می رساند، او بر مروان بن حکم که دشمن ترین دشمنان او بود، دست یافت و او را بخشید. عبدالله بن زبیر آشکارا به آن حضرت دشنام می داد و ناسزا می گفت و در جنگ بصره، در حضور مردم سخنرانی کرد و سخت به آن حضرت دشنام داد. علی علیه السلام می گفت: زبیر همواره یکی از خاندان ما بود تا روزی که پسرش عبدالله بزرگ شد و پدرش را از ما جدا کرد.

در جنگ جمل، عبدالله اسیر شد، وقتی او را به حضور آن حضرت آوردند، از او گذشت و فرمود: برو، دیگر تو را نیبیم. غیر از این جمله چیزی به او نگفت. بعد از جنگ جمل بر سعید بن عاص که از دشمنانش بود در مکه دست یافت، روی خود را از او برگردانید و چیزی به او نگفت.

دشمنی عایشه و آشوبهایی که بر ضد علی علیه السلام بر پا کرد و فتنه و فساد که در راه خلافت آن حضرت به راه انداخت بر کسی پوشیده نیست ولی وقتی در پایان جنگ جمل، بر او دست یافت، وی را احترام کرد و بیست زن از زنان قبیله عبدالقیس را که به دستور آن حضرت لباس مردانه پوشیده بودند و عمامه بر سر بسته بودند، همراه او کرد تا وی را به مدینه برسانند. عایشه در بین راه، نسبت به آن حضرت سخنان ناروا بر زبان می راند و می گفت: علی با این سربازان و سپاهسانی که بر من گماشت، حرمت مرا خدشه دار کرد، ولی وقتی به مدینه رسیدند، لباسهای مردانه و آلات جنگی را از خود دور کردند و به عایشه گفتند: بین ما هم مثل تو زنانی هستیم که برای حفظ تو لباس مردانه پوشیده بودیم. اهل بصره با آن حضرت جنگیدند و به روی او و فرزندان او شمشیر کشیدند.

به او ناسزا گفتند و لعنت کردند، ولی وقتی بر آنها پیروز شد، شمشیر از آنها برداشت و منادی او در تمام نقاط جبهه، فرمان آن حضرت را به شرح زیر به همه رزمندگان ابلاغ کردند:

فراریان را تعقیب نکنید. به مجروحان آسیبی نرسانید. اسیران جنگی را نکشید. سربازان دشمن که اسلحه خود را زمین بگذارند، در امانند و کسانی که به اردوگاه امام پناهنده شوند، در امانند.

علی علیه السلام پس از پیروزی بر سپاه بصره، اموال آنها را مصادره نکرد. زن و بچه آنها را اسیر ننمود و از ثروت‌های آنان چیزی به غنیمت نگرفت. در حالی که اگر می‌خواست، همه این کارها را می‌توانست انجام دهد ولی بزرگواری و عفو را برگزید و روشی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در فتح مکه به کار بسته بود، به کار بست، در صورتی که آتش کینه‌ها هنوز شعله‌ور و رفتار ناجوانمردانه آنها فراموش نشده بود.

در آغاز جنگ صفین، لشگریان معاویه بر شریعه فرات دست یافتند و آب را به روی سپاه علی علیه السلام بستند و اعلام کردند که علی و یارانش را از تشنگی می‌کشند، همان گونه که آنها عثمان را کشتند.

علی علیه السلام از آنها خواست که دست از شریعه فرات بردارند و راه را برای استفاده از آب، باز بگذارند. ولی سپاه شام نپذیرفتند و به اشغال فرات ادامه دادند.

علی علیه السلام دستور حمله داد. یاران آن حضرت بر نگهبانان فرات تاختند و گروه بسیاری از آنان را کشتند و بقیه گریختند و شریعه به تصرف لشگریان علی علیه السلام درآمد و سپاه معاویه در بیابان خشک قرار گرفتند.

اصحاب آن حضرت پیشنهاد کردند که آب را بر معاویه و لشگر شام ببند و معامله به مثل بکن و آنان را با سلاح تشنگی نابود ساز، تا نیازی به جنگ نباشد. فرمود: نه، به خدا قسم، من مانند آنها رفتار نمی‌کنم. گوشه‌ای از شریعه را

برای آنها باز بگذارید. تیزی شمشیر برای نابودی آنها کافی است. این عمل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را اگر به خاطر حلم و بزرگواری و عفو آن حضرت بدانیم، زیباترین نمونه‌ها است و اگر به خاطر رعایت دین و موازین تقوا تلقی کنیم، چنین تعبّد و تعهّدی نسبت به دین، تنها می‌تواند از شخصیتی همانند آن بزرگوار، بروز و ظهور یابد.

### ۹- جهاد در راه خدا

در امر جهاد در راه خدا، دوست و دشمن می‌دانند که علی عَلَيْهِ السَّلَام سید مجاهدان و پیشگام در همه جنگها و جهادها است.

بزرگترین غزوات پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که سخت‌ترین ضربه‌ها را بر مشرکین وارد آورد، جنگ بدر بود. در آن جنگ هفتاد نفر از بت پرستان قریش کشته شدند که نصف آنها به دست علی عَلَيْهِ السَّلَام و نصف دیگر را فرشتگان و بقیه مسلمانان کشتند.

اگر به کتاب «المغازی» و اقدی و کتاب «تاریخ الاشراف» بلاذری و دیگر کتب مربوطه مراجعه شود، صحت گفتار فوق روشن شود.

آنچه در سایر جنگها، مانند جنگ احد و خندق انجام داد، حساب جداگانه دارد و در این موضوع سخن گفتن، کاری بیهوده است؛ زیرا مجاهدات و فداکاریهای علی عَلَيْهِ السَّلَام از بدیهیاتی است که همه می‌دانند و کسی را یارای انکار آن نیست، مثل اعتقاد به وجود شهرهای مکه و مصر و امثال آنها که نیازی به اثبات و توضیح نیست.

### ۱۰- فصاحت و بلاغت

علی عَلَيْهِ السَّلَام، امام اهل فصاحت و سرور راه‌پیمایان بلاغت است. در باره سخنان او گفته‌اند: «كَلَامُهُ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَفَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ»؛ یعنی سخن آن حضرت از سخن خدا فروتر و از سخن بشر، فراتر است. مردم علم خطابه و

نامه‌نگاری را از او آموختند.

عبد الحمید بن یحیی (از خطبای معروف عرب) می‌گفت: من هفتاد خطبه از خطبه‌های علی علیه السلام را حفظ کردم و به دنبال آن، چشمه‌های جوشان خطابه از زبانم جریان یافت.

ابن نباته می‌گفت: من گنجینه‌هایی از خطابه حفظ کردم که هر چه از آن انفاق کنم، بر آن افزوده می‌شود. من صد فصل از مواعظ علی علیه السلام را حفظ کردم. محفن بن ابی محفن به معاویه گفت: من از نزد بی‌زبان‌ترین مردم نزد تو آمده‌ام. معاویه گفت: چگونه علی علیه السلام را این گونه یاد می‌کنی، در حالی که راه فصاحت را او به روی قریش گشود؟!<sup>۱</sup>

همین کتاب که ما در صدد شرح آن هستیم، بهترین دلیل است که در فصاحت و بلاغت، هیچ‌کس را یارای هماوری با آن حضرت نیست و همین قدر کافی است که از هیچ‌یک از فصحای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، عَشْر یا نیم‌عَشْری از آنچه از علی علیه السلام به ما رسیده، نقل نشده است و در این زمینه سخنان ابو عثمان جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» و در دیگر آثارش که فصاحت و بلاغت علی علیه السلام را مورد ستایش قرار داده کافی به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup>

## ۱۱- اخلاق و چهره‌گشاده

در این فضیلت بزرگ، یعنی روی گشاده و لبهای متبسم و خندان داشتن و با مردم با اخلاق خوب برخورد کردن، علی علیه السلام ضرب المثل و مورد قبول همه بود تا آن حد که دشمنانش آن را یکی از معایب او به شما آوردند. عمرو بن عاص به مردم شام می‌گفت: علی مردی شوخ طبع و مزاح است و آن حضرت در همین مورد می‌فرماید:

۱. جاحظ از شخصیت‌های کم‌نظیر در جهان علم و ادب عرب است. او از نظر اعتقادی عثمانی مذهب و از مخالفین علی علیه السلام بود و گواهی او به عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام برای هر کس قابل قبول است.

عَجَبًا لَابْنِ التَّابِغَةِ، يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَأَنِّي أَمْرٌ تُلْعَابَةٌ  
أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ.

شگفتا، از عمرو عاص، پسر نابغه، به مردم شام می‌گوید که من اهل شوخی و  
مزاح و خوش‌گذرانی هستم و عمر بیهوده می‌گذرانم.<sup>۱</sup>

این سخن را عمرو بن عاص، از عمر بن خطاب گرفته بود که هنگام مرگش برای  
اینکه علی علیه السلام را از خلافت بعد از خود محروم سازد گفت: لِيْلَهُ أَبُوكَ، لَوْلَا دُعَابَةُ  
فِيكَ. یعنی: اگر حالت شوخی و مزاح در تو نبود، چه شایسته بودی برای خلافت.  
عمر بن خطاب، همین جمله را بیشتر نگفت ولی عمرو بن عاص، گستاخانه  
مطالبی را بر آن افزود.

صعصعة بن صوحان و دیگر یاران و شیعیان آن حضرت می‌گویند:

كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا، لِيْنُ جَانِبٍ وَشِدَّةُ تَوَاضُعٍ وَ سُهُولَةُ قِيَادٍ وَ كُنَّا نَهَابُهُ مَهَابَةً  
الْأَسِيرِ الْمَرْبُوطِ لِلْسِّيَافِ الْوَاقِفِ عَلَى رَأْسِهِ.

علی علیه السلام در جمع ما، همانند یکی از ما بود. با نرمی و ملایمت رفتار می‌کرد و  
سخت متواضع بود و در کارها به هیچ وجه سختگیری نمی‌کرد. در عین حال،  
چنان مهابت و عظمتی داشت که ما در برابرش خود را همانند اسیری می‌دیدیم  
که دست و پا بسته و شمشیر بر سر داشته باشد.

روزی معاویه به قیس بن سعد - که از شیعیان پاکبخته علی علیه السلام بود - گفت:  
خدا رحمت کند علی را که مردی خوشخو و خندان و شوخ طبع بود. قیس گفت:  
آری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز مزاح می‌کرد و به روی اصحابش لبخند می‌زد و من  
معتقدم که تو با سخنانی که در باره علی گفتی، کینه و دشمنیت را در پوشش این  
کلمات قرار دادی و خواستی از او عیبگویی کنی. به خدا قسم، علی علیه السلام با آن

چهره متبسم و روی گشاده، مهابت و عظمتی و صف ناپذیر داشت. هیبت او، هیبت تقوا بود که ما از او در دل داشتیم، نه مانند ترسی که اراذل و فرومایگان شام از تو در دل دارند.

این اخلاق کریمه علی علیه السلام، به صورت یک میراث گرانبها در دوستان و دلباختگان آن حضرت تا امروز باقی مانده، همان گونه که خشونت و جفاکاری و حماقت، در دشمنان او نسل بعد نسل به جای مانده است و کسی که کمترین بهره‌ای از مردم‌شناسی و عادات آنها داشته باشد، این حقیقت را می‌شناسد.

## ۱۲- زهد و بی‌اعتنایی به دنیا

علی علیه السلام، سید و سرور زاهدان و پیشوای شریفان و ابدال است که باید جویندگان راه حقیقت، بار سفر ببندند و به آستانه او بشتابند تا راه و رسم زهد را از او بیاموزند. او هرگز از غذایی سیر نخورد. لباسش، از لباس همه مردم خشن تر بود. عبدالله بن ابو رافع می‌گوید: روز عیدی به محضر او رفتم. کیسه سر به مهری برایش آوردند. وقتی مهر از سر آن بر گرفت و گرهش را گشود، مقداری نان جو خشک کوبیده در آن بود. کمی از آن خورد. من گفتم: یا امیرالمؤمنین! چرا این کیسه را مهر و موم کرده‌ای؟ گفت: ترسیدم این دو پسر، روغن زیتون یا روغنی دیگر بر آن بیفزایند.

لباس او وصله‌دار و کفشهایش از لیف خرما بود. کرباس زیر می‌پوشید و اگر آستین لباسش بلندتر از حد معمول بود، آن را با تیغی می‌برید.

خورش او مقداری سرکه یا نمک و اگر از آن تجاوز می‌کرد، کمی سبزی و در مراحل بعدی، اندکی شیر شتر بود. گوشت خیلی کم می‌خورد و می‌گفت: شکم خودتان را مقبره حیوانات قرار ندهید؛ «لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَوَانَاتِ».

او با این غذا و خوراک، نیرومندترین و تواناترین مردم بود. گرسنگی از

قدرت او نمی‌کاست و کمی خوراک، او را به ضعف و ناتوانی نمی‌کشاید. او دنیا را طلاق گفته بود و در حالی که سیل پول و ثروت از سراسر جهان اسلام، غیر از شام، به سوی او سرازیر بود، همه را عادلانه به بندگان خدا می‌داد و پس از پایان کار تقسیم می‌گفت:

هَذَا جِنَايَ وَ خِيَارُهُ فِيهِ      اِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُهُ اِلَى فِيهِ

این میوه‌هایی است که من چیده‌ام و میوه‌های خوبش هم در میان آنهاست ولی سایر میوه‌چینان، دستشان به سوی دهانشان است.

### ۱۳- عبادت

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عابدترین مردم و در کثرت نماز و روزه بر همه مقدم بود. مردم نماز شب و ملازمت او را و انجام نمازهای نافله را از او آموختند. چه می‌توان گفت در باره کسی که آنقدر به اداء نوافل و او را پای بند بود که در لیلۃ‌الهریر (سخت‌ترین شبهای جنگ صفین) سجاده او را میان دو لشکر گسترده و او در حالی که تیرهای دشمن همانند باران بر او می‌بارید و از کنار صورتش می‌گذشت، بدون ترس و اضطراب، نوافل خود را انجام داد. و چه می‌توان گفت در باره کسی که پیشانی‌اش به خاطر سجده‌های طولانی پینه بسته بود.

اگر کسی در دعاها و مناجاتهای او دقت کند که چگونه خداوند را تجلیل و تعظیم می‌کند و چگونه در مقابل هیبت پروردگار، خاضعانه سخن می‌گوید و با خشوع تمام عرض ادب می‌کند، می‌تواند به میزان اخلاص او پی ببرد و بفهمد که این کلمات از چه قلبی سرچشمه گرفته و بر چه زبانی جریان یافته است.

از علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ که سرآمد مردم در عبادت بود، پرسیدند: عبادت تو نسبت به عبادت جدت حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چه نسبتی دارد؟ گفت: عبادت من نسبت به جدم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همانند عبادت او نسبت به عبادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.



#### ۱۴- انس باقرآن و جمع آوری آن

همه محققان و اهل حدیث متفقند که علی علیه السلام در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله حافظ قرآن بود و در آن زمان هیچ کس حافظ قرآن نبود. آن حضرت اولین کسی بود که قرآن را جمع آوری کرد. و همه محدثان نقل کرده اند که او دست بیعت به ابی بکر نداد و مشغول جمع آوری قرآن گردید و اگر به کتب مربوط به قرائت های قرآن مراجعه کنیم، می بینیم که استادان قرائتها، مانند ابو عمرو و بن علا و عاصم بن ابی النجود و دیگران، همه به قرائت علی علیه السلام استناد می کنند؛ زیرا آنها از ابو عبدالرحمن سلمی قرائت را آموختند و او شاگرد علی علیه السلام بود و قرآن را از او آموخت. بنابراین، فن قرائت نیز به علی علیه السلام بازمی گردد، همان گونه که سایر علوم به شرحی که گذشت به آن حضرت منتهی می شود.

#### ۱۵- رأی و تدبیر

علی علیه السلام از نظر حُسن رأی و تدبیر و آینده نگری، صحیح ترین و اصولی ترین آراء و نظرات را داشت. او بود که در زمان خلافت عمر، وقتی خلیفه تصمیم گرفت شخصاً در جنگ ایران و جنگ روم حضور یابد، او را از این کار برحذر داشت و او بود که عثمان را به کارهایی راهنمایی کرد که اگر پذیرفته و رهنمودهای او را به کار بسته بود، آن عاقبت شوم گریبانش را نمی گرفت. دشمنان علی علیه السلام او را به نداشتن رأی صائب متهم می کردند. دلیل آن هم این بود که او متعبد به احکام شریعت بود و تخلف از آن را جایز نمی دانست و به کارهایی که شریعت اجازه نمی داد، اقدام نمی کرد و خودش می گفت: **لَوْلَا التَّقْيُّ لَكُنْتُ أَدَهَى الْعَرَبِ**. اگر دین و تقوا مانع من نبود، من زیرک ترین افراد عرب بودم. سایر خلفا برنامه های خود را بر اساس مصالح و مقتضیات، تنظیم و اجرا

می کردند و در قید آن نبودند که موافق شریعت است یا مخالف آن و بدون تردید کسی که هیچ قید و بندی را نمی پذیرد و خود را در انجام آنچه مصلحت می داند، آزاد می پندارد، در امور دنیوی موفق تر از کسی است که پای بند دین و تقوا و ضوابط شرعی است.

### ۱۶- شیوه حکومت

علی علیه السلام در اجرای قانون الهی بسیار سخت گیر و دقیق بود و در احکام خداوند با هیچکس گذشت نمی کرد.

پسر عمویش را که حاکم شهری قرار داده بود، وقتی مرتکب خلاف شد، با شدت و خشونت مورد تعقیب قرار داد.

برادرش عقیل را در مقابل درخواست بی موردی که داشت، با تندی از خود راند. جمعی را که در باره او غلو کرده و به خدایی او معتقد شده بودند، پس از نصیحت فراوان، وقتی نپذیرفتند و از راه غلط خود بازنگشتند، به آتش سوزانید. خانه مصقلة بن هبیره را به دلیل خیانت به بیت المال و فرار از چنگ قانون، ویران کرد و همچنین خانه جریر بن عبدالله بجلی را منهدم ساخت. گروهی از مجرمان را دست برید و جمعی را به دار آویخت.

از جمله شیوه های کشورداری و اداره امور مملکت را در جنگ های جمل و صفین و نهروان که در دوران زمامداریش اتفاق افتاد، می توان دریافت و برای شناخت شیوه حکومت آن حضرت گوشه ای از این حوادث می تواند راهنما و روشنگر باشد. هیچ زمامداری را در جهان نمی توان یافت که در حمله و جنگ و انتقام به یک دهم از آنچه علی علیه السلام انجام داد، دست یافته باشد.

اینها همه خصوصیات و مزایای بشری است و ما توضیح دادیم که آن حضرت امام و رهبری است که باید همه از او پیروی کنند و قدم جای قدم او بگذارند.

[ابن ابی الحدید در ادامه گفته است:]

من چه می توانم گفت در باره شخصیتی که اهل ذمه «یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان» با اینکه پیامبری خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را نپذیرفته اند، علی علیه السلام را دوست دارند. فلاسفه مادی گرا، با اینکه نسبت به مذهب یون سر دشمنی دارند، علی علیه السلام را مورد تجلیل و احترام قرار می دهند. پادشاهان روم و فرنگ، تمثال او را شمشیر به دست و در لباس رزم، در معابد و پرستشگاههای خود نصب می کنند. پادشاهان ترک و دیلم، عکس او را بر شمشیرهای خود ترسیم می کنند.

بر شمشیر عضدالدوله ابن بویه و شمشیر پدرش رکن الدوله و همچنین بر شمشیر البارسلان و پسرش ملکشاه، تمثال آن حضرت نقش بسته بود و گویا آن را برای پیروزی در جنگها، به فال نیک می گرفتند.

و چه می توان گفت در باره کسی که همه دوست دارند او را از خود بدانند و با انتساب خود به آن حضرت، جمال و جلالی برای خود کسب کنند. جوانمردی و فتوت که عنوان برجسته آن این است که «آنچه از دیگران ناپسند می دانی، از خودت پسندیده ندانی» و رهبران آن گروه «جوانمردان» خود را به علی علیه السلام منسوب می دانند و در این زمینه کتابها نگاشته و سندهایی تنظیم کرده اند که سلسله خود را به آن حضرت منتهی می سازند و آن حضرت را «سیدالفتیان» یعنی سرور جوانمردان می دانند و شعار مذهب خود را شعار معروف که در جنگ اُحد، منادی آسمانی، بین زمین و آسمان آن را اعلام کرد قرار داده اند.

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ. [ندید و نبیند دگر روزگار - جوان چون علی،

تیغ چون ذوالفقار.]

و چه می توان گفت در باره مردی که پدرش ابوطالب، رئیس مکه، سرور قریش و سالار بطحا است.

در جهان کم اتفاق افتاده که شخصیتی بدون در اختیار داشتن ثروت، به

سیادت و سروری برسد و ابوطالب از آن شخصیت‌های نادری بود که بدون ثروت به سروری و سیادت دست یافت و قریش او را رئیس خود می‌دانستند. در روایت آمده است که عقیف کندی، در آغاز دعوت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن حضرت را دید که همراه با نوجوانی و زنی، به نماز مشغول است. او می‌گوید: از عباس بن عبدالمطلب پرسیدم: ماجرای اینها چیست؟ گفت: آن مرد، برادرزاده من است که خود را پیامبر خدا می‌داند ولی هیچ کس دعوت او را نپذیرفته است، مگر آن نوجوان، که او هم برادر زاده من است، و آن زن که همسر او است.

پرسیدم: نظر شما در این مورد چیست؟

گفت: همه ما در انتظار عکس‌العمل رهبر خود، یعنی ابوطالب هستیم. ابوطالب کسی بود که سرپرستی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در دوران کودکی و حمایت و پشتیبانی همه جانبه خود را در دوران بزرگسالی آن حضرت به عهده گرفت. او همانند سپری پولادین حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از آزارها و خصومت‌های مشرکان قریش حفاظت کرد و در این راه، رنجهای فراوان و ناراحتی‌های بزرگ تحمل کرد. او در راه یاری حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حمایت او تا سر حد فداکاری تلاش کرد و در حدیث آمده است که وقتی ابوطالب از دنیا رفت، به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی رسید که از مکه مهاجرت کن، زیرا یار و یاورت از دست رفت.

علی عَلِيٌّ علاوه بر داشتن پدری چنین بزرگوار، پسر عم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سرور جهانیان از اولین و آخرین است. برادرش جعفر کسی است که خداوند در مقابل فداکاری و قطع شدن دستهایش در جنگ موته، دو بال به او عطا کرد و حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: **أَشْبَهْتَ خُلُقِي وَ خُلُقِي**: ای جعفر، تو از نظر خلقت و از نظر اخلاق به من شباهت داری. از شنیدن این سخن، آن چنان جعفر به وجد

آمد که به هوا می پرید و اظهار شادمانی می کرد.

علی علیه السلام علاوه بر امتیازات یاد شده، همسری همانند فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان دو عالم و پسرانی همانند حسن و حسین علیهما السلام سرور جوانان اهل بهشت دارد.

اجداد علی علیه السلام همان اجداد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مادرانش، مادران آن حضرتند. گوشت و خون او با گوشت و خون رسول الله عجیب و از آغاز آفرینش آدم تا حضرت عبدالمطلب علیه السلام در این سفر دور و دراز با هم بودند. از صلب عبدالمطلب به دو فرزندش عبدالله و ابوطالب منتقل شدند و از آن دو بزرگوار، دو سرور و سالار مردم به وجود آمدند. یکی اول و یکی دوم، یکی منذر و بیم دهنده و یکی هادی و رهبر.

**مؤلف:** ابن ابی الحدید در جمله آخر این عبارات، به آیه مبارکه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>۱</sup> اشاره دارد که در روایات شیعه و اهل تسنن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «من بیم دهنده و علی هدایت کننده است». فخر رازی در ذیل همین آیه شریفه، در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می کند:

وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنذِرُ، ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى مَنْكَبِ عَلِيٍّ علیه السلام وَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي.

یعنی: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست روی سینه خود نهاد و فرمود: من منذر و بیم دهنده هستم، سپس به شانه علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی و راهنما هستی، به وسیله تو هدایت یافتگان بعد از من هدایت می شوند.<sup>۲</sup>

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴.

ابن ابی‌الحدید به سخن خود اینگونه ادامه می‌دهد:  
 و چه می‌توان گفت در بارهٔ مردی که از همهٔ مردم در راه هدایت، سبقت  
 گرفت و به خدا ایمان آورد و به پرستش او کمر بست در حالی که تمامی مردم  
 روی زمین بت می‌پرستیدند و منکر خدا بودند.  
 هیچ کس در یکتا پرستی، بر او پیشی نگرفت مگر رسول خدا محمد ﷺ که  
 پیشقدم در تمام امور خیر بود.

اکثر اهل حدیث بر این اعتقادند که علی علیه السلام نخستین کسی بود که پیروی  
 حضرت رسول اکرم ﷺ را پذیرفت و به او ایمان آورد و جز افرادی انگشت  
 شمار، آن را انکار نکرده‌اند و خود آن حضرت می‌فرمود:

أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَأَنَا الْفَارُوقُ الْأَوَّلُ، أَسَلَّمْتُ قَبْلَ إِسْلَامِ النَّاسِ وَ  
 صَلَّيْتُ قَبْلَ صَلَاتِهِمْ.

من صدیق اکبر و اولین جداکنندهٔ حق از باطل هستم، قبل از همهٔ مردم اسلام را  
 پذیرفتم و پیش از همه نماز خواندم.

کسی که با کتب اصحاب حدیث آشنا باشد، تقدم علی علیه السلام در قبول اسلام را  
 امری قطعی و مسلم و غیر قابل تردید خواهد یافت. واقدی و ابن جریر طبری در  
 کتب خود آن را پذیرفته‌اند و صاحب کتاب «الاستیعاب» آن را مورد تأیید قرار  
 داده است.

آنچه در این مقدمه به عنوان نمونه‌ای از فضائل علی علیه السلام نقل کردیم، به  
 مناسبت یک مقدمه مطرح شد، نه به عنوان یک غرض اصلی و مستقل، زیرا اگر  
 می‌خواستیم در بارهٔ فضائل آن حضرت مستقلاً بحث کنیم، تألیف کتابی جداگانه  
 به اندازهٔ حجم این کتاب یا بزرگتر از آن را می‌طلبید.<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳ تا ص ۱۰.

## بیست و چهار روایت در فضائل علی علیه السلام

### به نقل از ابن ابی الحدید معتزلی

ابن ابی الحدید به هر مناسبتی، از فضائل و مزایای حضرت امیر علیه السلام سخن گفته و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایاتی نقل کرده است. در ضمن شرح خطبه ۳۵۳، بیست و چهار روایت از کتابهای معتبر خودشان نقل کرده و در پایان، علت نقل آنها را بیان نموده است، و قبل از نقل روایات چنین گفته است:

بدان! به طور یقین، اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خودش افتخار می کرد و مناقب و فضائلش را با آن فصاحت و بلاغتی که خداوند متعال به آن حضرت عطا فرموده و مخصوص آن جناب کرده بود، و اگر همه فصحای عرب آن حضرت را یاری می کردند، نمی رسیدند به بیان ده یک آنچه پیامبر در فضائل علی علیه السلام بیان فرموده است. [تا آنکه گفته است:] من اندکی از روایات خاصه که محدثین بزرگ نقل کرده اند می آورم، نه روایاتی را که شیعیان دوازده امامی نقل کرده اند، بلکه روایاتی را نقل می کنم که علمای حدیث که حتی برخی از آنها قائل به افضلیت غیر علی علیه السلام هستند، و متهم نیستند، روایت کرده اند، چون روایات آنها بیشتر موجب اطمینان و سبب آرامش نفس است.<sup>۱</sup>

۱. واعلم ان أمير المؤمنين علي عليه السلام لو فخر بنفسه و بالغ في تعدد مناقبه و فضائله بفصاحته التي آتاه الله تعالى اياها و اختصه بها و ساعده على ذلك فصحاء العرب كافة لم يبلغوا الى معشار ما نطق به الرسول الصادق صلوات الله عليه في أمره و لست أعني بذلك الاخبار العامة الشائعة التي يحتج بها الامامية كخبر الغدير و المنزلة و قصة براءة و خبر المناجاة و قصة خبير و خبر الدار بمكة في ابتداء الدعوة و نحو ذلك بل الاخبار الخاصة التي رواها فيه ائمة الحديث التي لم يحصل أقل القليل منها لغيره و أنا أذكر من ذلك شيئاً يسيراً مما رواه علماء الحديث الذين لا يتهمون فيه و جلهم قائلون بتفضيل غيره عليه فروايتهم فضائله توجب سكون النفس مالا يوجبه رواية غيرهم.

## روایت اول :

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

ای علی! یقیناً خداوند تو را مزین کرده به زینتی که نزد خودش از بهترین زینتهاست و بندگان را به آن مزین نکرده است و آن زهد در دنیا است، خدا تو را قرار داده که چیزی از دنیا نگیری، دنیا هم از تو چیزی نگیرد، دوستی فقرا را به تو هدیه کرده است، پس تو از همراهی آنها خوشنود هستی، آنان هم به امامت تو خوشنودند.

این روایت را ابونعیم حافظ در حلیة الأولیاء و احمد حنبل نیز در مسندش نقل کرده است با این اضافه که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و راستگو باشد و وای بر حال کسی که تو را دشمن دارد و دروغگو باشد.<sup>۱</sup>

## روایت دوم :

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به میهمانانش که از قبیله ثقیف بودند، فرمود:

تسلیم شوید و الاً مردی را که مثل خودم [عَدَلِ خودم] هست، به سوی شما می فرستم، پس شما را گردن زند و فرزندانتان را اسیر و امواتان را بگیرد، عمر گفت: آرزوی فرماندهی نکرده بودم مگر این روز و امید داشتم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگوید: آن مرد من باشم، ولی رو کرد به علی و دست وی را گرفت و گفت: این است آن مرد که گفتم.

این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است، همچنین در کتاب

۱. «یا علی ان الله قد زينك بزينة لم يزين العباد بزينة أحب اليه منها هي زينة الابرار عندالله تعالى الزهد في الدنيا جعلك لاترز أمن الدنيا شيئاً ولاترز ألدنيا منك شيئاً و وهب لك حب المساكين فجعلك ترضى بهم اتباعاً و يرضون بك اماماً» رواه أبو نعیم الحافظ في كتابه المعروف حيلة الأولیاء و زاد فيه أبو عبدالله أحمد بن حنبل في المسند «فطوبى لمن أحبك و صدق فيك و وويل لمن أبغضك و كذب فيك».

فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام به این گونه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: باید دست بردارید و الاً مردی را که مانند خودم هست، می فرستم تا دستورم را اجرا کند. اباذر گفت: من احساس کردم که دست عمر به پهلویم می خورد، و می گوید: به نظر تو آن مرد کیست؟ گفتم: تو را قصد نکرده است و یقیناً مقصودش، وصله زنده کفش است و او علی علیه السلام است.<sup>۱</sup>

### روایت سوم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا در باره علی با من عهد کرد و فرمود: علی پرچم هدایت و امام اولیاء من است، هر کس علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است، [ای محمد صلی الله علیه و آله] این مطلب را به او مژده ده، پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را به علی مژده داد، علی علیه السلام گفت: من بنده خدا و در اختیار خدا هستم، چنانچه عذابم کند، به گناهم عذابم کرده و در حقم ستم نکرده است و اگر آنچه وعده داده، به من عطا کند از کرم خود و سزاوار آن است. [پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:] من برای علی دعا کردم و گفتم: خدایا دلش را روشن کن و بهارش را ایمان به خودت قرار ده، خدا فرمود اینها را به او دادم، الاً اینکه او را مخصوص کردم به ابتلا و امتحانی که هیچ یک از اولیایم را به چنان بلا و امتحانی مبتلا نکردم، گفتم: خدایا! او برادر و همراه من است، گفت: این چیزی است که در علم من گذشته است، او حتماً امتحان و ابتلا دارد و امتحان می شود.

۱. «قال لوفد ثقیف لتسلمن أولاً بعثن اليكم رجلاً مني أو قال عدیل نفسي فليضربن أعناقكم وليسببن ذراريكم وليأخذن أموالكم قال عمر فما تمنيت الامارة الا يومئذ وجعلت أنصب له صدری رجاء أن يقول هو هذا فالتفت فاخذ بيد علی و قال هو هذا مرتين» رواه أحمد في المسند ورواه في كتاب فضائل علی علیه السلام انه قال «لتنتهين يابني وليعة أولاً بعثن اليكم رجلاً كنفسی يمضي فيكم أمری يقتل المقاتلة ويسبي الذرية قال أبوذر فما راعني الا برد كف عمر في عجزتي من خلفی يقول من تراه یعنی؟ فقلت انه لا يعينك و انما یعنی خاصف النعل بالبيت و انه قال هو هذا».

این روایت را ابونعیم در حلیة الاولیاء از ابوبرزہ اسلمی نقل کرده است، و به سند دیگر از انس بن مالک این گونه نقل کرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا پروردگار عالم در باره علی با من عهد کرد که او پرچم هدایت و محلّ روشنی ایمان و امام اولیای من باشد، و روشنائی همه کسانی باشد که از من اطاعت کنند [سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:] به طور یقین علی در قیامت امین من و صاحب پرچم من باشد و کلیدهای خزانه‌های رحمت پروردگار به دست علی خواهد بود.<sup>۱</sup>

#### روایت چهارم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بخواهد به عزم نوح و به علم آدم و به حلم ابراهیم و به زیرکی موسی و به زهد عیسی علیه السلام نگاه کند، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند.

این روایت را احمد حنبل در مسندش و بیهقی در صحیحش نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱. «ان الله عهد الی فی علی عهدا فقلت یا رب بینہ لی قال اسمع ان علیا رایة الہدی و امام اولیائی و نور من أطاعنی و هو الکلمة التي الزمتها المتقین من أحبه فقد أحببنی و من أطاعه فقد أطاعنی فبشره بذلک فقلت قد بشرته یارب فقال أنا عبدالله و فی قبضته فان یعذبنی فبذنوبی لم یظلم شیاً و ان یتیم لی ما وعدنی فهو اولی و قد دعوت له فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربیعه الایمان بک قال قد فعلت ذلک غیر انی مختصة بشیء من البلاء لم اختص به أحدا من اولیائی فقلت رب أخی و صاحبی قال انه سبق فی علمی انه لمبتلی و مبتلی».

ذکره ابونعیم الحافظ فی حلیة الاولیاء عن أبی برزة الأسلمی ثم رواه باسناد آخر بلفظ آخر عن انس بن مالک «ان رب العالمین عهد الی فی علی عهدا انه رایة الہدی و منار الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من أطاعنی ان علیا أمینی غدا فی القيامة فصاحب رایتی بید علی مفاتیح خزائن رحمة ربی».

۲. «من أراد أن ینظر الی نوح فی عزمه و الی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام».

رواه أحمد بن حنبل فی المسند و رواه أحمد البیهقی فی صحیحہ.

**روایت پنجم :**

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خوشنود می شود مانند من زنده باشد و مانند من بمیرد و چنگ بزند به عصایی که خدا آن را از یاقوت آفریده است. پس چنگ بزند به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.

این روایت را ابونعیم در حلیة الاولیاء نقل کرده است و احمد بن حنبل آن را در مسندش به این صورت نقل کرده است:

هر کس دوست دارد دست یابد به عصای قرمزی که خدا آن را در بهشت عدن غرس کرده است، باید چنگ بزند به محبت علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۱</sup>

**روایت ششم :**

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! قسم به آن کسی که جانم به دست او است، اگر نبود که گروه‌هایی از امت در باره تو بگویند آنچه را نصارا در باره عیسی بن مریم گفتند، هر آینه امروز در شأن و مقام تو چیزی می‌گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان نمی‌گذشتی مگر آنکه خاک کف‌پایت را برای تبرک برمی‌داشتند.

این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱. «من سره ان یحیا حیاتی و یموت میتتی و یتمسک بالقضیب من الیاقوتة التي خلقها الله تعالی

بیده ثم قال لها کونی فکانت فلیتمسک بولاء علی بن أبی طالب علیه السلام».

ذکره أبو نعیم الحافظ فی کتاب حلیة الاولیاء و رواه أبو احمد بن حنبل فی المسند و فی کتاب فضائل علی بن أبی طالب و حکایة لفظ أحمد رضی الله عنه :

«من أحب أن یتمسک بالقضیب الاحمر الذی غرسه الله فی جنة عدن بيمينه فلیتمسک بحب علی بن أبی طالب علیه السلام».

۲. «والذی نفسی بیده لولا ان تقول طوائف من امتی فیک ما قالت النصاری فی ابن مریم لتقلت

الیوم فیک مقالا لا تمر بملأ من المسلمین الا أخذوا التراب من تحت قدمیک للبرکة».

ذکره أبو عبدالله أحمد بن حنبل فی المسند.

## روایت هفتم:

پیامبر ﷺ در شب عرفه آمد مقابل حُجَّاج و به آنها گفت: خداوند به همه شما بر فرشتگان مباحات کرد و گناهانتان را بخشید و به خصوص علی مباحات کرد و او را بخشید، [همه شما یک طرف، علی علیه السلام به تنهایی یک طرف] سپس فرمود: من سخنی به شما می‌گویم و این نه به خاطر دوستی و خویشی من با علی است، و آن این است که یقیناً خوشبخت و سعادتمند، سعادتمند کامل! کسی است که علی را در زمان حیاتش و پس از مرگش دوست داشته باشد.

این روایت را احمد حنبل در کتاب فضائل علی علیه السلام و همچنین در مسندش نقل کرده است.<sup>۱</sup>

## روایت هشتم:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: روز قیامت من اولین شخصی هستم که دعوت می‌شوم، پس در سایه سمت راست عرش می‌ایستم، و حوله‌ای بر من پوشانده شود، بعد از آن پیامبران یکی پس از دیگری دعوت می‌شوند و سمت راست عرش می‌ایستند و حوله بر آنان پوشانده می‌شود، پس از آن علی بن ابی طالب دعوت می‌شود، به خاطر قرب و منزلتش نسبت به من و پرچم من که پرچم حمداست به او داده می‌شود، آدم و انبیاء بعد از آدم زیر آن پرچم قرار می‌گیرند، سپس پیامبر ﷺ به علی فرمود: ای علی! تو پرچم را می‌بری و بین من و ابراهیم خلیل قرار می‌گیری، بعد حوله‌ای پوشانده می‌شوی از جانب عرش به من ندا

۱. «خرج صلى الله عليه و له على الحجيج عشية عرفة فقال لهم ان الله قد باهى بكم الملائكة عامة و غفر لكم عامة و باهى بعلى خاصة و غفر له خاصة انى قائل لكم قولاً غير محاب فيه لقرابتي ان السعيد كل السعيد حق السعيد من أحب علياً فى حياته و بعد موته».

رواه أبو عبد الله أحمد بن حنبل فى كتاب فضائل علي عليه السلام و فى المسند أيضاً.



داده می‌شود. خوب پدری بود پدرت ابراهیم و خوب برادری بود برادرت علی!  
مژده باد تو را.<sup>۱</sup>

### روایت نهم:

پیامبر صلی الله علیه و آله به انس بن مالک فرمود: آب وضو برایم بیاور، و دو رکعت نماز خواند و گفت: ای انس اول شخصی که بر ما وارد شود امام پرهیزکاران و بزرگ مسلمانان است، امیر دین، خاتم وصیین و پیشوا و پیشگام سفیدرویان است، انس گفت: من گفتم: خدایا این شخص یکی از انصار باشد، ناگاه دیدم علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به پا خاست و در حالی که بشاش و مسرور بود، علی را در آغوش گرفت و عرق از چهره‌اش پاک نمود، علی گفت: ای پیامبر صلی الله علیه و آله! امروز نسبت به من رفتاری انجام دادی که سابقه نداشت، فرمود: چرا چنین انجام ندهم و حال اینکه تو از جانب من ادا کننده هستی و صدای مرا به گوش مردم می‌رسانی و بعد از من برای مردم بیان می‌کنی آنچه را در آن اختلاف دارند.  
این روایت را ابو نعیم در حلیة الاولیاء نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱. رواه أبو عبد الله أحمد بن حنبل في الكتابين المذكورين: «أنا أول من يدعى به يوم القيامة فأقوم عن يمين العرش في ظله ثم أکسى حلة ثم يدعى بالنبيين بعضهم علی أثر بعض فيقومون عن يمين العرش و یکسون حلالا ثم يدعى بعلی بن أبی طالب لقربته منی و منزلته عندی و يدفع الیه لوائی لواء الحمد، آدم و من دونه تحت ذلك اللواء ثم قال لعلی فتسیر به حتی تقف بینی و بین ابراهیم الخلیل ثم تکسی حلة و ینادی مناد من العرش نعم العبد أبوک ابراهیم و نعم الاخ أخوک علی أبشر فانک تدعی اذا دعیت و تکسی اذا کسبیت و تحیا اذا حییت».

۲. «یا انس اسکب لی وضوا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال أول من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین قال انس فقلت اللهم اجعله رجلا من الانصار و کتبت دعوتی فجاء علی علیه السلام فقال صلی الله علیه و آله من جاء یا انس فقلت علی علیه السلام فقام الیه مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق وجهه فقال علی یا رسول الله

## روایت دهم :

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: سید عرب را نزد من بخوانید، عایشه گفت: مگر شما سید عرب نیستی؟ فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است، وقتی علی حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید، فرستاد و انصار را نزد خود طلبید، به آنها فرمود: ای گروه انصار! آیا راهنمایی بکنم شما را به چیزی که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نشوید؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: این علی عَلِيٌّ است، او را دوست داشته باشید به خاطر دوستی من و گرامی‌اش بدانید به خاطر گرامی‌داشت من، همانا آنچه به شما گفتم مطلبی بود که جبرئیل از جانب خدا به من امر کرد.

این روایت را حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء نقل کرده است.<sup>۱</sup>

## روایت یازدهم :

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آفرین به علی عَلِيٌّ سید مؤمنان و امام پرهیزکاران، این گفته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی گفته شد و از آن حضرت سؤال کردند، ای علی عَلِيٌّ شکر چه گونه است؟ گفت: حمد می‌کنم خدا را بر آنچه به من عطا کرد و از او می‌خواهم شکرش را بجا آورم، به خاطر نعمتهایی که به من مرحمت کرد و از خدا می‌خواهم نعمتش را بر من افزون سازد.

→ صلی الله علیک و آلک لقد رأیت منک الیوم تصنع بی شیاً ما صنعتہ بی قبل قال وما یمنعنی وأنت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیہ بعدی». رواه ابونعیم الحافظ فی حلیة الاولیاء.

۱. «ادعوا لی سیدالعرب علیا فقالت عائشة ألسنت سیدالعرب فقال أنا سید ولد آدم و علی سید العرب فلما جاء أرسل الی الانصار فأتوه فقال لهم یا معشر الانصار ألا أدلکم علی ما ان تمسکتُم به لن تضلوا أبدا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فأحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرائیل أمرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل». رواه الحافظ ابونعیم فی حلیة الاولیاء.

این روایت را صاحب حلیة نقل کرده است.<sup>۱</sup>

#### روایت دوازدهم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد زندگی و مرگش مثل من باشد و در بهشت عدن که خدا غرسش کرده، ساکن شود، باید بعد از من ولایت علی را داشته باشد و ولایت ولیّ علی را داشته باشد و باید اقتدا کند به ائمه بعد از من، زیرا آنها از گلّ من آفریده شدند و فهم و علم به آنها داده شده است، و وای بر کسانی از امتم که آنها را تکذیب کنند و رحم مرا قطع نمایند، خدا آنها را از شفاعت من محروم گرداند.

این روایت را صاحب حلیة الاولیاء نقل کرده است.<sup>۲</sup>

#### روایت سیزدهم :

پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را با یک سپاه و علی علیه السلام را با یک سپاه به یمن فرستاد و پس از جنگ و فتح و پیروزی چند نفر از سپاهیان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از علی علیه السلام گله و شکایت کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت از آنها برگرداند، تا اینکه بریده اسلمی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام چنین و چنان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله غضب نمود به طوری که چشمان مبارکش قرمز گشت و فرمود: «علی را بر من واگذارید، همانا علی از من است و من از علی هستم، ... او بعد از من ولیّ هر مؤمن است».

۱. «مرحبا بسیدالمؤمنین و امام المتقین فقیل لعلی علیه السلام کیف شکرک فقال أحمد الله علی ما أتانی و أسأله الشکر علی ما أولانی و ان یزیدنی مما أعطانی». ذکره صاحب الحلیة أيضاً.  
 ۲. «من سره ان یحیا حیاتی و یموت مماتی ویسکن جنة عدن التي غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فیهما و علما فویل للمکذبین من امتی القاطعین فیهم صلتی لا أنالهم الله شفاعتی». ذکره صاحب الحلیة أيضاً.

این روایت را احمد حنبل در مسندش به طور مکرر نقل کرده است و اکثر محدثین آن را نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

#### روایت چهاردهم :

پیامبر ﷺ فرمود: «چهارده هزار سال قبل از آفرینش آدم، من و علی در پیشگاه خدا نور واحد بودیم، وقتی آدم را آفرید آن نور را در او به دو جزء تقسیم کرد، یک جزء من بودم و یک جزء علی علیه السلام».

این روایت را احمد حنبل در مسندش و در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است، و صاحب کتاب الفردوس نیز آن را با این اضافه نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «سپس ما منتقل شدیم تا رسیدیم به عبدالمطلب، پس برای من نبوت بود و برای علی علیه السلام وصایت».<sup>۲</sup>

۱. «بعث رسول الله صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد في سرية وبعث عليا عليه السلام في سرية أخرى وكلاهما إلى اليمن وقال ان اجتماعهما فعلى على الناس و ان افترقتما فكل واحد منكما على جنده فاجتمعا وأغار او سببا نساء وأخذوا أموالا وقتلوا باسا وأخذ علي جارية فاخصمها لنفسه فقال خالد لاربعة من المسلمين منهم بريدة الاسلمي اسبقوا الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاذكروا له كذا و اذكروا له كذا لامور عددها على على فسبقوا اليه فجاء واحد من جانبه فقال ان عليا فعل كذا فأعرض عنه فجاء الآخر من الجانب الآخر فقال ان عليا فعل كذا فأعرض عنه فجاء بريدة الاسلمي فقال يا رسول الله ان عليا فعل ذلك فأخذ جارية لنفسه فغضب صلى الله عليه وآله حتى ا حمر وجهه وقال دعوا لى عليا يكررها ان عليا منى و أنا من على و ان حظه فى الخمس أكثر مما أخذ وهو ولى كل مؤمن من بعدى». رواه أبو عبدالله أحمد فى المسند غير مرة و رواه فى كتاب فضائل على و رواه أكثر المحدثين.

۲. «كنت أنا و علي نورا بين يدي الله عزوجل قبل ان يخلق آدم باربعة عشر ألف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فيه وجعله جزأين فجاء أنا و جزء على».

رواه أحمد فى المسند و فى كتاب فضائل على عليه السلام و ذكره صاحب كتاب الفردوس و زاد فيه «ثم انتقلنا حتى صرنا فى عبدالمطلب فكان لى النبوة ولعلى الوصية».

**روایت پانزدهم :**

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی علیه السلام نگاه به چهره تو عبادت است، تو در دنیا سید و در آخرت سید هستی، هر کس تو را دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من، دوست خدا است و هر کس تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته، و دشمن من دشمن خدا است، وای بر کسی که با تو دشمنی کند.

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده است، و ابن عباس این روایت را معنا کرده و گفته است: «هر کس به علی نگاه کند می گوید: سبحان الله! این جوان چقدر عالم است! سبحان الله! این جوان چقدر شجاع است، سبحان الله! این جوان چقدر فصیح است!»<sup>۱</sup>

**روایت شانزدهم :**

در شب بدر [جنگ بدر] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کیست برود آب بیاورد؟ مسلمانان همه سر به زیر انداختند و کسی پاسخ نداد، علی علیه السلام برخاست و مشک را گرفت و به سمت چاه بدر - که گود و تاریک بود - رفت و داخل چاه شد، خدا به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرمود: برای یاری رساندن به محمد صلی الله علیه و آله آماده شوید، آنها از آسمان فرود آمدند و صدای تندی داشتند که به گوش هر کس می رسید و حشت می کرد، هنگامی که محاذی چاه بدر رسیدند به علی علیه السلام سلام کردند و آن حضرت را گرمی داشتند.

این روایت را احمد حنبل در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است و در

۱. «النظر الی وجهک یا علی عبادۃ أنت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة من أحبک أحبنی و حبیبی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن أبغضک».  
رواه أحمد فی المسند قال وکان ابن عباس یفسره و یقول: «ان من ینظر الیه یقول: سبحان الله ما أعلم هذا الفتی سبحان الله ما أشجع هذا الفتی سبحان الله ما أفصح هذا الفتی».

سندی دیگر از انس بن مالک نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: ای علی روز قیامت شتری از شترهای بهشتی برای تو می آورند، آن را سوار می شوی و دوشادوش من وارد بهشت می شوی.<sup>۱</sup>

#### روایت هفدهم :

روز جمعه ای پیامبر ﷺ برای مردم خطبه خواند و فرمود: شما را سفارش می کنم به دوستی ذی القربی برادر و پسر عمم علی علیه السلام، دوست نمی دارد او را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد او را مگر منافق، هر کس او را دوست بدار مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را با آتش عذاب کند.

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است.<sup>۲</sup>

#### روایت هجدهم :

پیامبر ﷺ فرمود: «صدیقین سه نفرند، حبيب نجار که با سرعت از آخر شهر

۱. «لما كانت ليلة بدر قال رسول الله صلى الله عليه وآله من يستقي لنا ماء فاحجم الناس فقام علي فاحتضن قرية ثم اتى بئرا بعيدة القعر مظلمة فانحدر فيها فأوحى الله الي جبريل وميكائيل و اسرافيل ان تأهبوا النصر محمد و أخيه و حزبه فهبطوا من السماء لهم لفظ يذعر من يسمعه فلما حاذوا البئر سلموا عليه من عند آخرهم اكراما له و اجلالاً».

رواه أحمد في كتاب فضائل علي عليه السلام و زاد فيه في طريق أخرى «عن أنس بن مالك ثبوتين يا علي يوم القيامة بناقة من نوق الجنة فتركبها و ركبتك مع ركبتى و فخذك مع فخذى حتى تدخل الجنة».

۲. «خطب صلى الله عليه وآله الناس يوم جمعة فقال أيها الناس قدموا قريشا و لا تقدموها و تعلموا منها و لا تعلموها قوة رجل من قريش تعدل قوة رجلين من غيرهم و أمانة رجل من قريش تعدل أمانة رجلين من غيرهم أيها الناس أوصيكم بحب ذى قريباها أخى و ابن عمى علي بن أبى طالب عليه السلام لا يحبه الا مؤمن و لا يبغضه الا منافق من أحبه فقد أحبنى و من أبغضه فقد أبغضنى و من أبغضنى عذبه الله بالنار». رواه أحمد رضى الله عنه في كتاب فضائل علي عليه السلام.

آمد (وبه موسی خبر داد) و مؤمن آل فرعون، که ایمانش را پنهان کرد، و علی بن ابوطالب و علی علیه السلام افضل آنها است».

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است.<sup>۱</sup>

#### روایت نوزدهم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز در حق علی علیه السلام به من عطا شد که نزد من محبوب تر است از دنیا و آنچه در آن است. پرچم حمد در دست او است، آدم و فرزندان او زیر پرچم او هستند. کنار حوض من ایستاده و امتم را آب می دهد، بدن مرا مستور (کفن) می کند و به پروردگارم تحویل می دهد، من نمی ترسم که بعد از ایمان کافر شود یا بعد از همسر داشتن مرتکب زنا شود.

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی علیه السلام نقل کرده است.<sup>۲</sup>

#### روایت بیستم:

درب های حجره های صحابه به مسجد باز می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد دربها را بستند، جز درب حجره علی علیه السلام گروهی از صحابه به سخن و اعتراض پرداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «بستن دربها، جز درب حجره علی علیه السلام به امر پروردگار بود و من از نزد خود چنین نکردم».

۱. «الصدیقون ثلاثة حبيب النجار الذي جاء من أقصى المدينة يسعي و مؤمن آل فرعون الذي كان يكتنم ايمانه وعلی بن أبي طالب عليه السلام وهو أفضلهم».

رواه أحمد في كتاب فضائل علی عليه السلام.

۲. «أعطيت في علی خمساً أحب الي من الدنيا و ما فيها اما واحدة فهو كاب بين يدي الله عزوجل حتى يفرغ من حساب الخلائق و أما الثانية فلواء الحمد بيده آدم و من ولد تحته و أما الثالثة فواقف علی عقر حوضي يسقي من عرف من أمتي و أما الرابعة فسائر عورتی و مسلمي الی ربي و أما الخامسة فاني لست أخشى عليه ان يعود كافرا بعد ايمان ولا زانيا بعد احصان».

رواه أحمد في كتاب الفضائل.

این روایت را احمد در مسندش به طور مکرر و در کتاب فضائلش نیز نقل کرده است.<sup>۱</sup>

#### روایت بیست و یکم :

در جنگ طائف، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی را طلبید و با او به سخنان سرّی پرداخت و مقداری طول کشید، گروهی از اصحاب ناراحت شدند که چقدر با پسر عمّش سرّی صحبت می‌کند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را طلبید و فرمود: آگاه باشید، من با او صحبت سرّی نداشتم، بلکه خدا با او نجوا و مطالب سرّی داشت.<sup>۲</sup>

#### روایت بیست و دوم :

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی عَلِيٌّ من در پیامبری بر تو پیشی گرفتم و بعد از من پیامبری نخواهد آمد و تو به هفت چیز بر مردم پیشی گرفتی و هیچ یک از قریش، اینها را انکار نمی‌کند:

۱- تو اولین آنها بودی در ایمان به خدا و اسلام، ۲- وفا کننده‌ترین آنها بودی به عهد خدا، ۳- پایدارترین آنها بودی به انجام امر خدا، ۴- و بالسویه تقسیم کننده‌ترین آنها بودی، ۵- عادلترین آنها بودی نسبت به زیردستان، ۶- بیناترین

۱. «كانت لجماعة من الصحابة أبواب شارعة في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله فقال عليه الصلاة والسلام يوما سدوا كل باب في المسجد الاباب على فسدت فقال في ذلك قوم حتى بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله فقام فيهم فقال ان قوما قالوا في سد الابواب و تركى باب على انى ما سدت ولا فتحت ولكنى أمرت بامر فاتبعته». رواه أحمد في المسند مرارا وفي كتاب الفضائل.  
 ۲. «دعا صلى الله عليه وآله عليا في غزاة الطائف فانتجاه وأطال نجواه حتى كره قوم من الصحابة ذلك فقال قائل منهم لقد اطال اليوم نجوى ابن عمه فبلغه عليه الصلاة والسلام ذلك فجمع منهم قوما ثم قال ان قائلًا قال لقد اطال اليوم نجوى ابن عمه أما انى ما أنتجيته ولكن الله انتجاه». رواه أحمد رحمه الله في المسند.

آنها بودی در باب قضا، ۷- و نزد خدا اعظم ترین آنها بودی در مزایا.<sup>۱</sup>  
این روایت را ابو نعیم در حلیة الاولیاء نقل کرده است.

#### روایت بیست و سوم :

فاطمه علیها السلام به پدرش گفت: مرا شوهر دادی به شخص فقیری که چیزی نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شوهرت دادم به کسی که پیش از همه اسلام آورد و از جهت حلم، از همه بزرگوارتر است، و علمش از همه بیشتر است. آیا نمی دانی که خدا توجهی به زمین کرد و از میان مردم مرا که پدرت هستم برگزید و باز توجه کرد و از میان همه شوهرت را برگزید.

این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است.<sup>۲</sup>

#### روایت بیست و چهارم :

بعد از جنگ حنین سوره مبارکه ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ نازل شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مکرر می گفت: «سبحان الله! استغفر الله» و گفت: ای علی علیه السلام آنچه به من وعده داده شد! حاصل گشت، فتح حاصل گردید، مردم! گروه گروه داخل دین خدا شدند و یقیناً به مقام و جایگاه من، کسی شایسته تر از تو نیست، به خاطر پیشگامی تو در اسلام و نزدیکی ات به من و حلم و بردباری ات، و بودن سیده زنان عالم نزدت، بعلاوه، به خاطر زحمات و گرفتاری های پدرت ابوطالب

۱. «اخصمک یا علی بالنبوة بعدی و تخصم الناس بسیع لایجاد فیها أحد من قریش أنت أو لهم ایمانا بالله وأوفاهم بعهدالله و أقومهم بامرالله وأقسمهم بالسویة وأعد لهم فی الرعیة وأبصرهم بالقضیة وأعظمهم عندالله مزیة». رواه أبو نعیم الحافظ فی حلیة الاولیاء.

۲. «قالت فاطمة انک زوجتنی فقیر الامال له فقال زوجتک أقدمهم سلماً وأعظمهم حلماً وأكثرهم علماً ألا تعلمین ان الله اطع الی الارض اطاعة فاختر منها أباک ثم اطع الیها ثانیة فاختر منها بعلک». رواه أحمد فی المسند.

برای من، آنگاه که قرآن نازل گشت.

این روایت را ثعلبی در تفسیر قرآن نقل کرده است.<sup>۱</sup>

**مؤلف:** برخی جمله‌ها و کلمات روایات منقح نبود، لذا به طور دقیق ترجمه نشد یا نقل به معنا شد.

اکنون: صرف نظر از آیات و روایاتی که قبلاً نقل کردیم، آیا برای روشن شدن افضلیت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام همین بیست و چهار روایت - که یک دانشمند سنی از کتابهای معتبر خودشان نقل کرده است - بس نیست؟ ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «بنابراین، بعد از روشن شدن حق، آیا چیزی جز گمراهی وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق باز می‌گردانند؟»

### علت آوردن این روایات

ابن ابی الحدید بعد از نقل روایات گفته است:

بدان که ما این روایات را در اینجا آوردیم به این جهت که بسیاری از منحرفین از امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی کلمات آن حضرت را در نهج البلاغه یا جای دیگر می‌بینند، که یادآور نعمتهای خدا به آنجناب است، و یادآور توجهات خاص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به آن بزرگوار است، آن حضرت را متهم می‌کنند به تفاخر و تکبر و خودبینی، همان گونه که گروهی از صحابه، مثل عمر، زید بن

۱. «لما أنزل إذا جاء نصر الله والفتح بعد انصرافه عليه السلام من غزاة حنين جعل يكثر من سبحان الله استغفر الله ثم قال يا علي انه قد جاء ما وعدت به جاء الفتح و دخل الناس في دين الله أفواجا و انه ليس أحد أحق منك بمقامي لقدمك في الاسلام و قریب منی و صهرک و عندک سیده نساء العالمین و قبل ذلك ما كان من بلاء أبي طالب عندی حين نزل القرآن فانا حریص علی ان أراعی ذلك لولده». رواه أبو اسحق الثعلبی فی تفسیر القرآن.

۲. سوره یونس / ۳۲.



ثابت و اسامه نیز آنجناب را به چنین صفات ناپسند متهم می کردند، و هدف ما از نقل این روایات - در شرح این جمله از خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه که فرمود: «نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَنَحْنُ الْحَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ»؛ (ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چونان پیراهن تن او و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می باشیم). - این است که آگاهی دهیم و از عظمت و جایگاه رفیع علی علیه السلام در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرده برداریم و روشن سازیم که هرگاه این امتیازها و خصوصیات در باره کسی گفته شود، جا دارد به آسمان پرواز کند و به عالم بالا عروج نماید و بر فرشتگان و انبیاء الهی افتخار کند، هر چند از روی خود بزرگ بینی و اعجاب به نفس باشد، ولی در عین حال مورد ملامت و سرزنش واقع نمی شود، بلکه با داشتن چنان مزایا و صفات برجسته سزاوار چنان افتخار است، تا چه رسد به شخص علی بن ابی طالب علیه السلام که آن بزرگوار با داشتن آن همه امتیازات، هرگز تکبر و خودبینی نداشت، نه در گفتارش، نه در کارها و کردارش چنین صفات ناپسند دیده و شنیده نشد، بلکه آن بزرگوار دارای لطیف ترین اخلاق، کریم ترین انسانها، متواضع ترین مردم بود، تحملش از همه بیشتر بود، از همه مردم خوش برخوردتر و گشاده روتر بود، تا آنجا که متهمش کردند به شوخ طبعی، مزاح و بذله گویی، و حال اینکه صفت شوخ طبعی و مزاح و بذله گویی، با تکبر و خودبزرگ بینی منافات دارد، و چنانچه گاهی از مزایای خود و توجه پیامبر صلی الله علیه و آله به او سخن گفته است، از باب شکر نعمت بوده است، از باب «نُفُثَةُ الْمَصْدُورِ وَ شَكْوَى الْمَكْرُوبِ وَ تَنَفُّسُ الْمَهْمُومِ» (اخلاط سینه را بیرون انداختن و از گرفتاری ها و ناراحتی ها شکوه کردن، و عقده دل غم دیده را گشودن) بوده است.<sup>۱</sup> از

۱. مؤلف: آری، دردها و غصه های امیرالمؤمنین علیه السلام فراموش شدنی نبوده و دائماً آن حضرت را رنج

باب آگاه ساختن جاهلان و غافلان و افرادی که از فضائلش بی خبر بوده و دیگران را بر او ترجیح می داده‌اند، بوده است، و این آگاه کردن، نبوده مگر از باب امر به معروف و نهی از منکر که ناشناخته و بدون اطلاع مرتکب خلاف شرع نشوند و مرجوح را بر راجح مقدم ندارند، همانا خداوند متعال از آن نهی کرده و فرموده است:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۱</sup>

آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شدن شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون دانش] داوری می‌کنید.<sup>۲</sup>

→ می‌داد، که در خطبه سوم نهج البلاغه به آن اشاره کرده است، «صَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَيٌّ وَ فِي الْخَلْقِ شَجِيٌّ» (صبر کردم در حالتی که گویا در چشمانم خار و در گلویم استخوان مانده بود). نیز سخنانش هنگام دفن حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ گویای این مطلب است که رو به قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پس از سلام به آن حضرت گفت: «أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ»؛ (اما حزن و انودهم همیشگی است و اما شبم همه شب تا به سحر بیداری است) (مفضل این سخنان را در چهارده معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص ۶۳۰، از کافی ج ۱، ص ۴۵۸ و بحار ج ۴۳، ص ۲۱۳ آورده‌ام).

نیز ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه چهار جلدی، ج ۲، ص ۴۲۹) نقل کرده است که: «فَاطِمَةُ لَا مَتَهُ قُوعُودُهُ وَ أَطَالَتْ تَعْنِيفُهُ؛ وَ هُوَ سَاكِتٌ حَتَّىٰ أَدَّنَ الْمُؤَدَّنُ، فَلَمَّا بَلَغَ إِلَيَّ قَوْلِهِ: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، قَالَ لَهَا: أَتَحْيِيْنَ أَنْ تَزُولَ هَذِهِ الدَّعْوَةُ مِنَ الدُّنْيَا؟ قَالَتْ: لَا، قَالَ: فَهَوُ مَا أَقُولُ لَكَ».

فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را ملامت کرد که چرا نشسته [و در برابر غاصبان و ظالمان قیام نمی‌کند] و این ملامت کردن را ادامه داد، ولی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سکوت اختیار کرد، تا اینکه صدای مؤذن بلند شد تا رسید به «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» در این هنگام، حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ گفت: آیا دوست داری این صدا از دنیا برچیده شود؟ گفت: خیر، فرمود: پس مطلب همان است که برایت گفتم.

۱. سوره یونس / ۳۵.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت) ج ۲، ص ۴۲۹ تا ۴۳۳.

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی نقل کرده است که:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

كُنْتُ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَجُزءٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ  
كَمَا يُنْظَرُ إِلَى الْكَوَاكِبِ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، ثُمَّ غَضَّ الدَّهْرُ مِنِّي، فَقَرِنَ بِي  
فُلَانٌ وَفُلَانٌ، ثُمَّ قَرِنْتُ بِخَمْسَةِ امْتِلُهُمْ عُثْمَانُ، فَقُلْتُ وَادْفَرَاهُ! ثُمَّ لَمْ يَرْضَ  
الدَّهْرُ لِي بِذَلِكَ، حَتَّى أَرَدْتَنِي، فَجَعَلَنِي نَظِيرًا لِابْنِ هِنْدٍ وَابْنِ النَّابِغَةِ! لَقَدْ  
اسْتَنْتَ الْفَصَالَ حَتَّى الْقَرْعَى.

من در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مثل جزئی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم، مردم به من نگاه می کردند همان گونه که به ستاره های آسمان نگاه می کردند، پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، روزگار از من چشم پوشید، پس فلان کس و فلان کس جفت و عدل من شدند، سپس کنار پنج نفر قرار داده شدم که سرآمدشان عثمان بود، پس گفتم وای از راتحه خبیثه<sup>۱</sup>، ولی روزگار به اینها هم راضی و خوشنود نشد و آنقدر تنزلم داد و پایینم آورد که مرا کنار پسر هند (معاویه) و پسر نابغه (عمرو بن عاص) قرار داد.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** و آن حضرت به همین مطلب اشاره کرده، آنجا که فرموده است:  
«أَنْزَلَنِي الدَّهْرُ أَنْزَلَنِي الدَّهْرُ حَتَّى يُقَالَ عَلِيٌّ وَ مُعَاوِيَةُ»؛ روزگار تنزلم داد، تنزلم داد، تا آنجا که گفته می شود: علی و معاویه.<sup>۳</sup>

یعنی مردم مرا هم سنگ و در ردیف معاویه قرار می دهند و می گویند: علی چنین و معاویه چنان و مرا با او به یک چشم نگاه می کنند.

۱. الذفر: الرائحة الخبيثة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج ۴، ص ۵۶۳، و ۲۰ جلدی، ج ۲۰، ص ۳۲۶، حکمت ۷۳۳.

۳. حدیقه الشیعة، ج ۱، ص ۲۰۸.

آری کنار پیامبر ﷺ بودن کجا و کنار معاویه و عمرو عاص قرار دادن کجا؟! اعتراف مجدد ابن ابی الحدید به افضل بودن علی علیه السلام بر همین اساس است که ابن ابی الحدید معتزلی، به طور مکرر و به هر مناسبتی اقرار و اعتراف کرده است به افضل بودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و چنین گفته است:

اصحاب ما (سنی های معتزلی) معتقدند و گفته اند: علی بن ابوطالب علیه السلام افضل مخلوقات است، در آخرت و در بهشت بالاترین منزلت را داراست، و افضل خلق است در دنیا و خصوصیات و مزایا و مناقبش از همه بیشتر است، و هر کس با او دشمنی کند، یا با او بجنگد، یا کینه او را به دل داشته باشد، دشمن خدا است و با کفار و منافقین در آتش جهنم مخلد است، مگر اینکه توبه او ثابت شود و با قبول ولایت و دوستی آن حضرت مرده باشد.<sup>۱</sup>

اما کسانی را که علی علیه السلام بر آنها غضب کرد و خلافت و رهبری آنها را رد نمود، ما آنان را از هلاک شدگان می دانیم، همان گونه که اگر پیامبر ﷺ بر آنها غضب می کرد، چون ثابت شده که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي»؛ «جنگ تو جنگ من و سازش تو سازش من است». و فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»؛ «خدایا! دوست دار هر کس علی علیه السلام را دوست دارد و دشمن دار هر کس که علی علیه السلام را دشمن دارد».

[تا آنکه گفته است:] خلاصه، ما اهل سنت معتزلی، فرقی بین علی علیه السلام و پیامبر ﷺ نمی گذاریم، مگر رتبه نبوت و پیامبری، و می گوییم: همه فضائل که پیامبر ﷺ داشت، علی علیه السلام نیز دارا بود، و در تمام فضائل مشترک بودند جز نبوت. وَالْحَاصِلُ أَنَّا لَمْ نَجْعَلْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا رُتْبَةَ النَّبُوءَةِ، وَأَعْطَيْنَاهُ كُلَّ مَا عَدَا

۱. هُوَ أَفْضَلُ الْخَلْقِ فِي الْآخِرَةِ، وَأَعْلَاهُمْ مَنْزِلَةً فِي الْجَنَّةِ، وَأَفْضَلُ الْخَلْقِ فِي الدُّنْيَا، وَأَكْثَرُهُمْ خِصَائَصَ وَ مَزَايَا وَ مَنَاقِبَ، وَ كُلَّ مَنْ عَادَاهُ أَوْ حَارَبَهُ أَوْ أَبْغَضَهُ فَإِنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ خَالِدٌ فِي النَّارِ مَعَ الْكُفَّارِ وَ الْمُنَافِقِينَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ قَدْ تَبَيَّنَتْ تَوْبَتُهُ، وَ مَاتَ عَلَى تَوَلِّيهِ وَ حُبِّهِ.

ذَلِكَ مِنَ الْفَضْلِ الْمَشْتَرَكِ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ.

[تا آنکه گفته است:] برتری و افضلیت علی علیه السلام گفته و اعتقاد پیشینیان بسیاری از صحابه و تابعین است، و عدّه زیادی از صحابه گفته‌اند: علی علیه السلام از همه صحابه افضل است، مانند عمار، مقداد، ابوذر، سلمان، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، حدیفه، بریده، ابو ایوب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابو هیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، ابوالطفیل، عباس بن عبدالمطلب و فرزندانش، همه بنی هاشم، فرزندان مطلب عموماً، زبیر در بدو امر، و از بنی امیه عده‌ای قبول داشتند و گفتند: علی علیه السلام افضل است، مثل خالد بن سعید بن عاص، عمر بن عبدالعزیز. اما از تابعین که گفته‌اند: علی علیه السلام افضل است، افراد بسیاری بوده‌اند، مثل اویس قرنی، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، جنذب الخیر، عبیده السلمانی و غیر اینها که به خاطر بسیاری آنان، امکان شمارش و نام بردن نیست.<sup>۱</sup> پایان بیانات ابن ابی الحدید معتزلی.

### شأن نزول آیه مباحله و اهل بیت علیهم السلام

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا  
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ  
عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۲</sup>.

هرگاه کسانی بعد از علم و دانشی که به تو عطا شده [باز] در باره عیسی علیه السلام با تو به ستیز و محاجه برخاستند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما زنان خود را، ما خویشان نزدیک خود را دعوت کنیم، شما هم خویشان نزدیکتان را، سپس

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۴ جلدی) ج ۴، ص ۵۲۰ تا ص ۵۲۲.

۲. سوره آل عمران، ۶۱.

یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بعد از اینکه آیاتی در باره حضرت عیسی علیه السلام نازل شد و فرزند خدا، یا خدا بودن او را نفی کرد، گروهی از نصاری نجران آمدند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و گفتند: آیا ممکن است فرزندی بدون پدر متولد شود؟! در این هنگام این آیه نازل شد. ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ﴾<sup>۱</sup>؛ «مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است.» این آیه دلیل کوتاه و روشن در پاسخ نصارا بود، که اگر حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر به دنیا آمد جای تعجب نیست و دلیل بر فرزندی خدا، یا خدا بودن او نمی شود، بلکه خلقت حضرت آدم علیه السلام، شگفت انگیزتر است، زیرا او بدون پدر و مادر به دنیا آمد.

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله نصارا را به همان گونه که خداوند در آیه مبارکه فرموده بود، دعوت به مباحله کرد، آنها یک روز مهلت خواستند و با اسقف (روحانی بزرگشان) مشورت کردند، وی گفت: فردا نگاه کنید، اگر محمد صلی الله علیه و آله با فرزندان و خانواده اش آمد، از مباحله با او بترسید، اما چنانچه با اصحابش آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا در این صورت معلوم می شود بر حق نیست.

روز بعد دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله با آرامش و وقار، در حالی که حسین علیه السلام را در آغوش گرفته و دست حسن علیه السلام را در دست دارد و علی علیه السلام در کنارش و فاطمه علیه السلام پشت سر آن حضرت آمدند.

نصارا در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود جلو آمدند، هنگامی که از نزدیک چشمشان به آن چهره های نورانی و درخشان افتاد متحیر شدند و پرسیدند: این افراد که محمد صلی الله علیه و آله همراه خود آورده است چه کسانی هستند؟ گفتند: آن دو کودک، حسن و حسین علیه السلام فرزندان دخترش فاطمه اند، آن جوان، علی بن ابی طالب،

پسر عمو و داماد و محبوب‌ترین خلق خدا نزد او است، و آن بانوی جوان، دخترش فاطمه زهرا علیها السلام، عزیزترین مردم و نزدیک‌ترین انسانها به قلب اوست. نصارا به اسقف گفتند: مهیای مباهله باش، گفت: نه، من مردی را می‌بینم که عزیزترین عزیزانش را، با کمال جرأت برای مباهله آورده است و می‌ترسم راستگو باشد و چنانچه مباهله کند و به ما نفرین نماید، همه نصارا هلاک شوند. من صورتهایی ملکوتی و آسمانی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوه‌ها را از جا برکنند، خداوند چنین خواهد کرد و دعایشان را مستجاب می‌کند. سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کردند: ما با شما مباهله نمی‌کنیم و تقاضای مصالحه نمودند، پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای آنها را پذیرفت.<sup>۱</sup>

**یادآوری:** روایات شیعه در این موضوع، از حد و حصر خارج است، روایات اهل تسنن نیز در باره شأن نزول آیه مباهله و همراه بردن پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در کتب معتبر خود نقل کرده‌اند که برخی آنها را در صفحه ۵۹ نقل کردم و اینجا فقط به روایتی که مسلم در صحیحش نقل کرده است اکتفا می‌کنیم.

وی در باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را سب و دشنام نمی‌گویی؟! سعد گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود افتادم، از سب و دشنام او صرف‌نظر کردم... (یکی از آنها این بود: هنگامی که آیه مباهله نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله فقط از فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِهَا»؛ خدایا اینها خاصان نزدیک من هستند.<sup>۲</sup>

۱. به تفاسیر ذیل آیه، و به بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۲ تا ۳۵۶ مراجعه شود.

۲. صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، ص ۱۰۴۲، باب من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، خ ۲۴۰۴. (این روایت تماماً در صفحه ۵۹ گذشت).

**مؤلف:** آیه مبارکه مباهله سند زنده و روشنی است بر عظمت و افضلیت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و دلیل قاطعی است بر اینکه این بزرگواران بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل انسانها هستند و هرگز نباید ایشان را با صحابه مقایسه نمود و نباید عرشیان را در ردیف فرشیان قرار داد.<sup>۱</sup>

### شأن نزول آیه مبارکه «مودّت»، «القربی» و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۲</sup>

[ای پیامبر] بگو: از شما هیچ پاداشی جز دوست داشتن نزدیکانم نمی خواهم.

هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مدینه منوره شد و اسلام رو به رشد و شکوفایی نهاد و رفت و آمدها در خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیاد گردید، انصار خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردند: چنانچه مشکلات مالی پیدا شد، اموال ما، بدون هیچگونه قید و شرطی در اختیار شما قرار دارد، وقتی این سخن را گفتند: این آیه نازل گردید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ «بگو من مزدی از شما، در برابر ابلاغ رسالتم نمی خواهم، جز محبت نزدیکانم»، و آیه را برای آنان تلاوت کرد، سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید، آنها با خوشحالی از محضر

۱. در مدینه منوره مسجدی است که نزد شیعیان به مسجد مباهله معروف است، و گفته شده که محل مباهله در جای همین مسجد است ولی نزد اهل مدینه فعلاً مشهور به «مسجد الإجابة» است و در وجه نام گذاری آن به «مسجد الاجابه» نوشته اند که روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این مسجد آمد و دو رکعت نماز خواند و پس از نماز سه چیز از خدا خواست، یکی آنکه امت اسلام را به قحطی هلاک نکند، دوم آنکه دشمن مسلمانان را بر آنها مسلط نکند، سوم آنکه مسلمانان به جان یکدیگر نیفتند، درخواست اول و دوم به اجابت رسید و درخواست سوم به اجابت نرسید (آثار اسلامی مکه و مدینه، نوشته رسول جعفریان، ص ۲۲۶).

۲. سوره شورا / ۲۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند.<sup>۱</sup>

و در روایات بسیاری است که مراد از «القربی»، اهل بیت و ائمه عليهم السلام هستند.<sup>۲</sup> در کتب اهل سنت نیز روایات متعددی وارد شده که مراد از «القربی» در آیه مزبور، علی، فاطمه، حسن و حسین عليهم السلام هستند که به نقل یکی از آنها اکتفا می‌کنیم. احمد حنبل در فضائل صحابه، از سعید بن جبیر نقل کرده است که:

لَمَّا نَزَلَتْ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، «قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتُكَ؟ مَنْ هُوَ لِأَيِّ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ، قَالَ: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا عليهما السلام، وَقَالَهَا ثَلَاثًا؛» هنگامی که این آیه نازل شد اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان شما که مودت و دوستی آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه، و دو فرزند آن دو، و این سخن را سه بار تکرار کرد.<sup>۳</sup>

### شان نزول سوره «هل اتى» و اهل بيت عليهم السلام

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا \* يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾<sup>۴</sup>

۱. به تفاسیر، خصوصاً تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۲ تا ۵۰ مراجعه شود.

۲. به تفاسیر، خصوصاً تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۵۱ مراجعه شود.

۳. احقاق الحق، ج ۳، ص ۲.

۴. به طور یقین، نیکوکاران از جامی می‌نوشند که نوشیدنی‌اش آمیخته به کافور [سرد و سفید و معطر] است، آن جام از چشمه‌ای است که همواره بندگان خدا از آن می‌نوشند، و آن را به دلخواه خود هرگونه که بخواهند جاری می‌سازند، آنان (نیکوکاران) همواره به نذرشان وفا می‌کنند، و از روزی که عذابش (گزندش) گسترده است می‌ترسند، و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق

۲- مفسران - شیعه و سنی<sup>۱</sup> - در ذیل این آیات روایت کرده‌اند که آیات فوق، یا تمام سوره «هل اتی» در حق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نازل گردید، و سبب آن این بود که حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام بیمار شدند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جمعی از صحابه به عیادتشان رفتند و به حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام پیشنهاد دادند که برای شفای حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام نذری کند، امیرالمؤمنین و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام و فضه - که در خدمت آنها بود - نذر کردند چنانچه آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند، و در برخی روایات است که حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام نیز گفتند ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم.

طولی نکشید که هر دو شفا یافتند، و این در موقعی بود که مواد غذایی نداشتند. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام سه من جو قرض کرد و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام یک سوم آن را آرد نمود و نان پخت، هنگام افطار فقیری بر در خانه آمد و گفت: السلام علیکم اهل بیت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ سلام بر شما ای خاندان محمد! من مسکینم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی بدهد، آنها همگی فقیر را بر خود مقدم داشتند و غذای خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار همان نان جو را سر سفره گذاردند، یتیمی بر در خانه صدا زد، آن روز نیز ایثار کردند و نان خود را به او دادند و با آب افطار نمودند و روز سوم باز روزه گرفتند و هنگام افطار اسیری در خانه آمد، باز همگی غذای خویش را به او دادند. هنگامی که صبح شد، علی عَلَيْهِ السَّلَام دست حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام را گرفته، خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند، وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را دید، مشاهده کرد از گرسنگی بی‌تاب و لرزانند! فرمود: این چه حالی است که در شما می‌بینم و نگران شد و برخاست و با آنها وارد خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام

→ می‌کنند [و می‌گویند: ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچگونه پاداش و سپاسی از شما نداریم.

۱. مثل تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۷۰ و تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۴۳.

شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله دید فاطمه علیها السلام در محراب ایستاده در حالی که از گرسنگی چشمانش به گودی فرو رفته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شد. در این هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین اهل بیتی به تو تبریک می گوید، سپس سوره «هل اتی» را بر آن حضرت تلاوت کرد. در برخی نقلها آمده است که از آیه «إِنَّ الْأُبْرَارَ» تا آیه «كَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است، در این موقع نازل گشت.<sup>۱</sup>

مفسران و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا تمام این سوره در ماجرای فوق نازل شده است و همگی این واقعه و نزول این آیات را یکی از فضائل مهم و بی نظیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دانسته اند. و در الغدیر از سی و چهار نفر از علمای معروف اهل سنت نام برده که این واقعه را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتابها و شماره صفحه). خلاصه این واقعه و این فضیلت در میان اهل تسنن مشهور و معروف است، تا آنجا که محمد بن ادريس شافعی، یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن در شعر معروفش گفته است:

«إِلَى مَ، إِلَى مَ، وَ حَسْبِي مَتِي؟      أُعَاتَبُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى!

وَهَلْ زُوِّجَتْ فَاطِمٌ غَيْرَهُ؟      وَ فِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى هَلْ أَتَى؟!»

«تاکی، تاکی و تاچه زمانی

مرا در محبت این جوانمرد (علی علیه السلام) سرزنش می کنید؟!»

و آیا فاطمه علیها السلام به غیر او تزویج شد؟

و آیا «هل اتی» در باره غیر او نازل شده؟!»<sup>۲</sup>

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۱ که به طور خلاصه نقل کردم.

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۵۸.

## بررسی مطالب آن جزوه

اکنون به بررسی مطالب آن جزوه - که در مدینه منوره توزیع می‌کردند (و در صفحه ۵ به آن اشاره کردم) و به زعم خود خواسته‌اند بگویند و ثابت کنند که بعد از پیامبر ﷺ بهترین انسان‌ها ابوبکر و عمر و عثمان هستند - می‌پردازم. هرچند از آنچه در صفحات قبل نقل شد، حقیقت روشن گردید و بهترین انسانها بعد از پیامبر ﷺ با دلیل و برهان معرفی و شناخته شدند و دیگر نیاز به بررسی و پاسخ آن جزوه نیست، در عین حال مروری گذرا بر حرفهای آنها و پاسخ به آنها می‌نمایم. والتوفیق من الله تعالی.

در آن جزوه، برای بزرگ جلوه دادن همه صحابه پیامبر ﷺ به این آیه استناد کرده‌اند: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾<sup>۱</sup> و سپس به تعریف و تمجید صحابه پرداخته و نوشته‌اند:

آنان یاران پیامبر، و بهترین امت‌اند...

و برای تنزیه و بزرگ جلوه دادن همه صحابه به جمله ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾ تمسک کرده، و خواسته‌اند به خورد خواننده بدهند که همه

۱. محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و خوشنودی او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمود و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمن آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. (سوره فتح / ۲۹).

صحابه، بزرگوار، پاک، و بهشتی هستند، همه آنان مقامی رفیع و والا دارند، همه آنان بهترین انسان‌ها و برترین امت پیامبر ﷺ هستند.

**مؤلف:** باید آخر آیه مبارکه را مورد توجه قرار داد و از پایان آیه چشم و گوش بسته نگذشت که خداوند متعال در پایان آیه می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

خداوند کسانی از آنان را [از صحابه را] که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه بیان شد، ایمان و عمل صالح در آن وجود داشت، بنابراین تکرار این دو صفت در آخر آیه اشاره به تداوم آنها است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران پیامبر ﷺ داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، اما کسانی که روزی در جمع یاران و مؤمنان حضور داشته و صالح بودند، و روزی دیگر، منحرف شده، خط نفاق و ظلم و گناه پیش گرفتند، هرگز مشمول وعده مغفرت و اجر عظیم نخواهند بود. تعبیر «منهم» نیز گویای تبعیض است، و آیه مبارکه بیان کرده که صحابه به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروهی به ایمان و عمل صالح پای‌بند هستند و تا آخر عمر راه محمد ﷺ را ادامه می‌دهند، مانند سلمان، اباذر، عمار،... - این گروه یقیناً مشمول رحمت و مغفرت و اجر عظیم می‌شوند، اما گروهی دیگر مسیر خود را تغییر داده، و منحرف می‌شوند و اعمال صالح و پسندیده را ترک می‌کنند، و این گروه از فیض مغفرت و اجر عظیم محروم خواهند شد.

به علاوه، عقل نیز نمی‌پذیرد که خداوند سبحان به همه صحابه، بدون هیچ قید و شرطی، وعده مغفرت و اجر عظیم داده باشد، هرچند ایمان و عمل صالح

را ادامه نداده باشند، و گواه گویا و روشن این مطلب این آیه است:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ...﴾<sup>۱</sup>؛

«این [صفت نفاق و بدی اعمال] به سبب آن است که آنان [نخست] ایمان

آوردند، سپس کافر شدند، در نتیجه بر دل‌هایشان مهر زده شد.»

زیرا این منافقین، روزی در زمرة یاران محمد ﷺ و از صحابه آن حضرت

بودند، ولی سرانجام منحرف گشتند، و مستحق عذاب الهی گردیدند.

و در آیه‌ای دیگر، خطاب به پیامبر ﷺ فرمود:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾<sup>۲</sup>؛

«وهرگز به جنازه هیچکدام از آن منافقان نماز مخوان و برگورش [برای طلب

آمزش] نایست.»

و چرا چنین نباشد و حال آن‌که حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام با آن مقام منیع و والا،

بواسطه یک ترک اولی، از بهشت اخراج می‌شود، شیطان با سال‌ها عبادت، به خاطر

یک نافرمانی رانده و ملعون می‌گردد، قوم حضرت موسی عليه السلام به خاطر انحراف از

راه پیامبرشان، به عذاب سخت مبتلا می‌گردند، بلعم بن باعورا، بعد از سال‌ها

عبادت و آن مقام رفیع، به خاطر گناه، به آنجا رسید که خدا در باره‌اش فرمود:

﴿وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ...﴾<sup>۳</sup>؛

«و بخوان برای آنها سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او در

مقام عمل از آنها جدا شد.»

و صدها نمونه و مورد دیگر.

۱. سوره منافقون / ۳.

۲. سوره توبه / ۸۴.

۳. سوره اعراف / ۱۷۵.

## صفات پنجگانه کسانی که محمدی و یار محمدند ﷺ

آیه مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ - که مورد استناد نویسندگان آن جزوه قرار گرفته است - برای یاران و کلیه کسانی که خود را محمدی و یار محمد ﷺ دانسته و می دانند، پنج صفت بیان کرده است.

اول: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، برابر کفار شدید، سرسخت و محکم می ایستند.

دوم: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»، در میان خود رحیم و مهربانند، نسبت به برادران ایمانی خود، دلسوز و خیرخواهند.

سوم: «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»، پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی، و همواره به عبادت خدا مشغولند. [پیوسته آثار رکوع، و سجود، و عبادت در رفتار، و کردار، و گفتار، و زندگی آنان دیده می شود].

چهارم: «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»، آنان همواره فضل و خوشنودی خدا را می طلبند. (جز خوشنودی خدا انگیزه ای ندارند، در پی مال و ریاست و جاه و مقام نیستند، در سقیفه فریاد «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ»، سر نمی دهند).

پنجم: «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الشُّجُودِ» نشانه آنان [که محمدی هستند] در صورتشان از اثر سجده نمایان است. (چهره، و قیافه آنان به خوبی نشان می دهد که آنان چه انسان هایی هستند، و در تمام زندگی و اعمالشان، آثار عدل و عدالت خواهی، و حق طلبی آشکار است).

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

الْمُسْلِمُ أَخُ الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْدُلُهُ، وَلَا يُخَوِّفُهُ، وَ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِ الْأَجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ، وَالتَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ، وَالمُؤَاسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَ تَعَاطُفِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ

عَزَّ وَجَلَّ: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ ، مُتْرَاحِمِينَ ، مُغْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ ، عَلَىٰ مَا مَضَىٰ عَلَيْهِ مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی‌کند، تنهایش نمی‌گذارد، تهدیدش نمی‌کند، و سزاوار است مسلمانان در ارتسباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کنند، و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، و مطابق گفته خداوند «رحماء بینهم» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنند، و حتی در غیاب آنان نسبت به امورشان دلسوزی کنند، آن گونه که انصار، در عصر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند.<sup>۱</sup>

آری، اینها صفات صحابه، و یاران محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، اینها نشانه محمدی بودن، و گویای پیروی از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

حال پرسش ما از نویسندگان آن جزوه این است که آیا همه صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای این صفات بودند؟!

البته آنان پاسخ نخواهند داد، ولی پاسخ آن در جریان سقیفه بنی ساعده موجود است، و ما آن را از صحیح بخاری، از قول عمر بن خطاب، می‌آوریم و قضاوت را به عهده شما خواننده گرامی می‌گذاریم:

### داستان سقیفه طبق قول عمر

بخاری در کتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، باب ۳۱ (رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰) ضمن روایت مفصلی، این داستان را از ابن عباس، نقل کرده است، و تمام آن را در صفحه ۳۸۷ همین کتاب آورده‌ایم و خلاصه آن چنین است: عمر بن خطاب، روز جمعه بالای منبر برای نمازگزاران، داستان سقیفه بنی ساعده را توضیح داد، تا آن که گفت: انصار با ما [مهاجرین] مخالفت کردند، علی عَلِيٌّ

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۷، ح ۹۱: به نقل از اصول کافی.

و زبیر و کسانی که با این دو نفر بودند با ما مخالفت کردند... اختلاف میان مهاجران و انصار بالا گرفت، تا این که یک نفر از انصار گفت: یک نفر از ما امیر باشد و یک نفر هم از شما، «منا امیر و منکم امیر» و سر و صدا و هیاهو بالا گرفت و سرانجام من با ابوبکر بیعت کردم، انصار هم بیعت کردند و در این میان ما روی سعد بن عباده<sup>۱</sup> جستیم و او را لگدمال کردیم، یک نفر گفت: سعد بن عباده را کشتید، [عمر گوید:] من گفتم: خدا بکشد سعد بن عباده را... «وَنَزَوْنَا عَلٰی سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ...»

این روایت گویای این است که صحابه پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت، و پیش از دفن جسد مطهرش، برای ریاست به جان هم افتادند، و پس از پیروزی یک گروه، رئیس و بزرگ گروه دیگر را که از یاران پیامبر ﷺ بود و در جنگ‌ها شرکت داشت، زیر لگد گرفتند و لگدمالش کردند و عمر گفت: خدا او را بکشد. اینها مطالبی است که خود عمر، در حضور نمازگزاران جمعه که خودش هم امام جمعه بوده است، بیان کرده و در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت نقل شده است.

### نمونه‌ای دیگر از رفتار عمر

طبری نقل کرده است که:

پس از فوت ابوبکر، عایشه برای او مجلس عزا برپا کرد، عمر درب خانه عایشه آمد و زنها را از نوحه سرایی و گریه نهی کرد، زنها گوش ندادند، عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و خواهر ابوبکر - دختر ابوقحافه - را نزد من بیاور، وقتی عایشه این دستور عمر را شنید، به هشام گفت: من خانه‌ام را بر تو

۱. سعد بن عباده از بزرگان انصار بود و داعیه خلافت داشت و قبیله او وی را با حال بیماری آوردند در سقیفه که با او بیعت کنند و امیر بشود.

حرام می‌کنم و اجازه ورود نمی‌دهم، عمر به هشام گفت: داخل خانه شو، من به تو اذن دادم، هشام داخل شد و خواهر ابوبکر را نزد عمر آورد، عمر تازیانه را بالا برد و چند ضربه تازیانه به او زد، و در پی آن، زنها پراکنده شدند و نوحه سرایی پایان یافت. [عین روایت چنین است:]

«لَمَّا تُوَقِّي أَبُو بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ أَفَامَتْ عَلَيْهِ عَائِشَةُ النَّوْحَ، فَأَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حَتَّى قَامَ بِبَابِهَا... فَدَخَلَ هِشَامٌ فَأَخْرَجَ أُمَّ فَرَوَةَ أُخْتِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ، فَعَلَاهَا بِالذَّرَّةِ، فَضَرَبَهَا ضَرْبَاتٍ...»<sup>۱</sup>

### باز مدح و ستایش از صحابه

در صفحه ۱۱ آن جزوه، مجدداً به مدح و ستایش از صحابه پرداخته و نوشته‌اند:

اولاً مدح آنان در قرآن کریم (خداوند می‌فرماید):  
 ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
 بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا  
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۲</sup>

سپس آیه را ترجمه کرده و نوشته‌اند:

این آیه مشتمل بر نهایت درجه مدح و ستایش پروردگار از مهاجر و انصار و تابعین نیک آنها می‌باشد که اعلام می‌دارد که از آنها راضی است و آنها نیز از او خوشنود و راضی هستند...

مؤلف: جمله «رضی الله عنهم و رضوا عنه». (خدا از آنها خوشنود است و آنها

۱. تاریخ الامم والملوک طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولية (حوادث سال ۱۳ هـ.ق)، ص ۵۶۱.

۲. سورة توبه / ۱۰۰.

هم از خدا خوشنود هستند) مخصوص مهاجر و انصار نیست، زیرا در همین آیه، در کنار مهاجران و انصار، «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» (و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند) قرار گرفته که مفهومی شامل می شود تمام کسانی را که تا قیام قیامت به نیکی از آنها پیروی کنند.

و بدیهی است، همان گونه که تابعان و کسانی که بعد از مهاجران و انصار هستند و خواهند بود، و در احسان و نیکی از آنان تبعیت کرده و بکنند، اگر روزی در خط ایمان و احسان بودند، و روزی دیگر در مسیر گناه و کفر و ارتداد قرار گرفتند، به طور قطع، از تحت رضایت خدا خارج می شوند، و دیگر مشمول «رضی الله عنهم» نخواهند بود، مهاجران و انصار نیز چنین خواهند بود، زیرا ملاک در همه افراد، اعم از مهاجر و انصار و تابعین یکی است، و آن تداوم به صفات مذکور است. خصوصاً که خداوند متعال در آخر آیه ۲۹ سوره فتح می فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾

خدا از خصوص مؤمنان خوشنود است، و ملاک را تداوم ایمان و عمل صالح، قرار داده است. نه صرف مهاجر و انصار بودن، و نه صرف این که روزی ایمان آوردند و روزی دیگر به ترک اعمال صالح و نفاق روی آور شدند. شاهد آن سوره منافقون است.

خلاصه این که عبارت «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» قرینه است که خوشنودی خدا از صحابه و تابعان، به یک نحو و طبق یک ضابطه است، و تفاوتی وجود ندارد، و حکم دایر مدار ایمان، عمل صالح، و احسان مداوم و تا پایان عمر است، نه مطلقاً. آری: چگونه می توان پذیرفت که آتش افروزان جنگ جمل، صفین، و نهروان، که از صحابه و از مهاجران بودند، همچنان زیر پرچم «رضی الله عنهم» باقی ماندند، و در بهشت برین مستقر و جای دارند؟

### تبرئه صحابه و پاسخ ما

در صفحه ۲۸ آن جزوه، بعد از اعتراف به این که گروهی از صحابه مرتکب اعمال خلاف شده‌اند، در مقام تبرئه آنان برآمده و نوشته‌اند:

برای تلافی و جبران اشتباهاتی که از آنان صادر شده، راه‌های متعددی وجود دارد: از جمله:

اول - این که آنان دارای سابقه درخشان هستند که موجب بخشیده شدن اشتباهات آنان می‌شود، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِئَاتِ﴾<sup>۱</sup> چرا که حسنات، سیئات [و آثار آنها را] از بین می‌برند.

دوم - این که حسنات و نیکی‌های آنان بیشتر از دیگران است، و هیچ کس در فضیلت و برتری با آنان همسان و برابر نیست.

سوم - این که ممکن است از آن گناه توبه کرده باشند، و مسلم است که توبه تمام گناهان را نابود می‌کند.

**مؤلف:** راه‌هایی را که برای تبرئه صحابه گناهکار ذکر کرده‌اند، هیچ‌کدام کارساز و تمام نیست و مشکل آنان را حل نمی‌کند.

اما راه اول: آیه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِئَاتِ﴾

می‌فرماید: چنانچه کسی گناهی مرتکب شود، و پس از آن، کار نیک انجام دهد، آن کار نیک و حسنه، گناه و سیئه پیشین او را از بین می‌برد - یذهبین: فعل مضارع و مربوط به آینده است یعنی اگر بعد از ارتکاب سیئه، حسنه انجام دهند، این حسنه اثر سیئه پیشین را خنثی می‌کند - ، اما اگر حسنه قبل از سیئه انجام گرفته است، آیه از آن ساکت است، و نویسندگان جزوه خواسته‌اند با آیه،

صورت دوم را اثبات کنند، و حال آن که آیه متعرض آن نیست، و معلوم می شود معنای آیه را نفهمیده و به نکته ادبی توجه نکرده اند، یا نخواسته اند بفهمند.

به علاوه - به حکم عقل، و فهم عرف متشرعه، حسنه در صورتی سیئه را جبران می کند که در حدّ، و درخور آن باشد، و بدیهی است که هیچ حسنه ای در حدّ رنجاندن و به غضب درآوردن فاطمه زهرا ع نمی باشد، هیچ حسنه ای در خور جبران خسارات روحی و جسمی پاره تن پیامبر اکرم ص نخواهد بود، هیچ کار نیکی قابلیت تلافی مصائب وارده بر خیر نساء العالمین را نخواهد داشت. هیچ حسنه ای در خور جبران جنگ با امیرالمؤمنین ع و سبب کشته شدن هزاران مسلمان نخواهد شد.

همچنین، با توجه به این که طلحه و زبیر در جنگ جمل کشته شدند، بر همگان روشن است که بعد از برافروختن آتش جنگ تا کشته شدن، هیچ حسنه ای درخور آن سیئه عظیم انجام ندادند، بلکه می توان به طور قطع و یقین گفت که حسنات پیشین آنان هم به مقدار سیئه آنان نبوده است. مضافاً بر این که آنها کشته شدند در حالی که بیعت امام بر گردنشان نبود. (بدون امام و به مرگ جاهلیت از دنیا رفتند)

اما راه دوم - که نوشته اند: هیچکس در فضیلت به آنان نمی رسد. ما به آنان می گوئیم: چرا به روایتی که در معتبرترین کتاب های خودتان آمده توجه نکرده اید؟

مسلم در صحیح خود نقل کرده است که روزی پیامبر اکرم ص فرمودند:

«وَدَدْتُ أَنَا قَدْ رَأَيْتُنَا إِخْوَانَنَا» ؛ دوست می داشتم برادرانمان را می دیدیم!!

اصحاب گفتند:

«أَوَلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» ؛ آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا؟

آن حضرت فرمود:

أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ.<sup>۱</sup>

شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده‌اند.

این روایت گواه آن است که مسلمانان بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل و برتر از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند، زیرا آن حضرت آنان را برادر خود خوانده و بدیهی است که برادر، اقرب و افضل از صحابه است، لذا صحابه پرسیدند: مگر ما برادران شما نیستیم؟ و حضرت فرمود: خیر.

در روایت دیگر است که اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردند:

نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: لَا أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي، آمَنُوا بِي وَلَمْ يَزُونِي، وَقَالَ: لِلْعَامِلِ مِنْهُمْ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ، قَالُوا بَلْ مِنْهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ! رَدُّوْهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: لِأَنَّكُمْ تَجِدُونَ عَلَى الْخَيْرِ أَعْوَانًا!<sup>۲</sup>

آیا ما برادران توایم ای رسول خدا؟ فرمود: خیر! شما اصحاب من هستید، برادران من کسانی هستند که بعد از من می‌آیند و به من ایمان می‌آورند، در حالی که مرا ندیده‌اند.

سپس فرمود: افرادی از آنان که اهل عمل صالحند، اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از ما را یا پنجاه نفر از خودشان را ای رسول خدا؟ فرمود: خیر! پنجاه نفر از شما را! و سه بار آنان این سخن را تکرار کردند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هر سه مرتبه فرمود: خیر، سپس فرمود: این به خاطر آن است که شما چیزهایی دارید که شما را در کارها و اعمال خیر یاری می‌کند.

۱. صحیح مسلم، کتاب الطهارة، ح ۳۹.

۲. تفسیر روح البیان، ج ۹: ص ۶۱.

آری: از مجموع روایات و قرائن و به حکم عقل فطری و دست نخورده، استفاده می‌شود که مسلمانانی که در دوره‌های بعد از پیامبر ﷺ آمده و می‌آیند، و با آن که پیامبر ﷺ را ندیده و حضور آن حضرت را درک نکرده‌اند، و در عین حال، ایمان راسخ و عمل صالح، و اخلاق و رفتار صددرصد اسلامی دارند، از صحابهٔ پیامبر ﷺ افضلند، چرا که آنان شاهد معجزات و اخلاق رسول خدا بودند، ولی کسانی که بعد از عصر پیامبر ﷺ آمده و می‌آیند، با شنیدن، و با تحقیق در کتاب خدا، در راه خدا و دین اسلام گام نهاده و می‌نهند.

شواهد خارجی هم گویای این مطلب است، ملاحظه شود که صحابه، روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ چه کردند! آن گاه که پیامبر ﷺ فرمود: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر ﷺ غلبه کرده، و کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، کنار بستر پیامبر ﷺ سرو صدا بالا گرفت تا آن که رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «قَوْمُوا عَنِّي» از پیش من دور شوید.<sup>۱</sup>

۱. بخاری، در هفت جای صحیحش حدیث قلم و دوات را با سندهای مختلف نقل کرده است: ۱- در کتاب العلم ح ۱۱۴: ۲- در کتاب الجهاد والسير ح ۳۰۵۳: ۳- در کتاب الجزية و المواعظة ح ۳۱۶۸: ۴- در کتاب المغازی ح ۴۴۳۱: ۵- همان، باب قول المریض قوموا عنی ح ۴۴۳۲: ۶- در کتاب المرض ح ۵۶۶۹: ۷- در کتاب الاعتصام ح ۷۳۶۶.

مسلم نیز در صحیحش این حدیث را در کتاب الوصیة با سه سند نقل کرده است که آنها را در صفحه ۴۶۳ همین کتاب آورده‌ام و در اینجا ترجمهٔ یکی از آنها را از صحیح بخاری می‌آوریم.

ابن عباس گوید: در آن بیماری که پیامبر ﷺ از دنیا رفت به گروهی از مردان که دور بسترش جمع شده بودند فرمود: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول خدا غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب ما را کفایت می‌کند، وقتی عمر این حرف را زد، بین حاضران اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می‌گفت، برخی می‌گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول خدا بنویسد، و برخی حرف عمر را می‌زدند و همه‌مه و سروصدا بالا گرفت، پیامبر ﷺ فرمودند: «قَوْمُوا عَنِّي» از نزد من برخیزید و دور شوید، [ابن عباس

و بعد از رحلتش سه روز جنازه‌اش روی زمین بود، و صحابه در سقیفه برای ریاست بر سر یکدیگر کوبیدند، و بلافاصله با پارهٔ تن پیامبر ﷺ آن‌گونه رفتار کردند، با پسر عمش - که او را برادر خود خواند - چه معامله‌ای کردند. در هر حال، پیامبر ﷺ فرمود: برادران من کسانی هستند که بعد از من می‌آیند و اهل عمل صالحند، نه هر کس که ادعای مسلمانی کند ولی اعمالش غیر صالح و برخلاف اسلام است.

اما راه سوم: که در آن جزوه، برای تبرئهٔ صحابی گناهکار، مطرح کرده‌اند، که: ممکن است توبه کرده باشند، و توبه تمام گناهان را نابود می‌کند.

ما به آنان می‌گوییم: توبه از هر گناهی باید متناسب با همان گناه باشد، توبه اگر مربوط به حق الله است، باید علاوه بر ندامت و پشیمانی، عمل مورد گناه، در صورت قابلیت جبران، جبران شود، مثلاً، نمازها، و روزه‌ها را قضا کند، اگر حق الناس باشد باید ادا کند، یا دست کم حلالیت بطلبد، کسی که خون به ناحق ریخته است، باید خود را در اختیار ولّی دم قرار دهد، و توبه او با قصاص، یا با رضایت ولّی دم، به دیه، یا لااقل عفو، قبول می‌شود، مال کسی را غصب کرده، به صاحبش برگرداند، و خلاصه توبه شرایط و حدودی دارد.

طلحه و زبیر که باعث کشته شدن هزاران مسلمان شدند، آیا از اولیای خون‌های به ناحق ریخته شده، حلالیت طلبیدند؟ و آیا اصلاً فرصت توبه پیدا کردند؟ بلکه آیا اصلاً پشیمان شدند؟ و آیا اینها عذر بدتر از گناه نیست؟ معاویه در جنگ صفین که جمع کثیری را به کشتن داد، که در میان آنان، عمار یاسر،

---

→ گوید: [من در حالی که گریه می‌کردم خارج شدم، و می‌گفتم: همهٔ مصیبت‌ها از اینجا شروع شد که نگذاشتند پیامبر ﷺ چیزی بنویسد و مانع شدند... (صحیح بخاری: کتاب المرض، باب قول المريض قوموا عتی، ح ۵۶۶۹)

این حدیث را در کتاب «حدیث قلم و دوات» توضیح داده‌ام که چاپ شد ولی منتشر نشد.



اویس قرنی و صدها صحابی خالص و مخلص بودند، جبران کرد؟ آری: با این نوشته‌ها و راه کارهای شما، آنان که ظلم کردند و حق را نادیده گرفتند، تبرئه نمی‌شوند، و بهتر است که امر آنان را به خدا واگذار کنیم، و اصرار بر تبرئه و تنزیه و تقدیس آنان نداشته باشیم.

### صحابی را معنا کرده‌اند

در صفحه ۸ آن جزوه، صحابی را معنا کرده و نوشته‌اند:

صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر ﷺ را ملاقات کرده و در حالی که به او ایمان داشته و در حال مسلمانی فوت کرده باشد.

سپس نوشته‌اند:

صحابی، و از اصحاب پیامبر ﷺ بودن، گاهی با قرآن شناخته می‌شود، و گاهی با نقل.

سپس برای شناخت صحابی بودن ابوبکر آیه ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾<sup>۱</sup>

۱. سوره توبه / ۴۰: «در حالی که دومین نفر بود، در آن هنگام که آن دو در غار بودند».

داستان غار و یار غار این گونه شهرت یافته که یار غار، ابوبکر بوده است و وی را یار غار و صاحب رسول خدا ﷺ خوانند. و از آیه مبارکه فهمیده می‌شود که او گرفتار ترس و وحشت و اندوه بوده و پیامبر ﷺ دلداریش داده و فرمودند: «لا تحزن» غصه نخور.

برخی از اهل تسنن، مسلم گرفته‌اند که صاحب و همراه پیامبر ﷺ ابوبکر بوده، و این را دلیل بر فضیلت و برتری او ذکر کرده‌اند، غافل از آن که صاحب و همراه و هم‌سفر بودن، دلیل فضیلت نمی‌شود، زیرا ممکن است صاحب و همسفر انسان، شخص خوبی باشد یا بد، همان‌گونه که در قرآن مجید داستان دو نفر را بیان کرده و یک نفر را صاحب دیگری خوانده است، که یک نفرشان مؤمن، و نفر دیگر بی‌ایمان و کافر بوده است، ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ﴾ همراهش در حالی که با او گفتگو می‌کرد به او گفت: آیا به آنکه تو را از خاک آفرید کافر شده‌ای؟! (سوره کهف / ۳۷).

را آورده‌اند.

همچنین در آن جزوه برای شناخت صحابی بودن زید بن حارثه آیه **﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا﴾**<sup>۱</sup> را آورده‌اند.

و در ادامه نوشته‌اند:

و گاهی صحابی بودن با تواتر و اخبار شناخته می‌شود، مانند صحابی بودن عمر، و عثمان، و علی، و حذیفه، و ابو هریره، و عائشه، و غیر آنها از بزرگان صحابه رضی الله عنهم.

### تعجب از نادیده گرفتن حق

**مؤلف:** جای تعجب است که برای شناخت صحابی بودن ابوبکر، و زید بن حارثه، از آیات قرآن آورده‌اند، و خواسته‌اند بگویند این آیات مرتبط به این دو نفر است، اما برای شناخت صحابی بودن حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام حتی یک آیه از صدها آیه که در شأن آن بزرگوار نازل شده، و خودشان نقل کرده‌اند، نیاورده‌اند.

آیه **﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾**<sup>۲</sup>

که به تصریح و نقل صحیح مسلم - که از صحیح‌ترین کتابهایشان است - در رابطه با مباحثه با نصارا و دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام را برای مباحثه، نازل شده، نیاورده‌اند. - همان گونه که در صفحه ۵۸ همین کتاب گذشت - .

همچنین آیه **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا...﴾**<sup>۳</sup> که به نقل همان کتاب، در شأن فاطمه، و علی، و حسن، و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام نازل شده است، نیاورده و نادیده گرفته‌اند. - که در صفحه ۷۳ همین کتاب گذشت - .

۱. سوره احزاب / ۳۷.

۲. سوره آل عمران / ۶۱.

۳. سوره احزاب / ۳۳.

آری، چشمان خود را فرو بسته و فضائل غیر قابل انکار امیر مؤمنان علی علیه السلام و صحابی بودن آن حضرت را که به نص قرآن و طبق اعتراف خودشان، ثابت و محرز است، نادیده گرفته و صحابی بودن آن بزرگوار را به تواتر و اخبار موکول کرده و آن حضرت را در ردیف عمر، و عثمان، و حذیفه، و ابو هریره، و عایشه قرار داده‌اند.

چشم باز و گوش باز و این عمی      حیرتم از چشم بندی خدا

### بهترین قرن به نظر آنها و پاسخ ما

در صفحه هجدهم آن جزوه نقل کرده‌اند که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ خَيْرَ كُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ.** (متفق علیه)

بهترین شما کسانی‌اند که در این قرن زندگی می‌کنند، سپس کسانی که به دنبال آنها می‌آیند. (این حدیث مورد اتفاق است).

بعد از نقل و ترجمه روایت نوشته‌اند:

امام نووی (ره) می‌گوید: **علما متفقند بر این که بهترین انسانهای قرن پیامبر صلی الله علیه و آله، یاران آن حضرتند «خیرکم قرنی».**

**مؤلف:** اولاً این روایت با عباراتی مختلف نقل شده است، مثلاً در صحیح

مسلم و فتح الباری، و مسند احمد... **«خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي»** نقل شده است.

ثانیاً: چگونه می‌توان گفت بهترین قرن‌ها قرن پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین انسان‌ها

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، و حال این که در قرن اول خلیفه دوم کشته شد، و خلیفه

سوم به دست مسلمانان و در برابر دید مهاجر و انصار کشته شد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به دست خوارج به شهادت رسید، در روزهای بعد از رحلت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دخترش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، با چه مصائب ناگوار مواجه و

سرانجام با یک دنیا درد و رنج به شهادت رسید و شبانه به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup> همچنین در همان قرن، جنگ جمل به رهبری صحابه، طلحه و زبیر، و عایشه که از اصحاب محسوبند، برافروخته شد، و طلحه و زبیر و هزاران مسلمان، بدون این که بیعت امام بر گردنشان باشد، کشته شدند.

جنگ صفین با حمایت و لشکرکشی معاویه، صحابی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پیش آمد، و عمار یاسر و هزاران مسلمان کشته شدند.

جنگ نهروان و به هلاکت رسیدن جمع بسیاری مسلمانان، واقع گردید. در همان قرن، که به قول اهل تسنن، بهترین قرن‌های اسلام و بهترین انسان‌ها بود، حادثه جان‌کاه کربلا و اسارت اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتفاق افتاد، جنگ حرّه و قتل عام مردم مدینه و بی حرمتی به حرم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هتک حرمت زنان دارالاسلام، و در پی آن هتک حرمت کعبه معظمه و هدف قرار دادن آن، توسط لشکر یزید، و همچنین اتفاق‌های ناگوار دیگر که در قرن اول برای اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عموم مسلمانان اتفاق افتاد.

آری همه این حوادث تلخ، و مخالف قرآن و سنت نبوی، در قرن اول اتفاق افتاد، و اکثر آنها به دست صحابه و پیشگامی آنان و تابعین ستمگر آنان به وقوع پیوست. بر این اساس چگونه می‌توان این روایت را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داد؟ با چه جرأتی می‌توان ادعا کرد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي» یا «خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي»؟

لذا باید گفت این روایت صددرصد دروغ و ساخته و پرداخته دست سیاست‌بازان بوده و هرگز دلیل مطلبی نمی‌شود. و الله العالم

۱. «صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خيبر، حدیث (۴۲۴۰، ۴۲۴۱).

(عین روایت در صفحه ۴۵۲ همین کتاب آمده است).

### ستایش از ابوبکر و عمر

در صفحه بیست و دوم آن جزوه نوشته‌اند:

ذکر گوشه‌ای از مدح و ستایش‌های بعضی از صحابه

اول: ابوبکر صدیق رضی الله عنه

در آن جزوه، بعد از بیان نسب ابوبکر، برای اثبات فضیلت و برتری او بر سایر

صحابه، به دو آیه و پنج روایت استدلال کرده‌اند؛

آیه اول: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾<sup>۱</sup> [و نوشته‌اند: مراد از

«صدَّق به» ابوبکر است.

آیه دوم: ﴿وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>، [و نوشته‌اند: مراد از «صالح المؤمنین»

در این آیه، ابوبکر و عمر است.

و در ادامه پنج روایت نیز در بیان فضائل ابوبکر نقل کرده‌اند. یکی از آن

روایات این است:

از عمرو بن عاص روایت است که گفت: «از پیامبر ﷺ پرسیدم: چه کسی از

مردم را بیشتر دوست داری؟ فرمود: عایشه را، گفتم: از میان مردها؟ فرمود:

پدرش را، گفتم: سپس چه کسی را؟ فرمود: عمر بن خطاب را، و بعد از او نیز

چند مرد دیگر را شمار کرد.<sup>۳</sup>

**مؤلف:** گفتن اینکه مراد از (صَدَّقَ بِهِ) و «صالح المؤمنین» ابوبکر است، یک

ادعای محض و بدون دلیل و شاهد است، بلکه شواهد و روایات، کذب بودن

این ادعا را ثابت می‌کند؛ زیرا محرز است و خود اهل سنت قبول دارند و نقل

۱. سوره زمر / ۳۳.

۲. سوره تحریم / ۴.

۳. صفحه ۲۴.

کرده‌اند که ابوبکر چندین سال از عمرش را در حال شرک و کفر گذرانده، و در ساعات آخر عمرش هم از برخی کارهایش که بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرتکب شده بود، اظهار پشیمانی کرد<sup>۱</sup>، و این با «صالح المؤمنین» بودن منافات دارد. و در مقابل، خود اهل سنت نقل کرده‌اند که اول مردی که رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تصدیق کرد و با او نماز خواند (روایات قبلاً گذشت) امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام بود، و تنها کسی که هرگز آلوده به شرک و کفر و گناه نشد، و به تمام معنا صالح و شایسته بود، علی عَلَيْهِ السَّلَام بود.

و اما روایتی را که از عمرو بن عاص نقل کرده‌اند، باید از نویسنده آن جزوه پرسید: آیا روایت عمرو بن عاص، با آن سوابق و لواحقش حجت است و می‌توان به آن اعتماد کرد؟! و اصلاً این روایت در چه کتابی آمده است، به علاوه آیا انسان عادی و با غیرت حاضر است در پاسخ مردی بیگانه و نامحرم، آن هم مثل عمرو عاص، بگوید: من زن جوانم را بیشتر از همه دوست دارم؟ آیا چنین پاسخی از شخص عادی قبیح نیست تا چه رسد به مقام شامخ و ملکوتی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟! و آیا سزاوار است به منظور بالا بردن مقام برخی افراد، چنین سخنانی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داد و چنین بی‌حرمتی را در حق آن بزرگوار روا داشت؟!!

سپس در ادامه نوشته‌اند:

دوم: عمر بن خطاب رضی الله عنه

و پس از بیان نسب او نوشته‌اند:

احادیث بسیاری در فضیلت عمر وارد شده است.

یکی از آنها این است که پیامبر از شهید شدن او خبر داد و آن چنین است:

روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابوبکر و عمر و عثمان از کوه احد بالا می‌رفتند، در این

۱. روایت این پشیمانی در صفحه ۴۴۹ خواهد آمد.

اثناء کوه به لرزه درآمد، پیامبر ﷺ با پای مبارکش به آن کوبید و فرمود: ای احد، آرام باش، چرا که صرفاً روی تو یک پیامبر، یک صدیق، و دو شهید قرار دارد.

**مؤلف:** اولاً، راوی این خبر کیست و از چه منبعی نقل کرده‌اید؟

ثانیاً، در صحیح مسلم در باب فضائل طلحه و زبیر با دو سند از ابوهریره نقل کرده که پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص بالای کوه حرا بودند و کوه تکان خورد و پیامبر ﷺ به کوه حرا فرمود: آرام باش.<sup>۱</sup> و ظاهراً نویسندۀ آن جزوه، آن روایت را از این روایت اقتباس کرده، ولی برای جعلی بودن این هر دو روایت همین بس که ابوهریره سال هفتم هجرت در مدینه بحسب ظاهر مسلمان شد<sup>۲</sup> و چگونه می‌توان ادعا کرد که او با پیامبر ﷺ و آن چند نفر، روی کوه حرا بود؟

ثالثاً، مگر هر کس، به هر علت و دلیلی کشته شد، شهید است و به او شهید می‌گویند؟ رابعاً: برخی از شما اهل تسنن، مدعی هستید که پیامبر ﷺ علم غیب نداشته و حتی از حال فعلی حاضران نزد خودش هم اطلاع نداشته است.

این کثیر در تفسیرش، ذیل آیه ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النُّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾<sup>۳</sup> گفته است: پیامبر ﷺ منافقین را به طور معین نمی‌شناخت، هر چند صبح و عصر آنان را می‌دید.<sup>۴</sup>

و طبق گفته ابن کثیر، پیامبر ﷺ از نفاق افرادی که نزد او حاضر بودند خبر نداشت و آنان را نمی‌شناخت. با این وصف، شما نویسندگان آن جزوه، چگونه

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۴۷، ح ۲۴۱۷.

۲. به صفحه ۲۹۱ همین کتاب، بخش مناظرات مراجعه شود.

۳. سوره توبه / ۱۰۱.

۴. مصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام الرياض، ص ۵۸۸.

مدعی شده و روایت نقل کرده‌اید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از کشته شدن عمر و عثمان، آن هم در چندین سال بعد اطلاع داشته و به آنها خبر داده است؟  
بنابراین، از چند جهت صدور چنین روایتی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قابل قبول نیست، مضافاً بر اینکه از جهت دلالت بر فضیلت شهادت هم غیر قابل قبول، بلکه مردود است.<sup>۱</sup>

۱. البته عقیده ما شیعیان دوازده امامی این است که پیامبران و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین علم غیب داشته‌اند و خداوند سبحان علوم غیب را به آنان افاضه فرموده است: همان گونه که در قرآن مجید بیان کرده است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن أَرَضَىٰ مِنَ رَّسُولٍ﴾؛ خدا دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند مگر پیامبرانی را که برگزیده است. (سوره جن / ۲۷)  
﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾؛ این [داستان] از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم. (سوره هود / ۵۰)

﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم. (سوره آل عمران / ۴۹)

و غیر اینها از آیات شریفه قرآن، اما روایات در این باره بسیار است که مجال نقل آنها نیست. تنها به این جمله از نهج البلاغه (خطبه ۱۲۸) اکتفا می‌کنم که وقتی حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام از حوادث آینده خبر می‌داد، شخصی از حاضران عرض کرد: ای امیرالمؤمنین آیا علم غیب داری؟ آن حضرت لبخند زد و فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ»؛ این علم غیب نیست، بلکه این علمی است که از صاحب علم آموخته‌ام.

یادآوری این نکته لازم است که برای جمع بین دو دسته از آیات، (دسته اول که علم غیب را مخصوص خدا، و دسته دوم که پیامبران را نیز عالم به غیب دانسته) وجوه مختلفی ذکر شده است، مشهورترین آنها این است که:

علم بر دو قسم است، ذاتی و عرضی.

علم ذاتی استقلالی! و آن مخصوص خدا است که عین ذات پروردگار است.

علم عرضی و آن، از آن غیر خدا است و علم عرضی هم بر دو قسم است: یک قسم اکتسابی است که با

بعد از عمر نوشته‌اند:

سوم: عثمان بن عفان رضی الله عنه

سپس روایات بسیاری در فضائل او نقل کرده‌اند و بعد از آن نوشته‌اند:

چهارم: علی بن ابی طالب رضی الله عنه

علی بن ابی طالب رضی الله عنه نخستین جوانی است که مسلمان شده است و احادیث

بسیاری در فضیلت ایشان وارد شده، به عنوان مثال:

۱- بخاری و مسلم از سهل بن سعد از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند «فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را بر دست او خواهد کرد، خدا و رسول خدا را دوست دارد، و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. پس آن پرچم را به علی رضی الله عنه داد.»<sup>۱</sup>

۲- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله به علی رضی الله عنه فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي : (متفق علیه)

تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. (این روایت مورد اتفاق است) [یعنی این روایت راهمه اهل سنت قبول دارند].

**مؤلف:** نویسنده آن جزوه این روایت را نقل کرده و اقرار کرده که مورد اتفاق

است، ولی هیچ شرح و توضیحی درباره آن بیان نکرده است، چرا که هرگونه

→ تحصیل و زحمت حاصل می‌شود، و قسمی دیگر لدنی است که از جانب خدا به هر کس که لیاقت داشته باشد (مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام) بدون واسطه و بدون کسب و تحصیل! افاضه می‌شود و او را از خبرهای غیبی آگاه می‌کند، از حوادث گذشته و حال و آینده آگاه و عالم به غیب می‌نماید، همان‌گونه که فرموده است: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾؛ و از نزد خود علمی ویژه (علم غیب) به او آموختیم. (سوره کهف / ۶۵)

۱. نویسندگان آن جزوه تمام روایت را نیاورده‌اند، چون ابتدای آن با حرف‌های باطلشان منافات دارد و باعث رسوایی آنان می‌شود، تمام روایت در ص ۴۰۹ گذشت.

توضیحی درباره آن، برخلاف رویه و مذاق او و هم‌فکرانش بوده است. سپس روایت سوم را در فضیلت حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده و روایت چهارم را از صحیح بخاری چنین آورده است:

۴- براء بن عازب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل می‌کند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَام چنین فرمود: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ». البخاری.

تو از من، و من از تو هستم. صحیح بخاری.

**مؤلف:** نویسنده آن جزوه، در معنا و مراد از این روایت نیز سکوت کرده، و تنها به نقل آن اکتفا کرده است.

سپس روایت دیگری از صحیح بخاری آورده و آن چنین است:

عبدالله بن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت می‌کند که عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: «أَقْرَبُنَا أَبِيَّ وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ». البخاری.

بهترین قاری ما ابی بن کعب، و بهترین قاضی در بین ما، علی بن ابی طالب است.

**مؤلف:** نویسنده آن جزوه، از شرح این روایت نیز صرف نظر کرده است، با این که آن را از صحیح‌ترین کتابهایشان، یعنی صحیح بخاری نقل کرده است. و در هر حال ما می‌گوییم:

### غلط اندازی و حق‌کشی تا چه حد؟!

اولاً: امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان صحابه و در ردیف اصحاب، آنهم وسط عثمان و معاویه قرار دادن، غلطی آشکار و بدعتی جدید است، زیرا آن حضرت به اتفاق عموم مسلمانان از اهل بیت و آل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها او را اهل بیت خواند، همان گونه که شأن نزول آیه تطهیر و

آیه مباهله<sup>۱</sup> و جاهای دیگر به آن تصریح فرمود، نیز بارها فرمود: «علی از من است و من از علی هستم» و هرگز او را جزء صحابه قرار نداد.

ثانیاً از صدر اسلام تا کنون، همه اهل تسنن و حتی وهابیون (پیروان و اتباع عبدالوهاب که فعلاً خود را سلفی می‌نامند) در اول کتابها و در تمام نوشته‌ها و خطبه نماز جمعه‌ها و سخنرانیهای خود نوشته و می‌گویند: «صلی اللہ علی محمد و آلہ و صحبہ» و آل را جدا و مقدم بر صحابه ذکر می‌کنند.

ثالثاً: همه مسلمانان اهل فن می‌دانند که آیات بسیاری در فضیلت امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده، اما نویسنده آن جزوه حتی به یک آیه هم اشاره نکرده است، و حال آن که برای اثبات فضیلت ابوبکر دو آیه آورده، و مدعی شده که آنها در شأن ابوبکر نازل شده است، در صورتی که - بر فرض صحت آن ادعاء - هیچ یک از آن دو آیه، دلالت بر فضیلت و برتری او ندارد، که با اندک تأملی معلوم می‌شود. آری، «الْعَرِيقُ يَنْشَبُّ بِكُلِّ حَشِيشٍ».

همچنین در مقام بیان فضائل حضرت امیر علیه السلام به چند روایت محدود اکتفا کرده و بدون هیچ توضیحی گذشته است، و حال این که همه مسلمانان با اطلاع، بلکه دانشمندان غیر مسلمان نیز، می‌دانند که آیات و روایاتی که در فضائل امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده برای احدی از صحابه وارد نشده، و از حد و حصر خارج است، و هر یک از آنها به تنهایی، برتری و تقدم آن جناب را بر تمام

۱. تنها به یک مورد که مسلم در صحیحش آورده است اکتفا می‌کنم، هر چند قبلاً آن را نقل کرده‌ام، وی در باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است که روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را سب و دشنام نمی‌گویی؟! گفت: از آن وقت که یاد سه چیز که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در باره علی علیه السلام فرمود، افتادم، از سب و دشنام به او صرف نظر کردم... (یکی از آن سه چیز این بود) هنگامی که آیه مباهله نازل گردید، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فقط از علی و فاطمه و حسن و حسین علیہم السلام دعوت کرد و سپس گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ خدایا اینها خاصان نزدیک و اهل من هستند. (صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۱۰۴۲، باب من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ح ۲۴۰۴).

انسان‌ها، جز پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثابت و محرز می‌کند، همان گونه که احمد بن حنبل، یکی از چهار امام اهل تسنن، به آن اعتراف کرده و گفته است:

مَا وَرَدَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا وَرَدَ لِعَلِيِّ ۱  
وارد نشده برای احدی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از فضائل، آنچه برای علی بن ابی طالب وارد شده است.

همچنین، شافعی یکی دیگر از چهار امام اهل تسنن، در فضیلت امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ گفته است:

كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ      وَتُوعُ الشَّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ  
وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَدْرِي      عَلِيُّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ ۲  
جالب توجه این که خود اهل تسنن روایت کرده‌اند که ابوبکر نیز علی عَلِيٌّ را بر خود مقدم داشته است:

جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعَلِيٌّ عَلِيٌّ يَزُورَانِ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ وَفَاتِهِ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ قَالَا  
عَلِيُّ عَلِيٌّ لِأَبِي بَكْرٍ: تَقَدَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كُنْتُ لِأَتَقَدَّمَ رَجُلًا سَمِعْتُ  
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: عَلِيُّ مَنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي. ۳

شش روز بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر و علی عَلِيٌّ به زیارت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند، علی عَلِيٌّ به ابوبکر گفت جلو برو، ابوبکر گفت: من هرگز جلوی مردی نمی‌روم (مقدم بر مردی نمی‌شوم) که شنیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: منزلت علی نسبت به من، همانند منزلت من نزد پروردگار است.

۱. الخلفاء الراشدون: علی بن ابی طالب عَلِيٌّ، ص ۸.

۲. ريحانة الادب، ج ۳، ص ۱۶۳ و مجموعه مقالات آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، ص ۱۵۱، و مناقب مرتضوی، طبع بمبئی، ص ۱۵.

۳. الصواعق، ص ۱۰۶ و الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۲، مهذب الاحکام، ج ۶، ص ۲۷.

در هر حال: در آن جزوه، بعد از آن که حضرت امیر علیه السلام را در مرتبه چهارم معرفی کرده، نوشته است:

پنجم: معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه

سپس به بیان نسب وی پرداخته و ۹ روایت در فضیلت او نقل کرده، و درباره آنها شرح و بسط نسبتاً مفصلاً داده است. و به زعم خودش ثابت کرده که افضل انسان‌ها بعد از ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام، معاویه است.

### حق‌کشی بزرگ و آشکار

آنچه قلب هر مسلمان با انصاف، بلکه قلب هر انسان با وجدان و آگاه را به درد می‌آورد، این است که آنان - برخی نویسنده‌های اهل تسنن - به خود اجازه داده‌اند که صحابی را معرفی کرده، و معاویه را پنجمین صحابی با فضیلت، و در رتبه پنجم قرار دهند، اما نام و یادی از سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه السلام، و امام حسین، سید الشهداء علیه السلام به میان نیاورده، و گویا این دو بزرگوار از صحابه هم نبوده، و العیاذ باللّه، حتی معاویه بر آنان برتر و با فضیلت‌تر بوده است.

گویا آیه مبارکه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾<sup>۱</sup>

و آیه مبارکه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾<sup>۲</sup>

و آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۳</sup> و غیر اینها، ارتباطی

به دو امام بزرگوار، یعنی حسن و حسین علیه السلام، ندارد، گویا به نظر نویسنده آن

۱. سوره آل عمران / ۶۱.

۲. سوره احزاب / ۳۳.

۳. سوره شورا / ۲۳.

جزوه، معاویه، با آنکه - به نقل صحیح مسلم - امر به سبّ امیر مؤمنان علی علیه السلام کرده<sup>۱</sup> و با آن اعمال و سوابقش، افضل و برتر از سلمان، عمار، اباذر، و مقداد بوده است، بلکه گویا «العیاذ باللّه»، معاویه از حضرت زهرا علیها السلام و خدیجه کبرا برتر بوده است.

آری: **حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ**؛ «دوستی چیزی انسان را کور و کر می کند».

در صفحه ۳۹ نوشته اند:

بزرگوارترین اصحاب به ترتیب، خلفای چهارگانه:

ابوبکر، عمر، عثمان، و علی علیه السلام می باشند، و بعد از آنان، عشره مبشره: طلحه، زبیر عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید...

**مؤلف:** به نظر نویسنده آن جزوه، طلحه و زبیر و عبد الرحمن و دیگر افرادی را که نام برده است - العیاذ باللّه - افضل و برترند از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام، همچنین به نظر نویسنده آن جزوه، طلحه و زبیر - که بیعت خود را با امام زمانشان شکستند، و اولین جنگ میان مسلمانان را، آن هم در مقابل امام زمانشان، شعله ور ساختند، و باعث کشته شدن عدّه کثیری از امت اسلام شدند، و سرانجام خودشان هم بدون این که بیعت امام بر گردنشان باشد، کشته شدند<sup>۲</sup>، - افضل و برترند از حضرت حمزه سید الشهداء، از سلمان، و اباذر، و عمار، و

۱. عین روایت در پاورقی صفحه ۲۲۱ به نقل از صحیح مسلم گذشت.

۲. از همین نوشته ها معلوم می شود که روایت عشره مبشره کذب محض و ساخته و پرداخته دست سیاست بوده است، همان گونه که در کتاب «فقه الآل» تألیف (امین بن صالح هران الحداء) به جعلی بودن آن تصریح شده است، بعلاوه در روایات شیعه و اهل تسنن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و در گردن او بیعت (امامی) نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

در صحیح مسلم چهار روایت، با ۹ سند، با تعبیرهای مختلف نقل کرده است، یکی از آنها این است: عبدالرحمن... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مَيْتَةَ جَاهِلِيَّةٍ» (صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶، ح ۱۸۵۱)

صدها مؤمن صحابی خالص و منخلص دیگر.

آری، انسان بافهم و با انصاف، از این جزوه‌ها و کتاب‌ها که در مدینه منوره، در جوار پیامبر خدا ﷺ، و ائمه مظلوم بقیع علیهم‌السلام توزیع می‌شود، متوجه می‌شود که هدف آنان، و عقاید و روحیه‌های آنان چیست، و از چه کسانی دفاع می‌کنند و می‌خواهند چه افرادی را اسوه و جلودار معرفی، و با شخصیت جلوه دهند و چه کسانی به فراموشی سپرده شوند.

و از همین نوشته‌ها و فعالیت‌ها معلوم می‌شود که می‌خواهند مسلمانان به جای محبت اهل بیت پیامبر ﷺ، محبت برخی افراد منفور و شناخته شده را بدل بگیرند، می‌خواهند مسلمانان آیه مبارکه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup> را فراموش کنند و بجای آن، محبت و دوستی آل ابوسفیان و آل مروان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را جایگزین کنند، می‌خواهند نام و یاد و آثار اهل بیت علیهم‌السلام را به طور کلی محو کنند و بجای آن، نام و یاد ستمکاران به آنان را زنده کنند - همان گونه که در مدینه نام و یاد دختر پیامبر ﷺ، پاره تن رسول خدا ﷺ را محو و پنهان کردند - ولی غافل از آن که ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است گرچه کافران خوش نداشته باشند.»

آری: ﴿مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا هَادِي لَهُ وَبَدْرُهُمْ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ «برای کسانی که خدا [به خاطر عناد و لجاجتشان] گمراهشان کند، هدایت کننده‌ای نیست.»

۱. سوره شورا / ۲۳.

۲. سوره صف / ۸.

۳. سوره اعراف / ۱۸۶.

در آخر آن جزوه، آیات و روایتی آورده‌اند مبنی بر لزوم دوست داشتن، و محترم شمردن اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حرمت بغض و کینه داشتن نسبت به آنان. ما می‌گوییم: آری محبت اهل بیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نص قرآن مجید، آیه مبارکه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup> بر هر مسلمانی فرض و واجب است.

ولی هیچ دلیلی بر لزوم دوست داشتن غیر اهل بیت وجود ندارد، هر چند مؤمن باید حرمت مؤمن را حفظ کند و کینه کسی را در دل نگیرد، که گفته‌اند: درخت دوستی بنشان که خیر بی حساب آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

همچنین در آن جزوه نقل کرده‌اند که ابن تیمیه گفته است:

جایز نیست یکی از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به درود فرستادن مختص نماید، نه ابوبکر و نه عمر و نه عثمان و نه علی، و هر کس چنین کند بدعت‌گزار است، پس باید بر همه آنها صلوات بفرستد، یا اینکه همه آنها را ترک کند.<sup>۲</sup>

ما می‌گوییم: اختصاص دادن آل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ را به درود و صلوات، نه تنها بدعت نیست، بلکه عمل به سنت و امر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، همان‌گونه که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «در صلوات بر من بگویید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ**»<sup>۳</sup> و نیز اگر باید بر همه یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (یعنی بر ابوبکر و عمر و عثمان و...) صلوات فرستاد، پس چرا در تشهد نمازهایتان

۱. سوره شورا / ۲۳.

۲. صفحه ۳۸.

۳. روایات مربوط به کیفیت صلوات را طبق نقل بخاری و مسلم در صفحه ۱۹۳ تا ۱۹۵ کتاب «روزهای مدینه» مطالعه کنید.

و در نماز بر مرده‌هایتان و برای مستجاب شدن دعا‌هایتان! تنها بر محمد و آلش صلوات می‌فرستید؟ و چرا دیگران را یاد نمی‌کنید؟!<sup>۱</sup>

بعلاوه، اگر فرق گذاشتن جایز نیست و بدعت است، چرا عایشه - طبق نقل بخاری - گفته است: «إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ»<sup>۲</sup> و به حضرت زهرا عليها السلام درود و سلام فرستاده و به پدرش ابوبکر، حتی «رضی الله عنه» هم نگفته است.

نیز چرا مسلم، در صحیحش نوشته است: «بَابُ فَضَائِلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ»<sup>۳</sup> ولی در باب فضائل ابوبکر و عمر و عثمان و ام سلمه و عایشه و دیگران، تنها به «رضی الله عنه» اکتفا کرده است و به هیچ یک از آنها درود و سلام نفرستاده است.<sup>۴</sup>

همچنین، بخاری در صحیحش فرق گذاشته و گفته است: «بَابُ مُتَّقِبَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ» ولی در باب مناقب ابوبکر و عمر و دیگران گفته است: «رضی الله عنه» و بر آنها درود و سلام نفرستاده است.<sup>۵</sup>

### مرتد شدن گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم

علاوه بر آنچه گذشت بخاری و مسلم روایات متعددی نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ گروه بسیاری از صحابه مرتد شدند، و در قیامت حتی شفاعت پیامبر ﷺ وسیله نجات آنان نخواهد شد، روایات چنین است:

۱. به صفحه ۱۸۹ کتاب «روزهای مدینه» مراجعه کنید.

۲. صحیح بخاری، چاپ دارالسلام، الرياض، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۴۲۶، ح ۳۷۱۱.

۳. صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶.

۴. همان، ص ۱۰۳۴ تا ۱۰۵۱.

۵. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶ تا ۶۳۳.

۱- بخاری از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلِّونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي؟ فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ إِرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می شوند، پس آنان از حوض (کوثر) ممنوع و دور و رانده می شوند، پس می گویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می فرماید: تو نمی دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و بطور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.<sup>۱</sup>

۲- نیز بخاری از مسیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلِّونَ عَنْهُ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ إِرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می شوند، می گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می گوید: تو نمی دانی چه حوادثی بعد از تو بوجود آوردند، بی شک آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب گرد کردند.<sup>۲</sup>

۳- نیز بخاری از ابوهریره نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَيَبِينُهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ إِرْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص ۱۱۳۸، ح ۶۵۸۶.

رَجُلٌ مِّنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى التَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ إِزْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَىٰ فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلٍ<sup>۱</sup> النَّعَمَ.»

«هنگامی که [روز قیامت] من ایستاده‌ام، جماعتی (گروهی) وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می‌شود و به آنها می‌گوید: به سرعت بروید، پس من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] من می‌گویم: این افراد چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می‌شود و می‌گوید: با شتاب به آن سمت بروید، من می‌گویم، کجا بروند؟ می‌گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] به خدا سوگند من می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند، پس کسی از آنها را نمی‌بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهمل و غیر مسئول.»<sup>۲</sup>

۴- همچنین بخاری از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّىٰ أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ أَنْاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مَنِّي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَاللَّهِ مَا بَرِحُوا يَزْجَعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ...»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من کنار حوض (کوثر) حاضرم تا ببینم چه کسی از شما بر من وارد می‌شود، و بزودی مردم نزد من مؤاخذه می‌شوند. پس گفته می‌شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته‌های خود برگشتند...»<sup>۳</sup>

۱. أهمل: من الابل: السدى المتروك ليلاً ونهاراً يرعى بلا راع: اقرب الموارد.

۲. صحيح بخارى، كتاب الرقاق، باب فى الحوض، ح ۶۵۸۷.

۳. بخارى، كتاب الرقاق، باب فى الحوض، ح ۶۵۹۳.

۵- همچنین بخاری در کتاب «الفتن» از اسما نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ

فرمود:

«أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ، فَيُؤَخِّدُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي، فَأَقُولُ:  
أُمَّتِي، فَيُقَالُ: لَا تَدْرِي مَشَا عَلَيَّ الْقَهْقَرَى.»

من کنار حوض هستم و انتظار می‌کشم که چه کسی بر من وارد می‌شود، پس مردم از نزد من گرفته می‌شوند، می‌گویم: اینها امت من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی، آنها به قهقرا رفتند.<sup>۱</sup>

۶- نیز بخاری از ابو وائل نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ لَيَرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالُ مَنْكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُمْ  
لَنَا وَلَهُمْ، اخْتَلَجُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي، يَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا  
أَخَذْتُوا بَعْدَكَ.»

«من کنار حوض [کوثر] هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می‌شوند، من می‌خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و رانده می‌شوند، می‌گویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می‌گوید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای بوجود آوردند.»<sup>۲</sup>

۷- همچنین بخاری از سهل بن سعد نقل کرده است که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ... لَيَرِدُ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ  
بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، قَالَ: وَ سَمِعْتُ أَبِي سَعِيدَ الْخُدْرِي لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ: إِنَّهُمْ  
مِنِّي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا بَدَلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سَحَقًا سَحَقًا لِمَنْ بَدَّلَ

۱. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَ الَّذِي ظَلَمُوا مِنْكُمْ

خاصة﴾، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۸.

۲. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۹.

بَعْدِي (سُحِقًا = بُعِدًا) (سَحِيقٌ = بَعِيدٌ).

«من پیش از شما کنار حوض حاضرم... گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم، آنها نیز مرا می‌شناسند. پس بین من و آنها حائل پدید می‌شود... می‌گویم: اینها از من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند (جابجا کردند) پس من می‌گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد، دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.»<sup>۱</sup>

در «صحیح مسلم» نیز همین روایات و در برخی آنها با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ» و در برخی با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ» آمده است.<sup>۲</sup>

نیز در صحیح مسلم از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره‌ای بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾. پس از آن فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهری است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت امتم بر من وارد می‌شوند، ظرف‌های آن به عدد ستارگان است پس بنده‌ای از امتم از آن باز گرفته می‌شود (منع می‌شود). پس می‌گویم خدایا این بنده، از امت من است، خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای به وجود آوردند. [ما تَدْرِي مَا أَحْدَثَتْ بَعْدَكَ].<sup>۳</sup>

۱. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۵۰.

۲. کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا ﷺ و صفاته، ح ۲۲۹۰ و ح ۲۲۹۳ و ح ۲۲۹۴ و ح ۲۲۹۵ و ح ۲۲۹۷ و ح ۲۳۰۴.

۳. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰.

البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی‌کنند که بعد از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه حادثه‌ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می‌شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله صحبت می‌کنیم می‌گویند آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده‌اند به اجتهاد خود عمل کرده‌اند. عجباً، عجباً اگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می‌شوند؟ و چه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

**یادآوری:** ارتداد: به عقب برگشتن و پس از مسلمان شدن، به جاهلیت رجوع کردن و ترک اعمال صالح نمودن است.

ضمناً از روایت اخیر که مسلم نقل کرده، استفاده می‌شود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره است و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوره را با بِسْمِ اللَّهِ قرائت فرمود. ولی آنها هم اکنون این سوره را که در نمازهایشان می‌خوانند، بسم الله آن را حذف می‌کنند و نمی‌خوانند.

#### یادآور می‌شوم:

در این روایات که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کسانی که مرتد شده‌اند، کلمه «اصحابی» و «امت» است و معلوم است که این دو تعبیر شامل عترت و اهل بیت آن حضرت نمی‌شود.

همچنین این روایات و تجزیه و تحلیل آنها، از بسیاری حوادث که بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش آمده و در روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آمده و شیعیان می‌گویند، پرده برمی‌دارد، خصوصاً تعبیرهای «بَدُّوا»، «أَخَذُوا»، «مَشَوْا عَلَى الْقَهْقَرَى»، «هَلُمَّ إِلَى النَّارِ»، «فَلَا أَرَا يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا هَمَلُ النَّعَمِ»، «إِزْتَدُّوا» و «يَرْجِعُونَ عَلَيَّ

«أَعْقَابِهِمْ» و در قرآن کریم است که: ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ «پس آیا اگر او [محمد] بمیرد و یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترک می‌کنید] و به روش گذشتگانان برمی‌گردید؟»

نیز این که اهل تسنن می‌گویند: از آن چه برای اصحاب پیامبر ﷺ اتفاق افتاده و از اختلافاتی که میان آنها رخ داده است، نباید بحث کرد و همه اجتهاد کرده‌اند، با این روایات سازگار نیست، و این روایات که در صحیح‌ترین کتابهای خودشان آمده، بیان‌گر این است که هر کاری کردن و اسمش را اجتهاد گذاشتن، مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه از این‌ها معلوم می‌شود، صرف این که کسی از صحابه بوده است، موجب نجات او نمی‌شود، آیه مبارکه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾<sup>۲</sup> و آیه مبارکه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾<sup>۳</sup> و امثال این‌ها دلیل بر بهشتی بودن همه آنها نمی‌شود، خصوصاً در آیه اخیر که خداوند متعال فرموده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» از مؤمنین خوشنود شده است، نه از هر کس که بیعت کرده و نه از خصوص صحابه.

اکنون ای خواننده محترم، در قضاوت شتاب مکن و با ارائه یک یا دو آیه فریب مخور، و با رجز خوانی، تحت القائات مغرضانه قرار مگیر، بلکه به اهل خبره مراجعه کن، و به کسانی که در تفسیر و روایات معتبر و در تاریخ، کار کرده و از آنچه در صدر اسلام و پس از پیامبر اسلام ﷺ اتفاق افتاده، و از آنچه بر اهل بیت مظلوم رسول خدا ﷺ وارد کرده‌اند، به طور دقیق اطلاع دارند، مراجعه کن،

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۳. سوره فتح، آیه ۱۹.

و در همان آیاتی که درباره صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و منافقین اطراف آن حضرت، از تفسیر و کتابهای معتبر اهل تسنن، آوردم - که مثنی بیش نبود، ولی نمونه خروار است - دقت کن، و بدان جز تمسک به حدیث ثقلین هیچ راهی که موجب نجات و سعادت بشود، نخواهی یافت. والسلام علی من اتبع الهدی.

آری، وجدان بیدار هر مسلمانی حکم می‌کند به اینکه اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، با دیگران، از زمین تا آسمان، بلکه تا عرش الهی تفاوت دارند.

### آیا مقایسه امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام با دیگران ظالمانه نیست؟

آیا سزاوار است کسی را که خداوند سبحان، نفس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرارش داده است: «وَأَنْفُسُنَا»، و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را واجد با ارزشترین صفات انبیاء بزرگ دانسته است (روایت در صفحه... گذشت) مقایسه و حتی در رتبه بعد از کسی قرارش داد که گفت: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فِيكُمْ»؛ مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم و حال اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَام در میان شما است.<sup>۱</sup>

آیا انصاف است کسی را که فرمود: «وَيَنْحَدِرُ عَنِّي السَّبِيلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»، سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و پرندگان بلند پرواز اندیشه‌ها، به

۱. این جمله را ابوبکر گفته است. تجرید العقائد خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله، مبحث امامت و خلافت. و قوشچی (که از دانشمندان اهل تسنن است) متن تجرید را آورده است [که ابوبکر گفت: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فِيكُمْ»] و بیان کرده است که: اگر ابوبکر در این کلامش صادق بوده است، صلاحیت امامت نداشته و اگر هم کاذب بوده است، باز هم صلاحیت نداشته... (شرح تجرید قوشچی، چاپ منشورات رضی - بیدار - عزیزی، ص ۳۷۱). و الامامة والسياسة ابن قتيبة، ج ۱، ص ۳۱؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۲؛ تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۱۲۷، و شرح ابن ابی الحديد (بیست جلدی) ج ۱، ص ۱۶۹ و تذكرة الخواص، ص ۶۲. البته در تذكرة الخواص و برخی منابع ذکر شده «و علی فیکم» نیامده است.

بلندای دانش من نتوانند پرواز کرد.<sup>۱</sup> و پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»، مقایسه و حتی بعد از کسی قرارش داد که بارها گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»؛ «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود». و گفت: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْحِجَالِ»؛ همه مردم عالم تر از عمر هستند، حتی زنان و دختران در حجله.<sup>۲</sup> و خلاصه آیا این مقایسه‌ها ظالمانه نیست؟

مؤلف: در پایان متذکر می‌شوم که بنای اینجانب است که مطالب را مستند، روان، بدون غلط، مختصر و مفید پیاده کنم.

از حضرت امیر علیه السلام نقل است که فرمودند: «لَا تَطْلُبْ سُرْعَةَ الْعَمَلِ وَأَطْلُبْ تَجْوِيدَهُ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَسْأَلُونَ فِي كَمِّ فَرَعٍ مِنَ الْعَمَلِ إِنَّمَا يَسْأَلُونَ عَنْ جَوْدَةِ صَنْعَتِهِ»<sup>۳</sup> «در انجام کار شتاب نکن، بلکه سعی کن آن را خوب انجام دهی، زیرا مردم از مدت انجام کار نمی‌پرسند، بلکه از خوبی آن می‌پرسند».

در عین حال، از تذکر و پیشنهاد استقبال می‌کنم. و آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. تجرید الاعتقاد خواجه نصیر رحمته الله، مبحث خلافت و امامت.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، ج ۴، ص ۵۶۳، و ۲۰ جلدی، ج ۲۰، ص ۲۶۷.

## مناظرات در مکه و مدینه

### مقدمه

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ:  
 ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ  
 الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

و خوش‌گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد  
 کیست؟ و بگوید: من از تسلیم‌شدگانم.

پیگیری‌های مداوم شیعه در اثبات حقوق حقه‌ی اهل بیت عصمت و طهارت  
 صلوات‌الله‌علیهم و تبلیغات دامنه‌دار آنان راجع به حقانیت شیعه در فرصت‌های  
 مناسب، از مسلمات تاریخ است، منتهی گاهی استقلال بدست آورده و زمانی با  
 شکست ظاهری مواجه می‌شدند.

مردان بزرگ شیعه، بجرم تبلیغ و حق‌گویی، تحت فشارها و شکنجه‌های  
 طاقت‌فرسا قرار می‌گرفتند و گاهی در حال سخن گفتن دستگیر شده به پای  
 چوبه‌دار و یا به زندان و یا به تبعیدگاه رانده می‌شدند؛ با این حال روز به روز بر

۱. سوره‌ی فصلت: آیه ۳۲.



تعداد آنان افزوده شد و دامنه تبلیغات و گفتگوهایشان در فرصت‌های مناسب رو به ازدیاد بود.

ابوذر در همین راه به وضع فجیع و ناگواری به شام و سپس به ریزه تبعید شد. صعصعه و مالک اشتر به همین جرم به شام و یمن تبعید شدند. عمار یاسر به خاطر حق‌گویی در اثر شکنجه غش کرد.

حجر بن عدی، عمرو بن حمق، سعید بن جبیر و قنبر غلام با وفای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جهت علاقه به آن حضرت و حمایت از مقام ولایت کشته شدند.

به طور فشرده تاریخ نشان می‌دهد که شیعیان مبرز، هیچ‌گاه فرصت را از دست نداده با دلیل و برهان، بوسیله قلم و بیان، از حق و حقانیت حمایت کردند. ما هم به نوبه خود در زمان و مکان مناسب باید همان برنامه را پیش گرفته؛ حتی المقدور انجام وظیفه کنیم و از خداوند متعال بخواهیم که ما را در این طریق موفق بدارد، ما را به تبلیغ و ارائه حق مؤید دارد و ما را به این وظیفه مهم الهی آشنا فرماید و باید گفت تاریخ ائمه علیهم السلام و اصحاب بزرگ آنان که همیشه تحت نظر، زندان، در میدان‌های نبرد و یا در تبعیدگاه‌ها به سر برده و سرانجام هر یک به نحوی کشته شدند، بزرگترین دلیل لزوم راهنمایی و هدایت می‌باشد و کمترین اثرش آن است که مخالفین، مصداق این آیه مبارکه قرار می‌گیرند: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛ «تا هلاک شوند، از روی دلیل و برهان هلاک شود».

در صورتی که عملاً ثابت شده که مخالفین شیعه و آنان که از عقاید و برنامه‌های شیعه اطلاعی نداشته‌اند با شنیدن حقایق و عقاید این فرقه ناجیه، دست از عداوت کشیده و بسیاری اوقات به درستی و صحت عقائد و اعمال

شیعیان اعتراف نموده‌اند بعلاوه جمعی از آنان به مذهب حقه جعفری  
گرویده‌اند.

این جانب در سال (۱۳۵۰ ش) به سفر حج مشرف شدم و در مدینه منوره و  
مکه معظمه با بسیاری از برادران مسلمان تماس گرفته صحبت کردم. مطالبی  
مطرح شد و نتیجه‌های مثبتی گرفتم.

پس از مراجعت به تشویق جمعی از بزرگان، و اساتید معظم خود، بر آن شدم  
که عمده مناظراتم را گردآوری و در اختیار همگان قرار دهم تا معلوم شود که  
دلیل و برهان و تبلیغ و سخن، چگونه طرف را تسلیم و او را از تهمت زدن و  
بدبینی باز می‌دارد؛ بعلاوه این نوشته باعث شود که زائران خانه خدا اگر به زبان  
عربی آشنا هستند قبل از حرکت، طریق استدلال و صحبت با آنان را فراگیرند و  
به این وسیله توجه کنند که از چه راه وارد بحث شوند و چه نکته‌های قابل توجه  
را که آنان نمی‌توانند منکر شوند و از مسلمات است بیان نمایند.

خصوصاً که یکی از فواید حج و علل تشریح آن همین موضوع است و در  
وسائل، ج ۸، ص ۸، روایاتی در این زمینه وارد شده که قسمتی از آنها را در  
کتاب «اسرار حج»<sup>۱</sup> یادآور شدم.

همچنین در سالهای بعد که مشرف بودم مناظراتی داشتم که چند مورد آن را  
نیز در ادامه آوردم.

این مناظرات، در کتابهای دیگرم به طور پراکنده چاپ شده و مناسب دیدم  
آنها را یکجا ضمیمه این کتاب نمایم.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

۱. اخیراً کتاب «اسرار حج» با اضافاتی به نام «مشعل زائر» چاپ و منتشر شد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا \* يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ  
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گوید تا اعمالتان را  
برای شما اصلاح کند و گناهتان را ببامرزد و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت  
کند، بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

﴿فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾<sup>۲</sup>  
هر که هدایت یافت تنها به نفع خود هدایت می یابد، و هر که گمراه گردد، فقط به  
زیان خود گمراه می شود.

۱ ابتدا به مدینه مشرف شدیم و در آنجا وارد یکی از فروشگاه‌های مقابل  
باب جبرئیل شدم<sup>۳</sup> (اسم یکی از درب‌های مسجدالنبی ﷺ باب جبرئیل است)  
شخصی حدود ۳۵ ساله در گوشه مغازه نشسته بود. مختصری صحبت کردم.

۱. سوره احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

۲. سوره یونس / ۱۰۸.

۳. در آن زمان، اطراف مسجدالنبی بازار و مغازه بود.

سؤال کرد: اهل کدام کشور می باشی؟

گفتم: ایرانی هستم. گفت: جعفری هستی؟

گفتم: آری و افتخار ما همین است. گفت: چطور؟

گفتم: برای اینکه از قرآن و عترت پیامبر ﷺ پیروی می کنیم و به حدیث، «اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ اَلثَّقَلَيْنِ، كِتَابِ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِيْ اَهْلِ بَيْتِي» تمسک کرده ایم.

بعد گفتم: اگر پیامبر اکرم ﷺ روز قیامت از ما سؤال کند که دستورات دینتان را از چه کسی فرا گرفتید؟ ما جعفری ها می گوییم: از قرآن و عترت، چون خودت فرمودی: هر کس به این دو تمسک کند هرگز گمراه نمی شود و اهل نجات است. اما اگر از شما سؤال کند که دستور دینتان را از چه کسی فرا گرفتید؟ شما چه جواب می دهید؟ می گوید عترتت را رها کرده به قول این و آن عمل کردیم؟ پاسخ این مطلب را نداد و به اصطلاح خواست نقطه ضعف از ما بگیرد، لذا گفت: شما جعفری ها نسبت به برخی خلفا بی اعتنا هستید و حال اینکه باید دوست و علاقمند به آنان باشید.

گفتم: مسلمان چگونه ظالم را دوست داشته باشد و به او علاقه ورزد و حال اینکه خدا فرموده است:

﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾<sup>۱</sup>

به ظالم تکیه نکنید که آتش شما را فرا می گیرد.

و چگونه می توان ظالم را خلیفه پیغمبر ﷺ خواند با اینکه خدا فرموده است:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد.

۱. سوره هود / ۱۱۳.

۲. سوره بقره / ۱۲۴.

گفت: آنها چه ظلمی کرده‌اند و گناهشان چیست؟

گفتم: ظلم بالاتر از اینکه خانه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را غصب کردند و وصیت نمودند که ما را در حجره آن حضرت که ملک شخصی وی بود؛ دفن کنید و حال اینکه خداوند در قرآن مجید صریحاً از این عمل نهی کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup>

ای گروه مؤمنان بدون اذن داخل خانه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشوید.

و آیا کسی گفته است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کسی اذن داد؟ یا اینکه آنان تصرف غاصبانه و ظالمانه کردند؟

گفت: این آیه در این باب نازل نشده است. شأن نزول آن این است که روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چند نفر از اصحاب را مهمان کرد. همین که سفره پهن شد یک عده بدون دعوت و اذن وارد خانه آن حضرت شدند و سر سفره نشستند.

گفتم: قبول کردم، اما با قطع نظر از این آیه، آیا از نظر اسلام داخل شدن در خانه غیر بدون اذن جایز است؟

گفت: خیر.

گفتم: پس اینها غصب کردند و در ملک غیر تصرف نمودند، آن هم ظلم است و خدا در قرآن از ظلم و ظالم مذمت کرده است.

گفت: این که آنها وصیت کردند ما را در خانه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفن کنید از اسرار است و ما نمی‌توانیم به سر این وصیت پی ببریم و نباید دخالت کنیم.

گفتم: اولاً اسلام سر ندارد، ثانیاً اگر بگوییم تصرف آنها در خانه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اسرار است و نباید حرف زد پس هر کس ظلم و تعدی کند و در مال مردم تصرف نماید و بگوید سر است، آیا این حرف درست است و چنین چیزی می‌شود؟

گفت: خلاصه ما نمی دانیم و آن روز نبوده ایم تا سر این وصیت و تصرف را بدانیم پس چه بهتر که حرفش را هم نزنیم.

گفتم: قبول کردم که این مطلب از اسرار است اما نارضایتی فاطمه علیها السلام را از خلیفه اول چه بگوییم و اسم این عمل را چه بگذاریم؟ این را که نمی توانیم سر بخوانیم، چون آشکارا و بدیهی است.

گفت: از کجا معلوم که فاطمه از آنان ناراضی بوده است؟

گفتم: در کتب صحاح خودتان آمده است که فاطمه علیها السلام در حالی که از خلیفه اول غضبناک بود دنیا را وداع گفت.<sup>۱</sup>

گفت: چنین حدیثی در کتب ما نیست.

گفتم: اکنون که من کتاب در اختیار ندارم تا مدرک آنرا ارائه دهم اما دلیل و مدرک زنده و حاضر و در مقابل چشمتان به شما ارائه می دهم و آن مخفی بودن قبر حضرت زهرا علیها السلام است و علتش هم همان است که از آنها ناراضی بود و نخواست بر جنازه اش حاضر شوند و نماز بخوانند.

لذا وصیت کرد شبانه دفنش کنند و مخفیانه به خاکش بسپارند و چقدر ناراحت بوده که چنین وصیتی نموده با اینکه پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر کسی شب از دنیا برود دفنش را تأخیر بیندازید تا روز شود و مؤمنین جمع شوند و در تشییع جنازه و نمازش شرکت کنند.

و باید دختر رسول الله صلی الله علیه و آله خیلی ناراحت باشد تا بر خلاف دستور پدرش که امر

۱. صحیح بخاری در باب غزوة خیبر ج ۶ ص ۱۹۶ از عایشه نقل می کند که فاطمه علیها السلام بر خلیفه اول غضب نمود و با او حرف نزد و به همان حال غضب او را ترک گفت تا از دنیا رفت و همین که از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه بر جنازه او نماز خواند و دفنش نمود و ابوبکر را خبر نکرد. در صحیح مسلم ۲ ص ۷۲ و مسند احمد ۱ ص ۹۰۶ و تاریخ طبری ۳ ص ۲۰۲ و منابع دیگر این حدیث نقل شده است. (الغدیر ج ۷ ص ۲۲۷)

مستحبی است وصیت کند و از این وصیت معلوم می‌شود که آنان دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را سخت رنجانده‌اند و آزارش کرده‌اند و پر واضح است که اذیت و آزار فاطمه علیها السلام اذیت و آزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است چون خود آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.

فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.

گفت: قبر فاطمه علیها السلام مخفی نیست. قبر او در قبرستان بقیع است.

گفتم: اگر قبر آن حضرت در بقیع است پس این قبر که داخل مسجد است، قبر چه کسی است؟ و آیا این قبر دروغ است؟ - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله ساختمان مستطیلی وجود دارد که یک قسمت آن حجره و مدفن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک قسمتش حجره حضرت زهرا علیها السلام است و داخل حجره حضرت زهرا یک قبر به ارتفاع یک متر ساخته شده و بالای آن قبر به خط درشت نوشته است: «هَذَا قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» - بنده نگاه کردم و این عبارت را خوانده در ذهنم بود تا اینجا به کار بردم - به او گفتم: این قبر و این نوشته چیست؟ و اگر قبر در بقیع است این صورت قبر و علامت را چرا گذاشته‌اید؟

گفت: قبر آن حضرت در بقیع است و این نوشته غلط است.

گفتم: این صورت قبر و این نوشته که از شیعیان نیست و شما سنی‌ها این ساختمان‌ها و این بنا را سر پا کرده‌اید و نوشته‌ها مال شما است. چرا انصاف نمی‌دهی و واضحات را هم منکر می‌شوی؟

گفت: این نوشته‌ها را دولت قبل نوشته است و ما قبول نداریم.

گفتم: بالأخره دولت قبل هم سنی بوده و چون احتمال می‌داده‌اند که قبر آن حضرت اینجا باشد لذا نوشته‌اند. سپس گفتم: از این هم می‌گذریم.

بگو چرا فاطمه علیها السلام محسنش را سقط کرد و سبب آن چه بود؟ بگو قبر

محسنش کجا است؟ چرا خودش در جوانی از دنیا رفت؟ البته این جملات را با حال حزن و تأثر می‌گفتم و خلاصه با بیان تأثرآور گفتم: آری ما شیعیان در این حوادث فکر می‌کنیم و می‌گوییم چه شد که فاطمه علیها السلام سقط جنین کرد؟ چه شد که قبر بچه‌اش نامعلوم است؟ چرا خودش در جوانی از دنیا رفت؟ و به چه علت قبرش مخفی است؟ و برای این مصیبتها گریه می‌کنیم و نمی‌توانیم گریه نکنیم. گفت: ما که در آن زمان نبوده‌ایم تا علت این حوادث را بدانیم و درباره آنها قضاوت کنیم.

گفتم: چرا فدکش را غصب کردند و کارگرایش را از آن بیرون نمودند؟ گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما انبیا چیزی از مال دنیا ارث نمی‌گذاریم و هر چه گذاشتیم صدقه است.

گفتم: این حدیث دروغ است چون بر خلاف قرآن مجید است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف قرآن چیزی نمی‌گوید، در قرآن آمده که: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾<sup>۱</sup> سلیمان از داود علیه السلام ارث برد.

و نیز از قول حضرت زکریا نقل کرده است که گفت:

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾<sup>۲</sup>

خدایا از لطف خاص خود فرزندی صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد.

و همین که این حدیث را که تو خواندی به قرآن عرضه کردیم و خلافتش را در آن یافتیم یقین می‌کنیم که ساختگی است و ارزش ندارد.

گفت: این آیات مربوط به مال دنیا نیست بلکه مربوط به مقام نبوت است، که

۱. سوره نمل / ۱۵.

۲. سوره مریم / ۵.

پیامبران الهی از خداوند خواستند که رسالت را در فرزندانشان قرار دهد.

گفتم: اولاً اگر این حدیث صحیح است، چطور ابوبکر و عمر گفتند ما را در حجره پیامبر ﷺ دفن کنید، مگر به گفته خودشان، حجره پیامبر صدقه نبود؟ مگر خدا نفرموده است ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾؛ «صدقات فقط مال فقرا است.» مگر محل دفن نباید مباح باشد؟ و یا اینکه برخلاف قرآن عمل کردند؟ ثانیاً: فاطمه علیها السلام به این آیات تمسک کرده و فرموده است: فدک مال من است و پر واضح است که معنای قرآن را دختر رسول خدا ﷺ بهتر از سایرین می دانسته است. ثالثاً اگر فدک مال فاطمه علیها السلام نبود چرا پس از چند سال عمر بن عبدالعزیز آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند؟ رابعاً اگر چنین حدیثی از پیامبر ﷺ بود بطور حتم فاطمه علیها السلام ادعای فدک را نمی کرد و البته که فاطمه علیها السلام در عمل به فرمایش پدر بزرگوارش بیش از دیگران اهتمام داشت. و اگر بگویید او از این حدیث آگاه نبود. می گویم چگونه او که اهل بیت رسول الله ﷺ است و این حدیث مربوط به او می باشد از این حدیث خبر نداشته و حضرت رسول ﷺ برای او نفرموده و به علی علیهما السلام خبر نداده و او هم نشنیده است اما دیگران که اجنبی بوده اند شنیدند و عمل کردند؟

گفت: من این حرفها را نمی دانم. فقط می دانم که هر کس اصحاب پیامبر ﷺ را لعن کند کافر است و شما شیعیان به برخی از زنان پیامبر ﷺ و معاویه بد می گوید.

گفتم: از انصاف خارج نشو. ما هر چه می گویم از روی دلیل و برهان و فکر می گویم. اگر جواب ما را دادید البته با شما هم عقیده می شویم و الا محال است که حقایق و واضحات را نادیده بگیریم و کور کورانه دنبال شما بیایم. حال بگو بدانم چرا عایشه خانه خود را رها کرد و به بصره رفت و چرا بر خلاف صریح قرآن عمل کرد و به چه حسابی با خلیفه رسول الله ﷺ جنگ کرد؟ و خلاصه در آن سفری که عایشه به بصره رفت دو گناه بزرگ مرتکب شد: اول اینکه آیه شریفه، ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ...﴾ (سوره احزاب/ ۳۱) و آیه ﴿وَقُرْآنَ

فِي بُيُوتِكُنَّ... ﴿ (سوره احزاب/۳۲) را نادیده گرفت و از چنین آیه صریحی چشم پوشی نمود. دوم اینکه با حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام جنگ کرد و جنگ با علی عَلَيْهِ السَّلَام، جنگ با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است چون خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

يَا عَلِيُّ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي.<sup>۱</sup>

یا علی سازش با تو سازش با من است و جنگ با تو جنگ با من است.

بنابراین عایشه در واقع با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جنگ کرده و جنگ با آن حضرت جنگ با خدا و محکوم است.

گفت: درست است که عایشه از خانه خارج شد و به قصد جنگ با علی عَلَيْهِ السَّلَام به سوی بصره رفت ولی در بین راه همین که به حوآب رسید و سگهای آن محل جلوش رفته پارس کردند. کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یادش آمد و توبه کرد.<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی) ج ۴، ص ۵۲۰.

۲. ابن عباس نقل کرده که روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که تمام زنانش حاضر بودند فرمود: یکی از شما سوار بر شتر قوی بپیکر می شود و سگهای حوآب (محلی است معروف) جلو راهش می آیند و به او حمله می کنند و از سمت راست و چپ جمعیت فراوانی کشته می شوند و تماماً اهل جهنم اند. همین که عایشه به حوآب رسید سگ ها جلو آمده سخت حمله کردند بطوری که بعضی از شترها رم نمودند. یکی از اطرافیان عایشه گفت: وه که سگ های حوآب چقدر زیاد و چه اندازه پارس کننده اند. عایشه وقتی این جمله را شنید بیاد کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افتاد و زمام شتر را برگردانید که من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: یکی از شما سوار شتر می شوید. و خلاصه حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیان کرد. همراهان عایشه دیدند اگر عایشه برگردد در برابر علی عَلَيْهِ السَّلَام کاری از پیش نخواهند برد لذا یکی از آنها به عایشه گفت: این محل حوآب نیست و از حوآب گذشتیم.

عایشه گفت: شاهد شما کیست و از کجا که اینجا حوآب نباشد؟

رفتند پنجاه نفر عرب را پول داده آوردند و تماماً شهادت دادند که این محل حوآب نیست و از حوآب گذشته اند. همین که عایشه شهادت آنان را شنید رو به بصره حرکت کرد (النص والاجتهاد مرحوم سید شرف الدین قدس سره).

گفتم: اگر توبه کرد چرا از همان محل بر نگشت؟ و چرا تا پایان جنگ ایستادگی نمود؟ و بعلاوه اگر توبه کرد پس چرا هنگامی که خبر شهادت حضرت امیر علیه السلام به او رسید خوشنود شد و شادی کرد و سجده شکر بجا آورد!<sup>۱</sup> و نیز اگر توبه کرد پس چرا سوار قاطر شد و از دفن سبط اکبر حسن بن علی علیه السلام در حجره جدش پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نمود؟<sup>۲</sup> و خلاصه مخالفتش با قرآن و جنگش با امام زمان خود حضرت امیر علیه السلام قطعی است ولی توبه اش بر ما ثابت نشده و بلکه اعمال بعدی او شاهد این است که توبه نکرده و یا توبه را شکسته است.

دیگر اینکه اگر بنا بود تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خوب باشند و نافرمانی نکنند، نزول آیه **﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾** لغو و بی مورد بود و ما از این آیه می فهمیم که خداوند در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عمل آینده عایشه را گوش زد کرده و برای اتمام حجت، آن آیه را نازل فرموده است و صریحاً ابلاغ داشته که زنان پیغمبر نباید از منزل خارج شوند و تمام نظر، از این آیه مبارکه عایشه بوده است چون سایر زنان آن حضرت طغیان و سرکشی نداشته اند و ما می گوییم این آیه نازل شد تا دنیا طلبان نتوانند از مقام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره گیری کنند و آنان را آلت دست

۱. به صفحه ۵۷۳ کتاب «روزهای مدینه» مراجعه شود.

۲. النص و الاجهاد، ص ۳۳۳، از مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی مروانی داستان سوار شدن قاطر و منع از دفن امام حسن علیه السلام را نقل کرده است و نیز از مسعودی نقل نموده که: وقتی عایشه سوار قاطر شد قاسم بن محمد بن ابی بکر نزد او رفت و گفت ای عمه هنوز سرهایمان را از خونهای جنگ جمل نشسته ایم آیا می خواهی گفته شود روز قاطر شهباء؟ و نیز داستان سجده کردن عایشه را در همین کتاب نقل کرده است و در شب های پیشاور، ص ۷۳۳ آمده است که سبط بن جوزی در تذکره خواص الائمة، ص ۱۲۲ و مسعودی در اثبات الوصیة، ص ۱۳۶ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل کرده اند که: وقتی جنازه امام حسن علیه السلام را حرکت دادند عایشه سوار قاطر شد و با گروهی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه گرفتند و گفتند نمی گذاریم سبط اکبر را پهلوی جدش صلی الله علیه و آله دفن کنید.

قرار دهند و به عنوان حمایت از همسر پیامبر ﷺ ام المؤمنین دختر خلیفه رسول الله ﷺ مردم ساده و عوام را فریب داده و جنگ با علی را سرپا کنند. اما عایشه فریب خورد و حرف طلحه و زبیر را شنید و روی غرض ورزیهای شخصی به جنگ با امیرالمؤمنین علی اقدام کرد.

اما اینکه گفتی معاویه را لعن می کنیم و به عقیده شما لعن او موجب کفر است و لابد می خواهی بگویی ما کافریم. ما می بینیم معاویه در صفین با حضرت امیر جنگ کرد و طبق گفته رسول خدا ﷺ جنگ با علی جنگ با پیامبر ﷺ است و روشن است که جنگ با رسول خدا کفر خواهد بود و کافر مستحق لعن و ناسزا می باشد. گفت: معاویه بر سر خلافت با علی جنگ کرد و به اصطلاح دو پادشاه با هم جنگ کرده اند و این چه ربطی به این حرفها دارد؟

گفتم: اگر علی در صفین به معاویه دست می یافت او را می کشت یا نه؟  
گفت: آری، او را می کشت.

گفتم: آیا علی مسلمان را می کشت؟  
گفت: خیر.

گفتم: پس معلوم می شود که معاویه مسلمان نبوده که اگر علی به او دست می یافت او را می کشت و شما خودت اقرار داری که معاویه مسلمان نبوده است. ولی به زبان نمی آوری.

گفت: من اینها را نمی دانم و نبوده ایم که بفهمیم فعلاً نباید به آنها بد بگوییم.  
گفتم: اگر تو در آن زمان زندگی می کردی و در صفین حاضر بودی، در لشکر علی جا می گرفتی و یا در لشکر معاویه و با علی می جنگیدی؟ گفت: حال که نبوده ام.

گفتم: از تمام این حرفها گذشتم.

این که گفتی هر کس معاویه را لعن کند کافر است چون او از اصحاب

پیامبر ﷺ می‌باشد، این به چه دلیل است و چه کسی گفته که لعن اصحاب آن حضرت سبب کفر است؟

گفت: پیامبر ﷺ فرموده که اصحابم را دوست داشته باشید و هر کس به آنها بد بگوید و لعنشان کند کافر می‌باشد.

گفتم: اولاً: پیامبر ﷺ کجا چنین مطلبی را فرموده و در چه کتابی آمده و چه کسی آن را نقل کرده است؟ ثانیاً: طبق این روایت که تو نقل کردی باید بگویی: اولین کافر معاویه است، چون علاوه بر اینکه خودش حضرت امیر علی را لعن می‌کرد، مردم را هم به لعن و سب آن حضرت واداشت و سال‌های زیادی به دستور او بر سر منبرها علی را لعن کردند؛ و خلاصه اگر لعن اصحاب پیامبر ﷺ موجب کفر است جنگ با آنان نیز موجب کفر است و معاویه هم با علی را لعن کرد که از اصحاب خاص و از خلفای حتمی پیامبر ﷺ بود جنگ کرد و هم آن حضرت را لعن نمود و فرق بین ما و معاویه چیست؟ اگر ما با لعن معاویه کافر می‌شویم معاویه با لعن و جنگ با علی بطور حتم کافر شد، بلکه باید گفت معاویه اکفر کفار است. چون او در زمان رسول الله ﷺ بوده و ما پس از حدود هزار و چهار صد سال زندگی می‌کنیم. او شاید سفارشات پیامبر ﷺ را درباره علی از زبان پیامبر شنیده و ما نه از آن حضرت درباره معاویه سفارشی شنیدیم و نه کسی برایمان نقل کرده است. بعلاوه ما شیعه‌ها لعن بعضی از اصحاب را از معاویه یاد گرفتیم و اگر او در آن زمان به اصحابی همچون علی را لعن کرد که یک لحظه کفر و شرک اختیار نکرده لعن ننموده بود ما جرأت نمی‌کردیم به اصحاب دیگر پیامبر ﷺ لعن کنیم هر چند مدتی از عمرشان را هم به کفر و شرک گذرانده باشند. و خلاصه استاد ما در این عمل معاویه است و اگر در لعن برخی افراد گناهی باشد همه‌اش بگردن معاویه است.

گفت: نه ما حق نداریم آنها را لعن کنیم و معاویه که لعن کرد اجتهاد کرد و

اشتباه در اجتهاد گناهی نیست.

گفتم: ما هم در لعن به معاویه اجتهاد کرده‌ایم و وقتی اعمال و رفتار آنان را بررسی کرده و بر خلاف اصول مسلم اسلام می‌بینیم، می‌گوییم لعن آنها و هر کس مانند آنان باشد جایز است. بنابراین ما نیز گناهی نداریم و کافر نیستیم. بحث که به اینجا رسید از این شاخه به شاخه دیگر پرید ولی چون بحث طولانی شده بود خداحافظی کرده و رفتم.

البته این بحث حدود یک ساعت طول کشید و این شخص تعصب زیاد بکار نبرد و اطلاعات مذهبی او نسبتاً خوب بود و بنده تأسف خوردم که چرا کتاب «المراجعات» را همراه نبردم و اگر یک جلد از آن کتاب را همراه می‌داشتم و به این شخص می‌دادم نه تنها خودش شیعه می‌شد بلکه مبلغ شیعیان می‌شد. چون استعداد و آمادگی پذیرش حق را دارا بود. و در ضمن با این بحث قسمتی از مسلّمات آنان روشن گشت و معلوم شد که باید از مسلّمات خودشان گرفت و با آنان بحث کرد.

۲ یک نفر از آنها گفت: چرا شما شیعیان مرتب در نماز جماعت حاضر نمی‌شوید و بعضی از شما هم آهسته نماز می‌خوانید و اقتدا نمی‌کنید؟  
گفتم: اولاً خواندن سوره حمد، دلیل بر اقتدا نکردن نیست، چون خود شما و مفتی عربستان، «بن باز»، در کتاب احکام نمازش گفته است:

در تمام نمازها، واجب است سوره حمد را بخوانید [و فرقی بین نماز جماعت و فرادا و آهسته و بلند نگذارده است. و حکم کرده که] نماز بدون سوره حمد، باطل است و در نماز جماعت اگر امام جماعت به مقدار خواندن سوره حمد، سکوت کرد، مأوم در همان فرصت، سوره را بخواند و اگر سکوت نکرد، حمد را در حال قرائت امام بخواند و [گفته است:] حدیث «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» آیه ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ را تخصیص زده است بحال غیر نماز.

ثانیاً از بعضی شیعیان سؤال می‌کنیم که چرا اقتدا نمی‌کنید؟ به ما می‌گویند که اینها قرآن را تحریف کرده و مقداری از آن را حذف می‌کنند، لذا ما اقتدا نمی‌کنیم و ما روحانیون که معلم آنها هستیم جوابی نداریم به آنها بگوییم. وقتی این جواب را به او دادم از روی ناراحتی و تعجب گفت: ما کجای قرآن را تحریف و کم و زیاد کرده‌ایم؟

قرآن دستش بود، قرآن را گرفتم و باز کردم و گفتم این قرآنی است که شما خود چاپ کرده‌اید، در اول تمام سوره‌های آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوشته است در حالی که ما می‌بینیم امام جماعت مسجدالنبی همین سوره‌ها را می‌خواند ولی «بِسْمِ اللَّهِ» آن را نمی‌گوید و حذف می‌کند بنابراین اگر بسم‌الله از قرآن و جزء سوره است چرا نمی‌خوانید؟ و اگر از قرآن و جزء سوره‌ها نیست چرا در قرآن نوشته‌اید؟ پس شما قرآن را یا در خواندن کم و تحریف می‌کنید یا در نوشتن زیاد و تحریف می‌کنید.

گفت: «بِسْمِ اللَّهِ» را آهسته می‌خواند و اصلاً به نظر ما جزء سوره نیست. گفتم: اولاً ما دقت کرده‌ایم که گاهی اصلاً «بِسْمِ اللَّهِ» را در اول سوره نمی‌خواند و نوارهای قرآن که در مغازها می‌فروشد هم شاهد است که بدون «بِسْمِ اللَّهِ» خوانده‌اند و در بعضی از آنها هم شخص دیگری که از صدایش معلوم است، بین دو سوره بسم‌الله را خوانده و اضافه کرده است. و این نشان می‌دهد که قاری، «بِسْمِ اللَّهِ» را نخوانده است.

ثانیاً اگر می‌خواند، چرا مثل بقیه سوره بلند نمی‌خواند. و ما روایت داریم که از علامت مؤمن این است که بسم‌الله را بلند بخواند.

ثالثاً اگر جزء قرآن و جزء سوره‌ها نیست، چرا در قرآن‌ها در اول تمام سوره‌ها، به جز سوره براءت، «بِسْمِ اللَّهِ» را نوشته و چاپ کرده‌اید؟ و خلاصه ما که معلم این مردم هستیم نتوانستیم جواب آنها را بدهیم اکنون

اگر شما جوابی دارید بگویید تا به آنها بگوییم.  
گفت: من چیزی نمی دانم و باید علمای ما جواب بدهند.

۳ یک نفر از آنها گفت، چرا شما شیعیان ابوبکر و عمر را دوست نمی دارید؟  
گفتم: مگر لازم است کسی آنها را بالخصوص دوست داشته باشد، بلکه  
وظیفه هر مسلمانی است که همه مسلمانان را دوست داشته باشد. بلی همه  
مسلمانان باید اهل بیت علیهم السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بالخصوص دوست داشته باشند  
چون در قرآن است که اجر رسالت، دوست داشتن آل پیامبر صلی الله علیه و آله است.

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup>

[ای پیامبر] بگو: من از شما هیچ پاداشی جز مودت و دوستی نزدیکانم  
نمی خواهم.

گفت: ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا از همه مسلمانان افضل بوده و از این  
جهت باید آنان را بیش از همه دوست داشته باشیم.

گفتم: اولاً ما تابع قرآن هستیم و آیه ای نداریم که آنها افضل از دیگران هستند  
نیز آیه ای نداریم که حکم به دوست داشتن آنان کرده باشد. بعلاوه افضل بودن،  
دلیل لزوم دوست داشتن نمی شود. ثانیاً ملاک افضلیت چیست؟ اگر علم است که  
همه می دانیم علی علیه السلام بعد از رسول خدا از همه اعلم بوده و خدا فرموده است:

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۲</sup>

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای، و دانشمندان شما را به درجاتی [عظیم و با  
ارزش] بالا برد.

۱. سوره شوری / ۲۳.

۲. سوره مجادله / ۱۱.

و اگر ملاک افضلیت جهاد فی سبیل الله است که باز همه می دانیم اول مجاهد فی سبیل الله علی علیه السلام بوده و خدا فرموده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>

خدا جهادکنندگان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری داده است.

و اگر ملاک افضلیت، نسبت داشتن و خویشاوندی با رسول خدا است که علی علیه السلام پسر عم و داماد و پدر دو سبط رسول خدا بوده است. پس وجهی برای افضلیت آنها بر علی و آل رسول صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که ایمان ابوبکر از همه بیشتر بوده است و کسی که ایمانش بیشتر است پیش خدا و پیامبر محترم تر و عزیز تر و از همه افضل است و باید او را بیش از دیگران دوست داشت.

گفتم: اولاً چنین دلیل و روایتی مسلم نیست و ما قبول نداریم و در خارج هم شاهد و قرینه‌ای بر این مطلب وجود ندارد. بلی در خصوص سلمان فارسی روایات زیادی هست که ایمانش در درجه بالایی بوده تا آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ سلمان، از ما اهل بیت است.

اما درباره ابوبکر و عمر چنین عبارتی نفرمود.

ثانیاً اگر ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا افضل و محترم تر و مقدم بر اهل بیت بوده‌اند چرا شما در تشهد نمازهایتان می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؟ بلکه بجای آن باید بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ»؛ و نیز چرا در تکبیر دوم نمازها که بر مرده‌هایتان می خوانید می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»؟ و نمی گوید: «وَعَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ»؟ همچنین چرا در خطبه‌های نماز جمعه و غیره بعد از صلوات بر رسول خدا می گوید: «وَعَلَى

آلِه»، و بعد می‌گویید: «وَعَلَىٰ صَاحِبِهِ»؟ و خلاصه شما نمازها و آمرزش مرده‌هایتان را بدون صلوات بر آل محمد صحیح نمی‌دانید و دست به دامان آنها می‌شوید اما در مقام احترام و اظهار دوستی، دیگران را بر آنها مقدم می‌دارید. حتی ابو حنیفه و امام احمد حنبل و شافعی و غیره را بیش از آل رسول الله احترام می‌کنید.

گفت: اینکه در تشهد نماز و در نماز بر اموات و خطبه‌ها بعد از محمد ﷺ صلوات بر آل محمد می‌خوانیم چون به این صورت وارد شده است و باید به این صورت بخوانیم و تخلف جایز نیست.

گفتم: پس معلوم می‌شود تنها آل رسول خدا هستند که در کنار آن حضرت و در رتبه بعد از آن حضرت قرار دارند و این خود شاهد بزرگی بر تقدم و افضلیت آل رسول الله ﷺ است بر دیگران. بعد گفتم: قبول دارید که دوستی، اهل بیت پیامبر ﷺ واجب است؟

گفت: قبول داریم و آنها را دوست می‌داریم.

گفتم: اهل بیت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ و نشانه دوستی شما چیست؟

گفت: اهل بیت آن حضرت فاطمه زهرا و حسنین علی و علی هستند.

گفتم: پس چرا به جای احترام و دوستی بی‌احترامی کردید و قبورشان را خراب و ویران کردید؟

گفت: ساختمان روی قبر بدعت و حرام است.

گفتم: پس چرا ساختمان روی قبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر را خراب نکرده‌اید، چرا ساختمان روی قبر ابوبکر و عمر بدعت و حرام نشد و نیست اما ساختمان روی قبر سبط پیامبر ﷺ امام حسن مجتبی علی و به قول شما که قبر حضرت زهرا علیها السلام در بقیع است، ساختمان، روی قبر آن حضرت بدعت و حرام است؟

این مناظره حدود سه ربع ساعت طول کشید و عده‌ای از اهل سنت آمده و به آن شخص که طرف بحث اینجانب بود، گفتند: تو نمی‌توانی با این شیخ مباحثه

کنی و دست او را گرفته و همراه خود بردند.

۴ در بازار مدینه در مغازه عطاری مرد سالمند و در عین حال سرزنده‌ای نشسته بود. به زبان عربی نسبتاً صحیح با او صحبت کردم، گفت: شما اهل عراق هستی؟ گفتم: خیر ایرانیم. تا گفتم ایرانی فوراً تغییر قیافه داد و از آنجا که می‌دانند ایرانی شیعه است و ابوبکر و عمر و عثمان را دوست نمی‌دارند. لذا به من گفت: ابوبکر و عمر و عثمان را دوست داشته باش. و به اصطلاح خواست نصیحت و هدایت نموده باشد. بنده نیز بدون معطلی گفتم: چگونه کسی را دوست بداریم که فاطمه عَلَيْهَا دختر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را دوست نمی‌داشت و با او قهر بود و حرف نزد تا از دنیا رفت. ناراحت شد و گفت: از کجا که چنین مطلبی اتفاق افتاده است؟

گفتم: در «صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خيبر، حدیث (۴۲۴۰، ۴۲۴۱)، از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه عَلَيْهَا بر خلیفه اول غضب نمود و با او حرف نزد و به همان حال غضب او را ترک گفت تا از دنیا رفت و همین که از دنیا رفت شوهرش علی عَلَيْهِ شبانه بر جنازه او نماز خواند و دفنش نمود و ابوبکر را خبر نکرد.

گفت: بالاخره آنان خلفای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و از اصحاب آن حضرتند.

گفتم: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابِ اللَّهِ وَعِثْرَتِي.

و در مورد دیگر فرمود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابِ اللَّهِ وَعِثْرَتِي آلِ بَيْتِي.

من دو امر سنگین و گرانقدر در بین شما گذاشتم یکی کتاب خدا قرآن مجید و دیگری اهل بیتم، که اگر به این دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.

بعد گفتم: آیا این حدیث درست است؟  
گفت: آری.

گفتم: عترت چه کسانی هستند؟ دست روی چشم گذاشت و گفت: سیدنا  
علی علیه السلام فاطمه علیها السلام حسن علیهما السلام حسین علیهما السلام.

گفتم: ما شیعیان باین حدیث عمل می‌کنیم و آنچه در کتاب خدا است قبول  
کرده و آنچه عترت فرموده‌اند انجام می‌دهیم و اما غیر عترت را هر که می‌خواهد  
باشد قبول نداریم. بعلاوه شما که می‌گویید پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین برای خود  
تعیین نکرد. پس ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه آن حضرت نیستند. بلکه رئیس  
مسلمانان و امیر قوم بوده‌اند و مردم آنان را انتخاب کرده‌اند و خلیفه به کسی  
می‌گویند که شخص، او را به جای خود نصب کرده باشد.

و اما اینکه گفتمی از اصحاب آن حضرت بوده‌اند، مگر هر کسی چند روزی با  
پیامبر صلی الله علیه و آله بوده از صحابه به حساب می‌آید و محترم می‌شود و باید دوستش داشت؟  
گفت: البته که باید اصحاب آن حضرت را دوست داشته باشیم چون خود  
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اصحاب مرا دوست داشته باشید و آنان مانند ستاره‌های آسمان هستند».

گفتم: ما این روایت را قبول نداریم، چون در قرآن خلافتش آمده و علاوه خود  
اصحاب هم به این حدیث عمل نکرده‌اند. پس معلوم می‌شود چنین کلامی از  
رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر نشده است.

گفت: کجای قرآن بر خلاف این حدیث آمده و از کجا که اصحاب، خودشان  
به این حدیث عمل نکرده‌اند؟

گفتم: خداوند متعال در چند مورد جمعی از اصحاب آن حضرت را مذمت  
نموده و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقین نازل فرموده است و اگر بنا بود  
هر کس چند روزی با پیامبر صلی الله علیه و آله همراهی می‌کرد محترم می‌شد و دیگر نمی‌شد

درباره او حرفی زد، این آیات نازل نمی شد.

بنابراین ما قرآن را گرفته و می گوییم روایات مخالف قرآن ارزش ندارد و از ریشه دروغ است، به ویژه که می بینیم خود اصحاب بر خلاف این حدیث عمل کرده یکدیگر را لعن نمودند.

گفت: کدام یک از اصحاب بر خلاف این حدیث عمل کردند؟

گفتم: مگر نبود که معاویه حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ را سب و لعن کرد و چندین سال پس از او هم مسلمانها آن حضرت را لعن کردند؟ آیا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از اصحاب نبود؟ مگر نبود که لشکر معاویه به امر معاویه عمار را کشتند؟ آیا عمار از اصحاب نبود؟

در اینجا مطلب را عوض کرد و از راه دیگر وارد شده گفت: شما احترام ام المؤمنین همسر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رعایت نمی کنید؛ با اینکه او زوجه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است.

گفتم: او بر خلاف قرآن عمل کرد و آیه **﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾**<sup>۱</sup> را زیر پا گذاشت و با اینکه صریح قرآن است که: ای زنان پیامبر در خانه هایتان بنشینید، با این حال عایشه از مدینه خارج شد و به بصره رفت؛ بعلاوه یک خلاف بزرگ مرتکب شد و آن جنگ با امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و به نظر ما شیعیان کسی که اینگونه، قرآن را ندیده بگیرد و رسماً به جنگ امام زمان خود برود هیچ احترامی ندارد.

در این موقع دو نفر از رفقا رسیدند و دیدند ما چگونه مناظره می کنیم، در حالی که آن شخص سخت ناراحت و برافروخته شده بود لذا رفقا دست بنده را گرفتند و گفتند: بحث با این شخص فایده ندارد برویم. او مایل بود که صحبت

کنیم و گفت: دو مرتبه بیا تا حرفهایمان را بزنیم. گفتم: ان شاء الله و رفتیم. روز دیگر از در مغازه اش عبور کرده سلام کردم. پس از جواب لبخندی زد؛ ولی تقاضای صحبت نکرد؛ لذا رد شدم.

**۵** نزدیک مسجد النبی وارد مغازه ای شدم، سه نفر جوان متصدی مغازه بودند. پس از کمی صحبت یکی از آنان گفت: شما از کدام کشور می باشی؟ گفتم: ایرانیم. گفت: چطور اینگونه عربی یاد گرفته ای و کجا یاد گرفته ای؟ گفتم: در ایران. حوزه علمیه قم در جوار فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر علیه السلام. گفت: سید ما عمر، متعه را حرام کرده است.

گفتم: سید شما عمر چه کاره بوده که آن را حرام کرده است؟ آیا پیغمبر بود؟ به او وحی می شد؟ یا از پیش خود چیزی گفت؟

گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ولی دید چند روز بعد شکم زن بالا می آید و پس فردا یک بچه بی سرپرست و بدون پدر دنیا می آورد و این کاری ناشایست و ناروا است. لذا آن را حرام کرد.

گفتم: اولاً مجبور نیستند بچه درست کنند بلکه می توانند از بچه دار شدن جلوگیری کنند، ثانیاً فقه شیعه می گوید اگر کسی زنی را متعه کرد و بچه دار شد باید آن بچه را کفالت کند و مخارج او را بدهد و با بچه زن دائمی فرق نمی کند و همان گونه که او ارث می برد آن هم ارث می برد.

و ثالثاً خدا در قرآن مجید می فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾؛ «و از هر کدام از زنان به عقد متعه برخوردار شوید، اجرت او را که واجب مالی است بپردازید».

و خدا و رسولش صلی الله علیه و آله بهتر می دانسته اند یا عمر؟

گفت: خلاصه ما پیرو سیدمان عمر هستیم.

گفتم: اگر کسی گرفتار شهوت شد و مجبور است به یکی از سه راه دفع شهوت کند یا استمنا، یا زنا و یا متعه، آیا کدام مقدم است؟ همه می دانند که استمنا حرام و مضر می باشد، زنا نیز از محرّمات ضروری است که قرآن فرموده است:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾<sup>۱</sup>

به هر یک از زن و مرد زناکار صد تا زیانه بزنید.

پس تنها راه برای دفع شهوت به طور مشروع همان متعه است. بعد اضافه کردم که شما یک جوان نیرومند هستی و الآن در غرور جوانی بسر می بری و همسر هم نداری و نمی توانی ازدواج کنی چون هنوز از عهده مخارجش بر نمی آیی و یا می خواهی تحصیل کنی و ازدواج دائم مانع از تحصیل است از طرفی هم شهوت بر تو غلبه کرده عنان اختیار را از کف شما ربوده است بگو بدانم چگونه دفع شهوت می کنی و از چه راهی وارد می شوی؟ بعلاوه نبودن چنین حکمی نقص اسلام است، چرا که اگر اسلام برای خواست طبیعی و غریزی امثال شما راه مناسب و عقلایی ارائه نمی کرد دین کامل نبود.

گفت: من فقط می دانم سید ما عمر متعه را حرام کرده است و ما هرگز با او مخالفت نمی کنیم.

گفتم: عجباً شما خدا و پیامبرش ﷺ را مخالفت می کنید ولی مخالفت عمر را نمی کنید؟ این چه تعصب و لجاجتی است که دارید؟ گذشته از این من از کشور شما خبر ندارم و نمی دانم چه می کنند؟ ولی می دانم که در ایران بچه های زنا زاده را سقط می کنند و یا وقتی بچه به دنیا آمد کنار کوچه ها و یا زیر پلها گذاشته می روند و بچه های سر راهی و زنازاده تحویل اجتماع می دهند و بنده خودم

دیدم که بچه نوزاد را در کهنه پیچیده، اذان صبح کنار بازار گذاشته رفته بودند. مأموران بچه را به کلانتری و از آنجا به شیرخوارگاه بردند.<sup>۱</sup> خلاصه ما می‌گوییم اسلام اجازه نمی‌دهد یک نفر زنا کار، شهوترانی کند و بچه درست کند و او را بی‌صاحب رها کند و مخارجش را دیگران بدهند.

شیعه می‌گوید: هر کس بچه درست کرد موظف است مخارجش را نیز بدهد. همین که حرف به اینجا رسید دو جوان دیگر گفتند: حرف را کوتاه کنید و به همکارشان رو کرده و از صحبت منعی نمودند و اوقاتشان تلخ شده از روی ناراحتی گفتند: آقا حق با شما است، لذا خدا حافظی کرده از مغازه خارج شدم.

۶ در مسجد النبی ﷺ کنار مردی نشسته بودم و کتاب «مفاتیح الجنان» مقابلم بود؛ آن شخص «مفاتیح» را برداشت، مقداری خواند و گفت: این کتاب مانند قرآن است.

گفتم: ما وقتی بخواهیم با خداوند راز و نیاز کنیم دعاهای این کتاب را می‌خوانیم. بعد: «مفاتیح الجنان» را گرفتم و جاهای حساس دعای کمیل را با لحن حزن‌آمیز خواندم. - گرچه تمام این دعای مبارک حساس و جالب است اما قسمتی از آن تکان دهنده و مؤثرتر می‌باشد به طوری که شنونده اگر اهل لسان باشد بی‌اختیار تحت تأثیر قرار می‌گیرد - و به او گفتم: ما شب‌های جمعه با این عبارات خدا را خوانده مناجات می‌کنیم. آیا خوب است؟

گفت: آری بسیار خوب و بجا می‌باشد...

ورق زدم و مناجات حضرت امیر علیه السلام را برایش خواندم، قسمتهای دیگر «مفاتیح» را خواندم و هر لحظه حس می‌کردم که شوق و ذوق زیادتری برای شنیدن آن کلمات شریفه پیدا می‌کند، حدود نیم ساعت طول کشید و کاملاً آماده

۱. این مطلب مربوط به زمان پهلوی و در بازار اصفهان است.

استفاده شد و گفت: این کتاب را بمن بفروش.

گفتم: چه مذهبی داری؟

گفت: حنفی هستم و تا بحال این کتاب و این دعاها را ندیده‌ام و اصلاً ما چنین دعاهایی نداریم.

گفتم: از کدام کشوری؟ گفت: اهل یمن هستم.

گفتم: من همین یک جلد را دارم و لازمش دارم، گفت: یک جلد برایم تهیه کن.

گفتم: اینجا یافت نمی‌شود. گفت: آدرس می‌دهم و پول در اختیارتان می‌گذارم از ایران برایم بفرست.

همین که دیدم اینگونه شیفته «مفاتیح» شده و راستی با شنیدن آن عبارات حالش منقلب شده بود، لذا «مفاتیح» را در اختیارش گذاشته، گفتم: من این کتاب را به شما می‌دهم به شرط اینکه ضامن شوی او را حفظ کنی و نگذاری به او بی‌احترامی شود، چون در مذهب شما بعضی مطالب آن را نامشروع می‌دانند و اگر به دست افراد متعصب شما بیفتد به آن توهین می‌کنند. گفت: ضامن می‌شوم که او را حفظ نمایم. گفتم: پس در حضور پیامبر ﷺ ضامن شو که حضرت رسول ﷺ شاهد باشد.

قبول کرد و آن حضرت را شاهد گرفت که آن را نگهداری کند و از آن استفاده نماید.

پس از آن کتاب را دو دستی تعارفش کردم، خوشحال شد و با اصرار زیاد پول آن را داد و مجدداً سفارش کردم که در حفظ آن کوشش کند و خداحافظی کرده و رفت، و او مشغول خواندن شد. حدود نیم ساعت طول کشید برگشتم، دیدم هنوز نشسته می‌خواند.

نتیجه اینکه؛ کلمات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خصوصاً مناجات‌های آنان، بهترین وسیله برای توجه دادن اهل سنت است به خاندان

عصمت و طهارت، خداوند ما را از این دعا‌های گرانبها و عظیم‌الشان که براستی هر کدام گنجینه قیمتی و داروی بیماریهای روحی بشر هستند، محروم نفرماید.

۷ در مسجدالنبی ﷺ بودم، نماز مغرب به جماعت خوانده شد. چون اهل تسنن مقیدند نمازها را در پنج وقت بخوانند لذا عده‌ای از آنان می‌نشینند تا نماز عشاء را بخوانند و بروند. در بین نماز مغرب و عشاء که حدود سه ربع ساعت طول می‌کشد بعضی مشغول قرآن خواندن می‌شوند و گروهی به موعظه کردن می‌پردازند. در صف جلوی بنده جوانی مشغول موعظه شد و عده‌ای به حرفهای او گوش می‌دادند. نماز عشاء خوانده شد. بنده از فرصت استفاده کردم و بلافاصله رفتم جلوی آن جوان و پس از سلام، گفتم: بنده چند سؤال دارم و قسم یاد کردم که قصد مجادله ندارم و غرضم فهمیدن مطالب و حقایق است و همین که قسم خوردم که قصد جدال ندارم، او گفت: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا أَلْقَى بَيْنَهُمُ الْمُجَادَلَةَ؛ وقتی خداوند اراده کرد قومی را بدبخت کند آنان را به جدال و حرفهای بی‌فایده مشغول می‌سازد.

گفتم: بفرمایید بدانم شما دستورات دینتان را از چه کسی فرا گرفته‌اید؟

گفت: ما حنفی هستیم و هر چه ابوحنیفه دستور داده است، عمل می‌کنیم.

گفتم: آیا این حدیث را قبول دارید که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

من دو امر سنگین در بین شما می‌گذارم که اگر به آن دو متمسک شوید هرگز

گمراه نمی‌شوید. یکی قرآن و دیگری عترتم می‌باشد؟

گفت: آری قبول دارم.

البته اطرافیان و کسانی که قبلاً به موعظه‌های او گوش می‌دادند حال که ما مشغول

صحبت شدیم همه نزدیک‌تر آمده حلقه زدند و به حرفهای ما گوش می‌دادند.

گفتم: عترت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟

گفت: خویشان آن حضرتند.

گفتم: پس چرا به قرآن و عترت تمسک نمی‌کنید؟ چرا عترت را رها کرده قول این و آن را گرفته‌اید؟ و معلوم است که ابوحنیفه و احمد حنبل و مالک و شافعی و این و آن از عترت نیستند.

گفت: من این حدیث را این طور دیده‌ام که پیامبر ﷺ فرمود: «من دو امر سنگین در بین شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا، دوم سنت خودم» و ما به این دو عمل می‌کنیم.

گفتم: اولاً «عترتی» است نه «سنتی» و شما ابتدا قبول کردی که دومی «عترت» است و اکنون منکر شدی و ثانیاً بر فرض اینکه دومی سنت باشد چرا شما به سنت عمل نمی‌کنید؟

گفت: ما عمل می‌کنیم.

گفتم: پس حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی چه معنا دارد؟ و این که عده‌ای از شما می‌گویند حنبلی هستیم، برای چیست؟ خوب همه بگویند ما مسلمان و پیرو محمد بن عبدالله ﷺ هستیم.

گفت: معنای آن این است که دسته‌ای به روایات و فتاوی ابوحنیفه که او از پیامبر ﷺ نقل کرده عمل می‌کنند و دسته‌های دیگر از احمد حنبل و مالک و شافعی که از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند عمل می‌کنند.

گفتم: همین روایات را صادق آل محمد ﷺ از جدش رسول الله ﷺ نقل کرده است. شما چرا روایات امام صادق ع را که از «عترت» و عالم اهل بیت پیامبر ﷺ است عمل نمی‌کنید؟ و روایات ابوحنیفه که شاگرد امام صادق بوده، گرفته‌اید؟

گفت: فرقی نمی‌کند. مقصود آن است که به گفتار رسول خدا ﷺ عمل شود. گفتم: امام صادق ع عالم اهل بیت و از خاندان وحی است و روایتی را که او از جدش رسول الله ﷺ نقل کند صد در صد مطابق با واقع است. زیرا که او هم

عالم است و هم از فرزندان پیامبر ﷺ است و عمل به فرمایش او به طور حتم و یقین مجزی است و اگر هم بر فرض مطابق واقع نبود و ما تکلیف واقعی را انجام ندادیم، روز قیامت عذر داریم و می‌گوییم: ما که در زمان پیامبر ﷺ نبودیم تا گفتارش را بشنویم. لذا به گفته فرزندش امام صادق علیه السلام عمل کردیم. اما ابوحنیفه و امثالش اولاً شاگرد امام صادق علیه السلام بوده‌اند و انسان عاقل هرگز گفته استاد را رها نکرده به قول شاگرد عمل کند، ثانیاً ابوحنیفه و امثالش نسبت به پیامبر ﷺ اجنبی هستند. و معروف است که اهل خانه آگاه‌تر هستند به آنچه در خانه است. و شما می‌گویید بیگانه مقدم بر صاحب خانه است و خلاصه ممکن است ابوحنیفه در نقل قول پیامبر ﷺ اشتباه کند و در صورت اشتباه شما روز قیامت چه عذری می‌آورید؟ و اگر پیامبر ﷺ سؤال کرد که به چه دلیل گفتار ابوحنیفه را گرفتید و به اشتباه افتادید؟ شما چه جواب خواهید داد؟

بعلاوه عمل به گفتار امام صادق علیه السلام یقینی است ولی عمل به گفته‌های دیگران مشکوک است، و چگونه یقینی را رها کرده به مشکوک چسبیده‌اید؟  
 عدّه زیادی از اهل سنت به گفته‌های ما گوش می‌دادند و آن شخص که طرف صحبت اینجانب بود غرق غرق شده پیش حاضرین سخت خجالت زده شد. چون قبلاً برای آنان با جوش و خروش فراوان صحبت می‌کرد و خود را عالم و دانشمند معرفی کرده بود. لذا دهان همه و بالخصوص خود این شخص باز مانده بود و نمی‌توانست چیزی بگوید.

همین که حرف به این جا کشید ناگاه یکنفر که در صف جلو نشسته بود و به حرف‌های ما گوش می‌داد نزدیک آمد و از آن شخص پرسید که شما اهل کجایی؟ گفت: اهل لبنان هستم. بمن گفت: شما اهل کجایی؟ گفتم: ایرانی هستم. گفت: من هم مصری هستم. بعد رو بمن کرد و گفت: کتاب‌ها و مدارک

دینی ما نوشته ایرانیان است و صحاح ما بدست علما و دانشمندان ایرانی نوشته شده و تو ایرانی هستی؛ چطور کتابهایی که ایرانیان خودتان نوشته‌اند قبول نداری؟

**توضیح اینکه:** بیشتر کتابها و مدارک فقهی اهل سنت بدست علمای ایرانی نوشته شده و در صدر اسلام که ایرانیان سنی بودند کتابهایی نوشتند که بعداً اهل سنت به آن کتابها اعتماد کرده به نوشته‌های آنان عمل می‌کنند و آن کتابها به صحاح معروف است (در صفحه... همین کتاب توضیح داده‌ام) و این مصری که مرد سالمند و به حسب ظاهر مطلع بود و بعلاوه در صدد دفاع از هم مذهب خود بود. خصوصاً که متوجه شد، مستمعین حاضر، در عقیده خود متزلزل شدند. لذا همه مستمعین و اطرافیان را به خود متوجه کرد و با لحنی غرورآمیز و به طور قاطع خواست جواب اینجانب را بدهد و گفت: تو ایرانی هستی آن وقت گفته ایرانی را قبول نداری؟

**گفتم:** شما به قول ایرانیان عمل می‌کنید؟ شما گفته خدا و رسولش را رها کرده و به گفته‌های ما ایرانیان چسبیده‌اید؟

یکه خورد و از آن حال غرور خارج شده سر به زیر انداخت و گفت: خیر، منظور من این است که شما با اینکه ایرانی هستی چرا گفته ایرانی‌ها را قبول نداری؟

**گفتم:** ما گفته خدا و رسول خدا ﷺ را روی چشم گذاشته و گفته دیگران را هر که باشد اعتنا نمی‌کنیم. رو کرد به آن شخص لبنانی و گفت: تو با این ایرانی بحث نکن، این بحث‌ها احتیاج به علوم و دانش‌های عمیق و ریشه‌دار دارد و از جا حرکت کرد و دست آن لبنانی را گرفت و گفت: برخیز برو، و جلسه را به هم زد.

۸ در بازار مدینه با یک نفر راجع به عقاید ایرانیها صحبت شد و سرانجام حرف به اینجا رسید که گفتم: شما حجازیها ساختمان قبور ائمه علیهم السلام را ویران کردید و احترام رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره آنان رعایت نکردید ولی ایرانیها برعکس شما آنها را آباد می‌کنند و احترام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را کاملاً رعایت می‌نمایند و برای امامزاده‌هایی که به چند واسطه نسبشان بآن حضرت منتهی می‌شود گنبد و بارگاه می‌سازند و از راه‌های دور بزیارتشان می‌روند. گفت: روی قبر ساختمان بنا کردن و گنبد و بارگاه سرپا نمودن یک نوع شرک و بت پرستی است.

گفتم: همه می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله را در حجره‌اش دفن نمودند و شخص حضرت امیر علیه السلام دستور داد در داخل ساختمان قبر کنند و جنازه آن حضرت را در همان اطاقی که از دنیا رفته بود به خاک سپردند، بعد هم ابوبکر و عمر وصیت کردند که جنازه‌شان را در حجره آن حضرت صلی الله علیه و آله دفن کنند و مسلمانهای آن روز حرفی نزدند و نگفتند این عمل شرک است؛ و اگر این جهت موجب مشرک شدن باشد باید گفت ابوبکر و عمر مشرک شدند. بعلاوه شرک عبارت است از این که در عبادت کسی را برای خدا شریک قرار دهند و احدی ساختمان را پرستش نمی‌کند تا مشرک شود.

سر به زیر انداخت و در فکر فرو رفت و گفت: من نمی‌دانم. شما با علمای ما صحبت کنید، و دیگر حاضر نبود صحبت کنم. لذا رشته سخن را قطع کردم.

۹ مردم در مسجد الحرام صف کشیده مهبای نماز بودند، بنده بین صف‌ها برای خود جا باز کرده نشستم. مؤذن مشغول اذان شد تا رسید به «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» بنده صلوات فرستادم. شخصی که کنارم نشسته بود اعتراض کرد و گفت: صلوات مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است چرا آل آن حضرت را اضافه کردی؟

گفتم: این آیه را خوانده‌ای که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ \*

ما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و گرفتن مال و اولاد و ثروت، آزمایش و امتحان می‌کنیم و ای پیامبر ﷺ، به صابران و بردباران بشارت ده. آن کسانی که وقتی مصیبت دیدند می‌گویند «انا لله و انا اليه راجعون» صلوات و رحمت خدا بر چنین افراد می‌باشد و آنان رستگارانند.

گفت: آری.

گفتم: آیا به اهل بیت پیامبر ﷺ مصیبت‌های فراوان نرسید؟

گفت: آری؟

گفتم: آیا در برابر آن مصائب طاقت فرسا نمی‌گفتند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؟

گفت: آری؟

گفتم: پس شما قبول دارید که به آنان مصیبت رسید و آنان می‌گفتند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و آیه را هم قبول دارید که خدا فرمود: «صلوات و رحمت خدا بر چنین افراد می‌باشد».

بنابراین چرا به ما اعتراض می‌کنید و حال این که ما به این آیه عمل می‌کنیم و از خود چیزی اضافه نکرده‌ایم. بعد گفتم: آیا صحیح است؟

گفت: آری.

گفتم: پس شما هم مانند ما صلوات بفرستید و آیه شریفه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾<sup>۱</sup>؛ «پس به بندگانم مژده ده، آنان که سخن را

می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند» را برایش خواندم. لبخندی زد و دست روی چشم گذاشت و گفت: اطاعت می کنم و به نماز ایستاد.

۱۰ نماز جماعت تمام شد. شخصی که کنار بنده بود با دست بسته نماز خواند. به او گفتم: نماز با دست بسته صحیح است یا باید دستها در کنار انسان قرار گیرد؟ گفت: هر دو صحیح و سبب تقرب به خداوند می شود. گفتم: مسلمانان باید مثل پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز بخوانند چون فرمود: نگاه کنید آنگونه که من نماز می خوانم بخوانید.

و آن حضرت با دست بسته نماز نخوانده است و اگر کسی بر خلاف آن حضرت عمل کند عملش باطل است.

گفت: ما همینکه پیش شخص بزرگی رفتیم. برای احترام او دست به سینه می ایستیم. آن وقت چگونه در پیشگاه خدا احترام نکنیم و دست به سینه نایستیم؟ گفتم: عبادات اختراعی نیست و هر کسی حق ندارد از پیش خود و بسلیقه خود یک عبادتی درست کند، بنابراین ما مسلمانان باید ببینیم پیامبرمان چگونه در پیشگاه خدا عبادت می کرده و چگونه دستور انجام وظیفه داده است، ما همانگونه انجام وظیفه کنیم. گفتم: مثلاً در ارتش فرماندهان به سربازان دستور می دهند که وقتی به ما فوق خود رسیدند ادای احترام کنند، و ادای احترام باید بطریق مخصوص انجام شود. مثلاً می گویند در برابر فلان درجه دار، در جا بزنید، دستتان را بالا بگذارید؛ یک پا را بلند کرده بزمین بکوبید.

حال اگر سربازی در برابر درجه دار بجای آن که دست را کنار گوش بگذارد بالای سر گذارد و یا بجای این که یک پا را بلند کرده، بزمین بزند دو پا را بلند کرده به زمین بکوبد. و اگر به او بگویند چرا آنگونه که ما دستور داده بودیم انجام وظیفه نکردی؟ بگوید من بیشتر ادای احترام کردم. آیا از او می پذیرند و

می‌گویند تو خوب کردی؟ یا او را تنبیه می‌کنند و می‌گویند نادان، تو عقلت نمی‌رسد، باید ببینی فرماندهات چه دستور داده است و همانگونه عمل کنی؟  
گفت: صحیح است.

گفتم: فرمانده دین اسلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ما باید به دستور فرمانده دین در پیشگاه خداوند متعال انجام وظیفه کنیم و حق نداریم از پیش خود چیزی اضافه نماییم. بنا براین شما هم مثل ما نماز بخوان.  
گفت: من نمی‌دانم باید از علما و دانشمندانمان سؤال کنم.

۱۱ در قبرستان حجون (مشهور به قبرستان ابوطالب) کنار قبر ابو طالب علیه السلام نشسته بودم سه جوان زنگباری رسیدند و از صاحب قبر سؤال کردند، گفتم: این قبر ابوطالب پدر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. چیزی نگفتند و نشستند. از مذهب آنان سؤال کردم. گفتند: مالکی هستیم. گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود دستورات دیتان را از قرآن و عترت فرا گیرید. چه شده که شما عترت را رها کرده گفتم دیگران را گرفتید؟

یکی از آنها گفت: مالک نیز از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

گفتم: عترت آن حضرت فرزندان او می‌باشند و مالک از فرزندان او نیست و یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله امام صادق علیه السلام است و شما چرا یقین را رها کرده‌ای و مشکوک و بلکه معلوم العدم را گرفته‌ای؟

گفت: من اینها را نمی‌دانم.

گفتم: خداوند در قرآن فرموده است که بدون اذن؛ داخل خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نشوید. و ما نفهمیدیم ابوبکر و عمر چرا بر خلاف این آیه عمل کردند و وصیت نمودند جنازه ما را ببرید در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن کنید؟

گفت: در کتاب‌های ما نوشته که ابوبکر و عمر وصیت کردند جنازه ما را ببرید

نزدیک حجره پیغمبر ﷺ. اگر درب حجره، خود به خود باز شد. ما را در حجره آن حضرت دفن کنید و گرنه ببرید قبرستان بقیع و همین که جنازه آنان را آوردند، درب حجره بطور غیبی و معجزه آسا گشوده شد. لذا آنان را در آنجا بخاک سپردند.

گفتم: شما برای ابوبکر و عمر ادعای معجزه می‌کنید؟ در صورتی که معجزه مخصوص انبیاء الهی است؟

لبخندی زد و گفت: در کتب ما اینگونه نوشته شده است.<sup>۱</sup>

گفتم: بر فرض چنین اعجازی را قبول کنیم، اما آیا معجزه، ملک مردم را بر کسی مباح و جایز التصرف می‌کند؟

باز لبخندی زد و بطور اشاره فهماند که من نمی‌دانم.

گفتم: شما قسم می‌خورید که چنین معجزه‌ای واقع شده و آن دو نفر را طبق آن معجزه در خانه پیامبر ﷺ دفن کردند؟

گفت: خیر، قسم نمی‌خوریم که چنین چیزی شده باشد.

گفتم: ولی من قسم می‌خورم که این مطلب دروغ و بی‌اساس است.

بعد گفتم: ببینید ما شیعیان چگونه در کنار قبر حضرت خدیجه همسر پیامبر ﷺ جمع شده‌ایم و برایش احترام قائلیم و اشاره به سمت قبر حضرت خدیجه کردم و گفتم: نگاه کنید اینها که آنجا جمع شده و زیارت می‌خوانند، همه ایرانی هستند و تماماً شیعه می‌باشند و از شماها کمتر دیده می‌شود، سپس اضافه کردم: می‌دانید چرا دور قبر آن حضرت اینگونه گرد آمده عرض ارادت و اظهار علاقه می‌نمایند؟ برای این است که در صدر اسلام آن زمانی که پیامبر ﷺ غریب

۱. الغدير ج ۷ ص ۲۴۹ این وصیت را که به ابوبکر نسبت داده‌اند نقل کرده و سپس کذب آن را ثابت نموده و از کتب خود عامه نقل کرده که راویان این وصیت از کذابین و جاعلین حدیث می‌باشند و این مطلب از ریشه دروغ است.

بود و دین اسلام نیز غریب بود و نه تنها کسی به آن دو توجه نداشت بلکه همه کمر دشمنی و عداوت را بسته بودند و می خواستند پیامبر ﷺ و دین مقدس اسلام را نابود کنند، در چنان زمانی حضرت خدیجه علیها السلام علاوه بر این که خود اسلام آورد و اول زنی بود که به اسلام گروید، مال فراوانی را هم که داشت در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت و آن حضرت به وسیله اموال خدیجه علیها السلام دین اسلام را تقویت کرد و لذا فرمود:

دین اسلام به دو چیز نیرو گرفت، به مال خدیجه و به شمشیر علی بن ابیطالب علیهما السلام. و ما بخاطر آن خدمات شایانی که خدیجه علیها السلام به اسلام نمود، به او علاقه داریم.<sup>۱</sup> بعد با لحنی تأثر آمیز و بزبانی معذرت خواهانه گفتم: اما یکی از زنان پیامبر ﷺ با قرآن مخالفت کرد و علاوه، بجنگ خلیفه پیامبر ﷺ رفت. از این جهت ما نسبت به او اظهار علاقه نکرده احترامش را حفظ نمی کنیم و او عایشه ام المؤمنین است. یکی از آنها گفت: کجا مخالفت قرآن نمود؟

گفتم: خدا در قرآن فرموده است: «ای زنان پیامبر ﷺ در خانه هایتان بنشینید» و عایشه ننشست و در بصره به جنگ حضرت علی علیهما السلام رفت. در این جا سکوت کرد و هیچ نگفت. بنده دیدم مثل این که میدان بدست آمده خصوصاً که جمعیت زیادی هم حلقه زده گوش می دهند. هر چند ایرانی ها در عین حال که خوشحال و بشاش می شدند ولی اصرار داشتند که دنباله حرف را قطع کنم. به هر حال گفتم: باید از اینها اقرار گرفت و مطالب را کاملاً بازگو نمود.

گفتم: آری عایشه دو عمل خلاف شرع مرتکب شد که باید گفت هر دو ظلم بزرگی بحساب می آید. یکی مخالفتش با صریح قرآن که از مثل عایشه توقع و انتظار آن نمی رفت و ظلم بزرگتر آن که با حضرت علی علیهما السلام جنگید و برابر آن

۱. در سال ۱۳۵۰ قبرستان ابوطالب باز بود و کنار قبور، عزاداری آزادانه برگزار می شد.

حضرت پرچم مخالفت سرپا نمود. با اینکه پیامبر ﷺ فرموده بود:  
یا علی جنگ با تو جنگ با من است.

و فرمود: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است». و عایشه رعایت امام زمانش را نکرد و با او آن گونه رفتار نمود. و سرانجام هم بدون اینکه امام زمانش را بشناسد و بپذیرد، از دنیا رفت و به نظر ما این قبیل اعمال از هر کسی سر بزند ظلم است.

سپس گفتم: آیا این مطالب صحیح است؟ یکی از آنها که مخاطب بنده بود. با حال یأس و ناامیدی سر بزیر انداخت و هیچ نگفت و غرق حیرت شد و بهت و سرگردانی آنان را فرا گرفت. اطرافیان سخت مضطرب شدند و چند نفر سنی که مقابل ما، آن طرف قبر ایستاده بودند خیره شدند و از طرفی ایرانیها با اشاره چشم و ابرو التماس می کردند که بس است و می فهمیدند که اینها جوابی ندارند و با ناراحتی دیگران را مشاهده می کردند و جداً منظره عجیب و غریبی پیش آمد. در این هنگامه ناگهان یک نفر سنی سالمند که شال کوچکی به سر بسته بود و ردایی بر دوش داشت، از پشت سر خود را جلو انداخت و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و سخت ناراحت شده بود، چشمانش را در چشم بنده خیره کرد و با زبانی غم انگیز و بیانی گریه آلود و در عین حال تند و تهدید آمیز، سه مرتبه گفت: آیا به عایشه توهین می کنی؟

گفتم: خیر، من می گویم چرا او با قرآن مخالفت کرد؟ و همین که او مخالفت کرد، دیگران چه خواهند کرد؟ من می گویم: چرا به جنگ علی علیه السلام رفت؟ چرا به جنگ امام زمان خود رفت؟ چرا حدیث «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» را منظور نداشت؟

بعد گفتم: ما ایرانیها هیچگونه عناد و دشمنی با زنان پیامبر ﷺ نداریم و

شاهدش آن اجتماع است که دور قبر حضرت خدیجه مشغول اظهار علاقه هستند و با دست اشاره کرده گفتم: تمام اینها شیعه و ایرانی هستند و از شماها کسی دیده نمی شود. پس بدان ما بیش از شما به همسران پیامبر ﷺ علاقه مندیم و از کسانی که با قرآن مخالفت کردند و به جنگ امام زمان خود خلیفه پیامبر ﷺ رفتند بیزاری می جویم چون جنگ با علی علیه السلام جنگ با پیامبر ﷺ است و جنگ با رسول خدا ﷺ جنگ با خداوند است. به ویژه که پیامبر ﷺ در غدیر خم گفت:

خداوندا دوست علی علیه السلام را دوست دار و دشمن علی را دشمن مدار.

گفت: اگر بنا باشد هر کس با قرآن مخالفت کرد توهینش جایز باشد پس توهین بما و شما هم جایز است. چون ما هم بر خلاف قرآن عمل می کنیم؟

گفتم: آری هر کس بر خلاف قرآن عمل کرد نفرین خدا بر او باد. از ما باشد یا از شما. و اگر بنا باشد مخالفت با قرآن با عمل کردن با آن مساوی باشد، دیگر ارسال رسل و انزال کتب و آن همه سر و صدا، همه و همه لغو و بی فایده و بی مورد بوده است.

گفت: هر چه باشد عایشه همسر پیامبر ﷺ است و حتماً با آن حضرت داخل بهشت می شود.

گفتم: مگر قرآن نخوانده ای که خداوند در سوره تحریم می فرماید:

خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت<sup>۱</sup> کردند و نفاق ورزیدند و آن دو پیامبر الهی با وجود مقام نبوت نتوانستند زنان خود را از قهر خداوند برهانند و سرانجام به آن دو زن گفته شد که با دوزخیان داخل دوزخ شوید.<sup>۲</sup>

۱. خیانت آن دو زن به شوهران خود این بوده که پشت سرشان آنان را به جنون نسبت می داده اند و از فرمانشان سرپیچی می کرده اند.

۲. سوره تحریم / ۹.

اگر بنا بود همین که زنی همسر پیامبر ﷺ می شد بهشتی می گشت این آیات لغو والعیاذ بالله نادرست بود. پس شما که می گوید عایشه چون همسر پیامبر ﷺ بوده بهشتی است هر چند عمل خلاف مرتکب شده باشد. لا اقل فکری برای این آیات بکنید.

گفت: ما نباید به اصحاب پیامبر ﷺ بد بگوییم تا چه رسد به همسر آن حضرت ﷺ.

گفتم: خداوند در سوره منافقین اصحاب منافق را مذمت کرده آنان را تکذیب نموده است. در این میان که ما گرم صحبت بودیم و تا حدودی آن تهدید و غرور فرو نشست آن سه نفر که اول طرف صحبت بودند از جا حرکت کرده با بنده دست دادند و خداحافظی کردند، اما آن شخص که تقریباً پیرمرد و متعصب بود همچنان اشک در چشمانش دور می زد و از مقام عایشه دفاع می کرد و از این شاخه به آن شاخه می پرید و بنده نیز پاسخ می گفتم. تا اینکه راهها بر او بسته شد و جوابی نداشت. لذا برخاست و گفت: حق نداری به عایشه بی احترامی کنی، و با کمال بی اعتنایی و ناراحتی به طرف پایین قبرستان حرکت کرد. بنده نیز حرکت کردم و با صدای بلند گفتم: من همین قدر می دانم که خدا در قرآن فرموده است:

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ  
وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۱﴾

ای زنان پیامبر ﷺ هر یک از شما گناه و عمل ناشایست آشکاری را مرتکب شوید. عذابتان افزوده و دو برابر می شود و آن بر خداوند سهل و آسان است.

همین که این آیه را خواندم گفتم: عایشه توبه کرد و در گوشش را گرفت و با

سرعت رفت. در پایان این مناظره مناسب دیدم سجده شکر عایشه را پس از شنیدن خبر شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و گریه شدید او را به خاطر وقایع جنگ جمل بازگو کنم.

### سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

ابوالفرج نقل کرده است که وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین به عایشه رسید، سجده [شکر] بجا آورد.

همچنین ابوالفرج و محمد بن جریر طبری سنی نقل کرده‌اند.

وقتی خبر شهادت حضرت امیر علیه السلام را به عایشه دادند این شعر را قرائت کرد.

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَّامِ الْمُسَافِرِ

عصایش را انداخت و خاطرها و افکار آرام و آسوده شد مانند کسی که چشم به راه مسافر خود باشد که با آمدن او چشمش روشن و قلبش آرام گردد.

کنایه از اینکه من از شنیدن خبر قتل علی علیه السلام قلبم آرام و خیالم راحت و

چشمم روشن گشت.

آنگاه پرسید: چه کسی او را کشته است؟ گفتند: عبدالرحمن بن ملجم، فوراً

این شعر را خواند:

فَإِنْ يَكُ نَائِبًا فَلَقَدْ نَعَاهُ غُلَامٌ لَيْسَ فِيهِ التُّرَابُ

هر چند علی علیه السلام دور بود ولی خبر مرگش را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب، دختر ام سلمه حاضر بود و گفتار و رفتار عایشه را دید و شنید، گفت:

ای عایشه! آیا سزاوار است در قتل علی علیه السلام این گونه خوشحالی و اظهار فرح و

شادی کنی و چنین اشعاری را بخوانی؟ عایشه دید بد شد، لذا در پاسخ زینب

گفت: این رفتار و گفتار از روی سهو و غفلت اتفاق افتاد، اگر بار دیگر از روی

سهو و نسیان چیزی گفتم، مرا متذکر کنید.<sup>۱</sup>  
 همچنین به آن شخص که با او مناظره می‌کردم گفتم: گذشته از این داستان،  
 این روایت را چه می‌گویی؟

### گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل

ابن ابی‌الحدید نقل کرده است که: جناب بن‌عبدالله گفت: بعد از جنگ  
 جمل، در مدینه نزد عایشه رفتم، پرسید: تو کیستی؟ گفتم: از مردم بصره هستم،  
 پرسید: در جنگ بصره حضور داشتی؟ گفتم: آری. پرسید: با کدام سپاه بودی؟  
 گفتم: با علی ع، گفت: شعر آن رزمنده را شنیدی که گفت:

يَا أُمَّ يَا أَعْقَّ أُمَّ نَعْلَمُ      وَالْأُمَّ تَعْدُو وُلْدَهَا وَتَرْحَمُ  
 أَمَا تَرِينَ كَمْ شُجَاعٍ يُكَلِّمُ      وَتَخْتَلِي هَامَتَهُ وَالْمِعْصَمُ

ای مادر! (چون عایشه به خاطر همسری با پیامبر ص ام‌المؤمنین خوانده  
 می‌شد) ای حق‌ناشناس‌ترین مادری که ما سراغ داریم، مادر فرزندان و بچه‌هایش  
 را غذا می‌دهد و نسبت به آنها ترحم دارد، آیا نمی‌بینی چقدر مردان شجاع در  
 این فتنه‌ای که تو برپا کرده‌ای، از پا درآمده و سر و دست آنها قطع شده است؟!  
 جناب گوید: به عایشه گفتم: آری این شعر را در آنجا شنیدم و گوینده آن را  
 هم می‌شناسم. پرسید: او چه کسی بود؟ گفتم: پسر عموی من بود، پرسید: کار او

۱. مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۶، و تاریخ محمد بن جریر طبری سنی، در حوادث سال  
 چهارم هجری، چاپ بیت الافکار الدولية، ص ۸۹۷.  
 محمد بن جریر طبری، متوفای سال ۳۱۰ ه. ق صاحب کتاب «تاریخ الامم والملوک» معروف به  
 «تاریخ طبری».

یادآوری: دو نفر به نام «محمد بن جریر طبری» یک نفر شیعه و دیگری سنی بوده و هر دو صاحب  
 کتابهای بسیارند. داستان فوق را طبری سنی نقل کرده است. به سفینة البحار، ماده «جرز» و «طبرز»  
 مراجعه شود.

به کجا رسید؟ گفتم: در کنار شتر تو کشته شد و قاتل او هم کشته شد. جندب گوید: وقتی این واقعه را گفتم، عایشه منقلب شد و به شدت گریه کرد به طوری که به خدا سوگند گمان کردم پس از این هرگز آرام نخواهد شد، سرانجام بعد از گریه بسیار گفت: «قَالَتْ عَائِشَةُ لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنِّي كُنْتُ مِتُّ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ بِعِشْرِينَ سَنَةً؛ به خدا سوگند دوست داشتم بیست سال قبل از آن روز مرده بودم»<sup>۱</sup>. آری، طبق این نقل، عایشه به خاطر اینکه در جنگ جمل به نتیجه دلخواه نرسید و از سویی با این قبیل سرزنشها مواجه شد، سخت گریست و چنین آرزویی نمود و بدیهی است که گریه سودی نخواهد داشت. به آن شخص که با او صحبت می‌کردم، گفتم: آیا این گریه حاکی از پشیمانی عایشه است؟ و اگر در جنگ مغلوب نشده بود آیا گریه می‌کرد؟

اگر از مخالفت با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و در برابر آن حضرت لشکرکشی کردن، نادم بود و اعتراف به حقانیت آن حضرت داشت، آیا با شنیدن خبر شهادت آن امام به حق، سجده می‌کرد و آن اشعار را می‌خواند و اظهار شادی می‌کرد؟!

**۱۲** ساعت یازده شب بود که از مسجدالحرام به سمت منزل می‌آمدم، وارد بازار شده و جلوی مغازه‌ای با جوان بسیار مؤدب و معقولی روبرو شدم. پس از کمی صحبت از ایمان و عمل ایرانیان سؤال کرد. به طور سر بسته چگونگی را گفتم. بعد بمناسبت صحبت از مذهب بمیان آمد، تا اینکه گفتم: شیعیان علاقه شدیدی به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب و ذریه آن حضرت دارند و دلیل زنده و موجودش همین است که اینک نصف شب است و عده‌ای از شیعیان ایران بالای صفا و مروه جمع شده سرگذشت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یادآور می‌شوند و برای

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۸۸.

گرفتاری‌ها و آزارهایی که از طرف مشرکین به آن حضرت رسید گریه می‌کنند. برای حضرت حمزه که در راه اسلام کشته شد گریه می‌کنند. برای مظلومیت امام حسین علیه السلام که به دست بنی‌امیه کشته شد اشک می‌ریزند و معلوم است که تا علاقه نباشد و تا دل نسوزد اشک جاری نمی‌شود.

**گفت:** صحیح است و اشاره به دل کرد و گفت: گریه از سوز دل و از ایمان سر چشمه می‌گیرد و صندلی گذاشت و با اصرار، بنده را نشانند و نوشیدنی سفارش داد و خلاصه اطرافیان خود را صدا زد و گفت: بیاید از این ایرانی چیزهای تازه بشنوید. چند نفر آمدند و پس از سلام و ادای احترام با کمال میل و رغبت از من خواستند که درباره عقاید و آداب و رسوم مذهبی ایرانیان صحبت کنم.

**گفتم:** ایرانی‌ها علاقه شدیدی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ذریه او و نسبت به اصحاب و انصارش دارند و در ایران در تمام دوره سال مجالس بسیاری بر پا می‌کنند و از فضائل و مناقب آنان صحبت می‌کنند و در آخر مجالس معمولاً ذکر یکی از مصائب وارده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از بستگان آن حضرت را نموده گریه می‌کنند و در ماه محرم و صفر عزای رسمی اعلام می‌شود. و خلاصه‌ای از کیفیت عزاداری‌های ایام عاشورا را برایشان نقل کردم.

**بعد گفتم:** چون ممکن است شما باور نکنید لذا بنده حاضر دلیل موجود و حاضر به شما ارائه دهم که با چشم خود مقدار علاقه ایرانی‌ها را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت ببینید، و آن اینکه همین الان برویم بالای صفا و گریه‌های ایرانی‌ها را ببینید (شبها مرحوم آقای کافی بالای کوه صفا و مروه روضه خوانی می‌کرد).

نیز عصرها و قبل از ظهرها بروید قبرستان ابوطالب کنار قبر حضرت خدیجه علیها السلام تا مقدار علاقه و محبت آنان را دریابید. اگر موسم حج، مدینه منوره بودید بروید قبرستان بقیع و مقدار علاقه ایرانی‌ها را نسبت به ذریه

رسول خدا ﷺ مشاهده نمایید. سر قبر حمزه گریه‌های شدید آنان را نگاه کنید تا بدانید که ایرانی چه اندازه به اسلام و یاران اسلام علاقمند است. سپس اضافه کردم که آیا می‌شود کسی اشک دروغی بریزد؟ گفتند: نه. تا دل نسوزد و تا ایمان و علاقه نباشد محال است اشک فرو ریزد. با بیانات فوق متوجه اصل ایمان و عقیده ما شدند و یک نوع تسلیم و به اضافه خوشبینی در آنان بوجود آمد.

گفتم: آری ایرانی‌ها همین که اسم حضرت خدیجه را می‌شنوند زحمات او را یادآور شده به او عشق می‌ورزند، اما همین که اسم عایشه ام‌المؤمنین را می‌شنوند ناراحت شده از خود می‌پرسند که چرا عایشه با اسلام و قرآن آن گونه رفتار کرد؟ و برای چه قرآن را نادیده گرفت و آیه شریفه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ را عمل نکرد؟

بجای این که از دین اسلام حمایت کند و با خلیفه مسلمانان همکاری نماید به جنگ او رفت و در جنگ جمل جمع کثیری از مسلمانان را که فرزندان او به حساب می‌آمدند و خداوند او را مادرشان خوانده بود، به کشتن داد. و گذشته از تمام اینها اسلام؛ جهاد را از زنان برداشته و او چنین حکمی را هم رعایت نکرد و تا شترش را پی نکردند دست از جنگ نکشید و شیعیان، این همسر پیامبر ﷺ را با همسر دیگرش حضرت خدیجه مقایسه می‌کنند و می‌گویند:

چقدر تفاوت بین این دو زن بوده است، آن یکی در زمان غربت اسلام با مال خود چه خدمتی به اسلام و به پیامبر ﷺ نمود و آن دیگری پس از رسول خدا ﷺ چه فجایعی به وجود آورد و چگونه علیه امام زمان خود، خلیفه پیامبر ﷺ پرچم مخالفت برپا کرد؟

حرف که به اینجا رسید یکی از آنان گفت: آیه افک در شأن عایشه نازل شده و شاهد مقام و مرتبه او می‌باشد.

گفتم: اولاً این آیه راجع به یک واقعه مخصوصی است «قَضِيَّةٌ فِي وَاقِعَةٍ» و تنها ثابت کرده که به عایشه تهمت زده‌اند و آن حرفها واقعیت نداشته و ثانیاً آیه شریفه، به خاطر پیامبر ﷺ نازل شد. چون آن حضرت از حرفهایی که به همسرش نسبت داده بودند خیلی ناراحت بود، کما اینکه شدت ناراحتی آن حضرت از اصل آن داستان، بر همه آشکار می‌شود، لذا آیه مبارکه نازل شد تا آن حضرت از ناراحتی بیرون آید<sup>۱</sup> پس نزول آن آیه در واقع به جهت شخص پیامبر ﷺ بوده است و هیچ ربطی به عایشه ندارد.

با این بیان همه آنان سر به زیر انداخته سکوت کردند بنده دیدم که باید مطلب دیگری مطرح شود و نباید فرصت را از دست داد، لذا گفتم:

مثلاً وقتی شیعه‌ها می‌روند کنار قبر حضرت حمزه منقلب می‌شوند و سخت گریه می‌کنند. اما همین که می‌روند سر قبر عثمان در بقیع هیچ اظهار علاقه نمی‌کنند؛ چرا؟

برای این که عثمان مانند ابذر و عمار یاسر و جمعی از اصحاب بزرگ پیامبر اکرم ﷺ را سخت آزار داد.

خلاصه اینکه از این قضایا برای شما معلوم می‌شود که شیعه با کسی عناد و دشمنی ندارد و هر گز لجوج و خودسر نیست. اگر برای کسی گریه می‌کند بی جهت

۱. داستان افک از این قرار است که در جنگ بنی المصطلق عایشه همراه پیامبر ﷺ بود در بازگشت، یکی از شبها که بار انداخته بودند عایشه برای قضای حاجت به گوشه‌ای رفت و اتفاقاً گردن بندش را گم کرد و مقداری برای پیدا کردن آن معطل شد، قافله به گمان اینکه عایشه در هودج خود نشسته حرکت کرد، همین که عایشه برگشت دید قافله رفته است: در همان محل توقف نمود، صفوان، که عقب مانده بود رسید و او را سوار شتر خود نمود و در وسط روز به قافله رسیدند.

منافقین شروع کردند حرفهای نامناسب زدن و پیامبر ﷺ از حرفهای ناشایست آنان سخت متأثر و آزرده خاطر گشت. خداوند برای رد گفتار منافقین و آرامش خاطر آن حضرت آیات ۱۱ به بعد سوره نور را نازل فرمود و پیامبر اکرم ﷺ را از نگرانی خارج ساخت. (مجمع البیان ج ۷ ص ۱۲۹)

نیست و اگر به کسی بد می‌گویید بی‌دلیل و بدون سبب نیست. لبخندی زدند و گفتند: ما در این باره فکر نکرده‌ایم و کنه این مطالب را تا به حال متوجه نبودیم. گفتم: بلی، شما می‌گویید نباید به معاویه بد گفت. چون یک زمانی با پیامبر ﷺ بوده است اما فکر نمی‌کنید که او چه جنایاتی مرتکب شد و علاوه بر این که با خلیفه پیغمبر ﷺ جنگ کرد، عمار یاسر را به قتل رساند با آنکه کلمات پیامبر ﷺ دربارهٔ عمار، معروف و همه به زبان می‌آوردند و برای هم نقل می‌کردند. بعد سخن را به بالاتر کشانده گفتم:

آیا شما دربارهٔ وصیت خلیفه اول و دوم و دفن آنان در خانهٔ پیامبر ﷺ فکر نمی‌کنید و نمی‌گویید آنها چرا بر خلاف قرآن رفتار کردند؟ آیا شما دربارهٔ وصیت ابوبکر و تعیین عمر برای خلافت فکر نمی‌کنید و نمی‌گویید چطور شد؟ اگر بنا است خلیفه مسلمانان به شورا معلوم شود پس چرا ابوبکر آن وصیت را کرد؟ چرا عمر آن وصیت را نمود و گفت: پس از من یک نفر از شش نفر خلیفه باشند. و در آن وصیت علی علیه السلام را با آن سابقهٔ درخشان و آن علم بی‌پایان در ردیف عثمان و طلحه و زبیر و امثال آنان قرار داد؟ با اینکه به طور حتم خودشان از پیامبر ﷺ شنیده بودند که فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ مَنْ شَهِرَ عِلْمَهُ وَعَلِيٌّ دَرَوَازَةُ أَنْ أَسْت.

با این وصف علی علیه السلام را در ردیف آن افراد - که همه شاگرد علی علیه السلام به حساب می‌آمدند - قرار داد و سرانجام زمام مسلمانان از دست عالمی همانند علی علیه السلام بیرون رفت و حال اینکه اگر علی علیه السلام بر سر کار آمده بود معلوم بود که وضع اسلام و مسلمانان خیلی بهتر از این بود.

گفتند: مقام علمی مطلبی است ریاست هم مطلبی دیگر و این دو با هم ربطی ندارند. گفتم: ما تابع قرآنیم و هر چه را خدا ملاک این مقام قرار داده می‌پذیریم و

آیه ﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾<sup>۱</sup>؛ «خدا او را [طالوت را] در دانش و نیروی جسمی فزونی داد. [لذا او را برای زمامداری برگزید]». را خواندم و گفتم: خداوند در این آیه مبارکه می‌فرماید: علت اینکه منصب زعامت را به طالوت دادم و به دیگران که در زمان او بودند ندادم این بود که او هم دارای مقام علمی بود و هم جنبه جسمانی و قوت بدنی‌اش از سایرین افزون بود و این هر دو صفت در وجود مقدس علی علیه السلام به طور قطع موجود بود و بلکه آن حضرت مثل اعلای علم و مثل اعلای شجاعت بود.

بنابراین آن کس که لیاقت زعامت و ریاست را داشت تنها علی علیه السلام بود نه دیگران، بعلاوه اگر زمام ملت اسلام به دست عالمی عادل و دل‌سوز فقرا باشد و گذشته از علم، نیروی جسمانی فوق‌العاده هم داشته باشد که دیگر، اغنیا و زورگویان قدرت زورگویی نداشته باشند، چه اندازه در پیش برد اجتماع و در سرنوشت یک ملت دخالت دارد؟

و باز مهلت نداده، گفتم: اصلاً حق مطلب آن است که مسلمانان صدر اسلام حق‌شناسی کردند و با اینکه بقا و هستی آنان به خاطر جانفشانی‌ها و شمشیر زندهای علی علیه السلام بود. با این حال همه را نادیده گرفتند و او را کنار زدند.

گفتم: بر فرض اینکه علی علیه السلام مورد پسند مردم نبود، اما آیا یادشان رفت که در جنگ خندق حضرت علی علیه السلام آنان را از شر عمرو بن عبدود نجات داد؟ آیا فراموش کردند که اگر شمشیر علی علیه السلام نبود کسی را یارای مقابله با عمرو بن عبدود نبود؟<sup>۲</sup>

۱. سوره بقره / ۲۴۸.

۲. پیمبر سرودش که عمروست این  
علی گفت ای شاه اینک منم  
که دست یلی آخته ز آستین  
که یک بیشه شیر است در جوشنم

آیا یادشان رفت که در همان جنگ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

آیا یادشان رفت که علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ مرحب خیبری را به درک فرستاد و شرّ یهود را از سر مسلمانان بر طرف ساخت؟ خلاصه برخی از مبارزات و جنگهای آن حضرت را یادآوری کرده گفتیم: همه می دانیم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر گردن تمام آن جمعیت حق حیات داشت و شمشیر آن حضرت و جان نثاری او بود که مسلمانان از شر کفار نجات یافتند.<sup>۱</sup> پس خوب بود تا حدودی رعایت آن حضرت را می کردند و به آن نحو کنارش نمی زدند.

یکی از آنان گفت: شما فقط حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» را درباره علی یادداری ولی من چهار حدیث از این نمونه درباره ابوبکر و عمر یاد دارم. گفتیم: آن احادیث چیست؟

گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من شهر حلمم و ابوبکر و» تا این جمله را گفت حرفش را گرفتم و گفتم: به خدا قسم این احادیث دروغ است و اینها را در مقابل «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» جعل کردند و این حدیث مانند حدیثی است که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت می دهند که فرمود: ابوبکر و عمر آقای پیر مردان بهشتند «أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» و این حدیث را در برابر حدیث قطعی آن حضرت که درباره حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

«حسن» و «حسین» دو سید و آقای جوانان اهل بهشتند.

وضع کرده اند. و دلیل کذب این حدیث این است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

۱. ندید و نبیند دگر روزگار جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار

اهل بهشت همه جوان و در سن سی و سه سالگی و زیبا هستند.<sup>۱</sup>

پس در بهشت پیرمردی یافت نمی‌شود تا ابوبکر و عمر آقا و سید آنها باشند. اینجا همه لبخند مخصوصی زدند و روشن بود که دیگر حاضر نیستند پرده از اسرارشان برداشته شود و چون مقدار زیادی از شب گذشته بود لذا بنده حرف را کوتاه کردم و گفتم: من حاضریم یک کتاب در اختیار شما بگذارم تا حقایق را آن گونه که هست بدست آورید. آنان خوشحال شدند و خداحافظی کردیم. در نظرم بود یک جلد «المراجعات» برایشان ببرم و در بین رفقا نیافتم و کتاب مناسب دیگری هم یافت نشد. لذا روز بعد رفتم و پس از عذرخواهی گفتم: دعا بفرمایید سال آینده مشرف شوم و کتابهای مربوطه را از ایران آورده تقدیم کنم.

**۱۳** در بازار مکه با دو نفر صحبت کردم تا بحث به اینجا کشید که گفتم: شما سُننهای ناجوانمردانه‌ای به ما شیعیان زده و می‌زنید، با آنکه اسلام به طور کلی و به نحو اکید از تهمت زدن نهی فرموده است.

گفتند: عوام و بی‌سوادها ممکن است حرفهایی بزنند ولی دانشمندان و افراد فهیمه ما و افراد مطلع ما هرگز تهمت نمی‌زنند.

گفتم: بنده شاهد می‌آورم که علما و دانشمندان شما هم تهمت زده و حتی با

۱. ترمذی در ج ۴، ص ۸۸ و سیوطی در دَرِّ الْمُنْتَوَرِ، ج ۱، ص ۹۸ و هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸ از معاذ بن جبل نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمودند: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ جُرْدًا مُرْدًا بِيضًا جَعَادًا مُكْحَلِينَ أَبْنَاءُ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ: اهل بهشت داخل بهشت می‌شوند، در حالی که جوانند و مو بر صورتشان نروبیده و سفید اندام هستند و موی سرشان فرخورده و در هم پیچیده، با چشمانی سرمه کشیده و در سن ۳۳ سالگی می‌باشند.»

نیز طبرسی در احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۶ نقل کرده است که یحیی بن اکثم، در ضمن مناظره‌اش با امام جواد علیه السلام گفت: ابوبکر پیرمرد اهل بهشت است، و امام جواد علیه السلام فرمود: این حرف صحیح نیست، چون اهل بهشت عموماً جوانند و در میان آنان انسان پیر وجود ندارد.

اتهام، حکم قتل صادر کردند و چند سال قبل ابوطالب ایرانی را در همین سرزمین گردن زدند و یک مسلمان را بی‌جهت کشتند و قلوب شیعیان و خصوصاً ایرانی‌ها را جریحه‌دار کردند<sup>۱</sup> و در دنبال این موضوع گفتیم: آری چند سال قبل؛ ابوطالب ایرانی را به جرم استفراغ و به اتهام بی‌احترامی به کعبه به قتل محکوم کردند و در منظر عموم گردنش را زدند و اگر قاضی و حاکم شما و گواهان آن قضیه می‌دانستند که ایرانی از فاصله چند صد فرسخ احترام کعبه را نگه داشته و در موقع قضای حاجت پشت به قبله و رو به قبله نمی‌نشیند و جایز نمی‌دانند و حتی کودکان خود را در موقع تخلی رو به قبله و پشت به قبله نمی‌نشانند. هرگز چنان شهادتی را نمی‌دادند و چنان حکمی را صادر نمی‌کردند. اگر قاضی شما تنها یکی از کتابهای ما را خوانده بود، اگر فقط «العروة الوثقی» را مطالعه نموده بود و فتوای علمای شیعه را درباره تمام مساجد خوانده بود که فرموده‌اند:

نجس کردن مساجد و حتی دیوارهای خارج آنها حرام است. و اگر کسی متوجه آلودگی آنها شد فوراً باید تطهیر نماید.

تا چه رسد به مسجدالحرام و کعبه، مسلماً باور نمی‌کرد که مسلمان ایرانی به زحمت زیاد به حج بیاید و قصد اهانت و بی‌احترامی به کعبه و دیوار خانه خدا را داشته باشد و دیوار آن را آلوده کند. و اگر شما کتابهای ما را می‌خواندید و از عقاید ما با خبر می‌شدید و یا با ما انس می‌گرفتید و می‌دیدید که ما حتی در پنهانی و خلوت نیز رعایت احترام کعبه را می‌نماییم. به طور حتم چنین حادثه ناگوار را به وجود نمی‌آوردید و با کشتن یک مؤمن و ریختن خون مسلمان

۱. چند سال قبل یک نفر از زائران ایرانی را به نام ابوطالب یزدی متهم کردند به اینکه قصد اهانت به کعبه را داشته است و ظاهراً در هنگام طواف حال استفراغ و تهوع به او دست می‌دهد و بی‌اختیار استفراغ می‌کند و به اتهام اینکه او قصد هتک کعبه را داشته است، حکم قتل او را صادر و در برابر مردم گردن او را زدند.

بی‌گناه قلوب شیعیان جهان و بلکه هر مسلمان غیور و با انصاف را جریحه‌دار نمی‌کردید. آن هم مؤمنی که به قصد زیارت بیت‌الله الحرام و وطن و زن و فرزندش را رها کرده و به سوی خدا آمده و میهمان خداوند بوده است.

البته این مطالب را با اظهار تأثر و ناراحتی می‌گفتم و آنان نیز با شنیدن آن عبارات متأثر شده سخت ناراحت شدند و دیگر حاضر نبودند صحبت کنم. لذا خداحافظی کرده رفتم.

**۱۴** به یکی از اهل تسنن گفتم: شما می‌گویید: پیامبر ﷺ برای خود جانشین معین نکرد و تعیین زمام‌دار بعد از خود را به شورا گذاشت و لذا پس از آن حضرت مردم ابوبکر را به عنوان خلیفه؛ برگزیدند اما ابوبکر بر عکس پیامبر ﷺ عمل کرد و هنگام مرگش عمر را به عنوان خلیفه تعیین نمود و به عهده شورا گذاشت. و ما نفهمیدیم آیا ابوبکر اشتباه کرد که تعیین خلیفه نمود یا العیاذ بالله پیامبر اکرم ﷺ اشتباه کرد که برای خود خلیفه تعیین نکرد؟ و خلاصه اگر تعیین خلیفه بعهدۀ شورا است چرا ابوبکر آن را بعهدۀ شورا نگذاشت و اگر تعیین خلیفه به عهده زمامدار قبلی است؟ چرا پیامبر ﷺ تعیین نکرد؟

«فَبَهَّتِ الَّذِي كَفَرَ» مقداری خیره خیره به بنده نگاه کرد و هیچ نگفت؛ بنده هم صلاح تعقیب ندانسته، خداحافظی نمودم.

**۱۵** به یک نفر از اهل علم گفته بودند: شما شیعیان بعد از نماز سه مرتبه دست را تا کنار گوش بالا می‌برید و می‌گویید: جبرئیل امین خیانت کرد، «خان الامین»، و غرضتان این است که خداوند متعال جبرئیل را مأمور کرد که وحی را نزد حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بیاورد و او خیانت کرده نزد پیامبر ﷺ برد.

ایشان جواب داده بود: که ما پس از نماز سه مرتبه می‌گوییم: «اللَّهُ اكْبَرُ» و هرگز این جمله را که شما نقل کردید، نمی‌گوییم و به آن هم عقیده نداریم. بعد

گفته بود: بنشین تا برایت ثابت کنم، او را نشانده بود و چند نفر ایرانی را صدا زده و از یک یک آنان سؤال کرده بود، شما بعد از نماز چه می‌گویید؟ پاسخ داده بودند که: سه مرتبه «الله اکبر» می‌گوییم. همین که چند نفر ایرانی اینگونه جواب داده بودند و مطلب برای او ثابت شده بود، گفته بود: خدا لعنت کند گویندگان ما را که این گونه ما را نسبت به شما بدبین می‌کنند و این تهمت‌ها را می‌زنند.

### مناظره‌ای مفصل با امام جماعت مسجد جمعه

۱۶ با لباس عربی در نماز جماعت مغرب مسجد جمعه مدینه منوره شرکت کردم، پس از نماز، امام جماعت، رو به مردم کرد و روایاتی مربوط به نقاشی و مجسمه سازی و تصویر، خواند و توضیح داد.

او حدود پنجاه سال داشت و معلوم بود به کتابهای خودشان احاطه دارد. پس از آنکه صحبتش تمام شد، در حالی که قرآن دستم بود، نزد او رفتم و بعد از سلام گفتم: سؤال دارم، گفت: بپرس، قرآن را جلوی او گذاشتم و آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾<sup>۱</sup> را خواندم و پرسیدم: چرا (و رسوله) به (رفع) نوشته و خوانده می‌شود و (واو) (و رسوله) چه واوی است؟ مقداری نگاه کرد و سرانجام گفت: واو عاطفه است و (رَسُولُهُ) عطف بر محلّ (الله) است.

در این باره کمی صحبت شد و از آن گذشتم و گفتم: آیا روایاتی را که راجع به تصویر و نقاشی و مجسمه سازی خواندی شامل عکس و عکاسی، نیز می‌شود؟ گفت: آری، عکس گرفتن و عکاسی نیز حرام است. گفتم: پس این عکسها که روی پولهای شما وجود دارد یا در هتلهای نصب شده

۱. سوره توبه، آیه ۲.

است، چیست؟ آیا اینها حرام نیست؟

گفت: چرا، همه اینها حرام است ولی اینها مربوط به حکومت است.<sup>۱</sup> از این مطلب نیز گذشتم و به او گفتم: معلوم است که شما در روایات و احادیث، زیاد زحمت کشیده‌اید و سؤال من این است که چرا از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل نمی‌کنید؟ با اینکه آن حضرت در حدیث ثقلین عترت خود را عدل قرآن قرار داده و فرموده است: «به کتاب خدا قرآن کریم و به عترتم، اهل بیتم، تمسک کنید».

و این حدیث در «صحیح مسلم» و غیر آن آمده است. اخیراً نیز حدیث ثقلین در کتاب «معجم فقه السلف، عتره و صحابه و تابعین» - که در مکه معظمه چاپ شده - با دو سند نقل شده است (عبارت آن را در صفحه ۹۴۹ آورده‌ام).

گفت: فرق نمی‌کند، ملاک بیان روایت و توضیح و تبیین معنای آن می‌باشد. گفتم: چطور فرق نمی‌کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را موظف کرده است، به کتاب خدا و به عترت او تمسک کنند و تمسک به این دو را موجب نجات قرار داده است، شما به چه دلیل می‌گویید فرق نمی‌کند؟ به چه دلیل روایات غیر عترت، حجت شرعی است؟ اگر فردای قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله از ما سؤال کند روایات فقهی خود را از چه کسی یاد گرفتید و به روایات چه کسی عمل کردید، چه بگوییم؟

همین که این مطلب را مطرح کردم پی برد که من شیعه هستم، لذا لحن سخن را تغییر داد و با تندی و پرخاش، به عقاید شیعه حمله کرد و مناظره شکل دیگری به خود گرفت.

۱. البته این حرف صحیح نیست، چون این عکسها چاپ است و تصویر و نقاشی و صورت‌گری، شامل عکس و عکاسی نمی‌شود و بر آنها تصویر صدق نمی‌کند، لذا اشکال ندارد.

**مؤلف:** قبل از بیان این مناظره، نکات و روایاتی را از کتاب «بخاری» و «مسلم» می‌آورم، زیرا تکیه او بیشتر به این روایات بود، ضمناً از توجه به این روایات منشأ قسمتی از اعتراضها و اشکالات آنان به شیعه روشن می‌شود:

### ۱- ساختمان سازی روی قبور

در «صحیح بخاری» روایات متعددی از عایشه نقل کرده است که:

در حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن از کنیسه (عبادتگاه) مسیحیان و عکسها و نقاشی در آنها به میان آمد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مسیحیان چنین هستند که هرگاه مرد صالحی از آنها فوت کند روی قبرش مسجد بنا می‌کنند و در آن، صورتهایی را نقاشی می‌نمایند و آنها در قیامت از شرار خلق خدا خواهند بود.<sup>۱</sup>

در «صحیح مسلم» نیز همین روایت با دو سند از عایشه نقل شده است.<sup>۲</sup> همچنین در «صحیح مسلم» است که: عایشه گفت:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن بیماری که رحلت کرد، فرمود: «خدا یهود و مسیحیان را لعنت کند، آنها قبور انبیای خود را مساجد قرار دادند. «لَعْنَةُ اللَّهِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ.»<sup>۳</sup>

۱. عن عائشة ام المؤمنين: ان ام حبيبة و ام سلمة ذكرتا كنيسة رأيتها بالحبشة فيها تصاوير فذكرتا للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال: «ان اولئك اذا كان فيهم الرجل الصالح، فمات بنوا على قبره مسجداً و صوروا فيه تلك الصور فاولئك شرار الخلق عند الله يوم القيامة»، صحیح بخاری، كتاب الصلاة، باب هل تنبش قبور مشركي الجاهلية...، ح ۴۲۷.

ضمناً این روایت در همین کتاب «صحیح بخاری»، ح ۴۳۴ و ح ۱۳۴۱ و ح ۳۸۷۳ آمده است.

۲. صحیح مسلم، كتاب المساجد و مواضع الصلاة، ص ۲۵۵، باب النهی عن بناء المسجد على القبور و النهی عن اتخاذ القبور مساجد، ح ۵۲۸.

۳. همان، ح ۵۲۹.

نیز از ابوهریره نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدا بکشد یهود را، آنها قبور انبیاء خود را مساجد قرار دادند. «قَاتَلَ اللهُ الْيَهُودَ، إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»<sup>۱</sup>

باز در «صحیح مسلم» از عایشه و ابن عباس نقل است که گفتند:

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لعنت خدا بر یهود و مسیحیان، آنان قبور انبیاء خود را مساجد قرار دادند».

[سپس عایشه و ابن عباس گفته‌اند:] این سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به یهود و مسیحیان به منظور بر حذر داشتن مسلمانان است از انجام دادن مثل آنچه که آنها انجام دادند.

و در همان کتاب است که: جناب گفت: شنیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پنج روز قبل از رحلتش فرمود:

«... أَلَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَ صَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ، أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ، إِنِّي أَنهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»<sup>۲</sup>

آگاه باشید کسانی که قبل از شما بودند، قبور انبیا و اشخاص صالح خود را مساجد قرار می‌دادند، توجه داشته باشید شما مسلمانان قبور را مساجد قرار ندهید، بدرستی که من شما را از این کار نهی می‌کنم.

## ۲- ازدواج با یهود و نصارا را جایز می‌دانند

تمام مذاهب چهارگانه اهل تسنن گفته‌اند: ازدواج مرد مسلمان با زن یهودی و نصرانی جایز و صحیح است و اشکال ندارد، هر چند آن زن، حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام

۱. همان، ح ۵۳۰.

۲. همان، ح ۵۳۲.

را خدا، یا ثالث ثلاثه بدانند، [و گفته‌اند:] با اینکه در این صورت مشرک بودن او قطعی است، در عین حال ازدواج مسلمان با او مانعی ندارد.<sup>۱</sup>

### ۳- کثرت روایات عایشه و ابوهریره

در کتابهای «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و سایر کتابهای اهل تسنن، روایات بسیاری از عایشه و ابوهریره از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، و حال اینکه، عایشه هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله هجده سال داشته<sup>۲</sup> و مدتی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده حدود نه سال، آنهم در ابتدای سنّ بوده است - مضافاً بر زن بودن او - و با وجود زنان دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و گرفتاری‌های آن حضرت و قهراً اندک بودن هم صحبتی عایشه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، در عین حال روایات بسیاری از او نقل کرده‌اند که گفته است: «از رسول خدا چنین مطلبی را شنیدم»، یا اینکه «رسول الله صلی الله علیه و آله چنین و چنان فرمود».

همچنین ابوهریره، اهل یمن بوده و سال هفتم هجری به مدینه منوره آمده و مسلمان شده است و فقط حدود سه سال آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده است<sup>۳</sup> در عین حال، کتابهای اهل تسنن پر از روایات ابوهریره از قول پیامبر صلی الله علیه و آله است و تنها در «صحیح بخاری» ۴۴۶ روایت از او نقل کرده که گفته است: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین مطلبی را شنیدم»، یا «رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه فرمود».

**مؤلف:** در پاورقی سه روایت از «بخاری» و «مسلم» از ابوهریره، به عنوان نمونه

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، مبحث المحرمات لاختلاف الدین.

۲. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۵۷.

۳. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۱۲۵، یادآور می‌شوم که در همین کتاب در معرفی شخصیت ابوهریره آورده است که: عمر بن خطاب، ابوهریره را امیر بحرین قرار داد، و معاویه نیز بارها او را امیر مدینه منوره قرار داد. (همان)

آورد، خوانندگان عزیز ملاحظه و قضاوت کنند.<sup>۱</sup>

### ۱. سه روایت عجیب از «بخاری و مسلم» به نقل از ابوهریره

#### روایت اول

ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«ملک الموت نزد موسی ﷺ آمد و گفت: اجابت کن پروردگارت را، پس موسی ﷺ به چشم مسلک الموت زد و چشم او را در آورد (او را کور کرد)، ملک الموت برگشت نزد خدا و گفت: مرا فرستادی به سوی بنده ات که نمی خواهد بمیرد و چشم مرا در آورد. خداوند چشمان ملک الموت را به او برگرداند و فرمود: برگرد نزد بنده من و بگو می خواهی زنده بمانی؟ اگر می خواهی زنده بمانی دستت را بگذار بر پشت گاو، هر مقدار موی پشت گاو زیر دستت پنهان شد، به عدد هر مویی یک سال زنده می مانی. موسی گفت: آخر چه؟ گفت: پس از آن خواهی مرد. موسی گفت: حال که سرانجام باید مرد پس الآن جان مرا بگیر. (بعد گفت:) خدایا مرا در سرزمین مقدس بمیران، به فاصله پرتاب سنگ، رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا قسم اگر من نزد او بودم قبرش را کنار جاده به شما نشان می دادم.»

«هَمَّامُ بْنُ مَنِبِّهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى ﷺ. فَقَالَ لَهُ: أَجِبْ رَبِّيكَ. قَالَ: فَلَطَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَ مَلَكِ الْمَوْتِ فَفَقَّأَهَا. قَالَ: فَرَجَعَ الْمَلَكُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ: إِنَّكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَكَ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ. قَالَ: فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ عَيْنَهُ وَقَالَ: أَرْجِعْ إِلَى عَبْدِي فَقُلْ الْحَيَاةُ تُرِيدُ؟ فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْحَيَاةَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى مَتْنِ تَوْرٍ، فَمَا تَوَارَتْ يَدُكَ مِنْ شَعْرَةٍ فَإِنَّكَ تَعِيشُ بِهَا سَنَةً. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: ثُمَّ تَمُوتُ. قَالَ: فَالآنَ مِنْ قَرِيبٍ. رَبِّ أَمْسِنِي مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ. رَمِيَّةً بِحَجَرٍ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي عِنْدَهُ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكُتَيْبِ الْأَحْمَرِ.»

صحیح مسلم، چاپ دارالاحیاء التراث العربی، کتاب الفضائل، باب من فضال موسی ﷺ، ص ۱۰۲۸، ح ۲۳۷۲، سند دوم ۱۵۸.

صحیح بخاری، (چاپ دارالسلام ریاض، کتاب الاحادیث فی الانبیاء، ص ۵۷۲، باب وفاة موسی و ذکره بعد، ح ۳۴۰۷) نیز آن را با اندک تفاوتی نقل کرده است.

مؤلف: برخی از آنچه در این روایت سؤال انگیز و مایه تعجب است عبارت است از:

۱- ملک الموت مأمور خدا بوده و گناهی نداشته است.

→ ۲- حضرت موسی دعوت خدا را اجابت نکرده و نمی‌خواست است بمیرد.

۳- «اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون» (سوره یونس، آیه ۱۴۹) چه می‌شود؟

۴- حضرت موسی علیه السلام زد چشم ملک الموت را در آورد و مؤاخذه نشد، پس آیه «و الجروح قصاص» چه می‌شود؟

۵- مقام و منزلت انبیا در برابر اوامر و خواست الهی و حبّ لقای پروردگار چه می‌شود؟  
پاسخ اینها را باید اهل تسنن که این دو کتاب را صحیح می‌دانند، بدهند.

### روایت دوم

صحیح مسلم به دو سند از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بنی اسرائیل در حالی که برهنه و عریان بودند غسل می‌کردند و به عورت یکدیگر نگاه می‌نمودند. حضرت موسی علیه السلام به تنهایی و دور از دید آنها غسل می‌کرد، بنی اسرائیل گفتند: به خدا قسم، علت این که موسی علیه السلام با ما غسل نمی‌کند این است که در او عیب وجود دارد (باد فتق دارد) پس موسی رفت غسل کند، لباس خود را گذارد روی سنگی، آن سنگ فرار کرد و لباسهای موسی علیه السلام را برد، موسی با شتاب در پی سنگ رفت و می‌گفت: لباسم را ای سنگ، لباسم را ای سنگ، تا اینکه بنی اسرائیل عورت موسی را دیدند و گفتند: به خدا قسم در موسی علیه السلام عیبی وجود ندارد، پس سنگ توقف کرد و موسی لباسش را گرفت...»

«هَمَّامُ بْنُ مَنبَهَةَ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءً، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى سَوَاءَةِ بَعْضٍ وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْر. قَالَ: فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ. قَالَ: فَجَمَحَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي حَجَرٌ ثَوْبِي حَجَرٌ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سَوَاءَةِ مُوسَى. فَقَالُوا: وَاللَّهِ، مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ. فَقَامَ الْحَجَرُ بَعْدُ، حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ. قَالَ: فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا...»  
قال أبو هريرة: و الله، إنه بالحجر نذب سبته أو سبعة ضربت موسى عليه السلام بالحجر. (صحیح مسلم) کتاب فضائل، ذیل حدیث ۲۳۷۱، باب من فضائل موسی عليه السلام، ح ۳۳۹.

مؤلف: اکنون سؤال این است که، نسبت دادن چنین مطلبی را به یکی از انبیا بزرگ الهی، آن هم از قول

و این در حالی است که اهل تسنن در کتابهای معتبر و دست اول خود، روایاتی که از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده‌اند بسیار اندک و به اعتراف خودشان، عدد روایات آن حضرت، انگشت شمار است.<sup>۱</sup>

«بخاری» و «مسلم» با آنکه آن همه روایت از ابوهریره نقل کرده‌اند، اما به خود اجازه نداده‌اند که از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام، حتی یک روایت نقل کنند. همچنین «بخاری» با اینکه از نظر زمان با امام صادق علیه السلام نزدیک بوده و تقریباً صد سال پس از امام صادق علیه السلام فوت نموده است، ولی حتی یک روایت از آن حضرت، نقل نکرده است.<sup>۲</sup>

### بازگشت به بیان مناظره

پس از یادآوری برخی روایات و مطالبی که در مناظره با آن امام جماعت، مورد استدلال واقع شد، یا در مناظره دخالت داشت، بر می‌گردیم به بیان آن

→ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه معنا دارد؟ آن هم در کتابی که اهل تسنن مدعی هستند بعد از قرآن مجید صحیح‌ترین و اجل کتابهاست، آیا تعجب آور نیست؟

### روایت سوم

نیز (مسلم) در (کتاب الفضائل، باب من فضائل ابراهیم خلیل علیه السلام، ح ۲۳۷۰) از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ابراهیم خلیل علیه السلام ۸۰ ساله بود که، با «تیشه» یا «طبر» ختنه کرد.»

عن الاعرج، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اختنن إبراهيم النبي علیه السلام، وهو ابن ثمانين سنة، بالقُدوم.»

(قدوم، به معنای تیشه یا طبر است؛ منجد الطلاب، قدّم)

۱. معجم فقه السلف، عترة و صحابة و تابعين، تأليف: محمد المنتصر الکتانی، جزء اول، ص ۴، مطابع جامعه ام القرى، ۱۴۱۰ هجری قمری.

۲. در این رابطه به صفحه ۹۴۷ کتاب «روزهای مدینه» مراجعه شود.

قسمت از مناظره که به صورت جدی و به نحو مقابله انجام گرفت، و آن از قرار ذیل است:<sup>۱</sup>

به او گفتم: چرا حدیث تقلین را مطرح و روی آن بحث نمی‌کنید؟ مگر شما اهل سنت نیستید یا حدیث تقلین از سنت نیست؟  
 آیا تمسک به روایاتی که ابوهریره و سعد وقاص و عمرو عاص و عایشه و امثال اینها نقل کرده‌اند، تمسک به عترت است؟ آیا این افراد جزء عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوند؟ آیا روایاتی که این افراد نقل کرده‌اند، روایات صادره از عترت است و عمل به آنها عمل به حدیث تقلین می‌باشد؟  
 این جمله‌ها را با تندی و بطور جدّ مطرح کردم.

گفت: فرقی نمی‌کند، ما به روایاتی که در کتاب «بخاری» و «مسلم» است، عمل می‌کنیم، به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که در کتابهای معتبر ما موجود است، عمل می‌کنیم.  
 گفتم: شما مدعی هستید که اهل سنت می‌باشید و به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل می‌کنید، آیا حدیث تقلین از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ آیا خود شما آنرا نقل نکرده‌اید؟  
 گفت: سنت است و ما آنرا قبول داریم.

گفتم: آیا فاطمه زهرا، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی باقر العلوم و امام جعفر صادق علیه السلام از عترت نیستند؟  
 گفت: چرا این افراد همه عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند.

گفتم: آیا ابوهریره، سعد، مغیره، سهل و عایشه و امثال این افراد از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند؟

گفت: ما نگفته‌ایم این افراد از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اند.

۱. مناظره تماماً عربی انجام گرفت و روایات مورد بحث را قبلاً بطور پراکنده و در مناظره‌ها و نوشته‌های دیگرم بررسی و در ذهنم موجود بود و الحمد لله توانستم از آنها استفاده کنم.

گفتم: پس چرا روایات اینها را نقل می‌کنید و آن همه شرح و توضیح می‌دهید و به آنها عمل می‌نمایید، ولی از عترت، یعنی: از امام امیرالمؤمنین علی و امام حسن و سایر عترت پیامبر اکرم صلوات الله علیهم روایت نقل نمی‌کنید؟ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق حدیث ثقلین مسلمانان را به کتاب خدا قرآن کریم و به عترتش ارجاع نداد؟

آیا شما روایتی دارید که آن حضرت فرموده باشد به غیر عترت رجوع و به روایات غیر عترت عمل کنید؟

گفت: عجب! یعنی می‌خواهی بگویی آن همه روایت که ابوهریره و عایشه و... از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، اعتبار ندارد، حجیت ندارد؟

گفتم: اولاً، مگر ابوهریره چند سال زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده است؟ آیا بیش از سه سال بوده است؟ آیا در مدت کوتاه ممکن است آن همه حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد؟ همچنین عایشه چند سال و در چه سنّ و سالی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زندگی کرده است، و آیا باور کردنی است وی در مدت کوتاه آن همه حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده و حفظ کرده باشد؟

ثانیاً، در کتابهای شما چه دلیلی بر اعتبار و حجیت و صحت روایات این افراد وجود دارد؟ سپس با لحنی قاطع، گفتم: بنابراین شیعیان اهل سنت هستند نه شما، شیعیان اهل عمل به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند نه شما، این شیعیان هستند که طبق حدیث ثقلین، به کتاب خدا و به روایات عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسک و عمل می‌کنند نه شما.

گفت: شما شیعیان به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمی‌کنید، زیرا از آن حضرت روایت است که فرمود: «لعنت بر یهود و مسیحیان، آنها روی قبر انبیاء و اشخاص صالح خود ساختمان و مسجد بنا می‌کنند.» و شما «شیعیان» همین عمل یهود و مسیحیان را انجام می‌دهید، روی قبر حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله علیه مسجد

ساخته‌اید و در آن نماز می‌خوانید و این عمل شما بر خلاف سنت پیامبر ﷺ و موجب شرک است و شما مشرک هستید.

گفتم: این روایت از عترت پیامبر ﷺ نقل شده است؟

گفت: خیر، از ابوهریره و عایشه و سایر صحابه نقل شده است.

گفتم: ما شیعیان، طبق حدیث ثقلین، فقط روایاتی که ثابت بشود از عترت است قبول داریم.

به علاوه، روی قبر پیامبر ﷺ نیز ساختمان و گنبد ساخته شده و کنار آن نماز خوانده می‌شود و اینها را که ما نساخته‌ایم شما اهل تسنن ساخته‌اید. همچنین در مسجد الحرام و حجر اسماعیل آنهمه قبر وجود دارد و نماز می‌خوانیم.

گفت: این ساختمان را ما نساخته‌ایم بلکه پادشاهان و حکومتها ساخته‌اند و ما با آن مخالف هستیم و یقین داریم که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است. [و از قبور در مسجد الحرام پاسخ نداد.]

گفتم: خداوند در قرآن (سوره کهف، آیه ۲۱) خبر داده است که: ﴿ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴾ ؛ «گروهی که بر هدفشان پیروز شدند، گفتند: مسلماً مسجدی بر روی اصحاب کهف بنا خواهیم کرد.».

و اگر روی قبر چیز ساختن و مسجد بنا کردن جایز نیست این آیه را چه جواب می‌دهید؟

گفت: معلوم نیست، و اینها که گفتند روی قبر آنها مسجد بسازیم حاکمان و زورمندان بوده‌اند نه مؤمنین.

گفتم: از کجا می‌گویی و چه دلیلی بر این مطلب داری؟

گفت: ما عرب هستیم و معانی قرآن را می‌فهمیم و شما فارس و ایرانی هستید و متوجه معانی آن نمی‌شوید و معنا همان است که گفتم.

گفتم: عجب! این چه حرفی است می‌زنی؟ شما عربها سر سفره علم و فهم

فارس و ایرانیها نشسته و از کتابهای آنها استفاده می‌کنید، زیرا به اعتقاد شما صحیح‌ترین و اجل کتابها بعد از قرآن کریم «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» است و مؤلف این دو کتاب فارس و ایرانی و از عجم بوده‌اند حال چه شده که آنها با اینکه فارس و ایرانی بوده‌اند، فهمیده‌اند و ما چون فارس و ایرانی هستیم، نمی‌فهمیم؟

از این جمله سخت ناراحت شد و با عصبانیت گفت: آنها مسلمان بودند و شما مشرک هستید. من با کمال خونسردی و آرامش و کاملاً آهسته گفتم: بر فرض که پیامبر اکرم ﷺ از مسجد ساختن روی قبر نهی کرده باشد و یهود و مسیحیان را بخاطر این کارشان لعن کرده باشد، آیا حکم به شرک آنها نیز فرموده است؟  
گفت: خیر، فقط لعنشان کرده است.

گفتم: پس چطور شما [وهابیون]، ما شیعیان را مشرک می‌خوانید؟ و به چه دلیل گفتی شما مشرک هستید؟

گفت: واللّٰه شما مشرک هستید، واللّٰه هر کس روی قبر مسجد بسازد و عبادتگاه درست کند مشرک است و شما و یهود و مسیحیان فرقی ندارید.  
گفتم: پس اگر یهود و مسیحیان مشرک هستند، چرا شما ازدواج با آنها را جایز می‌دانید، و حال اینکه خدا از آن نهی کرده و در قرآن کریم فرموده است:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾<sup>۱</sup>

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند.

گفت: این امر یک مسأله فقهی است و باید بررسی شود ولی من می‌دانم شیعیان کارهای یهود و مسیحیان را می‌کنند و مشرک هستند.

گفتم: خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾<sup>۱</sup>

«به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند نگویید، مؤمن نیستی.»

و من الآن در این مسجد نماز خواندم، و قرآن در دست دارم، آیا حضور در مسجد و نماز خواندن با نماز جماعت مسلمانان و قرآن در دست داشتن، اظهار اسلام نیست؟ تو چگونه بر خلاف این آیه، ما را مشرک می‌خوانی؟ روز قیامت باید جواب این تهتمها را بدهی. مگر این آیه را نخوانده‌ای که خداوند سبحان از تهمت زدن و گفتن چیزی که انسان علم به آن ندارد، شدیداً مذمت فرموده است.

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

آنگاه که آن تهمت را زبان به زبان از یکدیگر می‌گرفتید و با دهان‌هایتان چیزی می‌گفتید که به آن علم نداشتید، و آن را ناچیز و سبک می‌پنداشتید، در حالی که نزد خدا بزرگ بود.

پس از آن گفتم: اگر ما مشرک هستیم، چگونه ملک عبدالله اجازه داده است به مکه معظمه مشرف شویم و حال اینکه خداوند سبحان فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾<sup>۳</sup>؛ «جز این نیست که مشرکان نجس و پلیدند، پس به مسجد الحرام نزدیک نشوند.» آیا می‌گویید ملک عبدالله بر خلاف قرآن عمل کرده است؟ آیا این حرف ردّ ولیّ امرتان نیست؟ - چون ردّ حرف ولیّ امر را ردّ بر خدا و موجب عقوبت و مجازات شدید می‌دانند لذا ترس

۱. سوره نساء، آیه ۹۴.

۲. سوره نور، آیه ۱۵.

۳. سوره توبه، آیه ۲۸.

او را گرفت و پس از کمی تأمل - گفت: او به ظاهر عمل می‌کند و شیعیان به حسب ظاهر مسلمان هستند.

گفتم: تو نیز لا اقل باید به حسب ظاهر هم که شده ما را مسلمان بدانی و حق نداری بما نسبت شرک بدهی.

گفت: من می‌دانم شما مشرک هستید، شما از حسین علیه السلام حاجت می‌طلبید، از امامان خود حاجت می‌طلبید و آنان را عبادت می‌کنید.

گفتم: هرگز چنین نیست، ما هرگز از غیر خدا حاجت نمی‌طلبیم، از غیر خدا چیزی طلب نمی‌کنیم، بلکه امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را وسیله و واسطه می‌دانیم، آن بزرگواران را وسیله و واسطه تقرب به خدا قرار می‌دهیم، وسیله شفاعت روز قیامت قرار می‌دهیم.<sup>۱</sup> همانگونه که خدا در قرآن به آن امر فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۲</sup>؛ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و وسیله‌ای برای تقرب به سوی خدا بجوید.» پس از آن این آیه را خواندم که حضرت یوسف علیه السلام به برادرانش گفت: ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾<sup>۳</sup>؛ «این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود.»

و گفتم: آیا پیراهن حضرت یوسف جز وسیله چیز دیگری بوده است، آیا این عمل شرک و حاجت از غیر خدا خواستن است؟

۱. توسل به اهل بیت علیهم السلام به اعتبار این است که آنان اقرب وسائل الی الله می‌باشند، «یا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، إِكْفِيَانِي فَإِنِّكُمْ كَافِيَانِ، وَأَنْصُرَانِي فَإِنِّكُمْ نَاصِرَانِ»، استعانت از آنان، برای امور آخرت است، مقصود یاری خواستن و کفایت در امر شفاعت است و اما برآمدن حاجات و آمرزش گناهان تنها از جانب پروردگار متعال است نه غیر. راجع به توسل به ص ۴۹۱ تا ۵۰۵ همین کتاب مراجعه شود.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۳.

گفت: داستان پیراهن حضرت یوسف علیه السلام معجزه و کرامت بوده است.  
گفتم: واسطه قرار دادن ائمه علیهم السلام توسط شیعیان را نیز معجزه و کرامت بدان،  
چرا می‌گویید شرک است؟  
گفت: شیعیان حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله علیه را عبادت می‌کنند و عبادت غیر خدا  
شرک است.

گفتم: «عبادت» به معنای «پرستش» است. و لعنت بر کسی که غیر خدا را پرستش  
کند، از یکایک شیعیانی که برای زیارت به اینجا می‌آیند بپرس، حتی اگر یک نفر  
گفت: حسین علیه السلام یا غیر حسین علیه السلام را پرستش و عبادت می‌کنم، حق با تو است.  
گفت: من دیده‌ام که ایرانیها قبر خمینی را طواف می‌کنند، دیده‌ام قبر  
حسین علیه السلام را طواف و عبادت می‌کنند، و طواف عبادت و مخصوص کعبه است.  
گفتم: طواف و دور چیزی گردش کردن، در صورتی عبادت و حرام و موجب  
شرک می‌شود که به قصد عبادت انجام شود و اما صرف دور چیزی گشتن  
عبادت نیست. حرام نیست و سبب شرک نمی‌شود.  
اگر کسی دور این مسجد بگردد، آیا مسجد را عبادت کرده و مشرک می‌شود؟  
این چه حرفی است که می‌زنی؟

آیا اینکه خدا فرموده است: ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ «نوجوانانی  
اطرافشان دور می‌زنند» آیا آنها را عبادت می‌کنند. آیا اینکه خدا فرموده است:  
﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ «و نوجوانانی دور آنان می‌گردند» به معنای این  
است که آنها را عبادت می‌کنند؟ و آیات دیگر مثل ﴿يَطُوفُونَ﴾، ﴿يَطَافُ﴾،  
﴿طَائِفٌ﴾ در آنها آمده است که به معنای دور چیزی گردیده، یا بین دو چیز  
رفتن و برگشتن که آن هم طواف است - مثل طواف بین صفا و مروه - و آیا اینها

۱. سوره انسان، آیه ۱۹.

۲. سوره طور، آیه ۲۴.

عبادت غیر خدا است؟

مگر خدا نفرموده است: ﴿ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ۗ ۱﴾؛ «با مردم به نیکی سخن بگویید» و مگر پیامبر ﷺ نفرموده است: «ضَعُ فِعْلَ أَخِيكَ عَلَيَّ أَحْسَنِيهِ»؛ «کار برادرت را به بهترینش حمل کن».

پس تو بدون اطلاع از نیت و قصد اشخاص و بدون اطلاع از مسائل فقهی آنها به چه جرأتی نسبت شرک به آنان می دهی؟

گفت: من می دانم که شما «شیعیان» بعضی از صحابه و ام‌المؤمنین را سب می کنید، و در کتابهای شما نیز که نزد من موجود است، نوشته است؛ و این عمل گناه و حکم شرک را دارد.

گفتم: اگر سب صحابه حکم شرک را دارد، پس معاویه محکوم به شرک است، چون در «صحیح مسلم» است که: معاویه امیرالمؤمنین علی عليه السلام را سب می کرد و امر می کرد آن حضرت را سب کنند.

گفت: او خطا کرده است.

گفتم: ما نیز فرضاً، خطا می کنیم، چرا مشرک باشیم؟

بعد به او گفتم: مسلمانانی که در همین مدینه جمع شدند و عثمان را کشتند، آیا مشرک شدند؟

گفت: خیر، کسی آنها را مشرک نخوانده است.

گفتم: آیا گناه کشتن صحابی پیامبر ﷺ بزرگتر است یا گناه سب او؟

گفت: گناه کشتن بزرگتر است، خدا در قرآن فرموده است: ﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًا ۖ لَهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ۗ ۲﴾؛ «هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است، در حالی که در آن جاودانه خواهد بود.»

۱. سوره بقره، آیه ۸۳.

۲. سوره نساء، آیه ۹۳.

گفتم: پس چه شده که قاتلین عثمان مشرک نشده و محکوم به شرک نیستند، ولی چنانچه کسی صحابه را سب کند محکوم به شرک می‌شود؟  
گفت: شما «شیعیان» تنها سب و لعن نمی‌کنید، بلکه در کتابهای شما است که صحابه پیامبر ﷺ مرتد شدند.

گفتم: این مطلب در کتابهای شما نیز نوشته شده و روایات بسیاری در «صحیح بخاری» و «مسلم» از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که آن حضرت فرمود:  
نزد حوض [کوثر] می‌بینم گروهی از اصحاب را به طرف آتش می‌برند، می‌گویم: خدایا اینها اصحاب من هستند، خدا می‌فرماید: تو نمی‌دانی که اینها بعد از رحلت تو چه حوادثی به وجود آوردند.<sup>۱</sup>

و اگر تردید داری به کتاب «بخاری» و «مسلم» مراجعه کن.  
گفت: علم این روایات را باید به خود پیامبر ﷺ و صحابه واگذار کرد و ما نباید حرفی بزنیم و سکوت می‌کنیم.  
گفتم: پس نسبت به آنچه در کتابهای ما نیز آمده سکوت کن و تهمت به شیعه نزن.

گفت: من دیده‌ام که «شیعیان» به ضریح حسین علیهما السلام و خمینی رحمته الله علیه می‌چسبند و حاجت می‌طلبند و اینها شرک است. و شروع کرد به مرحوم امام و انقلاب توهین کردن و گفت: شما «شیعیان» مشرک هستید و من قسم می‌خورم که مشرکید.  
من با آرامی و با کمال ملایمت گفتم: خمینی رحمته الله علیه انقلاب کرد و شیعیان با او همراهی کردند و یکی از ثمره‌های انقلاب او این بود که در تمام دنیا، مسلمانان عزت پیدا کردند و به مسلمانی خود افتخار کردند و مساجد بسیاری ساخته شد، مساجد آباد گردید و عده‌ای اسلام آوردند. ولی همفکران شما (وهابیها) حرکتی

۱. روایات آنها را در ص ۲۲۷ تا ۲۳۲ همین کتاب آوردم.

کردند و به خیال خود انقلابی شبیه انقلاب امام خمینی علیه السلام به وجود آوردند و چند روزی هم سر و صدا راه انداختند و جمع کثیری را نیز که مخالفشان بودند کشتند، اما سرانجام ثمره انقلاب آنها این شد که مسلمانان در کشورهای مختلف سر بزیر و در برابر سایر ادیان سر افکنده شدند و حتی عده‌ای از آنها مسلمان بودن خود را انکار کردند و برخی مساجد تعطیل شد. و اگر تفاوت انقلاب امام خمینی علیه السلام و انقلاب همفکران خودت را بررسی کنی به خودت اجازه نمی‌دهی به آن مرحوم توهین کنی.

گفت: با توجه به همه این مطالب که گفتم ولی من می‌دانم شما به عده‌ای از صحابه که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که اهل بهشت می‌باشند (عشره مبشره) بد می‌گویید و آنان را لعن می‌نمایید، خصوصاً فلانی و فلانی را.

گفتم: این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله از بهشتی بودن چند نفر خبر داده است، در کتابهای معتبر شما نیامده و صحیح نیست و به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند، بدلیل اینکه خود آن افراد به آن عمل نکرده‌اند، عثمان را کشتند، معاویه علی رضی الله عنه را سب می‌کرد و با او جنگ نمود، طلحه و زبیر با علی رضی الله عنه جنگ کردند، بنابراین هر چه می‌خواهی بگو، اما به این حدیث استدلال نکن.<sup>۱</sup>

۱. برخی از اهل تسنن نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ده نفر از صحابه را بشارت به بهشت داد و آنها عبارتند از:

۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- علی ۵- طلحه ۶- زبیر ۷- عبدالرحمن ۸- سعد بن ابی وقاص ۹- سعید بن زید ۱۰- ابو عبیده بن جراح.

این روایت را احمد حنبل، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه و غیره نقل کرده‌اند ولی در صحیح بخاری و مسلم که اصل و صحیح‌ترین کتابهای آنهاست نقل نشده است و خود صحابه این حدیث را قبول نداشته و به آن عمل نکرده‌اند.

عثمان را که یکی از آن ده نفر است، در مدینه منوره، با وضع خفت باری کشتند و چگونه و در کجا

در این موقع که نزدیک نماز عشا شده بود، تلفن همراه او زنگ زد و او مشغول تلفن شد، اینجانب نیز از فرصت استفاده کرده و به مقتضای (الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ) با دست به او اشاره کردم و مسجد را ترک نمودم.

→ دفتش کردند و با اینکه جمعی از همان ده نفر مثل امیرالمؤمنین ع و طلحه و زبیر، در مدینه حاضر بودند، در عین حال از عثمان دفاع نکردند و بر جنازه او حاضر نشدند و قابل قبول نیست که مسلمان، بداند یک نفر از اهل بهشت است و از او دفاع نکند.

در بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۹۷ و ۲۱۷، از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که در جنگ جمل چون امیرالمؤمنین ع مقابل اهل بصره قرار گرفت، زبیر را طلبید، زبیر با طلحه آمدند، حضرت فرمود: واللّه شما می‌دانید که اصحاب جمل به لسان پیامبر ص ملعونند.

زبیر گفت: چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم؟

حضرت فرمود: اگر من شما را اهل بهشت می‌دانستم جنگ با شما را حلال نمی‌دانستم.

زبیر گفت: آیا شنیده‌ای حدیث سعید بن عمر و بن نفیل را که از پیامبر ص شنیده که ده نفر از قریش از اهل بهشتند؟

حضرت فرمود: آری شنیدم که سعید، این حدیث را در خلافت عثمان به جهت او نقل کرده است.

زبیر گفت: آیا دروغ گفته است؟

حضرت فرمود: تا اسم آنها را نبری من چیزی نخواهم گفت.

زبیر اسم نه نفر را برد.

حضرت فرمود: دهم آنها کیست؟

زبیر عرض کرد: شما هستید.

حضرت فرمود: پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم ولی آنچه تو از برای خود و اصحابت ادعا کردی من قبول ندارم و منکرم.

زبیر گفت: آیا گمان کردی که سعید به پیامبر ص دروغ بسته است؟

حضرت فرمود: از من گمان نیست بلکه سوگند به خدا یقین است که دروغ است، واللّه بعضی از اینها در تابوتی هستند، در چاهی که در اسفل درکات جهنم است و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنگ را از روی چاه بردارد، این مطلب را از پیامبر ص شنیدم. زبیر در حالی که گریه می‌کرد برگشت.

علامه مجلسی ع پس از نقل حدیث عشره مبشره دلیل جعلی بودن آن را بیان فرموده است.

### نتیجه این مناظره

از این مناظره بسیار طولانی و پر پیچ و خم و در عین حال با محتوا، مطالبی روشن شد.

معلوم شد از رسانه‌های گروهی، کیفیت زیارت کردن و چسبیدن ما را به ضریح‌ها و دست به دعا بلند کردن ما را در مقابل قبور ائمه علیهم‌السلام مشاهده کرده و اینها را بر نوعی پرستش و عبادت - العیاذ باللّه - ائمه علیهم‌السلام حمل می‌کنند.

حمل بر این می‌کنند که ما «شیعیان» حاجاتمان را از صاحبان قبور می‌طلبیم. معلوم شد که اگر قدرت پیدا کنند قبر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز مثل قبور ائمه علیهم‌السلام ویران و با خاک یکسان می‌کنند.

معلوم شد که گروه تندرو و تربیت شدگان مکتب وهابیت بطور قطع و یقین «شیعیان» را مشرک و خارج از دین می‌دانند.

معلوم شد که مخالفت آنها با «شیعیان» ریشه دار و اساسی است و مسأله سجده بر فرش و مهر و سجاده حصیری نیست.

معلوم شد که آنها تنها کلمه‌ای که نسبت به ما «شیعیان» به کار می‌برند و به کمتر از آن قانع نیستند، کلمه «شما مشرکید» است.

معلوم شد، حاضر به بحث و استدلال نیستند، و از پاسخ هر دلیلی که عاجز شدند چیز دیگر و بهانه و تهمت دیگری را مطرح و همچنان از حربه «شما مشرک هستید» استفاده می‌کنند.

معلوم و مبرهن شد که مناظره و بحث با کسانی که در مدارس تحت پوشش وهابیون پرورش و رشد یافته و فکر و روحشان با عقاید آنها ساخته و پرداخته شده، بی حاصل و آب در هاون کوبیدن است، آری «مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ».

در مسجد الحرام با چند نفر درباره اتحاد و فواید آن صحبت شد یکی از

آنان گفت: خدا در قرآن فرموده است:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۱</sup>

همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و گروه گروه نشوید.

و از تفرقه نهی فرموده است و شما شیعیان به این حکم الهی عمل نمی کنید و از ما جدا شده اید.

گفتم: چگونه به این آیه عمل کنیم؟

گفت: شما با ما یکی شوید و به مذهب اهل سنت درآیید تا اتحاد و یگانگی بوجود آید.

گفتم: لطفاً شما سنیها؛ جعفری شوید و به عقیده و مذهب ما درآیید تا اتحاد و همبستگی به وجود آید و همه مسلمانان جعفری باشند، به چه دلیل ما سنی شویم؟ شما بیایید شیعه شوید.

گفتند: هر چه باشد اکثریت با ما است و همیشه اقل باید تابع اکثر باشد.

گفتم: این مطلب کلیت ندارد و قرآن عکس آن را بیان فرموده است:

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً﴾<sup>۲</sup>

چه بسا گروه اندک بر گروه فراوان غلبه کرد.

و در آیات بسیاری فرموده است:

﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ و ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ و غیر اینها.

بعلاوه اگر شما راست می گوئید و می دانید اتحاد خوب است چرا خودتان به دسته ها و فرقه های گوناگون در آمده اید و متحد نمی شوید؟ گفتند: ما یکی هستیم و متحدیم.

۱. سوره آل عمران / ۹۸.

۲. سوره بقره / ۲۵۰.

گفتم: چرا دروغ می‌گویید، من خودم از افراد زیادی سؤال کرده‌ام، یکی گفته من حنفی هستم؛ دیگری گفته سلفی می‌باشم، سومی گفته: مالکی هستم، چهارمی و پنجمی گفته‌اند: شافعی و حنبلی هستیم، یکی با دست بسته نماز می‌خواند، دیگری با دست باز و بر فرض که ما بخواهیم مثل شما شویم، نمی‌دانیم شما چه هستید و به چه فرقه‌ای درآئیم؟

گفتند: اختلاف این طوری؛ تفرقه نیست و اتحاد و یگانگی را بهم نمی‌زند. گفتم: پس اگر این تفرقه و چند مذهب بودن مضر به اتحاد و یگانگی نیست، به ما چه می‌گویید، و این چه اعتراضی است که شما کردید؟ ما با شما یکی هستیم منتهی شما حنفی هستید و یک عده حنبلی هستند و گروهی مالکی و دسته‌ای شافعی ما هم جعفری می‌باشیم و همانگونه که حنبلی بودن به اتحاد ضرر نمی‌زند جعفری بودن نیز منافاتی با اتحاد ندارد.

**۱۸** یک نفر از سنّی‌ها گفت: شما شیعیان عمر را دوست نمی‌دارید. در صورتی که او خدمات شایانی به اسلام نمود و فتوحات بسیاری در دوران خلافت او نصیب مسلمانان گشت.

گفتم: اولاً فتوحات اسلام تنها در زمان خلیفه دوم نبوده است، بلکه تا زمان خلافت هارون و مأمون. مسلمانان پی در پی در حال پیشرفت بودند و اسلام روز به روز توسعه می‌یافت و اگر شما به خاطر فتوحات زمان خلافت عمر، عمر را دوست می‌دارید باید تمام خلفا را دوست داشته باشید نه خصوص عمر را، ثانیاً کشور گشایی که دلیل لزوم دوست داشتن افراد نمی‌شود و الا باید گفت پادشاهان جائر (مانند مغول) همه خوب بوده‌اند و لازم است که آنان را نیز دوست داشته باشید.

گفت: خیر، فاتح اسلام نزد خدا محبوب است چون اسلام را توسعه داده است.

گفتم: خدا در قرآن می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

خداوند فقط از پرهیزکاران قبول می کند.

و از کجا که هر کس کشورگشایی کرده از پرهیزکاران بوده است؟ گفت: چه خلاف تقوایی از آنها سر زده است؟ گفتم: خلاف تقوا بالاتر از اینکه دختر پیامبر ﷺ را اذیت کردند؟ در صورتی که بودند و سخن رسول الله ﷺ را درباره او شنیدند که فرمود:

فاطمه علیها السلام پاره تن من است و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

و نیز حق علی علیه السلام را غصب کرده و او را به وضع ناگواری به مسجد بردند تا آنجا که حضرت علی علیه السلام در «نهج البلاغه» (خطبه ۱۷۱) می فرماید: حق خود را مطالبه نمودم (طَلَبْتُ حَقِّي).

و شما «نهج البلاغه» را قبول دارید و فقط جمعی از شما در خطبه شمشقیه شبهه کرده اید در صورتی که ثابت شده که آن خطبه نیز از حضرت امیر علیه السلام می باشد. باز در «نهج البلاغه» (نامه ۲۸) است که:

معاویه نامه ای به حضرت امیر علیه السلام نوشته می گوید: یادت هست که تو را مثل شتر مهار کرده به مسجد بردند تا بیعت کنی؟ و علی علیه السلام پاسخ می دهد که: این مطلب درست است ولی به خدا قسم تو خواستی مرا مذمت کنی در حالی که مدح نمودی، زیرا برای مرد با ایمان ننگی نیست که برای انجام وظیفه و ثبات در دین خود مظلوم واقع گردد....

گفت: از کجا که اینها درست باشد.

گفتم: ما طبق مدارک صحیحه که شما هم قبول دارید یقین داریم که این

حوادث واقع شده است. و ما آن کسی را لعن می‌کنیم که چنین کارهایی را انجام داده است و اما آن شخصی که به فاطمه علیها السلام اذیت نکرده و حق علی علیه السلام را غصب نکرده است. هیچ‌گاه مورد لعن ما نبوده به او لعن نمی‌کنیم.

گفت: بر فرض این که چنین چیزی هم باشد ولی فایده لعن و بدگویی به او چیست؟

گفتم: فایده اینکه خدا در قرآن مجید، فرعون و فرعونیان را لعن کرده چیست؟ قوم عاد و ثمود و به طور کلی ظالمین و طاغیان را لعن کرده چه فایده دارد؟ برای چه خداوند سرگذشت آنان را که سالها قبل از ظهور اسلام منقرض شده بودند بیان می‌کند و سپس می‌فرماید لعنت دنیا و آخرت بر آنان است؟

﴿وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۱</sup>

«و در این دنیا و روز قیامت با لعنت بدرقه شدند.»

گفت: اینها برای این است که ما سرگذشت پیشینیان را بدانیم و عبرت گرفته همانند آنان نشویم و آگاه شویم که کردار بد موجب لعن است. اما این در صورتی است که بیان احوال افراد موجب تفرقه و دو دستگی نشود. و چون فرعونیان و قوم عاد و ثمود منقرض شده بودند لذا خداوند متعرض حال آنان شده است و شما هر چه به آنان لعن کنید به جایی برخورد نمی‌کند.

گفتم: اولاً آیات، مربوط باین موضوع، اختصاص به پیشینیان نداشته بلکه یهود و نصاری که در هنگام ظهور اسلام بسیار بودند بویژه مدینه و اطراف آن که مرکز اسلام بود اصلاً یهودی‌نشین بود و معلوم است که لعن و مذمت آنان باعث بدبینی و کارشکنی آنان بر علیه اسلام می‌شد، در عین حال، آیات بسیاری در مذمت آنان نازل شده و حتی آنان را مغضوب الهی معرفی نموده: ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ

و الْمَسْكَنَةُ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ﴿۱﴾؛ «ضربت خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و به سبب خشم خدا گرفتار و ساقط شدند.» و نصاری را مشرک شمرده است.<sup>۲</sup>

و ثانیاً در قرآن آیاتی در مذمت جمعی از مسلمانان نازل شده است با اینکه آنان بسیار ناراحت می شدند و چه بسا یک قبیله به واسطه یک آیه از اسلام و از پیامبر ﷺ رنجیده می شدند. مانند آیه مربوط به ثعلبه انصاری<sup>۳</sup> و نیز آیات مربوط

۱. سوره بقره / ۶۱.

۲. سوره توبه / ۳۰.

۳. ثعلبه انصاری مردی از اهالی مدینه بود، روزی به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد که از خدا بخواه به من ثروت بدهد. پیامبر ﷺ فرمود: برو قناعت کن و به آنچه داری بساز و خدا را شکر کن که بهتر از مال زیاد است که نتوانی شکر آن گذاری. ثعلبه رفت و پس از چند روز دیگر آمد و باز خواست که آن حضرت دعا کند که خدا به او مال عطا فرماید. حضرت رسول ﷺ فرمود: مگر تو پیرو من نیستی؟ به خدا قسم اگر من از خدا بخواهم کوههای زمین برایم زرو سیم می شد ولی چنان که می بینی به آنچه بر حسب تقدیر روزی شده است قانعم. این بار نیز ثعلبه رفت و پس از چندی مجدد خدمت حضرت رسیده تقاضای دعا کرد و گفت: اگر خداوند به من مال بدهد حق خدا را از آن آدمی کنم و از مستمندان دستگیری می نمایم و به خویشان محتاجم کمک می دهم.

پیامبر ﷺ دید که ثعلبه دست بردار نیست. برایش دعا کرد و از خدا خواست که از خزانه خود به او روزی فرماید. ثعلبه چند رأس گوسفند داشت، بعد از دعای پیامبر ﷺ برکت یافت و پیوسته بر گوسفندان افزوده گشت تا آنجا که از کثرت آنها نتوانست در شهر بماند و از آنجا که ثعلبه مرد دنیا پرست و بسیار حریص بود شخصاً چوپانی گوسفندان را به عهده گرفت. و قبل از آن که گوسفندانش زیاد شوند نمازهای پنجگانه را با پیامبر ﷺ به جماعت می خواند اما همین که گوسفندان او زیاد شدند در خارج مدینه مسکنی برای خود و گوسفندانش ساخت و در آنجا زندگی می کرد و فقط نماز ظهر و عصر به جماعت حاضر می شد. کم کم گوسفندها زیاد شدند. ثعلبه دید بیرون شهر هم برای گوسفندان تنگ است. ناچار بیابان بزرگ و وسیعی را که از مدینه دور بود انتخاب کرد و به آنجا کوچ کرد و در نتیجه ثعلبه دیگر فرصت به شهر آمدن نداشت و نماز با پیامبر اکرم ﷺ را تعطیل کرد و تنها روزهای جمعه برای نماز جمعه خدمت حضرت می رسید تا اینکه پس از مدتی نماز جمعه را نیز

→ تعطیل نمود و به طور کلی دست از مسجد و نماز با پیامبر ﷺ کشید و از مسافریان احوال آن حضرت را می پرسید.

روزی پیامبر ﷺ سراغ ثعلبه را گرفت گفتند: گوسفندانش فراوان شده دیگر فرصت به شهر آمدن ندارد. حضرت همین که این جمله را شنید سه مرتبه فرمود: وای بر ثعلبه. وقتی آیه زکات نازل شد که حضرت رسول ﷺ زکات را به امر خدا بگیرد و به مصارف آن برساند. دو نفر را با نامه ای که مشتمل بر آیه زکات بود به سوی ثعلبه که یکی از ثروتمندان زمان بود و زکات به او تعلق می گرفت فرستاد. فرستادگان اول نزد ثعلبه رفتند و نامه پیامبر ﷺ را برای او خواندند و زکات گوسفندانش را خواستند، ثعلبه گفت: یعنی چه؟ مگر من کافر هستم که باید جزیه بدهم! این همان جزیه است که از یهود و نصاری می گیرند. بروید سراغ سایر ثروتمندان تا من با فرصت کافی در این باره فکر کنم و تصمیم بگیرم. آنان رفتند و زکات دیگران را وصول کرده مجدد نزد ثعلبه آمدند و او همان حرف اول را تکرار کرد و گفت: این همان جزیه است. شما بروید وقتی از همه ثروتمندان گرفتید نزد من بیایید تا من فکرها را بکنم.

مأموران رفتند و باز نزد ثعلبه برگشتند، ثعلبه تیره بخت، فکری کرد و گفت نامه پیامبر ﷺ را به من بدهید و برای دومین بار نامه را خواند و باز گفت: این جزیه است شما بروید تا من فکر کنم که چه باید کنم. همین که مأموران، جریان ثعلبه را به پیامبر اکرم ﷺ گزارش دادند حضرت فرمود: وای بر ثعلبه. در این هنگام این آیه در مذمت ثعلبه نازل شد: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾ یعنی: بعضی از آنان با خدا عهد کردند که اگر خداوند از فضل خویش به ما عطا کند زکات می دهیم و از نیکوکاران باشیم ولی همین که خدا از کرم خویش به آنها عطا فرمود بخل ورزیدند و روی گردانیدند و از فرمان الهی سرپیچی نمودند.

پیامبر اکرم ﷺ این آیه را برای اصحاب خواند. مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود و آیه را شنید خود را به ثعلبه رسانده گفت: ای ثعلبه وای بر حال تو، خداوند در باره سرپیچی تو از ادای زکات آیاتی فرستاد. ثعلبه با شدت ناراحتی خود را به رسول الله ﷺ رساند و عرض کرد: هر گونه دستور فرمایی زکات مالم را می پردازم حضرت فرمود: بعد از این که گفתי زکات جزیه است خداوند به من فرمود که زکات تو را نپذیرم. ثعلبه برخاست و فریاد براه انداخت و خاک به سر ریخت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

←

به متخلفین که از جنگ سر باز زدند و آنگونه خداوند آنان را مذمت فرمود (سوره توبه / ۸۰) و ثالثاً درباره سوره مبارکه «مسد» که با آن لحن شدید ابولهب و همسرش را مورد عتاب قرار داده آن هم در صدر اسلام که هنوز اسلام و مسلمانان در اقلیت بودند چه می‌گویید؟

و خلاصه ما از این آیات به دست می‌آوریم که در اسلام اهمال‌کاری و سهل‌انگاری معنا ندارد، حق و باطل را زیر پرده مخفی نمودن و مصلحت‌اندیشی و این قبیل افکار وجود ندارد. باز اضافه کردم که ما می‌بینیم خدا در قرآن زنان پیامبر ﷺ را سخت تهدید کرده و بر خلاف کاری آنها وعده عذاب می‌دهد (سوره احزاب / ۳۰).

سوره منافقین نازل می‌کند. و سازندگان مسجد ضرار را سخت می‌کوبد. با اینکه به حسب ظاهر همه مسلمان بودند. بعد گفتیم: و اما این که گفتی خدا حالات گذشتگان را بیان کرده برای عبرت بردن ما. این را قبول داریم و ما هم تاریخ صدر اسلام را یادآور می‌شویم و به مقتضای آیات قرآن. ظالمین را لعن کرده و بر مانند ابوذرها که جان خود را فدای اسلام کردند و با عثمان و معاویه سخت مبارزه نمودند و سرانجام جان خود را روی این کار گذاشتند درود و رحمت می‌فرستیم و نتیجه می‌گیریم و می‌گوییم: ای مسلمانان همیشه اباذر زمان باشید و در برابر عثمانها و معاویه‌های زمان خود، بپاخیزید.

→ من فرستادم و تو را از امر خدا آگاه ساختم فرمان نبردی. ثعلبه با سرافکنندگی از نزد آن حضرت بیرون رفت.

بعد از رحلت پیامبر ﷺ نزد ابوبکر آمد و چند رأس گوسفند به عنوان زکات آورد. ابوبکر گفت: چون پیامبر ﷺ از تو نپذیرفت من هم قبول نمی‌کنم. دوران خلافت عمر رسید. نزد عمر آورد. او نیز قبول نکرد. در ایام خلافت عثمان آمد. عثمان هم رد کرد و زکات او را قبول نکرد. تا اینکه اواخر خلافت عثمان درگذشت: (داستانهای اسلامی).

کلام که به اینجا رسید اخم خود را درهم کشید و حال یأس و سرافکندگی بر او غلبه کرد و دیگر حرفی نزد ولی معلوم بود که در عقاید خود سخت متزلزل شده در فکر فرو رفته بود که بنده خدا حافظی کردم.

**۱۹** یک نفر از اهل سنت در ضمن بحث گفت: شما علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اولاد علی را دوست داشته باشید ولی لا اقل خلفای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دشمن نداشته باشید. گفتم: یکی از فروع دین ما تَوَلَّى است و دیگری تَبَرَّى، و تَوَلَّى که به معنای دوست داشتن حضرت علی و اولاد او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است، ادله فراوانی دارد که یکی از آنها این آیه شریفه است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۱</sup>

ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگو من در ازاء تبلیغ و دعوت به سوی حق، از شما اجر و مزدی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم.

و معلوم است که ذوی القربای رسول خدا اهل بیت آن حضرت می باشند. و دیگری حدیث غدیر خم است که شما نیز قبول دارید و این حدیث صریح در لزوم تولی می باشد چون حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خداوند متعال خواست که خداوند دوستان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست داشته باشد و البته که دعا و خواهش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از پیشگاه الهی برآورده است پس به مقتضای این درخواست، خداوند دوستان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست می دارد و معلوم است که مؤمن به خدا باید کسی را که خدا دوست می دارد او هم دوست داشته باشد.

و تَبَرَّى - که به معنای بیزاری جستن از دشمنان ذوی القربی و اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - هم ادله فراوانی دارد که یکی از آنها همین حدیث غدیر خم است

که رسول خدا ﷺ فرمود:

خداوندا دشمن علی را دشمن بدار.

و معلوم است که هر کس را خدا دشمن بدارد مؤمن به خدا هم باید او را دشمن بدارد و به اعتقاد ما، برخی خلفا با ذوی القربی دشمنی کردند لذا چگونه از آنان تبری نجوییم؟

پس باید آنان را دشمن بداریم و از آنان بیزاری بجوییم. بعد ادله دشمنی آنان را که سابق نقل شد ذکر کردم و گفتم: این نمی شود که کسی علی را دوست داشته باشد و دشمن او را هم دوست داشته باشد و لذا ما تمام خلفای جور را دشمن می داریم و از تمام دشمنان و غاصبین حق ذوی القربی بیزاری می جوییم. گفت: شما به خلیفه اول و دوم یک بدبینی بخصوصی دارید و به اندازه‌ای که به این دو نفر بی اعتنا هستید به هیچ یک از خلفا بی اعتنا نیستید.

گفتم: این بدان جهت است که تمام ظلمهایی که دیگران بذوی القربی نمودند سبب اولیّه آن این دو نفر بودند و اگر اینها در بدو امر فاطمه را اذیت نکرده بودند، حق علی را غصب نکرده بودند، معاویه جرأت نمی کرد حضرت علی را سب کند؛ یزید جرأت نمی کرد حسین را به قتل برساند؛ هارون الرشید به خود جرأت نمی داد موسی بن جعفر را زندانی کند.

گفت: خلاصه ما از گفته‌های شما قانع نمی شویم.

گفتم: ما هم از حقایق چشم پوشی نکرده آنچه باید می گوئیم تا حق از باطل و هدایت از ضلالت مشخص گردد و کلام ما این است که می گوئیم: «اللَّهُمَّ اَعْنُ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلِيٌّ ذَلِكَ».

و قطعاً شما هم همین مطلب را می گوئید منتها مصداق ظالم را معین نمی کنید.

گفت: شما بگوئید ولی ما راضی نمی شویم.

گفتم: چشم؛ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۲۰ با یکی از مبلغین آنان صحبت کردم و سرانجام گفتم: اختلاف ما با شما در این زمان دو مطلب است، اول: راجع به اخذ احکام، که ما می‌گوییم: باید به مقتضای حدیث تقلین احکام را از قرآن و عترت فرا گرفت و لذا تمام مدارک فقهی ما آیات و روایات صادره از ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌باشد و شما می‌گویید: احکام را باید از قرآن و ابوحنیفه و یا مالک و یا احمد حنبل و یا شافعی فرا گرفت و نمی‌دانم دلیل شما چیست و به چه حسابی حدیث تقلین را نادیده گرفته‌اید؟! اختلاف دوم: از جهت اولوالامر است که ما می‌گوییم: اولوالامر دوازده نفر معصوم منصوب، از طرف خدا می‌باشند و تنها آنان واجب‌الاطاعه هستند و اما شما می‌گویید: اولوالامر، خلیفه وقت است هر کس می‌خواهد باشد و واجب‌الاطاعه است هر چند یزید بن معاویه و یا ابن‌زیاد و هارون و حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار باشد. ولی ما شیعیان آن خدا و پیامبری را که بگویند از مثل یزید و حجاج اطاعت کنید و اینان اولوالامر و واجب‌الاطاعه هستند و در ردیف خدا و پیامبر می‌باشند قبول نداریم، بعد گفتم: اگر خلیفه وقت اولوالامر و واجب‌الاطاعه باشد، بسیاری از تکالیف ساقط و مسلمانان آزاد می‌شوند و دیگر قیام ابادرها در برابر عثمانها خلاف شرع می‌شود.

گفت: چطور؟

گفتم: معلوم است همین که شما گفتید خلیفه واجب‌الاطاعه است یعنی هر عملی انجام داد شما هم باید انجام دهی و هر دستوری داد شما نیز باید اجرا کنی. مثلاً اگر شراب خورد تو هم باید بخوری، اگر قمار کرد، ربا خورد و ظلم و تعدی نمود شما هم باید از او پیروی کنی و نیز اگر به مجالست با کفار و هم‌غذا شدن با آنان امر نمود باید اطاعت کنی و هزارها خلاف شرع مرتکب شوی. و این بر خلاف این است که اولوالامر را افراد معصوم و دور از گناه و ظلم و تجاوز بدانیم. گفت: شما می‌گویید: همین که امام حسن عسکری علیه‌السلام از دنیا رفت فرزند او

امام و رهبر مردم شد و حال اینکه او پنج ساله بود و بچه پنج ساله چگونه می تواند اجتماع را رهبری کند؟ رهبر باید کاردان و با تجربه و سیاستمدار باشد و گذشته از این می گویی او غایب و از نظرها پنهان است در صورتی که امام و رهبر باید در اجتماع باشد.

گفتم: اما این که گفتمی بچه پنج ساله چگونه می تواند رهبر باشد جوابش این است که شما رشد امام و علم امام را مانند افراد عادی می دانید لذا استبعاد می کنید ولی برای ما به ادله قطعی ثابت شده که رشد امام و علم و درایت او با دیگر مردمان تفاوت کلی دارد و امامی را که ما رهبر اجتماع می دانیم، در اداره اجتماع نیازی به تجربه و علم سیاست ندارد، نیاز به درس خواندن ندارد. بلکه او مؤید از طرف خداوند است و علمش لدنی و موهبتی الهی می باشد و از نظر جسم چنانچه در روایات صحیحه ما وارد شده فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در سن پنج سالگی به صورت شخصی کامل بوده است.

گفت: از قرآن دلیل بیاور که خداوند چنین منصبی را به بچه ای داده باشد.

گفتم: احسنت، خداوند در قرآن راجع به حضرت یحیی علیه السلام می فرماید:

﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾<sup>۱</sup>

ای یحیی کتاب را با نیرومندی بگیر و ما منصب حکومت را در دوران کودکی به او دادیم.

و درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾<sup>۲</sup>

۱. سوره مریم / ۱۱.

۲. سوره مریم / ۲۹.

گفتند: چگونه با بچه‌ای که در گهواره است سخن بگوییم؟ [حضرت عیسی که بچه‌ای تازه متولد بود به اعجاز الهی به زبان آمد و] گفت: همانا من بنده خدا هستم و خدا به من کتاب داد و مرا منصب پیامبری و نبوت مرحمت فرمود.

خلاصه این دو آیه می‌گویند منصب حکومت و نبوت را به دو کودک دادیم، پس چه مانعی دارد که خداوند منصب امامت را به بچه پنج ساله داده باشد؟ و اما این که گفتی امام باید در بین مردم باشد نه در پس پرده غیبت، این اشکال در صورتی است که امام جانشین و نایب برای خود معین نکرده باشد و امام زمان که ما به وجود او قطع داریم برای خود نواب و جانشینانی تعیین فرموده و به مردم امر کرده است که در آن چیزهایی که باید به من رجوع کنید، در زمان غیبت، به علمای مذهب که واجد شرایط بخصوصی هستند رجوع نمایید، کما اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای او، در زمان خود، برای مردم حکام و قضات معین می‌کردند و به شهرهای دور دست می‌نوشتند که در امور خود به فلان کس رجوع کنید.

چه مانعی دارد که شخص رهبر در اجتماع و یا در شهر نباشد ولی افرادی را تعیین کند که آنها برنامه او را اجرا کنند؟ بعد حدیث معروف را خواندم که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه فرمود:

در حوادث و پیش آمدها به راویان حدیث و عالمان مذهب مراجعه کنید که آنان از طرف من بر شما حجتند و من از طرف خدا بر آنان حجت می‌باشم.

البته سخنان ما درباره صفات و خصوصیات امام زمان (عج) طولانی شد که اگر بخواهم همه را یادآور شوم به طول می‌انجامد آنچه که به نظر اهم می‌رسید نقل کردم.

با یک نفر از آنان صحبت کردم تا کلام رسید به این که معاویه و عایشه

لشکر اسلام را علیه اسلام شوراندند و با خلیفه پیامبر ﷺ جنگ کردند. گفت: ما قبول داریم که عایشه با علی رضی الله عنه جنگ کرد اما هر چه باشد بالاخره او ناموس حضرت رسول ﷺ بوده و باید احترام او را نگهداشت و در باره او چیزی نگفت. گفتیم: پس خوب است شما این اعتراض را به خدا بکنید و بگویید: بار الها چرا ناموس شیخ الانبیاء حضرت نوح را در قرآن مجیدت جهنمی معرفی کرده‌ای؟ چرا ناموس حضرت لوط را جهنمی معرفی کرده‌ای؟ و در سوره مبارکه تحریم فرمودی که به زن نوح و لوط گفته شد که با دوزخیان داخل آتش شوید؟ ای خدا، مگر این دو زن، ناموس دو پیامبر بزرگ تو نبودند؟ ای خدا نقل بدبختی و جهنمی شدن آن دو زن برای ما در دوره آخر الزمان چه فایده‌ای داشت؟ او هیچ نگفت و راهش را گرفت و رفت.

۲۲) یک نفر ترکمن که مختصر فارسی بلد بود گفت: شما شیعیان به حضرت عایشه و به حضرت معاویه بد می‌گویید و این ظلم است. گفتیم: از کجا می‌گویی؟ بعلاوه این تقصیر علما و مورخین شما است که در کتب معتبره خود نوشته‌اند که: عایشه در بصره با خلیفه پیامبر ﷺ جنگید و عده زیادی از مسلمانان را به کشتن داد. نیز نوشته‌اند: معاویه در صفین با علی رضی الله عنه جنگ کرد با این که پیغمبر ﷺ فرمود: «یا علی سازش با تو سازش با من است و جنگ با تو جنگ با من». پس جنگ با علی جنگ با پیامبر ﷺ می‌باشد و جنگ با پیامبر ﷺ اذیت به آن حضرت است و خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾<sup>۱</sup>

کسانی که خدا و پیغمبر را اذیت می‌کنند البته که خدا در دنیا و آخرت آنان را لعن می‌کند و عذاب مهیبی برای آنها مهیا فرموده است.

بعد بلافاصله گفتم: اگر آن روز علی علیه السلام به معاویه دست می‌یافت او را می‌کشت یا نه؟

گفت: البته که می‌کشت.

گفتم: آیا علی علیه السلام مسلمان را می‌کشت؟ گفت: نه.

گفتم: پس به اقرار خودت معاویه مسلمان نبوده و لذا اگر علی علیه السلام به او دست می‌یافت مهلتش نمی‌داد. سر به زیر انداخت و چیزی نگفت.

گفتم: اگر تو بودی معاویه را می‌کشتی یا نه؟ گفت: الحمدلله که نبودم. گفتم: خوب شما درباره جنگ عایشه و معاویه با علی علیه السلام چه می‌گویید؟ گفت: اینها از قضا و قدر است و ما نباید در این باره چیزی بگوییم.

گفتم: بی‌اعتنایی به عایشه و معاویه هم قضا و قدر است و شما نباید چیزی بگویید.

در این موقع رفیقش دست او را گرفت و گفت: دانشمند، دانشمند و رفتند.

**۲۳** شخص دیگری از اهل سنت در ضمن بحث گفت: مسلمانان باید تمام اصحاب و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به یک چشم بنگرند و به همه احترام کنند چون تماماً درک حضور آن حضرت را نموده و به اسلام خدمت کرده‌اند، نه این که به بعضی از آنان بیش از اندازه علاقه ورزند و بعضی دیگر را ناسزا گویند.

گفتم: این حرف و این منطق اشتباه بزرگ و خطای غیر قابل بخشش است، چون اصولاً با یک چشم نگاه کردن بر خلاف ناموس خلقت می‌باشد و معروف است که خدا دو چشم داد تا انسان با هر دو ببیند، هم خوبان را ببیند هم بدان را. بعلاوه این حرف بر خلاف رفتار شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به همسرانش

می‌باشد، زیرا علاقه و احترامی که آن حضرت نسبت به حضرت خدیجه منظور می‌داشت هرگز نسبت به زنه‌های دیگرش منظور نمی‌داشت همچنین این حرف شما بر خلاف صریح قرآن مجید می‌باشد.

گفت: کجای قرآن؟

گفتم: الی ماشاءالله، شما ابتدای خلقت را نگاه کن، می‌بینی خداوند دوران استادی حضرت آدم را برای فرشتگان بیان کرده، دوران هبوط او را نیز ذکر نموده است که این دو دوره با هم تفاوت کلی دارند.

داستان دو فرزند آدم را که یکی خدا ترس بود و دیگری طاغی و عاصی نقل کرده است. داستان بلعم بن باعورا عالم عاصی زمان خود را یادآور شده. داستان علمای دیگر را که با شنیدن آیات خدا اشک از چشمانشان سرازیر شد (سوره مائده / ۸۲) خبر داده است. عاقبت زن و فرزند نوح و لوط را شرح داده. زندگی حضرت مریم و سرانجام زن فرعون را هم اعلام فرموده است. مبارزه موسی را با ساحران آورده و سپس ایمان آوردن همان ساحران را به خدا و استقامت آنان را در برابر تهدیدات فرعون نیز توضیح داده است، ابولهب عموی پیامبر اکرم ﷺ را با همسرش آن گونه مذمت کرده و عمار یاسر را آنگونه ستوده است.

خلاصه خدا می‌خواهد بفرماید: ای مسلمان هیچ‌گاه با یک چشم نگاه نکن، همیشه صفحات تاریخ را جلوی چشم قرار بده و حال گذشتگان را نصب العین خود ساز، سرانجام خوبان را بنگر و سرگذشت بدان را نیز دقت کن و سپس عبرت گیر و از خوبان باش و از بدی پرهیز کن و آگاه باش که خوبان و بدان در طول تاریخ فراموش نخواهند شد.

گفت: پس شما که با هر دو چشم می‌نگرید چرا فقط جنگ عایشه را با علی

نصب العین قرار داده‌اید و اما آیه افک را نمی‌خوانید؟

جواب او را به همان نحو که در پاورقی صفحه ۵۷۸ درباره آیه افک توضیح

داده شد، گفتم و او چیزی نگفت و راهش را پیش گرفت و رفت.

### مناظره به نقل از آیه‌الله اراکی رحمته

استاد بزرگوار ما مرحوم آیه‌الله العظمی اراکی رحمته فرمودند: ۲۴

به یکی از علما گفته بودند: چگونه می‌توان باور کرد که ۷۰ هزار تا ۱۲۰ هزار مسلمان در غدیر خم حاضر بودند و از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که آن حضرت فرمود: «علی بن ابیطالب پس از من خلیفه مسلمین است» و با این حال آن همه جمعیت پس از زمان کوتاهی فراموش کرده و به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکردند و ابوبکر را بر خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه قرار دادند؟ و خلاصه، اتفاق آن جمعیت بر خلاف پیامبر صلی الله علیه و آله باور کردنی نیست.

ایشان فرموده بود:

اما جواب: بگو بدانم آیا حرمت ریختن خون حسین علیه السلام واضح‌تر و روشن‌تر بود یا نصب علی علیه السلام برای خلافت؟  
گفته بود: البته حرمت قتل حسین علیه السلام روشن‌تر و آشکارتر بود.

فرموده بود:

همانگونه که حرمت ریختن خون امام حسین علیه السلام و فرزندانش را با آن روشنی بر مردم مشتبه کردند و قلب نمودند تا آنجا که جمعی قریبه‌الی الله برای ریختن خون آن حضرت به کربلاء آمدند و آن همه سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره او نادیده گرفتند، همانگونه هم خلافت و وصایت حضرت امیر علیه السلام را به آن وضوح و آشکاری انکار نمودند و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را قلب کردند و نادیده گرفتند.

**مؤلف:** آری شیوه مردم دنیا طلب همیشه این بوده که مطالب روشن را دگرگون کرده در نظر توده مردم به عکس جلوه می‌دهند و در مورد بحث باید اضافه کرد که شخصیت و مقام امام حسین علیه السلام از نظر توده مردم زمان والاتر و

برتر از مقام و مرتبه پدر بزرگوارش حضرت امیر علیه السلام بود. چون احترام امام حسین علیه السلام از جهت جد و جده و مادر صلوات الله علیهم، بر همه معلوم و مبرهن بود. مضافاً بر این که از امام حسین خونی طلب نداشتند.

و گذشته از نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر خلافت و امامت او، مردم نیز از بین تمام مسلمانان فقط و فقط او را سزاوار و لایق منصب خلافت می دانستند اما در عین حال جمع شدند و آن حضرت را با یاران او کشتند و به آن هم اکتفا نکرده سرش را بالای نیزه زدند به آن نیز قناعت نکرده خیمه های او را به آتش کشیدند. اهل بیتش را به اسارت بردند.

در صورتی که با امام حسین علیه السلام آن گونه رفتار کردند. چه بعدی دارد که با پدرش علی علیه السلام آن گونه رفتار کرده باشند. و همانگونه که کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله را راجع به امام حسین علیه السلام رعایت نکرده منظور نداشتند درباره پدر بزرگوارش نیز منظور نداشتند. آری در حقیقت آن روزی که حق علی علیه السلام غصب شد حسین علیه السلام نیز کشته شد و و و...

**۲۵** در مدینه منوره با شخصی که اطلاعات زیادی داشت و از وهابی های تند بود صحبت مفصلی داشتم، از اشکالات مهم او این بود که شما شیعه ها از پیامبر صلی الله علیه و آله و از امامان خود استعانت و یاری می طلبید و حاجات خود را از آنها می خواهید، در صورتی که باید تنها از خدا یاری و استعانت خواست و فقط خدا حاجات را برآورده می کند نه غیر خدا «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و نیز شما ضریح و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را می بوسید و به خاک کربلا تبرک می جوئید و آن را سجده می کنید و به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله متوسل می شوید و از آنها طلب شفاعت می کنید و حال این که این ها همه جماد و بی روح و بدون قدرت هستند و مرده ای بیش نیستند و این اعمال شما همه شرک و عبادت غیر خدا و حرام است.

گفتم: اولاً خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَقْتَرُوا

عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

با دروغی که بر زبانتان جاری می‌شود نگویید این حلال است و آن حرام است تا بر خدا افترا ببندید، به یقین کسانی که به خدا دروغ می‌بندند رستگار نخواهند شد.

وقتی این آیه را خواندم سخت نگران شد و تمام توجه خود را به ادامه حرف‌های من معطوف کرد که چه می‌گویم. سپس گفتم:

ثانیاً ما معتقدیم که «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» تنها مؤثر حقیقی در عالم هستی خداوند متعال است و لا غیر، اما می‌دانیم و معتقدیم که خداوند برای هر چیزی سببی قرار داده است «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» مثلاً برای روشنایی، خورشید، برای حیات، آب، برای سوزاندن، آتش، برای معالجهٔ امراض. دارو، برای تشخیص درد، پزشک... قرار داده است و انسان برای رفع نیازهای خود باید به اسبابی که از طرف خدا تعیین شده و مؤثرند مراجعه کند. و توجه داریم و می‌دانیم که استعانت و طلب یاری و حاجت خواستن از غیر خدا به دو نحو است:

اول حاجت خواستن از غیر به قصد الوهیت و به عنوان این که او قدرت مطلقهٔ ذاتی دارد و مستقل است.

دوم حاجت خواستن از غیر به لحاظ این که او سبب و وسیلهٔ مجعول و تعیین شده از طرف خدا است.

و معتقدیم که اگر کسی از غیر خدا، به نحو اول، حاجت بطلبد، شرک و حرام

است اما چنان چه به نحو دوم باشد نه تنها شرک و حرام نیست بلکه مطابق وضع خلقت و سنت الهی است، بعد گفتم: شما می‌توانی از یکایک شیعیان سؤال کنی که آیا حاجت خواستن و توسل آنها به پیامبر ﷺ و اهل بیت  آن حضرت از قسم اول است یا از قسم دوم؟ و اگر یک نفر گفت به نحو اول است من حق را به شما می‌دهم.

گفت: فرقی نمی‌کند و حاجت و توسل فقط باید از خدا باشد و از غیر خدا چیز خواستن به هر قصد و عنوانی که باشد شرک و حرام است، خصوصاً از مرده و قبر و خاک و ضریح که همه مرده و بدون قدرت هستند.

گفتم: آیه‌ای را که اول بحث خواندم خداوند مذمت کرده از کسانی که از پیش خود حلال و حرام درست می‌کنند و بدون این که خدا گفته باشد می‌گویند این کار حلال است و این عمل حرام و گویا شما به معنای آیه توجه نکردی و باز بر خلاف قرآن حرف می‌زنی.

گفت: کدام آیه این کارهایی را که شما انجام می‌دهید تجویز کرده است؟  
گفتم: اولاً بگو بدانم کدام آیه کارهای ما را شرک خوانده و یا تحریم کرده است؟

ثانیاً شما ادعا کردی که استعانت و یاری خواستن از غیر خدا شرک است ولی من از قرآن دلیل می‌آورم که نه تنها چنین نیست، بلکه در بعضی از موارد رجحان دارد و به آن امر شده است.

گفت: کجا امر شده و رجحان دارد؟

گفتم: قال الله تعالی:

﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾؛ «از صبر و نماز کمک بخواهید.»

و قال : ﴿ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى ﴾<sup>۱</sup>؛ «یکدیگر را برانجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری و کمک نمایید.»

و قال : ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴾<sup>۲</sup>؛ «و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

و قال : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ﴾<sup>۳</sup>؛ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای برای تقرب به سوی او بجویید.»

و قال : ﴿ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴾<sup>۴</sup> \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي ﴿<sup>۴</sup>؛ «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه [از خدا برای ما طلب مغفرت کن] بی تردید ما خطاکار بوده ایم، گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد.»

و غیر این آیات شریفه که همه صریح هستند در این که استعانت و کمک گرفتن و کمک خواستن و تقاضای شفاعت از غیر خدا نمودن، شرک و کفر نیست، حرام و مذموم نیست. بعد گفتیم: آیا آمدن مسلمانان حضور پیامبر ﷺ و تقاضای استغفار از وی، یا مراجعه برادران حضرت یوسف به پدر و تقاضای استغفار از او، درخواست شفاعت و طلب حاجت نیست؟ آیا جمله «إِسْتَعْفِرْنَا عِنْدَ اللَّهِ» که ما می گوئیم همان «إِسْتَغْفِرْنَا ذُنُوبَنَا» نیست؟

۱. سوره مائده، آیه ۲.

۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳. سوره مائده، آیه ۳۵.

۴. سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

و اما اینکه گفتمی: آنها مرده‌اند و قدرت ندارند و جماد و بی‌روح و بی‌اثر هستند من از قرآن ثابت می‌کنم که چنین نیست و چه بسا چیزهایی که به حسب ظاهر و به نظر ما بی‌روح و جامد هستند ولی دارای اثر بوده و خداوند در آنها آثار شگفت‌انگیزی قرار داده است.

گفت: در کجا چنین اثری را قرار داده است؟

گفتم: خداوند سبحان فرموده است:

﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا \* فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>

این پیراهن مرا ببرید و روی صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود... چون مزده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او افکند در آن حال به بینایی بازگشت.

و قال تعالی:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً... فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾<sup>۲</sup>

به یاد آرید وقتی که موسی به قوم خود فرمود: خدا امر می‌کند شما را به اینکه گاوای ذبح کنید پس دستور دادیم بعضی از اعضای گاو را بر بدن کشته زنیذ (تا زنده شود و قاتل خود را به شما معرفی کند) این گونه خداوند مردگان را زنده خواهد فرمود.

آیا پیراهن حضرت یوسف علیه السلام و قسمتی از گاو ذبح شده، بی‌روح و جامد و بدون قدرت نبودند؟ آیا دستور حضرت یوسف به این که پیراهنش را ببرند و روی چشمان پدر بیندازند تا بینا شود، شرک بود؟ آیا دستور حضرت موسی به

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳ و ۹۶.

۲. سوره بقره، آیه ۶۷-۷۳.

این که قسمتی از گاو ذبح شده را به مقتول بزنند تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند، شرک بود؟ آیا پیراهن و قسمتی از گاو ذبح شده اثر نکردند؟ آیا حضرت یوسف علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام نمی توانستند بدون واسطه و بدون وسیله قرار دادن چیز جامد و بی روح، از خدا بخواهند که چشمان حضرت یعقوب بینا و مقتول زنده شود؟ آیا پیراهن و قسمتی از گاو ذبح شده جامد و بی روح نبودند؟

آیا اینکه خداوند گنه کاران را راهنمایی کرده که بروند و از رسول خدا بخواهند تا او برای آنها طلب مغفرت کند، تجویز حاجت خواستن از غیر خدا نیست، تجویز طلب شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟

آیا تقاضای شفاعت کردن برادران یوسف علیه السلام از پدرشان و نهی نکردن حضرت یعقوب از آن، بلکه وعده به آنها دادن که به زودی برایتان طلب مغفرت و شفاعت می کنم، به معنای جواز و مشروعیت استشفاع و واسطه قرار دادن نیست؟

آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او مرده و جمادند و نمی شنوند و قدرت پاسخ گویی و شفاعت کردن ندارند؟ و اگر نمی شنوند پس چرا شما از فاصله صدها بلکه هزارها فرسخ، آن حضرت را مخاطب قرار داده و در تشهد تمام نمازهایتان به آن حضرت سلام می کنید و می گوئید: «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته» و نیز در کنار قبور مسلمانان حاضر شده و به آنها سلام می کنید و می گوئید: «السلام علیکم یا اهل القبور» آیا مرده بی روح و بدون قدرت را مخاطب قرار می دهید؟ آیا سلام شما را نمی شنوند، یا می شنوند و جواب می دهند؟

مگر عالم معروف و مورد اعتماد شما شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز در کتاب خود «التحقیق و الايضاح» ص ۹۰، نگفته است:

زائر مسجد النبی پس از سلام به رسول خدا، بر ابی بکر و عمر نیز سلام کند.

و در همان کتاب نقل کرده که:

عبدالله عمر در هنگام زیارت پس از سلام بر پیامبر ﷺ به ابوبکر و عمر سلام می‌کرد.

آیا آنها را زنده و شنوا و قادر بر جواب می‌دانسته یا به دروغ به آنها سلام می‌کرده است؟

نیز بن باز در همان کتاب (ص ۱۰۶) نقل کرده که:

پیامبر ﷺ به قبور مدینه گذشت و رو به آنها کرد و فرمود:  
«الَسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْآثَرِ»؛  
سلام بر شما ای اهل قبور، خدا ما و شما را بیامرزد، شما قبل از ما رفتید و ما در پی شما می‌آییم.

و معلوم است اینکه پیغمبر ﷺ اموات را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت کرده است نشانه و دلیل شنوایی و قابلیت آنها برای صحبت است و نمی‌توان این‌ها را حمل بر خلاف ظاهر یا حمل بر دروغ کرد العیاذ بالله.

البته این جملات را با تندی و حدت بیان می‌کردم و عده‌ای هم گوش می‌دادند. سپس گفتم: این که گفتم بوسیدن ضریح پیامبر ﷺ و تبرک به آثار اهل بیت آن حضرت شرک و حرام است، اولاً به چه دلیل چنین ادعایی را می‌کنی؟ ثانیاً اگر بوسیدن ضریح و تبرک به آثار متعلق به اولیای خدا شرک و حرام است پس باید بگویید بوسیدن حجر الاسود که به حسب ظاهر سنگی سیاه است و دست به آن کشیدن و به آن اشاره کردن نیز شرک و حرام است، در صورتی که عالم مورد قبول شما، بن باز، در همان کتاب (ص ۴۱) گفته است:

حاج و معتمر حجر الاسود را بیوسند و اگر به خاطر زیادی جمعیت نتوانستند بیوسند، دست به آن بکشند یا با عصا یا چیز دیگری مثل عصا به آن بکشند و پس از آن دست یا عصا و هر چه را به آن کشیده‌اند بیوسند.

«فَإِنْ شَقَّ التَّقْيِيلُ اسْتَلَمَهُ بِيَدِهِ أَوْ بَعْضًا أَوْ نَحْوَهَا وَ قَبَّلَ مَا اسْتَلَمَهُ بِهِ».

همچنین اگر تبرک جستن به آثار پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ شرک و حرام است پس تبرک به پرده کعبه و دست به آن کشیدن و یا آن را در هر سال یک مرتبه تعویض و سپس آن را قطعه قطعه کردن و به عنوان تبرک به مهمانان هدیه کردن نیز شرک و حرام است، اگر این امور بت پرستی و عبادت غیر خدا است چرا مرتکب می شوید؟ و ﴿لَمْ تَقُولُونَ مَا لَأَنفَعَلُونَ﴾؛ «چرا می گوئید چیزی را که خود انجام نمی دهید؟»

#### تبرک به موی سر پیامبر ﷺ و عرق و آب دست آن حضرت

به او گفتم: مسلم در صحیحش نقل کرده است که انس بن مالک گفت: دیدم که سلمانی سر پیامبر ﷺ را می تراشید و اصحاب دور آن حضرت می گشتند و خواستی نداشتند جز اینکه مویی از سر پیامبر ﷺ در دست یکی از آنان قرار گیرد. «فَالَ أَنَسُ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْحَلَّاقُ يَخْلُقُهُ وَأَطَافَ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَمَا يُرِيدُونَ أَنْ تَقَعَ شَعْرَةٌ إِلَّا فِي يَدِ رَجُلٍ».<sup>۱</sup>

همچنین مسلم از انس نقل کرده است که:

هرگاه بدن پیامبر ﷺ عرق می کرد، عرق آن حضرت را برای تبرک می گرفتند و پیامبر ﷺ این کار آنها را تصویب می کرد.<sup>۲</sup>

نیز از انس نقل کرده است که: پس از نماز صبح پیامبر ﷺ، خدمتکاران مدینه ظرفهای آب خود را می آوردند نزد پیامبر ﷺ و آن حضرت دست خود را در آب ظرفها فرو می برد و گاهی هوای صبحگاهی سرد بود، در عین حال آن بزرگوار

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی ﷺ من الناس و تبرکهم به. (ص ۱۰۱۳)، ح ۲۳۲۵.

۲. همان، ص ۱۰۱۵، باب: طیب عرق النبی ﷺ والتبرک به: ح ۲۳۳۱.

دستش را در آنها فرو می برد.<sup>۱</sup>

این قبیل روایات که در صحیح ترین کتب اهل تسنن آمده، گواه است که مسلمانان به آنچه مربوط به پیامبر ﷺ بوده است تبرک می جستند و پیامبر ﷺ عمل آنها را تصویب و پذیرفته و از آن منع نفرموده است.

بنابراین، تبرک و مثلاً دست کشیدن به منبر پیامبر ﷺ، یا به ضریح مقدس معصومین علیهم السلام، به قصد تبرک، شرعاً مانعی ندارد و شرک و عبادت غیر خدا نیست، غلو و بالابردن بی مورد نیست، و اینکه برخی از اهل تسنن - مثل بن باز، در تحفة الاخوان، ص ۳۴ - حکم به عدم جواز نموده و گفته اند: «تبرک از وسائل شرک و عبادت غیر خدای سبحان است» بی وجه و بر خلاف سیره و عمل صحابه و مسلمانان صدر اسلام است.

در کتب شیعه روایات بسیاری در این باره آمده است و در اینجا به نقل یک روایت اکتفا می کنیم:

کافی نقل کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: روزی پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بودند، کنیز یکی از انصار آمد و پشت سر پیامبر ﷺ نشست و گوشه لباس آن حضرت را گرفت، رسول خدا ﷺ به خاطر آن کنیز برخاست، ولی او چیزی نگفت، پیامبر ﷺ هم به او چیزی نفرمود و این کار تا سه مرتبه تکرار شد، رسول خدا ﷺ در مرتبه چهارم برخاست و کنیز رشته ای از لباس آن حضرت را برگرفت و برگشت، مردم به او گفتند خدا تو را چنین و چنان کند که رسول خدا ﷺ را سه بار از جایش بلند کردی و به آن حضرت چیزی نگفتی، آن بزرگوار هم به تو چیزی نفرمود، از پیامبر ﷺ چه می خواستی؟  
کنیز گفت: ما بیماری داریم، اهل خانه مرا فرستادند که رشته ای از لباس

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی ﷺ من الناس و تبرکهم به: ص ۱۰۱۵، ح ۲۳۲۴.

پیامبر ﷺ برگیرم تا بیمار از آن شفا جوید، و چون خواستم رشته را برگیرم، آن حضرت مرا دید و برخاست، من از او شرم کردم که رشته را برگیرم درحالی که مرا می بیند، و نخواستم در گرفتن رشته با آن حضرت مشورت نمایم، تا در مرتبه چهارم برگرفتم.<sup>۱</sup>

از این روایت معلوم می شود گرفتن رشته لباس پیامبر ﷺ به قصد تبرک و استشفاء اشکال ندارد چرا که صحابه که این امر را دیدند و پیامبر ﷺ، مسلم باخبر شد و از آن منع نکردند.

و در پایان به او گفتم: بنابراین شما اول خود را اصلاح و از تهمت زدن و شرک برهانید، پس از آن در صدد ارشاد و اصلاح دیگران برآید.

**۲۶** یک نفر از آنها گفت: من دیده ام که شما خاک کربلا را برداشته و آن را به صورت خاصی (مهر) همراه دارید و وقت نماز آن را مثل بت جلوی خود می گذارید و سجده می کنید.

گفتم: اشتباه شما همین جا است که توجه نمی کنید و ما را متهم می کنید که خاک کربلا را عبادت و سجده می کنیم، در صورتی که ما بر خاک کربلا سجده می کنیم نه برای آن «لَا تَسْجُدْ لَهُ بَلْ نَسْجُدْ عَلَيْهِ» و شاهد این مدعا ذکر سجده ما است که وقتی پیشانی روی آن می گذاریم می گوییم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ». گفت: شما دعای توسل می خوانید و از امامان خود تقاضای شفاعت می کنید و حال اینکه شفاعت ملک خدا است و باید فقط از خدا بخواهید.

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾<sup>۲</sup>

«بگو: شفاعت یکسره ویژه خدا است.»

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۵.

۲. سوره زمر / ۴۴.



گفتم: اولاً آیات دیگر صریح است که خداوند منصب شفاعت را به انبیاء و مقربان درگاهش داده و حتی به ملائکه نیز اجازه شفاعت داده است.

﴿وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾<sup>۱</sup>

و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند [و می گویند] ای پروردگار ما! که رحمت و دانشت همه چیز را فرا گرفته، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیامرزش، و از عذاب دوزخ نگاهشان دار.

پس باید معنای آیه را فهمید، ثانیاً عالم مورد قبول خودتان، بن باز در همان کتاب ص ۹۵ گفته است:

طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در زمان حیاتش و در روز قیامت جایز است چون قدرت بر شفاعت دارد.

نیز گفته است:

از غیر پیامبر ﷺ هم در زمان حیات طلب شفاعت جایز است.

بلی در آن کتاب گفته است:

طلب شفاعت از اموات جایز نیست چون دلیل بر آن نداریم.

اما ما می گوئیم دلیل داریم و در روایات ما به آن تصریح شده است.

مضافاً بر این که دلیل بر عدم جواز آن نداریم و همین که دلیل بر عدم جواز نداشتیم طبق روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شده که:

كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ.<sup>۲</sup>

هر چیزی مجاز و حلال است مگر اینکه از جانب شرع مقدس، از آن نهی شود.

۱. سورة غافر / ۷.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، ابواب القنوت بغیر العربیة...، باب ۱۹، حدیث ۳.

محکوم به جواز است. خصوصاً که شما نیز قبول دارید که پیامبر ﷺ و همه مؤمنین و مسلمانان پس از مرگ، زنده هستند و سلام را می شنوند و به نقل «بن باز» در همان کتاب (ص ۹۶) پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ».

هیچکس نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خدا روح مرا برگرداند تا جواب سلام او را بدهم.

بنابراین چه مانعی دارد که وقتی از او طلب شفاعت کردند خدا روح او را برگرداند تا از خدا سؤال شفاعت کند؟ همچنین چه مانعی دارد که امامان معصوم نیز در عالم برزخ برای طالب شفاعت، شفاعت کنند؟ و گذشته از همه اینها ما از آنها می خواهیم که روز قیامت برای ما شفاعت کنند.

گفت: در هر حال ما تابع سنت پیامبر ﷺ هستیم و آنچه شما انجام می دهید در روایات نیامده است.

گفتم: اولاً از کجا می گویی که در روایات نیامده و اگر شما ندیده اید دلیل نمی شود که نیامده است، ثانیاً در کتب معتبره ما روایات متعددی موجود است که پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت عليهم السلام اعمال مورد بحث را تجویز و گاهی ترغیب به انجام آنها فرموده اند، مضافاً بر اینکه جواز اکثر اعمال ذکر شده، در قرآن و حتی در عمل خود شما آمده و موجود است که قبلاً به آنها اشاره کردم. بحث که به این جا رسید و طولانی هم شده بود گفت: من فعلاً خسته شده و جواب شما را بعداً می دهم، گفتم: حجت الهی بر شما تمام است و جوابی نداری و تنها خواهش من این است که لا اقل بگویند دلیل بر جواز اعمال شما نداریم و نگویند شرک و کفر و عبادت غیر خدا است که اینها کذب و افترای به خدا تلقی می شود و باید جواب خدا را بدهید، خندید و گفت: بعداً صحبت می کنیم و با هم خداحافظی کردیم، ولی روزهای بعد دیگر نیامد و او را ندیدم.

**۲۷** در مسجد الحرام یکی از مأمورین امر به معروف و نهی از منکر آنان به یک زن ایرانی توهین کرد و گفت: برو ای مجوسیه، من پشت سر آنها بودم و همین که این اهانت را شنیدم با صدای بلند گفتم:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾<sup>۱</sup>

اعراب [بادیه نشین] در کفر و نفاق سخت تر و به جاهل بودن به احکام و حدود آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده سزاوارترند.

این آیه همانند پتکی بود که بر سرش کوبیده شد، لذا با ناراحتی شدید برگشت به من نگاه تندی کرد و سرش را زیر انداخت، رئیس آنها در فاصله کمی ایستاده بود رفتم به او گفتم: این مأمور شما به این زن مسلمان بی حرمتی کرد، نگاهی کرد و دست به ریشش گذاشت و گفت: عفواً، من گفتم: اینجانب از طرف آن زن مؤمنه او را عفو کردم و آیه مبارکه: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ «و باید عفو کنند و از مجازات درگذرند، آیا دوست نمی دارید خدا شما را ببامرزد؟» را خواندم، لبخندی زد و خداحافظی کردیم.

**۲۸** جوان دانشجویی در مسجد النبى به من گفت شخصی است با لباس عربی ولی فارسی صحبت می کند و سه روز است که با من از عقاید شیعه صحبت کرده و کتاب هایی در مسلک وهابی ها به من هدیه کرده و اشکالاتی دارد که من نتوانستم جواب بدهم و می گوید: چرا شیعه فاطمه زهرا علیها السلام را معصوم می داند ولی به عایشه بد می گوید با این که آیه تطهیر<sup>۳</sup> شامل عایشه هم می شود؟ و اشکال

۱. سوره توبه / ۹۷.

۲. سوره نور، آیه ۲۲.

۳. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (سوره احزاب آیه ۳۳).

دیگر او این است که شیعه قائل به تحریف و کم و زیاد شدن قرآن است و اگر ممکن است شما بیا با او صحبت کن تا مطلب روشن شود.

با آن جوان رفتم نزد او، پس از سلام و احوال پرسی آن جوان، به او گفتم: اشکالاتی که با من مطرح کردی با این عالم ما در میان بگذار.

گفتم: بلی ایشان را دیده‌ام. به او گفتم شما که مرا دیده و می‌شناسی چرا اشکالات خود را با من در میان نگذاشتی و با این جوان که اطلاعات مذهبی اش محدود است مطرح کرده‌ای؟ و به چه منظور این کتاب‌ها را که در مسلک وهابیت است به او هدیه کرده‌ای؟

گفتم: فرق نمی‌کند و غرض من ارشاد او است.

گفتم: یکی از اشکالات شما این بوده که چرا ما حضرت زهرا علیها السلام را معصوم می‌دانیم ولی نسبت به عایشه خوش بین نیستیم.

گفتم: بلی چنین است.

گفتم: آری عموم شیعه معتقد است که حضرت زهرا علیها السلام از هرگونه رجس و پلیدی و خلاف و گناه پاک بوده و هرگز بر خلاف قرآن و دستورات پدرش قدمی بر نداشته و حرفی نزنده است و معصوم علی الإطلاق بوده و اگر شما موردی سراغ داری که حضرت زهرا علیها السلام خلاف کرده است بگو.

گفتم: خیر ما نمی‌گوییم خلاف کرده و به پاکی و بی‌گناهی او اقرار داریم.

گفتم: خوب پس شما هم او را معصوم می‌دانید و در این جهت هم عقیده هستیم.

بعد گفتم: اما این که به عایشه بد بین هستیم برای این است که او علناً بر خلاف قرآن و بر خلاف امام زمانش خلیفه مسلمین عمل کرد و با این وضع چگونه می‌توان نسبت به او خوش بین بود؟

گفتم: کجا بر خلاف قرآن و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده است؟

گفتم: بر خلاف آیه شریفه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾<sup>۱</sup> عمل کرد و از خانه خود خارج و به بصره رفت و نیز با امام زمان خود وارد جنگ شد و در جبهه جنگ شرکت کرد. بعلاوه سبب شد خون دهها هزار مسلمان ریخته شود و نخستین جنگ داخلی را در تاریخ اسلام سامان داد و فتنه و آشوب را به راه انداخت و خلاصه رسماً فرماندهی جنگ جمل را به عهده گرفت و در میان مسلمانان اختلاف به وجود آورد و به دنبال آن هم جنگ صفین و نهروان رخ داد و حوادث تلخ در عالم اسلام پدید آمد و با این سوء رفتار چگونه می توان گفت آیه تطهیر شامل حال او می شود؟ چگونه می توان قبول کرد که خدا اراده کرد پاکی و بی گناهی زنان پیامبر ﷺ را و اراده کرد عایشه مرتکب خلاف نشود ولی اراده خدا عملی نشد و عایشه بر خلاف اراده خدا عمل کرد؟ (درباره اراده تکوینی و تشریحی توضیح دادم که این جا محل طرح آن نیست)

بعد گفتم: گذشته از این در کتاب های خود شما آمده که آیه تطهیر در شأن خصوص علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نازل شده است و از باب نمونه فقط یک روایت را از مسند احمد بن حنبل که مورد اعتماد شما اهل سنت است نقل می کنم.

در این کتاب (حدیث ۲۵۹۷۰) روایت کرده که ام سلمه می گوید: رسول خدا در خانه من بود، فاطمه علیها السلام وارد شد و ظرف غذایی که از گوشت و آرد تهیه کرده بود آورد، رسول خدا فرمود: شوهر و پسرانت را دعوت کن، ام سلمه گوید: آنان وارد شدند و از آن غذا خوردند، رسول خدا در بستر خواب قرار داشت و زیر انداز او یک عبای خیبری بود و من هم در حجره مشغول نماز بودم، در این هنگام آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿۱﴾ نازل شد. رسول خدا زیادی عبا را برگرفت و بر آنها یوشاند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛ بار پروردگارا! اینها اهل بیت من و مخصوصان من هستند، پس هر گونه پلیدی را از آنان برطرف کن و آنان را پاکیزه گردان پاکیزه کردنی. ام سلمه گوید پیامبر ﷺ این عبارت را دو مرتبه تکرار کرد، من سر از حجره بیرون کردم و گفتم: یا رسول الله من هم از شما هستم؟ فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛ تو بر خیری، تو بر خیری.<sup>۱</sup>

گفت: بر فرض هم قبول کنیم که آیه شامل عایشه نمی شود ولی عایشه ام المؤمنین و همسر پیامبر ﷺ بوده و نباید به او بی احترامی کنیم، بعلاوه، رفتن او به بصره به منظور اصلاح بین مسلمانان بود و اگر هم خلافی مرتکب شد بعداً توبه کرد. گفتم: مگر زن پیامبر ﷺ بودن بدون اطاعت از او امر الهی فایده ای دارد؟ و اگر چنین بود خدا نمی فرمود:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾<sup>۲</sup>  
ای زنان پیامبر! هر یک از شما کار زشت آشکاری مرتکب شود، عذاب برای او دوچندان خواهد بود.

مگر درباره زن حضرت نوح و لوط ﷺ نفرموده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾<sup>۳</sup>

۱. نقل از حدیث ولایت به روایت مسند احمد بن حنبل، ص ۳۰۰.

۲. سوره احزاب / ۳۰.

۳. سوره تحریم / ۱۰.



آن دو زن تحت سرپرستی دو بنده صالح ما بودند ولی به آن دو خیانت کردند (نافرمانی کردند) و همسری آنان با آن دو پیامبر به حالشان سودی نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید.

و مگر نفرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾<sup>۱</sup>؛ هر کس در گرو عمل خود می باشد.

و زنان پیامبر ﷺ را استثنا نکرده است.

بعد گفتم: علاوه بر اینها در کتب معتبره خودتان نقل شده است که:

پیامبر ﷺ برای مردم خطبه می خواند و در آن حال اشاره به حجره عایشه کرد و سه مرتبه فرمود: اینجا فتنه است، اینجا فتنه است، اینجا فتنه است.

گفت: این روایت کجا و در چه کتابی نقل شده است؟

گفتم: در «صحیح بخاری»<sup>۲</sup> و اگر قبول نداری بروم کتاب را بیاورم.

در این موقع منقلب شد و با غیظ و غضب گفت: هر چه بوده است ولی سرانجام توبه کرده و غرض او اصلاً اصلاح بوده است.

گفتم: مگر مرد نبود که یک زن آن هم از مدینه و مکه راه بیفتد برود بصره برای اصلاح؟ و آیا قحط الرجال بود؟ و این که می گویی توبه کرد ما اصل خلاف کاری او را می دانیم ولی توبه کردن او برای ما ثابت نشده و دلیلی بر آن وجود ندارد. گفت: هر چه بوده است ما باید بخاطر پیامبر ﷺ هم که شده به او احترام کنیم و حرف نامناسب نزنیم.

گفتم: چطور شما برای عایشه این اندازه احترام قائل هستید و خلاف کاری های او را توجیه کرده و نادیده می گیرید اما نسبت به حضرت زهرا علیها السلام که

۱. سورة المدثر / ۳۸.

۲. «صحیح بخاری»، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی و ما نسب من البیوت الیهن، رقم الحدیث ۳۱۰۴؛ قام النبی ﷺ خطیباً فأشار نحو مسکن عائشة فقال: ها هنا الفتنه - ثلاثاً.

قطعاً معصوم بوده و پاره تن پیامبر ﷺ و مادر دو سبط رسول خدا بوده و آیه تطهیر در شأنش نازل شده است، احترام قائل نیستید، نسبت باهل بیت پیامبر نه تنها احترام قائل نیستید که بی احترامی هم می‌کنید در صورتی که خداوند دوستی اهل بیت را اجر رسالت قرار داده است.

**گفت:** ما اهل بیت را دوست داریم و کجا بی احترامی کرده‌ایم؟

**گفتم:** نشانه دوستی شما چیست؟ آیا آثار علمی آنان را حفظ کرده و برای مردم می‌گویید؟ یا مشاهد مقدس آنها را حفظ کرده و زیارت می‌کنید؟ و من مشاهده کردم شما آن همه روایت از عایشه و ابوهریره و ابوحنیفه و... نقل می‌کنید اما از اهل بیت پیامبر ﷺ روایت نقل نمی‌کنید و اینجانب که در هر سال مدتی در مدینه هستم حتی یک مرتبه از امام جمعه شما نشنیدم که یک روایت از فاطمه زهرا علیها السلام یا از امام صادق علیه السلام و یا سایر اهل بیت نقل کند.

در کتاب‌های روایی شما نیز به وضوح روشن است که اسلاف شما هم نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ بی‌اعتنا بوده و سعی می‌کرده‌اند آثار آنها محو و نابود شود و در مقابل سعی داشته‌اند دیگران را در برابر اهل بیت بزرگ جلوه دهند و به آنها شخصیت بدهند تا توجه مردم از اهل بیت کاسته و به دیگران متوجه شوند.

**گفت:** به چه دلیل این حرف‌ها را می‌زنی؟

**گفتم:** این کتاب‌های بزرگان و علمای شما است، این کتب صحاح و مسانید شما است که از ابوهریره، عایشه و دیگران هزارها حدیث نقل کرده‌اند در صورتی که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که استاد ابوحنیفه و بزرگان شما بوده‌اند یا اصلاً حدیث نقل نکرده یا بسیار کم نقل کرده‌اند. در «مسند امام احمد حنبل» متجاوز از دو هزار حدیث از عایشه نقل کرده در صورتی که از حضرت زهرا علیها السلام تنها ده حدیث نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۱. به کتاب حدیث الولاية، ص ۲۹۹ و ۲۹۵ مراجعه شود.

بعلاوه این قبور آنها در بقیع است که به قول شما قبر حضرت زهرا علیها السلام نیز در بقیع است در عین حال آثار و قبور آنها را تخریب و نه تنها خود به زیارتشان نمی‌روید از زیارت دیگران هم ممانعت کرده اشکال تراشی می‌کنید.

سپس گفتم: چنانچه رسول خدا روز قیامت از شما سؤال کند به چه نحو اجر رسالت مرا ادا کردید و نشانه‌ی علاقه و دوستی شما نسبت به اهل بیت علیهم السلام من چه بود؟ شما چه جواب می‌دهید؟

گفت: ما آنها را قلباً دوست داریم ولی مثل شما نیستیم که از دور و نزدیک یا فاطمه و یا حسن و حسین و... بگوییم و سر و صدا راه بیندازیم.

گفتم: شما حاضر نیستید آنها را به مردم خود معرفی کنید و الآن سؤال کنید از مردم عربستان که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و با این وضع چگونه می‌توانند آنها را دوست داشته باشند؟

این گفتگو حدود یک ساعت طول کشید که خلاصه آن را نقل کردم و فارسی هم صحبت می‌کردیم و عده‌ای از ایرانیان دور ما حلقه زده گوش می‌دادند و به من اشاره کردند که بس است و احتمال خطر وجود دارد من هم خسته شده بودم لذا گفتم: وعده، ما فردا همین جا و خدا حافظی کردیم.

روز بعد باز همان جوان کنار ما نشست و به آن شخص گفتم: به این جوان گفته‌ای، شیعه گفته است که قرآن کم و زیاد شده و در آن تحریف صورت گرفته است و حال این که اعتقاد شیعه بر این است که قرآن موجود همان است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و هیچ گونه تحریف و کم و زیادی در آن صورت نگرفته است و در کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق رحمته الله نیز به آن تصریح شده است. سپس گفتم: اگر تردید داری از یکایک ایرانی‌ها سؤال کن که آیا قرآن کم و

زیاد شده است ببین چه می‌گویند؟

و اما این که در بعضی از کتاب‌های شیعه سخن از تحریف آمده این مطالب در

کتاب‌های شما نیز آمده است، مثلاً در «صحیح بخاری»<sup>۱</sup> است که خداوند آیه رجم نازل کرده و حال این که در قرآن موجود، آیه رجم وجود ندارد، پس شما قرآن را تحریف کرده‌اید.

گفت: آیه رجم نازل شده ولی پس از آن نسخ شده است.

گفتم: اولاً به چه دلیل نسخ شده؟ و ثانیاً: چه کسی آن را نسخ کرد و برداشت؟ و بر فرض که چنین باشد، ما هم همین جواب را می‌دهیم، بنابراین اشکال مشترک است و جواب نیز مشترک، و صحیح نیست که شما چنین شبهه‌ای را در ذهن این جوان به وجود آوری و او را نسبت به قرآن به شک و تردید بیندازی. سپس گفتم: بدان این جوان کتاب‌های شما را تحویل این جانب داد و با این حرف‌ها هرگز دست از عقیده و مذهب خود بر نمی‌دارد و دل از محبت اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌کند.

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

و از جا حرکت کردم و گفتم: من همه روزه می‌آیم هر شبهه‌ای داری بیا تا توضیح دهم ان شاء الله به راه حق آشنا شوی و دست تو سل به دامان اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بزنی و حدیث شریف ثقلین را مستمسک خود قرار دهی و خدا حافظی کردیم، ولی روزهای بعد دیگر دیده نشد و آن جوان نیز خوشحال شد و فهمید که آن شخص مأموریت داشته که مرام وهابی‌ها را به او و امثال او منتقل و به مقتضای مأموریتش افرادی را که در مراکز حساس هستند به مرام وهابی‌ها معتقد کند، بعد هم معلوم شد با جوانان دیگری نیز طرح رفاقت کرده و به آنها هم کتاب‌هایی داده بود. این مناظره در موسم عمره، در سال ۱۳۸۰ ه. ش در مسجد النبوی اتفاق افتاد.

۱. قال ابن عباس: فقدمنا المدينة، فقال: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ فِيهَا أَنْزَلَ آيَةَ الرَّجْمِ: صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة: باب ما ذكر النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حَضَّ عَلَيَّ اتفاق اهل العلم وما اجتمع عليه الحَرَمَان مَكَّة والمَدِينَة، رقم الحديث ۷۳۲۳.

### مناظره‌ای پر محتوا

**۲۹** در مسجد النبی مشغول تلاوت قرآن بودم، یک نفر ایرانی نزدیکم نماز می‌خواند و دست به قنوت بلند کرد، یک نفر از اهل تسنن که معلوم بود دلی پر از بغض و کینه دارد و درصدد اعتراض است، آمد جلو و با پرخاش و تندگی گفت: شما ایرانیها همه چیزتان بدعت است، شما رافضیها در اینجا هم دست از بدعت و اعمال خرافاتان برنمی‌دارید، زیارت آمدنتان بدعت است، زیارت کردنتان بدعت است، گریه کردنتان بدعت است، زیارت خواندنتان بدعت است، به مساجد اطراف مدینه رفتنتان بدعت است، نماز و قنوت خواندنتان هم بدعت است [و چند مورد دیگر را که معلوم بود تازه به خورد او داده بودند، ردیف کرد].  
گفتم: اولاً، برو گوش بده این شخص که مشغول خواندن قنوت است چه می‌گوید، آیا غیر از دعا چیز دیگری می‌خواند؟

آیا دعا در نماز بدعت است؟ آیا او حرف دنیا می‌زند؟

گفت: حرف دنیا نمی‌زند ولی رسول خدا ﷺ چنین دستوری نداده و مسلمانان باید عبادت و دعا و نماز را طبق دستور پیامبر ﷺ انجام دهند.  
گفتم: این همه آیات و روایات که می‌گوید دعا کنید، کفایت نمی‌کند؟ و شما از کجا می‌گویید این قنوت طبق دستور پیامبر اکرم ﷺ نیست؟ بعد گفتم: شما در نماز تراویح که گاهی در رکعت آخر آن حدود یک ربع ساعت قنوت می‌خوانید و دسته جمعی با صدای بلند آمین می‌گویید، آیا دستور پیامبر ﷺ است؟  
آیا یک روایت از کتابهای خودتان دارید که اصلاً پیامبر ﷺ نماز تراویح خوانده یا دستور خواندن آن را داده باشد؟  
آیا قنوت و آمین‌های دسته جمعی شما بدعت نیست ولی قنوت این شخص

۱. راجع به قنوت و نماز تراویح در صفحه ۳۱۸ و ۳۷۲ کتاب «روزهای مدینه» توضیح داده‌ام.

که در حال نماز و به طور آهسته انجام می دهد بدعت است؟  
گفتم: یک روایت از کتابهای خودتان بیاور که پیامبر ﷺ در نماز شب قنوت خوانده باشد و مردم پشت سر او آمین گفته باشند، بلکه یک روایت بیاور که دستور داده باشد، نافله را خصوصاً در ماه رمضان به جماعت بخوانند؟ (این مناظره در ماه رمضان واقع شد).

آن ایرانی نمازش تمام شد و کنار ما نشست، به او گفتم: بحث ما از قنوت شما آغاز شد، بعد به آن وهابی تند و داغ، گفتم: ولی من از «بخاری» و «مسلم» که صد درصد مورد قبول شما است روایت می آورم که رسول خدا ﷺ در نماز قنوت می خواند.

سپس گفتم: می گویی، گریه ما «شیعیان» در بقیع و پشت بقیع بدعت است. گریه بر فاطمه زهرا علیها السلام پاره تن رسول الله بدعت است. می گویی زیارت آمدن ما بدعت است.

آیا پیامبر اکرم ﷺ بعد از آنکه چندین سال از فوت مادرش آمنه خاتون گذشته بود، به زیارتش نرفت؟ آیا سر قبر مادرش گریه نکرد؟ آیا اطرافیان و همراهانش را نگریاند؟ اگر در آنچه که می گویم شک داری بیا تا روایت آن را از «صحیح مسلم» برایت بخوانم (و خلاصه آن را برایش گفتم).<sup>۱</sup> سپس اضافه کردم:  
آیا رسول خدا ﷺ بر فرزندش ابراهیم گریه نکرد؟<sup>۲</sup>

۱. عن ابی هریره، قال: «زار النبی ﷺ قبر امه فبکی و أبکی من حوله...»

«رسول الله ﷺ برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریانند.» (صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی ﷺ ربه عزّ و جلّ فی زیارة قبر امه، ح ۹۷۶).

۲. «فجعلت عینا رسول الله ﷺ تذرّفان، [یجرى الدمع] فقال له عبدالرحمان بن عوف: و انت یا

آیا در قرآن نیامده که حضرت یعقوب علیه السلام بر حضرت یوسف علیه السلام گریه کرد تا چشمانش نابینا شد؟<sup>۱</sup> (راجع به گریه و نظر اهل تسنن، در کتاب «روزهای مدینه» بحث کرده‌ام).

گفت: شما به اسم زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامهایتان به مدینه می‌آید و تا در مدینه هستید مرتب و همه روزه زیارت می‌خوانید، در بقیع و پشت بقیع جمع می‌شوید و حال اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر زیارتی نهی کرده و فرموده است: سفر نکنید مگر برای زیارت مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی.<sup>۲</sup>

(این روایت را در کتاب «روزهای مدینه» توضیح داده‌ام) و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تکرار زیارت خودش نیز نهی کرده و فرموده است:

«لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا»؛ قبر مرا عید قرار ندهید.<sup>۳</sup>

→ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ فقال: يابن عوف إنَّها رحمة، ثم أتبعها باخري، فقال صلی الله علیه و آله و سلم ان العين تدمع و القلب يحزن و لا تقول الا ما يرضى رينا و انا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون»  
 «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد به حضرت گفتند، شما هم گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می‌کرد، فرمود: اشک چشم جاری می‌شود و قلب محزون می‌گردد ولی چیزی نمی‌گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم.» (صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا بک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳).  
 صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته صلی الله علیه و آله و سلم الصبيان و العيال و تواضعه، ح ۲۳۱۵، همین حدیث را آورده است.

۱. «و قال يا أسفي على يوسف و ابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم» (سورة يوسف / ۷۴)، در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه «اذهبوا بقميصي هذا» آمده است: حضرت یعقوب علیه السلام از کثرت گریه نابینا شد، «و كان قد عمى من كثرة البكاء.»

۲. سمهودی (در وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴۹) این حدیث را آورده و در معنی آن بحث کرده است.  
 ۳. کتاب، فضل الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله و سلم، للامام القاضي، ص ۳۴، به نقل از ضیاء مقدسی و سمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۶۹.

و شما بر خلاف این دو روایت عمل می‌کنید. پس بزیارت آمدن شما و زیارتنامه خواندن شما بدعت و خلاف دستور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. توضیح اینکه: آنها در کتابهای غیر معتبرشان روایت فوق را نقل کرده‌اند و وهابیه‌ها و ابن تیمیه که بنیان گزار مسلک وهابیت است، گفته‌اند: «عید» از (عاد، یعود) به معنای (عود کردن، برگشتن و چیزی را تکرار کردن و عادت قرار دادن است) و طبق این روایت و این معنا، می‌گویند: زیارت فقط یک مرتبه جایز است و تکرار آن و برگشتن به سمت قبر آن حضرت به قصد زیارت برای بار دوم و بیشتر خلاف شرع و بدعت است.

امام جمعه مسجد النبی در ضمن خطبه‌ای که در موسم حج ۱۴۲۲ ه. ق، در حضور مسلمانان کشورهای اسلامی ایراد کرده - و پس از حمد خدا و خوش آمد گویی به زائران مسجد النبی شروع به موعظه نموده و به خیال خودش، اعمال خلاف شرع و بدعت‌ها را برشمرده تا آنکه - گفته است:

**مخالفت ششم:** (ششم از اعمال خلاف شرع) تکرار زیارت قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بطور مکرر آن حضرت را زیارت نمودن است، مانند اینکه کسی بعد از هر نماز یا در هر روز بعد از نماز واجب قبر او را زیارت کند، زیرا تکرار زیارت برخلاف راهنمایی و هدایت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، تکرار زیارت مخالفت کردن با فرموده آن حضرت است که فرمود: «قبر مرا عید قرار ندهید...»

بر این اساس طبق گفته امام جمعه مسجد النبی و ظاهراً به عقیده، وهابیه‌ها و پیروان ابن تیمیه نمازگزاران مسجد النبی که مرتب برای نماز به این مسجد آمد و شد دارند، فقط مرتبه اول که زیارت کرده‌اند کفایت می‌کند و برای دفعات بعد که برای نماز وارد مسجد می‌شوند نباید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیارت کنند. و این در حالی است که «سمهودی» در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۳۸۵، آورده است که: مردی از نافع سؤال کرد که آیا پسر عمر بر قبر پیامبر سلام می‌کرد؟ گفت: آری،

من صد بار یا بیشتر دیدم او را که نزد قبر می‌ایستاد و می‌گفت:

«السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي.»

این روایت صریح در این است که، عبدالله عمر صد مرتبه و بیشتر قبر پیامبر و ابوبکر و عمر را زیارت می‌کرده و بر آنها سلام می‌نموده است. بنابراین حرف وهابیه‌ها و امام جمعه مسجد النبی برخلاف روایات خودشان و برخلاف عمل عبدالله عمر است.

همچنین امام جمعه مسجد النبی در همان خطبه‌اش گفته است:

هفتم از اعمال خلاف و بدعت این است که زائر یا غیر زائر هر وقت وارد مسجد النبی می‌شود یا هر وقت از نماز فارغ می‌گردد، از اطراف مسجد النبی (هر جا که هست) به سمت قبر پیامبر ﷺ نگاه کند و سر را با حال تواضع پایین بیاورد و چانه (لبها) را متواضعانه به سلام بر رسول خدا ﷺ حرکت دهد.

نیز در همان خطبه‌اش، خطاب به زائران، گفته است:

ای زائران گرامی، زیارت مساجد که در مدینه است مشروع نیست جز مسجد النبی و مسجد قبا، و مشروع نیست کسی - زائر یا غیر زائر - به سایر مساجد مدینه یا جاهای دیگر آن، به قصد عبادت و به امید خیر برود، همچنین مشروع نیست از محلها و مساجدی که رسول خدا ﷺ در آن مکانها و مساجد نماز خوانده است پرسش و جستجو بشود، مشروع نیست از مساجد و جاهایی که اصحاب رسول خدا ﷺ در آنجا نماز خوانده‌اند، به قصد خواندن نماز و دعا در آنجاها، پرسش و جستجو بشود.

تعجب است از امام جمعه مسجد النبی که در یکجای این خطبه گفته است:

وَلَيْسَ مِنَ الْمَشْرُوعِ تَتَّبِعُ مَوَاطِنَ أَوْ مَسَاجِدٍ صَلَّى فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ التَّعَبُّدُ عِنْدَهَا....

جستجو و رفتن به مکانها و مساجدی که رسول خدا ﷺ نماز خوانده است، بقصد نماز، مشروع نیست.

در صورتی که او در جای دیگر همین خطبه - در مقام بیان فضیلت نماز در روضه شریفه - روایت نقل کرده که:

«ابا مسلم» برای نماز در روضه شریفه یکی از ستونها را بر می‌گزید، به او گفتند: به چه جهت برای نماز سراغ این ستون می‌روی؟ (مگر ستونهای روضه شریفه فرق می‌کند؟) گفت: دیدم رسول خدا ﷺ برای نماز، این ستون را انتخاب می‌کرد و نزد این ستون نماز می‌خواند.

همین روایت در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۴۱۲ نیز آمده است. ولی «سمهودی» بر خلاف امام جمعه، مستحبات مدینه را بر شمرده و گفته است:

وَمِنْهَا: أَنْ يَأْتِيَ بَقِيَّةَ الْمَسَاجِدِ وَالْآثَارِ الْمَنْسُوبَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ، مِمَّا عَلِمَتْ عَيْنُهُ أَوْ جَهْتُهُ، وَكَذَا الْآبَارُ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ تَوَضَّأَ أَوْ اغْتَسَلَ، فَيَتَبَرَّكُ بِمَائِهَا، صَرَخَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّافِعِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ بِاسْتِحْبَابِ ذَلِكَ كُلِّهِ، وَقَدْ كَانَ إِبْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ وَالنَّزُولَ وَالْمَرُورَ حَيْثُ حَلَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَزَلَ وَغَيْرُ ذَلِكَ.

برخی از مستحبات مدینه این است که: زائر در مدینه منوره به سایر مساجد و آثار بجا مانده پیامبر اکرم ﷺ برود.

همچنین برود نزد چاه‌هایی که رسول خدا ﷺ از آب آنها نوشیده است یا با آب آنها وضو یا غسل کرده است و با آب آن چاه‌ها خود را متبرک کند.

جمعی از شافعی‌ها و غیر آنها تصریح به استحباب اینها نموده‌اند و پسر عمر برای نماز و منزل کردن و آمد و رفت، مکانهایی را انتخاب می‌کرد و بر می‌گزید که پیامبر اکرم ﷺ در آن مکانها اقامت می‌کرد و منزل می‌نمود.

خلاصهٔ حرف و هابیها و آن امام جمعه این است که مسلمانان و زائران که از راه دور آمده و در مدت کوتاهی در مدینهٔ منوره هستند تنها یک مرتبه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیارت کنند نه بیشتر و در مسجد هم که آمد و رفت دارند نباید به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام کنند و نباید به سمت قبر آن حضرت صورت بگردانند و نباید چانه و دهان را به سلام بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرکت دهند، و یک مرتبه زیارت هم بگونه‌ای باشد که پسر عمر بن خطاب زیارت خوانده و زیارت کرده است و نه به کیفیت دیگر. امام جمعه در همان خطبه کیفیت زیارت را تعیین کرده و گفته است:

صفت زیارت این است که زائر نزد قبر شریف بیاید و صورتش را به سمت قبر برگرداند و بگوید: «السلام علیک یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» پس از آن به مقدار نیم متر سمت راستش جلو برود و به ابوبکر سلام کند و بگوید: «السلام علیک یا ابابکر»، و سپس به مقدار نیم متر به سمت راستش جلو برود و به عمر بن خطاب سلام کند و بگوید: «السلام علیک یا عمر».

به هر حال به آن شخص گفتم: قنوت خواندن ما، زیارت آمدن ما، گریه کردن ما، علاوه بر روایات صادره از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام که نزد ما موجود است طبق روایات شما نیز مطابق شرع و بدون اشکال است و کسی نمی‌تواند بگوید این اعمال بدعت است.

گفت: اینکه شما به مساجد مدینه و اطراف آن می‌روید جایز نیست و بدعت است و فقط رفتن به مسجد قبا و رفتن بزیارت شهدای احد مشروع است.

گفتم: از کجا می‌گویی و چه دلیل بر بدعت بودن آن داری؟

گفت: من از بزرگترها و اساتید خود شنیده‌ام و دلیل آن را نمی‌دانم.

گفتم: من دلیل حرف استادهاى شما را می‌دانم و آن همان است که امام جمعهٔ مسجد النبی در خطبه‌اش گفته است.

گفت: او چه گفته است؟

گفتم: عبارت او باین مضمون است که:

شخصی به نام سوید گفت: ما با عمر بن خطاب به سفر حج رفتیم، در بازگشت، در بین راه یک مسجد بود، مسلمانان در رفتن به آن مسجد مبادرت و از هم پیشی گرفتند، عمر گفت: چه خبر است؟ گفتند: آنجا مسجدی است که رسول خدا ﷺ در آن نماز خوانده است.

عمر گفت: اهل کتاب، پیش از شما این گونه آثار پیامبرانشان را محل عبادت قرار دادند. پس هر کس از شما در آن مسجد نماز خوانده که خوانده است، و هر کس نخوانده است از آن بگذرد (نماز نخواند و برود).

بعد گفتم: از این روایت استفاده می‌شود که مسلمانان رفتند و در رفتن از یکدیگر پیشی گرفتند و در آن مسجد که اثر و محل نماز رسول خدا ﷺ بود نماز خواندند و فقط عمر مخالفت کرد و شما به امام جمعه مسجد النبی بگو: مسلمانان می‌خواهند مانند مسلمانان صدر اسلام عمل کنند و نمی‌خواهند به حرف عمر عمل کنند، مگر حرف عمر وحی الهی بوده است؟ یا فرقی بین عمر و سایر مسلمانان وجود داشته است؟ آنان همه در عرض هم و از صحابه پیامبر ﷺ بوده‌اند.

خصوصاً که این روایت سند معتبر ندارد و در «صحیح بخاری» و «مسلم» نیامده است.

بعلاوه «سمهودی» این روایت را در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۴۱۲، نقل کرده و پس از آن گفته است:

وَقَدْ كَانَ ابْنُ عُمَرَ (رض) يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ وَالنُّزُولَ وَالْمُرُورَ حَيْثُ حَلَّ النَّبِيُّ ﷺ وَ نَزَلَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ.

عبدالله عمر برای نماز خواندن و منزل کردن جاهایی را که پیامبر ﷺ نماز خوانده یا منزل کرده بود انتخاب می‌کرد (بر می‌گزید).

گفتم: بنابراین پسر عمر عملاً حرف پدرش را رد کرده است و با قطع نظر از آنچه گفته شد:

اولاً مردم دنیا کوشش می‌کنند آثار پیشینیان را حفظ کنند (آثار باستانی) ولی شما (وها بیها) سعی می‌کنید آثار پیامبر اکرم ﷺ را محو و نابود کنید، سعی می‌کنید چنانچه چیزی از آثار رسول خدا ﷺ باقی مانده است آنها را بفراموشی بسپارید!

ثانیاً امامان ما «شیعیان» یعنی اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ سفارش فرموده‌اند که هیچ یک از مشاهد مدینه منوره را ترک نکنیم، (مشریه ام ابراهیم، مسجد فضیخ، مسجد احزاب - مسجد فتح - و غیر اینها)<sup>۱</sup> [در کتاب «مشعل زائر» متعرض اینها شده‌ام] لذا ما «شیعیان» طبق فقه خودمان به آن مساجد می‌رویم. چگونه شما این عمل ما را بدعت می‌خوانید و به ما اعتراض می‌کنید؟

در این موقع که تا حدودی شرمنده شده بود، اشاره به سر اینجانب کرد و گفت: این عمامه چیست؟ چرا مانند علمای ما (که عمامه ندارند) لباس نمی‌پوشید؟

گفتم: عمامه از صدر اسلام، لباس اهل علم و علما بوده است و مردم، علما را با همین لباس می‌شناخته‌اند.

«مسلم» صاحب «صحیح مسلم» - که از علمای مورد قبول شما است - نیز عمامه داشته است.

در مقدمه «صحیح مسلم» (ص ۳۵) آمده است که:

«مسلم» با عده‌ای از علما در مجلس بودند، در اثر حرفی که به «مسلم» زده شد، «مسلم» ناراحت گردید و عبا را روی عمامه‌اش کشید و مجلس را ترک

۱. وسائل الشیعة، کتاب الحج، ج ۱۰، ابواب المزار و ما یناسبه، ص ۲۷۵، باب ۱۲، ح ۱.

کرد. فَأَخَذَ مُسْلِمُ الرَّدَاءَ فَوْقَ عِمَامَتِهِ وَ قَامَ وَ خَرَجَ مِنْ مَجْلِسِهِ.

بنابراین اهل علم شما در قدیم عمامه داشته‌اند، پس از آن گفتم: ولی این علمای فعلی شما هستند که بر خلاف سیره مسلمانان صدر اسلام عمل می‌کنند و باید از آنها سؤال کنی که چرا به جای عمامه که لباس علما بوده است دستمال روی سر انداخته‌اند؟ چون اسم «صحیح مسلم» را آوردم.

گفت: شما «صحیح مسلم» را قبول دارید؟

گفتم: خیر، هرگز قبول نداریم.

گفت: چرا؟

گفتم: قبول نداشتن ما جهات و عللی دارد، یکی از آنها این است که روایت دروغ نوشته و به ما «شیعیان» تهمت زده است.

گفت: کجا دروغ گفته و تهمت زده است؟

گفتم: در قسمت اول آن (باب: بیان ان الاسناد من الدین و ان الروایة لاتکون الا عن الثقات...، ص ۵۵) در ذیل یک روایت آورده است که:

إِنَّ الرَّافِضَةَ تَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا فِي السَّحَابِ...

رافضیها - شیعیان - می‌گویند علی ع در میان ابر است.

به او گفتم: اگر می‌خواهی دروغ بودن این حرف را بدانی از شیعیانی که الآن در مسجد النبی حاضرند سؤال کن، اگر یک نفر از اینها حرف «صحیح مسلم» را صحیح گذاشت و گفت نوشته صحیح مسلم صحیح است یا گفت در کتابهای شیعه چنین مطلبی نوشته است، یا حتی اگر یک نفر از اینها گفت ما چنین حرفی شنیده‌ایم، معلوم می‌شود که «صحیح مسلم» دروغ نوشته است. و در ادامه گفتم: ما «شیعیان» چند سؤال از شما داریم، گفت: من آمادگی ندارم و خداحافظی کرد.

## مناظره‌ای در مدینهٔ منوره

### در بارهٔ مذهب و امامت

۳۰ در موسم حج سال ۱۳۸۸ ش در مدینهٔ منوره، دعوت شدم با یک نفر از دانشمندان اهل تسنن - که اهل ریاض بود - ملاقاتی داشته باشم.

پس از ملاقات و تعارفات مرسوم، گفتم: شما شیعه هستید؟

گفتم: آری، و بلافاصله پرسیدم، شما بفرما، وهابی هستید، یا سلفی، یا حنفی، یا مالکی، یا حنبلی، و یا شافعی؟ و با لبخند گفتم: آری، ما شیعهٔ آل رسول الله ﷺ هستیم، شما هم لابد سنی و شیعهٔ آل ابوسفیان؟ او هم لبخند زد و گفت: ما مسلمان هستیم.

گفتم: این که معلوم است، سؤال ما این است که امام شما کیست؟ اگر از اتباع عبدالوهاب باشید، امامتان عبدالوهاب، و وهابی هستید، اگر امام شما ابوحنیفه و از پیروان او باشید، امامتان ابوحنیفه، و حنفی هستید، اگر از پیروان احمد حنبل، یا مالک، یا شافعی باشید، امامتان یکی از اینها است، و حنبلی، یا مالکی، و یا شافعی هستید، و روز قیامت هم شما را با نام امامتان می خوانند: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾<sup>۱</sup>؛ «روز قیامت، هر گروهی را با امامشان می خوانیم».<sup>۲</sup>

وقتی سخن به اینجا رسید، باز حاضر نشد اعتراف کند که از چه فرقه و گروهی است و گفت: ما هر چه هستیم، مسلمانیم.

گفتم: سؤال ما این است که امام شما کیست؟ و علاوه بر آیهٔ فوق، در کتاب معتبر شما، صحیح مسلم، با چهار سند از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود:

۱. سورهٔ اسراء / ۷۱.

۲. البته در این که مراد از «امام» در آیهٔ شریفه چه کسی، یا چه چیزی است، اختلاف وجود دارد، به تفاسیر مراجعه شود.

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً؛

هر کس از دنیا برود و در گردنش بیعت [امامی] نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.<sup>۱</sup>

هم چنین در مسند احمد حنبل، نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً.

هر کس بمیرد بدون این که امام داشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.<sup>۲</sup>

گفتم: با توجه به این روایات، پرسش ما این است که شما بفرمایید امام شما چه کسی است، و بیعت کدام یک از افراد نامبرده را بر گردن گرفته‌اید، و آیا مسلمان می‌تواند بدون امام باشد؟ و آیا مردن به مرگ جاهلیت، مردن با کفر و شرک نیست؟ سپس اضافه کردم و گفتم:

گذشته از اینها، روایت دیگری در کتاب‌های شما نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۳</sup>؛ «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است».

گفت: فعلاً کتاب نزد ما نیست، بعداً مراجعه می‌کنیم.

گفتم: صحیح مسلم نزد اینجانب، در هتل موجود است، می‌توانم بیاورم.

گفت: فعلاً مجال برای بررسی نیست.

گفتم: مانعی ندارد، و معلوم شد که مایل به ادامه این بحث نیست، لذا آن را رها کرده و مسأله سجده بر فرش و زمین را مطرح کردم، و سرانجام گفتم:

۱. صحیح مسلم، چاپ بیروت، کتاب الإمامة، ۱۳: باب «وجوب ملازمة جماعة المسلمين...» ح ۱۸۵۱.

۲. مسند احمد حنبل، ۴: ۶۹؛ به نقل از الغدير ج ۱۰، ص ۳۵۹.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۰، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء، و شرح المقاصد تفتازانی، ۲: ۲۷۵؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۳۶۰؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶.

اینجانب کتابی در این باره نوشته‌ام که پیامبر ﷺ بر زمین و حصیر سجده می‌کرده، و روایات آن در صحیح بخاری و مسلم موجود است، و آن کتاب را می‌فرستم شما ملاحظه کنید، چنانچه اشکال داشت تذکر دهید.

پس از آن گفتم: یک پرسش برای ما [شیعیان] مطرح است که مایل بودم پاسخ آن را از زبان شما بشنوم.

**گفت: چیست؟**

**گفتم: بخاری از عایشه نقل کرده است که:**

بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، فاطمه زهرا علیها السلام ارث پدرش و خمس خیبر را از ابوبکر مطالبه کرد، ابوبکر از تحویل آنها به فاطمه علیها السلام خودداری کرد، فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم و غضب کرد، و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد، و پس از شش ماه بعد از رحلت پیامبر ﷺ وفات کرد، و شوهرش علی علیه السلام بر جنازه او نماز خواند و او را شبانه دفن کرد، و به ابوبکر خبر نداد...<sup>۱</sup>

**گفتم:** با توجه به روایاتی که در ابتدا نقل کردیم، و با توجه به این روایت که فاطمه علیها السلام تا لحظه آخر عمر، با ابوبکر قهر بود، بفرمائید امام فاطمه علیها السلام چه کسی بود؟ آیا می‌توان گفت آن حضرت بدون امام بوده، و - العیاذ باللّه - به مرگ جاهلیت وفات کرد؟ یا می‌توان گفت، امام آن حضرت ابوبکر بود، با آن که با وی قهر بود و با حال غضب از او، دنیا را وداع گفت؟

**سپس گفتم:** این مطلب نسبت به طلحه و زبیر نیز جاری است، و ما [شیعیان] می‌پرسیم، امام طلحه و زبیر که در جنگ جمل کشته شدند، چه کسی بود، آنانی که از لشکر عایشه کشته شدند، امامشان چه کسی بود؟ آیا آنان به مرگ جاهلیت از دنیا نرفتند؟ و اضافه کردم که:

۱. صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ص ۷۱۹، ح، ۴۲۴، ۴۲۴۱. (عین روایت را در ج ۲ کتاب چرا چرا؟، ص ۶۷ و کتاب «روزهای مدینه»، ص ۳۲۵ آورده‌ام.

البته بین فاطمه علیها السلام و اینها یک تفاوت اساسی وجود دارد، و آن این است که امام فاطمه علیها السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و شیعیان معتقدند و ادله بسیار دارند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام مردم علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و فاطمه علیها السلام بدون امام نبوده است، ولی طلحه و زبیر و کسانی که در لشکر عایشه بودند و کشته شدند، امامت علی علیه السلام را رد کردند و یقیناً بدون امام کشته شدند، و در هر حال خواستم نظر شما را بدانم.

ایشان گفت: این مسائل از مسائل تاریخی است و ما نمی توانیم چیزی بگوییم، و من هم یک سؤال از شما دارم.

گفتم: سؤال شما چیست؟

گفت: چرا شما بعضی از خلفا را لعن می کنید، و حال این که لعن آنان موجب شرک و کفر است.

گفتم: اولاً شما کجا شنیدید که ما کسی را لعن کرده باشیم؟ ثانیاً به چه دلیل لعن آنان موجب شرک و کفر است؟ و حال آن که در صحیح مسلم این روایت را با چهار سند، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

شَرَارُ اَئِمَّتِكُمُ الَّذِيْنَ تُبَغِضُوْنَ لَهُمْ وَ يُبَغِضُوْنَ لَكُمْ، وَ تَلْعَنُوْنَ لَهُمْ وَ يَلْعَنُوْنَ لَكُمْ.

امامان بد و شرور شما، آنانی هستند که شما با آنان دشمن و آنان با شما دشمن هستند، و شما آنان را لعن می کنید، آنان هم شما را لعن می کنند.<sup>۱</sup>

گفتم: از این روایت استفاده می شود که هر گاه کسی امام و خلیفه ای را شرور و بد دانست، لعن و دشمنی با او اشکال ندارد - چون پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی نفرمود - و شما چگونه برخلاف این روایت، می گویی لعن موجب شرک و کفر است؟

۱. صحیح مسلم، کتاب الامارة، ص ۸۳۷، ۱۷: باب - خيار الائمة و شرارهم: ح ۱۸۵۵ و مسند احمد، ج ۶، ص ۲۴، و سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۰.



گفت: من این روایت را یاد ندارم و مراجعه می‌کنم و فعلاً کتاب موجود نیست.  
گفتم: شماره تلفن بدهید تا محلّ دقیق آن را بگویم.  
گفت: خودم پیدا می‌کنم.

سرانجام با ناراحتی گفت: شما برای ملاقات ما آمده‌اید یا برای محاکمه ما؟  
اینجانب عذرخواهی کردم و گفتم: آمدم از شما بهره علمی ببرم و مجلس علمی داشته باشیم، سپس کتاب «جامع السعادات» مرحوم نراقی را که همراه برده بودم، به عنوان هدیه به او دادم و گفتم: در صورتی که مایل باشید، تا زمانی که در مدینه هستید اینجانب آمادگی دارم با شما ملاقات داشته و از اطلاعات شما بهره ببرم و خدا حافظی کردیم.

وقتی به هتل برگشتم کتاب «حدیث ثقلین و سجده بر زمین و حصیر» را برایش فرستادم، و باز به آقایی که بین ما واسطه بود گفتم: اگر موافقت کرد، مرا خبر کن تا بیایم و باز صحبت کنیم، ولی خبری نشد.

### مناظره‌ای دوستانه

۳۱ در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان، در بین راه جوانی سلام کرد و سؤال کرد، اهل کدام کشوری؟ پس از جواب سلام، گفتم: ایران.

گفت: من سودانی هستم و در مدینه درس می‌خوانم. پس از احوالپرسی و مقداری بحث از اوضاع و احوال ایران، سؤال کرد: مذهب شما چیست؟

گفتم: ما شیعه اهل بیت پیامبر و پیرو کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ هستیم که از طریق اهل بیت آن حضرت به ما رسیده است و حدیث ثقلین را خواندم.

گفت: استادان ما می‌گویند «شیعیان» خلفا را سب می‌کنند، آیا این مطلب

صحیح است؟

گفتم: در روایات و کتابهای فقهی شیعه آنجا که محرمات را شمارش و بیان

می‌کنند می‌فرمایند: «یکی از محرمات، سب و دشنام به مؤمن است» و شیعیان سب و فحش و دشنام به مؤمن را حرام می‌دانند، شیعیان به قرآن کریم عمل می‌کنند و در قرآن از سب و دشنام حتی به کسانی که غیر خدا را پرستش می‌کنند نهی شده است ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>؛ «به معبودان کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کنند دشنام ندهید.» شیعیان پیرو اهل بیت پیامبر ﷺ هستند و آنها فرموده‌اند:

«سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ»<sup>۲</sup>

دشنام دادن به مؤمن فسق است.

شیعیان پیرو امام امیرالمؤمنین علیؑ می‌باشند و آن حضرت در جنگ صفین شنید گروهی از اصحابش مردم شام را سب می‌کنند، فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ»<sup>۳</sup>

من خوش ندارم که شما سب و دشنام دهید.

به آن جوان گفتم: بر این اساس شیعیان، اهل دشنام و سب به مؤمن نیستند. گفت: اساتید ما می‌گویند: شیعیان لعن می‌کنند.

گفتم: شیعیان هرگز شخصی را که مستحق لعن<sup>۴</sup> نیست لعن نمی‌کنند و در روایات ما «شیعیان» از لعن نمودن کسی که استحقاق لعن ندارد شدیداً منع شده و حتی ائمه شیعهؑ فرموده‌اند:

چون لعنت از دهان کسی بیرون آید، میان او و آن شخص که به او لعنت شده

۱. سوره انعام / ۱۰۸.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب احکام العشرة، ج ۸، باب ۱۵۸، ح ۳.

۳. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۹۷.

۴. لعن، به معنای طلب دور شدن شخص از رحمت خدا است، (مجمع البحرین).

تردد (رفت و آمد) می‌کند، اگر آن شخص مستحق لعن باشد به او تعلق می‌گیرد و اگر مستحق لعن نباشد به لعن کننده برمی‌گردد. و لعن کننده سزاوارتر به لعن است، پس پرهیز کنید از اینکه مؤمنی را لعن کنید که در این صورت لعن به خودتان برمی‌گردد.<sup>۱</sup>

بعد به او گفتم: شما سعی کن به کتابهای شیعیان، خصوصاً «وسائل الشیعه»، مراجعه و این روایات را ملاحظه و مطالعه کنی.

گفت: کتابهای شما را کجا بدست آورم؟

گفتم: شاید در کتابخانه‌های بزرگ مدینه باشد ولی در کتابخانه‌های مسجد النبی وجود ندارد و حاضر نیستند کتابهای شیعه را بپذیرند و در اختیار مطالعه کننده‌ها و مراجعین قرار دهند. سپس گفتم: با وجود چنین روایاتی، چگونه می‌توان به شیعه نسبت داد که مؤمن را لعن می‌کنند؟

آن جوان از این توضیحات بسیار خوشنود و بشاش شد - چون در باطن علاقه به ایران و ایرانیها داشت - و همراه اینجانب به هتل آمد و از او پذیرایی نمودم و صحبت را ادامه دادم و گفتم:

بلی، از قرآن و روایات استفاده می‌شود که لعن به کافران و فاسقان و ظالمان جایز است، بلکه از بعضی روایات برمی‌آید که لعن اشخاص ظالم و معاند از عبادات بلکه از اقرب قربات است، خداوند متعال در حق جماعتی فرموده است:

﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۲</sup>؛

«اینان کیفرشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.»

۱. قال ابو عبدالله عليه السلام: ان اللعنة اذا خرجت من صاحبها ترددت بينه وبين الذي يلعن، فان وجدت مساعاً و الا رجعت الى صاحبها و كان احق بها، فاحذروا ان تلعنوا مؤمناً فيحل بكم. (وسائل الشیعه، ج ۸، کتاب الحج، ابواب احكام العشرة، باب ۱۶۰، ح ۱)

۲. آل عمران / ۸۷.

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾؛ «آگاه باشید، لعنت خدا بر ستمکاران باد.»<sup>۱</sup>  
 ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾<sup>۲</sup>؛ «روزی  
 که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای  
 دشواری است.»  
 ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ «آنان را خدا لعنتشان می‌کند، و  
 لعنت‌کنندگان هم لعنتشان می‌کنند.»

و آیاتی دیگر که می‌توانی به «معجم المفهرس» مراجعه و آنها را ملاحظه کنی.  
 نیز در روایات بسیاری از ظلم و ظالم مذمت شده و صریحاً مورد لعن و  
 نفرین قرار گرفته‌اند که نیاز به توضیح نیست.

بعد گفتیم: بنابراین ممکن است شیعیان یقین کنند شخص خاصی ظالم بوده  
 است و بخاطر ظلمش او را لعن کنند و این امر دلیل ردّ و اعتراض بر آنها  
 نمی‌شود، لذا اگر کسانی می‌خواهند لعن انجام نشود، باید ثابت کنند که آن  
 شخص مورد نظرشان، ظالم نبوده است، نه اینکه تهمت بزنند و اعتراض کنند.  
 گفت: شما عمامه بر سر می‌گذارید و استادهاى ما دستمال روی سر  
 می‌اندازند، این تفاوت برای چیست؟

گفتم: ما لباس پیامبر اکرم ﷺ را می‌پوشیم و آن حضرت عمامه بر سر می‌گذاشت،  
 ملائکه که در جنگها به یاری رسول خدا ﷺ می‌آمده‌اند عمامه بر سر داشتند.  
 امیرالمؤمنین علیؑ عمامه بر سر می‌گذاشت، علمای معروف اهل تسنن عمامه  
 بر سر می‌گذاشته‌اند، در مقدمه «صحیح مسلم» است که، مسلم عمامه بر سر داشت.

۱. هود / ۱۸.

۲. غافر / ۵۲.

۳. بقره / ۱۵۹.



«فَأَخَذَ مُسْلِمٌ الرِّدَاءَ فَوْقَ عِمَامَتِهِ وَقَامَ وَخَرَجَ مِنْ مَجْلِسِهِ»<sup>۱</sup>

«مسلم» با عده‌ای از علما در مجلسی جمع بودند یک نفر به «مسلم» توهین کرد، «مسلم» عبایش را روی عمامه‌اش انداخت و از مجلس خارج شد.

و شما می‌توانید به کتاب «التاریخ القویم»، تألیف «محمد طاهر مکی» مراجعه کنید، در آن کتاب علاوه بر روایات مربوط به عمامه، عکس بزرگان صد سال پیش و علما و بزرگان عربستان که با عمامه بوده‌اند موجود است. ولی صد سال قبل که وهابیه در حجاز به قدرت رسیدند طبق نقل «التاریخ القویم» دستور دادند بجای عمامه دستمال روی سر بیندازند و می‌توان گفت این تغییر لباس نوعی بدعت است و روایتی نیامده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستمال روی سر انداخته است.

در این باره چیزی نگفت و سؤال دیگری مطرح کرد و گفت:

استادهای ما می‌گویند: شیعیان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم

می‌خوانند و این برخلاف سنت است؛ شما در این رابطه چه می‌گویید؟

گفتم: در «صحیح بخاری» و «مسلم» است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اینکه مسلمانان در مضیقه قرار نگیرند، گاهی اوقات نمازها را با هم می‌خواند، چون حضور عموم مردم برای نماز در پنج نوبت زحمت و مستلزم عسر و حرج است و لذا عده‌ای از اهل تسنن در همین مدینه، در نماز عصر و عشاء شرکت نمی‌کنند و در محل کار یا منزلشان نماز عصر و عشاء را به طور فرادا می‌خوانند، شاهد آن این است که می‌بینیم جمعیت در نماز ظهر و مغرب به طور محسوس بیشتر است و اگر اهل تسنن نیز مانند شیعیان نمازها را با هم و در سه وقت می‌خواندند عده‌ای از فیض جماعت و مسجد محروم نمی‌شدند. بعلاوه شهرها و شغل‌های مردم و فصل‌های سال و فاصله منازل با مساجد فرق می‌کند و نمی‌توان همه را

۱. مقدمه صحیح مسلم: ترجمه الامام مسلم، صلة الامام المسلم بالامام البخاری، ص ۳۵.

یکسان دید و نظر داد.

در این مورد باز سرش را تکان داد و چیزی نگفت و سؤال دیگری مطرح کرد و گفت: به ما گفته‌اند شما شیعیان در نماز تراویح شرکت نمی‌کنید و آن را قبول

ندارید، علت آن چیست؟

گفتم: از استادهایتان سؤال کن چه کسی دستور داد در ماه رمضان به جای نافله و نماز شب، نماز تراویح خوانده شود؟

آیا رسول خدا ﷺ دستور داد یا غیر او؟ هر گاه پاسخ شما را دادند علت شرکت نکردن ما معلوم می‌شود.

گفت: چه کسی دستور نماز تراویح را داده است؟ مگر ممکن است کسی غیر از رسول خدا ﷺ چنین دستوری را بدهد؟

گفتم: بلی، در «صحیح بخاری» و «مسلم» است<sup>۱</sup> که:

عمر بن خطاب در زمان حکومتش یک شب در ماه رمضان آمد مسجد و مردم را امر کرد نمازهای نافله را به جماعت بخوانند و خودش گفت: «نعم البدعة هذه» این خوب بدعتی است.

بنابراین دلیل و علت شرکت نکردن ما همین حرف عمر است که گفت: نماز نافله را به جماعت خواندن بدعت است و اهل تسنن به دستور عمر عمل کرده و می‌کنند ولی فرموده پیغمبر ﷺ را که خودشان از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ»<sup>۲</sup>. «هر بدعتی گمراهی است» نادیده می‌گیرند.

علاوه بر این، از رئیس مذهب ما «شیعیان» امام جعفر صادق عليه السلام سؤال کردند، آیا نافله‌های ماه رمضان را به جماعت بخوانیم؟ آن حضرت فرمود:

۱. بخاری، کتاب صلاة التراويح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲ و صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراويح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶.

۲. فتاوی مهمة لعموم الامة... تألیف: عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.



رسول خدا ﷺ، شب اول ماه رمضان به مسجد آمد و مشغول نافله شد، مردم پشت سر آن حضرت صف کشیدند، پس حضرت نماز نخواند و با شتاب به خانه‌اش رفت و تا سه شب این قضیه تکرار شد، روز سوم آن حضرت تشریف آورد مسجد و رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم نماز شب در ماه رمضان نافله و مستحب است و نافله را به جماعت خواندن بدعت است، پس در ماه رمضان، برای نماز شب جمع نشوید، زیرا این اجتماع بدعت و معصیت است.»

سپس خطاب به مردم فرمود:

آگاه باشید، هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و سرانجام هر گمراهی آتش است، و از منبر پایین آمد در حالی که می‌فرمود: عمل کم طبق سنت بهتر است از عمل زیاد، که بدعت باشد.<sup>۱</sup>

گفت: در هر حال نماز نافله را با جماعت خواندن عظمت و ثواب بیشتر دارد و خود این اجتماع به مصلحت امت اسلام است.

گفتم: اگر ثواب بیشتر داشت و به مصلحت مسلمانان بود خود پیامبر ﷺ به آن امر می‌نمود، خود حضرت و لو به عنوان مستحب دستور اقامه آن را می‌داد، و حال اینکه در زمان رسول خدا ﷺ و زمان خلافت ابوبکر و مدتی از خلافت عمر نماز تراویح برگزار نمی‌شد و از اینها معلوم می‌شود مصلحت نداشته و ندارد.

گفت: آیا شما شیعیان شبهای ماه رمضان نماز مستحبی می‌خوانید؟

گفتم: آری، ما طبق روایات اهل بیت علیهم‌السلام و مشهور بین فقها و محدثین خود، در مجموع شبهای ماه رمضان مستحب می‌دانیم هزار رکعت نماز خوانده شود اما نه بجماعت، بلکه هر کس برای خودش گوشه‌ای بایستد و مانند نافله‌های غیر ماه رمضان به طور فرادا بخواند، به این کیفیت:

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ابواب نافله شهر رمضان، ص ۱۹۲، باب ۱۰، ح ۱.

تا بیستم ماه رمضان، هر شب ۲۰ رکعت، در دهه آخر ماه رمضان، هر شب ۳۰ رکعت که مجموع ۷۰۰ رکعت می شود، شب نوزدهم ماه و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه، علاوه بر آن ۳۰ رکعت، ۱۰۰ رکعت دیگر در هر یک از این سه شب خوانده شود، (هر شبی ۱۳۰ رکعت) که مجموع ۱۰۰۰ رکعت می شود.<sup>۱</sup> این مناظره حدود یک ساعت و نیم طول کشید، و سرانجام خلاصه این حرفها را یادداشت کرد و قول داد از اساتیدش توضیح بخواهد و تا شب شنبه آینده نتیجه را به اینجانب بگوید. ولی طبق وعده نیامد، هفته بعد او را دیدم، پس از سلام و احوالپرسی به او گفتم: چرا خلف وعده کردی؟ مگر نشنیده‌ای که عترت پیامبر ﷺ (امام صادق علیه السلام) فرمودند:

عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأَ وَ لِسْمَقْتِهِ تَعَرَّضَ، ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾<sup>۲</sup>

وعده مؤمن به برادر ایمانی اش [همچون] نذری است که کفاره ندارد [مثل نذر، واجب الوفاست هر چند تخلف آن موجب کفاره نمی شود]، پس هر کس از وعده خود تخلف کند، شروع به مخالفت با خدا کرده و خویش را در معرض غضب الهی قرار داده است، و این است قول خدای متعال که فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید، چرا به آنچه می گوئید عمل نمی کنید، نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگوئید که خود عمل نمی کنید.»<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۸، ابواب نافله شهر رمضان، باب ۷، و کتاب «مفاتیح الجنان» مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله در ضمن اعمال ماه رمضان و کتاب آداب الأعمال و حلیة الاعمال، نوشته مؤلف.

۲. سوره صف / ۲ و ۳.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۳.



یعنی همان گونه که نذر لازم‌الوفا است، عهد و قولی که به کسی دادید نیز لازم‌الوفا است، با این تفاوت که خُلف نذر کفاره دارد، ولی خُلف وعده کفاره ندارد و فقط غضب و خشم الهی را در پی دارد.

همچنین رسول خدا ﷺ فرمودند:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ.<sup>۱</sup>

هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس هنگامی که وعده داد باید به آن وفا نماید.

او بطور سربسته گفت: بمن اجازه نداده‌اند که با شما صحبت کنم و عذرخواهی کرد و رفت.

در این مناظره اشاره کردم که حضرت امیر علیه السلام به یارانش فرمود: «من دوست ندارم شما دشنام دهید». توضیح و تکمیل آن چنین است:

#### ادب امیرالمؤمنین علیه السلام

در جنگ صفین لشکر معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش ناسزا گفتند، برخی از یاران آن حضرت در برابر ناسزاگویی آنان شروع به ناسزاگویی کردند. این قضیه به امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش شد.

حضرت لشکر خود را فراخواند و فرمود:

من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، و چنانچه کردار آنان را بازگو و توصیف کنید، پسندیده‌تر و برای شما عذری رساتر خواهد بود.<sup>۲</sup>

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۴.

۲. ائی اکره لکم ان تکنوا سبائین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم، کان أ صوب فی القول و ابلیغ

فی العذر. نهج البلاغه خطبه ۲۰۱

### ادب شیعه

﴿۳۲﴾ به یک نفر از اهل سنت گفتیم: شیعه علی علیه السلام ادب امامش علی علیه السلام را دارد و به کسی ناسزا نمی‌گوید، فحش و حرف زشت نمی‌زند شیعه با ادب است و می‌داند که سب و دشنام، کار اشخاص لئیم و پست و اسلحه اراذل و اوباش است، و این ادب را از امام خود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرا گرفته و به آن پای‌بند است و فرموده آن حضرت را که در صفحه قبل نقل کردم، به او گفتیم. گفت: من شنیده‌ام که شیعیان برخی صحابه را لعن می‌کنند، پس این حرف چیست؟

گفتم: لعن با سب و دشنام، دو حقیقت و دارای دو معنا هستند، سب، به معنای فحش و ناسزاگویی است. و لعن به معنای نفرین و بیزاری جستن است، به معنای این است که از خدا می‌خواهند او را از رحمت خود دور و رحمتش را شامل حال او نکنند.

خداوند در قرآن کریم گروه‌هایی را لعن کرده است:

کفار را به خاطر کفرشان لعن کرده است:

﴿وَلَكِنْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ﴾<sup>۱</sup>؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>

اذیت و آزار دهندگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را لعن کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾<sup>۳</sup>

در آیات بسیاری، ظالمان مورد لعن قرار گرفته‌اند:

۱. سوره نساء / ۴۶.

۲. سوره احزاب / ۶۴.

۳. سوره احزاب / ۵۷.

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

نیز مسلمانانی را که به زنهای پاکدامن تهمت بزنند مورد لعن قرار داده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِيَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

به طور یقین، کسانی که زنان پاکدامن با ایمان را متهم به زنا کنند، در دنیا و آخرت لعنت می‌شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است.

از این آیات معلوم می‌شود، لعن اشخاص بدکار و ظالم، یک عمل پسندیده است، لعن و نفرین و طرد بدکاران و ستمگران - اعم از این که مسلمان باشند یا کافر - نوعی ابراز تنفر از آنان است، نوعی نفرین و طلب دور شدن آنان از رحمت پروردگار است، بلکه از عبادات است. زیرا وقتی خدا آنان را لعن کرده است، معلوم می‌شود این عمل محبوب خدا است و هر کس عمل محبوب خدا را قریباً الی الله انجام دهد، عبادت کرده و مأجور است.

گفت: من می‌دانم که شیعیان برخی صحابه را بالخصوص لعن می‌کنند و در کتابهایشان نام برده‌اند و حال این که صحابه پیامبر مورد احترام پیامبر ﷺ و همه مسلمانان بوده و هستند.

گفتم: صحابه پیامبر ﷺ که در ابتدای امر دعوت آن حضرت را پذیرفتند و تحت سخت‌ترین فشارها ایمان خود را حفظ کردند و در جنگها جان‌نثاری کردند و تا آخر ثابت قدم و با ایمان و عمل صالح زندگی کردند تا از دنیا رفتند، البته مورد تکریم و احترام همه مسلمانان هستند و کسی درباره مقام و منزلت این گروه حرف و بحثی ندارد، خداوند متعال هم، در آخر آیه مبارکه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ

۱. سوره هود / ۱۸.

۲. سوره نور / ۲۳.

مَعَهُ أَشِدَّاءِ عَلَى الْكُفَّارِ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا<sup>۱</sup> همین مطلب را بیان فرموده است.

یعنی از میان کسانی که با پیامبر ﷺ بودند خدا به گروه خاصی وعده مغفرت و اجر عظیم داده است، و آنها اشخاصی هستند که علاوه بر ایمان ثابت، عمل صالح انجام داده باشند.

اما افرادی که از صحابه به حساب می‌آمدند و با پیامبر ﷺ بودند ولی با توجه به این که معصوم نبودند و ظلم کردند، و ملاک لعن در حق آنان تحقق یافت، از مصداق آیه خارج شده و مصداق «ظالمین» شدند و طبعاً حکم ظالمین را پیدا کردند. و قرآن کریم نسبت به افراد ظالم، تفاوت نگذاشته است.

بر این اساس چنانچه به گفته شما، فرضاً، شیعیان، به مقتضای آیات قرآن کریم، از برخی افراد که از صحابه محسوب بوده‌اند، بیزاری بجویند و همان گونه که خدا فرموده است: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «آنها را خدا و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کنند.» عمل کنند کار خلافی نکرده‌اند، و خلاصه شیعه هرگز کسی را به خاطر صحابه بودن مورد طعن قرار نداده و نمی‌دهد.

بلی چنانچه احراز کند که برخی صحابه از موقعیت خود سوءاستفاده کرده و مستحق لعن و نفرین گردیده است، از او بیزاری می‌جوید.

گفت: مگر می‌شود پذیرفت که برخی صحابه ظالم شده و مستحق لعن و

نفرین گردیده‌اند؟

گفتم: چه اشکالی دارد؟، مگر آنان معصوم بوده‌اند؟ و اگر بگوییم هیچ یک از صحابه مستحق بیزاری نشده‌اند آیه و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ

۱. سوره فتح / ۲۹.

۲. سوره بقره / ۱۵۹.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ﴿١﴾؛ «یقیناً کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند.» بی مورد و به دون مصداق و «العیاذ بالله» لغو بوده است. و خلاصه معلوم می شود اشخاصی با پیامبر ﷺ بوده اند ولی عمل صالح و ایمان ثابت نداشته و خدا و پیامبر ﷺ را اذیت می کرده اند. این مناظره که تا حدودی طولانی شد و آن شخص سنی هم بیش از این تحمل شنیدن و مناظره را نداشت، گفت: من اهل تحقیق نبوده و وقت بررسی این مسائل را ندارم ولی آنچه برایم معلوم شد این است که اگر انسان سکوت کند امید نجات دارد و خدا حافظی کرد.

﴿۳۳﴾ بطور مکرر می گفتند خداوند متعال به مقتضای آیه مبارکه:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾<sup>۲</sup>

خدا از آنان خوشنود شد، آنها هم از خدا خوشنود شدند.

همه صحابه پیامبر اکرم ﷺ آمرزیده شده و مورد احترام هستند ولی اینجانب به آنان پاسخ می دادم که آیه شریفه بیش از این دلالت ندارد که از گذشته آنان تا وقت نزول آیه شریفه صرف نظر کرد نه تا آخر عمر، هر چند باز ظلم و ستم کرده باشند، مشرک و مرتد شده باشند، همانگونه که شیطان مقرب درگاه و در زمره ملائکه و در بهشت بود و پس از تمرد، ملعون و رانده درگاه الهی شد، بلعم بن باعورا مقرب بود و با گناه مغضوب و ملعون شد. قارون از قوم موسی بود و طغیان کرد و به عذاب ابد گرفتار شد.

﴿۳۴﴾ یک نفر از آنها به اینجانب به عنوان اعتراض گفت: مسلمانان بعد از رحلت رسول الله ﷺ بر خلافت ابوبکر اتفاق و اجماع نمودند و او را به عنوان خلیفه

۱. سوره احزاب / ۵۴.

۲. سوره مجادله / ۲۲.

رسول الله ﷺ تعیین کردند و شما «شیعیان» با مسلمانان مخالفت می کنید و خلافت ابوبکر را قبول نمی کنید.

گفتم: عمر را چه کسی برای خلافت تعیین کرد؟

گفت: عمر را ابوبکر تعیین کرد و نگذاشت مسلمانان بدون رهبر و امام باشند، مبدا بین آنها اختلاف بوجود آید.

گفتم: عجب، عقل ابوبکر بیش از عقل رسول الله ﷺ می رسیده و بهتر فهمیده است.

گفت: چطور؟

گفتم: بقول شما، رسول الله ﷺ برای خودش خلیفه تعیین نکرد، برای مردم امام و رهبر تعیین نکرد و مسلمانان را بخود واگذاشت و آنها را باختلاف کشاند و حتی جنازه اش سه روز روی زمین ماند تا مسلمانان پس از تعیین خلیفه، آن حضرت را دفن کردند، ولی ابوبکر عقلش رسید و جانشین خود را تعیین کرد.

- در کتاب: «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»<sup>۱</sup> آمده است:

وقتی رسول الله ﷺ از دنیا رفت، مردم جنازه آن حضرت را رها کردند و به منظور تعیین خلیفه در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و پس از سه روز که ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب و با او بیعت نمودند، متوجه تجهیز و دفن رسول الله ﷺ شدند [بعد می گوید:] و همین که انسان در این قضیه دقت می کند می فهمد که امر تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن و پرداختن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ بوده است، زیرا که شیطان در صدد بدست آوردن فرصت جهت ایجاد شکاف و نفاق و نزاع بین مسلمانان بود و نزدیک بود اختلاف و نزاع بر مسلمانان مستولی شود، لکن رحمت خداوند شامل حال مسلمانان شد و کید و

۱. تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، (اشتغال الناس بإقامة خلیفه ثم بغسل رسول الله ﷺ ودفنه)

مکر شیطان را از آنان بر طرف کرد و آنها را برخلاف ابوبکر مجتمع و متحد نمود و پس از سه روز که عموم مسلمانان با خلیفه بیعت کردند، در شب چهارم متوجه تجهیز و کفن و دفن رسول الله ﷺ شدند...

**مؤلف:** آری به گفته صاحب کتاب «التاریخ القویم»، مردم می دانستند که تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ است، مردم می دانستند که اگر خلیفه تعیین نشود شیطان از فرصت استفاده می کند و بین مسلمانان اختلاف بوجود می آورد، ابوبکر و عمر هم می دانستند که باید برای پس از مرگشان جانشین تعیین کنند و مردم را بدون رهبر و امام نگذارند، اما خداوند این امر مهم را به رسول الله ﷺ خبر نداد، رسول الله ﷺ هم به اندازه عموم مردم و در حد ابوبکر و عمر، اهمیت تعیین خلیفه و جانشین خویش را «العیاذ باللله» نمی دانست، «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»؛ «همانا این امر، مطلب عجیبی است». خلاصه آن مرد سنی گفت: من اینها را نمی دانم و فقط می دانم شما «شیعیان» خلیفه رسول الله ﷺ را قبول ندارید.

گفتم: خلیفه ای که شما اهل تسنن قبول کرده و معتقد هستید و مردم او را پذیرفته اند رئیس و حاکم بر مسلمانان بعد از رسول الله ﷺ بوده است و او هر که می خواهد باشد و قبول داشتن یا نداشتن او و بحث درباره او مشکلی را حل نمی کند و شب اول قبر از مسلمانان سؤال نمی کنند که حاکم و رئیس، بعد از رسول الله ﷺ چه کسی بود. بلکه ما باید در این جهت بحث و بررسی کنیم که وظیفه مسلمانان، بعد از رسول الله ﷺ تا زمان ما، در عمل به احکام دین و اخذ اصول و فروع شریعت اسلام چیست؟ و آیا باید به چه کسی رجوع کنند، فقه و اصول عقائد را از چه کسی فرا بگیرند؟

آیا بروند در خانه اهل بیت رسول الله ﷺ یا بروند در خانه بیگانه ها؟

گفت: باید از اصحاب رسول الله ﷺ فرا بگیرند و ابوبکر و عمر هم از

اصحاب بوده‌اند.

گفتم: طبق «حدیث ثقلین» که در کتابهای صد در صد معتبر شما نیز آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به کتاب خدا و به اهل بیت من رجوع کنید و به این دو تمسک نمایید و در جایی نفرموده: به ابوبکر و عمر و یا به اصحاب من رجوع کنید، مضافاً بر اینکه علم و دانش نزد علی علیه السلام بود و اصحاب و ابوبکر و عمر نیز در مسائل شرعی در خانه علی علیه السلام را می‌زدند و به سراغ علی علیه السلام می‌رفتند، حال شما می‌گویید مسلمانان بروند سراغ ابوبکر و عمر؟ یا بروند سراغ بیگانه؟

در این موقع عده‌ای جمع شده گوش می‌دادند، دستش را زد پشت من و گفت: ما همه مسلمان و برادر هستیم و نباید برای این مسائل با هم نزاع و کشمکش داشته باشیم و با لبخند خداحافظی کرد.

**۳۵** به یک نفر از آنها گفتم: چرا شما سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله را بدعت می‌دانید و به ما اعتراض می‌کنید؟

اگر کتابهای ما را در این باره قبول ندارید، این کتابهای خودتان می‌باشد که آن همه تأکید بر سفر زیارتی نموده است، این «صحیح مسلم» است که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبر مادرش رفت.<sup>۱</sup>

این کتاب «وفاء الوفا» از خود شما است، از «سمهودی» است او در این کتاب (ج ۴، ص ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۸) هفده روایت درباره سفر به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، اهمیت سفر زیارتی به مدینه منوره را به منظور زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده است، در ضمن چهار فصل از (ص ۱۳۳۶ تا ۱۴۱۳) در رابطه با توسل، طلب شفاعت و آداب زیارت، بحث نموده است.

۱. روایت در صفحه ۴۱۷ همین کتاب آمده است.

گفت: همه این حرفها قابل بحث و پیگیری است ولی من شنیده‌ام که رسول خدا ﷺ فرموده است: «لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيداً» «قبر مرا عید قرار ندهید» زیارت مرا تکرار نکنید. و شما شیعیان به این روایت اعتنا نمی‌کنید.

گفتم: اولاً این روایت در کتابهای معتبر شما نیامده است، «بخاری» و «مسلم» آن را نقل نکرده‌اند. ثانیاً شما خود از این روایت چه استفاده می‌کنی؟ آیا مقصود پیامبر ﷺ این بوده که هر مسلمانی که در مدینه است و به مدینه آمده، در تمام عمر فقط یک مرتبه مرا زیارت کند و بیش از یک مرتبه زیارت نکند؟ و الا گناه کرده است؟ پاسخ نداد و سکوت کرد.

گفتم: بر فرض اینکه این روایت صحیح باشد، در معنای آن چهار احتمال و با معنایی که امام جمعه مسجد النبی گفته است، پنج احتمال وجود دارد.

۱- مقصود از آن ترغیب مسلمانان باشد بر اینکه قبر آن حضرت را زیاد زیارت کنند و مانند «عید» که در سال، فقط یک مرتبه و دو مرتبه - مانند عید فطر و قربان - بیشتر نیست، قرار ندهند.

۲- مقصود این باشد که در کنار قبر آن حضرت با زینت و شادی و لهو و لعب و خوشگذرانی جمع نشوند، (بگونه‌ای که در عید جمع می‌شوند) بلکه با حال خضوع و برای دعا و زیارت جمع شوند.

۳- برای زیارت، مانند عید رسمی که وقت مخصوصی دارد، وقت مخصوص و زمان معینی قرار ندهند، بلکه وقت و بی وقت به زیارت بیایند.

۴- زیارت قبر حضرت را با حال توجه و به منظور عبرت گرفتن و طلب مغفرت انجام دهند نه مانند عید که در حال غفلت می‌گذرانند.

۵- معنایی است که امام جمعه مسجد النبی گفته که مقصود این باشد: زیارت

قبر مرا تکرار نکنید.<sup>۱</sup>

به آن شخص گفتم: با وجود چندین احتمال در معنای این روایت چگونه امام جمعه مسجد النبی به خودش اجازه می دهد به این روایت تمسک کند و حکم به بدعت بودن تکرار زیارت پیامبر ﷺ نماید؟

### مناظره‌ای در مسجد الحرام

**۳۶** در کنار مقام ابراهیم عليه السلام دو نفر از مأموران امر به معروف و نهی از منکر که ظاهراً از وهابیون سرسخت بودند، با زنی عرب زبان که به قصد تبرک دست به مقام ابراهیم می کشید، و معلوم بود شیعه است، جرّ و بحث می کردند و او را توییح و سرزنش می نمودند که چرا این کار را می کنی. یکی از مأموران که میان سال بود، با پرخاش و بطور اهانت آمیز، به آن زن مؤمنه گفت: «شیعیان» همه عبادات و اعمالشان بدعت و شرک است، و این دست کشیدن به مقام ابراهیم حرام و نامشروع است.

اینجانب با دیدن این رفتار و شنیدن آن حرفها نتوانستم تحمل کنم، لذا رو به آن مأمور نموده و با تندی و صدای بلند این آیه را خواندم:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. مرحوم سید عبدالله شبر رحمته الله (در کتاب «مصابیح الأنوار»، جلد دوم، ص ۱۹۱، ح ۶۸)، حدیث «لا تجعلوا قبری عيداً و لا تتخذوا قبورکم مساجد و لا بیوتکم قبوراً» را آورده و با قطع نظر از سند آن، چندین احتمال در معنا و مقصود از آن، بیان فرموده است.

سمهودی نیز در «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۳۶۹، برخی از احتمالات را که در متن بیان شد از قول علمای اهل تسنن، نقل کرده است.

۲. سوره نحل، آیه ۱۱۶.

آنچه که زبانتان به آن گویا می‌شود، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید، مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

هر دو مأمور، توجهشان به اینجانب جلب شد، و همان شخص که با آن زن پرخاش می‌کرد، گفت: «شیعیان» مرتکب بدعت می‌شوند، عباداتشان شرک است، غیر خدا را می‌خوانند، «یا علی» و «یا حسین» می‌گویند، و اینها دعا است و دعا مخصوص خدا است و این آیه را خواند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾<sup>۱</sup>

یقیناً کسانی که بجای خدا می‌پرستید بندگان (مخلوقات)ی چون شما هستند.

سپس گفت: و این زن از شیعیان است.

گفتم: عجب! مگر هر جا کلمه دعا به کار برده شده یا می‌شود، به معنای عبادت

و پرستش است؟ آیا حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام قومش را عبادت و پرستش می‌کرد.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا \* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾<sup>۲</sup>

(نوح) گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم،

اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود.

همچنین این آیه را چه می‌گویی؟

﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴾<sup>۳</sup>

ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات می‌خوانم و شما مرا به سوی آتش

می‌خوانید؟

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

۲. سوره نوح، آیه ۵ و ۶.

۳. سوره غافر، آیه ۴۱.

نیز این آیه را چه می‌گویید؟

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾<sup>۱</sup>

دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید.

گفت: در این موارد قرینه وجود دارد که دعا به معنای عبادت نیست، بلکه به معنای صدا زدن و خواندن و دعوت به عمل صالح است.  
گفتم: در مواردی هم که «شیعیان» می‌گویند «یا علی ع» و «یا حسین ع» نیز قرینه وجود دارد و معلوم است که مقصود گوینده صدا زدن است نه پرستش و عبادت کردن.

بعد گفتم: در قرآن کریم موارد بسیاری وجود دارد که اگر اشکال شما به «شیعیان» وارد و صحیح باشد، باید بگویی قرآن نیز - العیاذ بالله - اشکال دارد.

گفت: کجای قرآن مثل عمل شما «شیعیان» آمده است؟

گفتم: الی ما شاء الله، و شروع کردم جمله‌های ذیل را از قرآن خواندن:

- ﴿قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ...﴾ (سوره طه، آیه ۱۲۰).
- ﴿قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۳۶).
- ﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا...﴾ (سوره آل عمران، آیه ۳۷).
- ﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ...﴾ (سوره مائده، آیه ۱۱۲).
- ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ عَلَّمْتُكَ مَا تَحْتَسِبُ...﴾ (سوره مريم، آیه ۴۶).

و آیات دیگر از این قبیل که در قرآن وجود دارد. پس از آن گفتم: آیا می‌گویید این «یا آدم»، «یا عیسی»، «یا موسی» و «یا ابراهیم»... گفتن‌ها همه عبادت و شرک است؟

اگر گفتن «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» خلاف شرع و دعا و موجب شرک است، باید بگویی: آن کسانی که گفته‌اند: «یا عیسی بن مریم»، «یا موسی»، «یا ابراهیم»... و خدا در قرآن کریم نقل کرده است، همه خلاف شرع مرتکب شده و عبادت غیر خدا را نموده‌اند.

بنابراین «دعا» در برخی موارد به معنای «صدا زدن» است و در برخی موارد به معنای «عبادت» و شما حق ندارید شیعیان را با استناد به آیه‌ای که خواندی، محکوم به شرک نمایی.

و «شیعیان» که «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» می‌گویند آنان را صدا می‌زنند و هرگز دعا و پرستش آنان را نمی‌کنند.

گفت: آنهایی را که در آیات آمده بود و خواندی، زنده را صدا زده‌اند و شما مرده را صدا می‌زنید، «علی علیه السلام» و «حسین علیه السلام» زنده نیستند.

گفتم: اولاً: مگر صدا زدن مرده خلاف شرع و شرک است؟ ثانیاً: ما آنان را زنده می‌دانیم و شما هم باید اموات را زنده بدانید و می‌دانید. چون در زیارت اهل قبور می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْتُمْ لَنَا قَرُطٌ...»؛ «سلام بر شما ای اهل لا اله الا الله، شما از ما پیشی گرفتید.» و در تشهد نمازها می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» «سلام بر تو ای پیامبر» و اگر اموات نمی‌شنوند و زنده نیستند، چگونه و چرا و به چه کسی سلام می‌کنید؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام را نمی‌شنود، باید «السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» را که در نماز می‌گوییم لغو و دروغ بدانید.

گفت: «شیعیان» هنگامی که می‌گویند: «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» از آنان استعانت و کمک می‌جویند، و این عمل بر خلاف ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خدایا! تنها از تو استعانت می‌طلبیم» است که مرتب در نمازها می‌خوانید، و استعانت از غیر خدا

شرک است.

گفتم: شما می‌گویید: استعانت و یاری خواستن از غیر خدا شرک است؟ گفتند: آری ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خدایا! تنها تو را پرستش می‌کنیم و تنها از تو کمک و استعانت می‌جوییم» و شیعیان از امامانشان استعانت و یاری می‌جویند، از آنان کمک می‌خواهند و اینها شرک است.

گفتم: یعنی می‌گویید اینکه خدا در قرآن فرموده است: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾<sup>۱</sup>؛ «از صبر و نماز استعانت و یاری بجوید» امر به شرک کرده است؟ همین که این آیه را خواندم ناگهان در فکر فرو رفتند و به یکدیگر نگاه کردند و جوابی برای گفتن نداشتند.

گفتم: این آیه را چه می‌گویید:

﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾<sup>۲</sup>؛ «همدیگر را بر کار نیک و پرهیز کاری یاری

دهید.»

همچنین این آیه را چه می‌گویید:

﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا﴾<sup>۳</sup>؛ «ای پدر برای ما طلب مغفرت نما.»

اگر کسی برای انجام کار خیری از غیر خدا استعانت و یاری طلبید آیا مشرک می‌شود؟

فرزندان حضرت یعقوب که برای آمرزش گناه خود از پدر استمداد کرده، کمک خواستند، آیا مشرک شدند؟

نیز در دو موضع از «صحیح بخاری» که نزد شما از صحیح‌ترین کتابها بعد

۱. سوره بقره، آیه ۴۵.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۷.

از قرآن کریم است آمده که:

«هر زمان قحطی و کم آبی می‌شد، عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر ﷺ متوسل می‌شد و به وسیله او از خدا طلب باران می‌کرد.»<sup>۱</sup>

عمر که به عباس متوسل شد و او را واسطه قرار داد و برای آمدن باران از او استعانت جست، آیا استعانت از غیر خدا نبود؟ آیا بر خلاف ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ نبود؟

گفتند: این حدیث را ما نشنیده‌ایم، کجای «بخاری» آمده است:

گفتم: من حاضریم با هم برویم کتابفروشیهای اطراف مسجد الحرام و روایت را در «صحیح بخاری» پیدا کنم و به شما نشان دهم.

گفتند: خودمان بررسی می‌کنیم ولی ما می‌دانیم که استعانت از غیر خدا جایز نیست و موجب شرک است و شما «شیعیان» با گفتن «یا علی» و «یا حسین» آنان را صدا می‌زنید و از آنان استعانت و کمک می‌طلبید و حال اینکه تنها باید خدا را خواند و فقط باید از خدا استعانت و کمک طلبید، فقط باید «یا الله» گفت.

گفتم: پس آیاتی را که خواندم به چه معنا است، عمل عمر و توسلش به عباس عموی پیامبر ﷺ چه می‌شود؟

گفتند: در این رابطه باید به تفسیر و شرح بخاری مراجعه کرد تا معنای آنچه نقل کردی معلوم شود.

گفتم: من مراجعه کرده و می‌دانم، اگر حاضر باشید و انصاف دهید، توضیح دهم؟

۱. «عن انس: أَنَّ عُمَرَ الْخَطَّابَ كَانَ إِذَا قَحِطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَبُيْسِقُونَ.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰) همچنین این حدیث را در (کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ص ۱۶۲، ح ۱۰۱۰) نقل کرده است.

گفتند: مانعی ندارد.

گفتم: «استعانت» و «نستعین» که در سوره حمد است از واژه «عَوْن» است، و «عَوْن» به معنای «کمک و یاری» است، «أَعَانَهُ» یعنی «به او کمک کرد» «استعان» یعنی «کمک طلبید» و استعانت و کمک طلبیدن بر دو قسم است: قسم اول آن است که: استعانت و کمک طلبیدن از غیر، به قصد و به عنوان «إِلَهَ الْعَالَمِينَ» و «معبود» و «رازق» و برآورنده حاجات و آمرزنده گناهان و قدرت مطلق باشد.

قسم دوم آن است که: استعانت از غیر به قصد و به عنوان وسیله و سبب باشد، وسیله و سببی که مخلوق خدا هستند و خدا آنها را وسیله و سبب قرار داده است، که استعانت از آنها بازگشت به استعانت از خدا می‌کند.

قسم اول منحصر به خدای سبحان است و ﴿إِلَّا كَ نَسْتَعِينُ﴾ به همین قسم نظر دارد و بدیهی است که اگر استعانت از غیر خدا، از این قسم و به این نحو باشد شرک است و موجب شرک به خدا می‌شود.

اما قسم دوم نه تنها شرک نیست و موجب شرک نمی‌شود، بلکه مطابق اصل و وضع آفرینش است، مقتضای طبیعت هر مخلوق است که در تأمین نیازهای خود به غیر رجوع و از غیر استعانت جوید.

خداوند متعال به این قسم استعانت امر فرموده است:

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (سوره بقره، آیه ۴۷)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (سوره مائده، آیه ۳۵)

﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ (سوره مائده، آیه ۳)

نیز فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا<sup>۱</sup>

اگر آنهایی که به دستور خدا عمل نکردند و به خود ستم نمودند، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش و استغفار می‌نمود خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

این آیه مبارکه صریح در این است که گناهکاران از پیامبر ﷺ استعانت بجویند و او را وسیله قرار دهند، صریح در این است که هر گاه برای برآمدن حاجت که آمرزش گناه است، بروند نزد پیامبر ﷺ و آن حضرت برایشان استغفار کند، خدا توبه آنان را می‌پذیرد و صریح در این است که استعانت از غیر خدا، برای تقرب به خدا، مطلوب پروردگار است. و صریح در این است که یاری و کمک طلبیدن از پیامبر ﷺ خلاف شرع و شرک به خدا نیست، صریح در این است که استعانت از غیر، به عنوان وسیله، با آیه شریفه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ منافات ندارد. پس چنانچه بگوییم: «یا مُحَمَّدُ أَنْصُرْنِي، يَا مُحَمَّدُ اكْفِنِي»؛ «ای محمد ﷺ مرا یاری کن، مرا کفایت کن» یعنی مرا در طلب مغفرت، مرا در شفاعت یاری نما و کفایت کن، بر خلاف توحید، چیزی نگفته‌ایم.<sup>۲</sup>

همچنین آیه مبارکه ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ و ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۳</sup>؛ «ای پدر برای ما استغفار کن که ما خطاکار بودیم.» «گفت: بزودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است.»

۱. سوره نساء، آیه ۶۲.

۲. همان‌گونه که مقصود از «یا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، اكْفِنَانِي فَاكْفِنَا كَافِيَانِي وَاَنْصُرَانِي فَاَنْصُرْنَا نَاصِرَانِي» که در دعاها آمده، استعانت از آن بزرگواران در امور آخرت و شفاعت عند الله است و از آنان می‌خواهیم در امر شفاعت ما را یاری نمایند، در امور آخرت ما را کفایت کنند. ان شاء الله.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

این دو آیه صریح در این هستند که فرزندان حضرت یعقوب از پدرشان استعانت جستند، پدر را واسطه قرار دادند و حضرت یعقوب پاسخ مثبت داد و فرمود: «به زودی از پروردگارم برای شما طلب مغفرت خواهم نمود.»

و صریح در این هستند که فرزندان یعقوب، برای برآمدن حاجت خود که آمرزش گناهانشان بود، از پدرشان استمداد کردند، پدر نیز قول داد برای برآمدن حاجتشان اقدام کند و آنان یقیناً کار خلاف توحید انجام نداده‌اند.

نیز عمر بن خطاب برای آمدن باران متوسل به عباس عموی پیامبر ﷺ شد و از او استعانت جست (همانگونه که قبلاً نقل کردیم).

همه مسلمانان از تمام عبادات و کارهای خیری که قربتاً الی الله انجام می‌دهند، استعانت می‌جویند، همه می‌خواهند به وسیله اعمالشان، به خدا تقرب پیدا کنند.

استعانت شیعیان از پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت و صدا زدن و متوسل شدن به آن بزرگواران نیز از قسم دوم است، از باب وسیله قرار دادن است، و هرگز «شیعیان» اعتقاد ندارند که پیامبر ﷺ یا اهل بیت آن حضرت خودشان مستقلاً حاجات را بر می‌آورند یا بیماران را شفا می‌دهند بلکه عموماً به آنان به عنوان وسیله نگاه می‌کنند.

گفتند: همه اینها قبول، اما آیاتی که خواندی مربوط به استعانت از زنده است و شما «شیعیان» از کسانی که فوت کرده‌اند، استعانت می‌جوید.

گفتم: اولاً، از این آیات استفاده شد که استعانت از غیر خدا اگر به عنوان وسیله باشد اشکال ندارد.

ثانیاً، همانگونه که قبلاً اشاره کردم پیامبر ﷺ و اولیاء خدا بلکه همه اموات، حتی مشرکان پس از مرگ نیز می‌شنوند، و خداوند به آنان قدرت شنیدن داده است، سلام زائران خود را می‌شنوند و اگر به آنها اجازه داده شود پاسخ می‌دهند که زائر بشنود.

در تمام نمازها می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ»؛ (سلام بر تو ای پیامبر)، در زیارت اهل قبور می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ...»؛ (سلام بر شما ای اهل قبور)، در صحیح بخاری<sup>۱</sup> آمده است:

رسول خدا ﷺ در جنگ بدر دستور داد اجساد کشته شده‌های مشرکان قریش را در چاه ریختند و آن حضرت پس از سه روز با اصحاب، کنار چاه آمد و یکایک مشرکان را صدا زد و با آنان صحبت کرد، عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به خدا شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنها نیستید، و فرمود: «إِنَّهُمْ أَلَانَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ»<sup>۲</sup>.

و ما «شیعیان» طبق ادله قطعی و روایات بسیاری که از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است معتقدیم که خداوند سبحان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن حضرت و به اولیای خود، پس از وفات هم قدرت و اجازه واسطه شدن داده است و می‌توانند برای قضای حوائج کسانی که به آنان متوسل شوند، واسطه شوند و از خدا بخواهند حوائج متوسلین به آنها برآورده شود، همانگونه که در زمان زنده بودن می‌توانستند. بحث که به اینجا رسید و عده‌ای نیز جمع شده و به حرفهای ما گوش می‌دادند، یک نفر از آنها به رفیقش گفت: فایده‌ای ندارد برخیز برویم، ولی آن که طرف بحث اینجانب بود، دست برداشت و از راه دیگر وارد شد و گفت: شما «شیعیان» اهل بدعت هستید، زیارات و اعمال شما بدعت است، این دست کشیدن به مقام ابراهیم و ضریح «حسین علیه‌السلام» و بوسیدن، اینها بدعت است. گفتیم: پس تنزل کردی و نمی‌توانی بگویی «شیعیان» مشرک هستند، و حق نداری به کسی که شهادتین به زبان جاری می‌کند نسبت شرک بدهی.

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

۲. روایت را بطور کامل در پاورقی صفحه ۵۰۰ آورده‌ام.

اما اینکه می‌گویی: «شیعیان» مرتکب بدعت می‌شوند، اولاً: دست کشیدن به مقام ابراهیم و ضریح امام حسین علیه السلام و بوسیدن آنها، مثل دست کشیدن به کعبه و پرده کعبه و بوسیدن آنها است و در نهایت لغو است، چرا بدعت باشد؟ و چرا با آن زن مؤمنه آنگونه رفتار کردی؟ چرا به او پرخاش کردی؟

ثالثاً: طبق آیه **﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ﴾**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید اگر هدایت یافته‌اید.» شما چرا مراقب خود نیستید؟ چرا در عبادات، مرتکب بدعت می‌شوید و چیزی که عبادت نیست، جزء عبادت قرار می‌دهید؟ (او با حال حمله و عصبانیت) گفت: ما چه بدعتی مرتکب شده‌ایم؟

گفتم: آیا اذان نماز، عبادت است یا خیر؟

گفت: البته که عبادت است.

گفتم: چرا در اذان صبح می‌گویید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»؟ آیا این جمله را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزء اذان قرار داده است؟

گفت: لابد پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده است.

گفتم: خیر، چنین نیست و آن حضرت چنین دستوری نداده است.

گفت: از کجا می‌گویی؟

گفتم: (الموطأ) کتاب چه کسی است؟ آیا این کتاب را قبول دارید؟

گفت: آری، این کتاب، از فقیه مدینه، «مالک بن انس» رضی الله عنه است.<sup>۲</sup>

۱. سورة مائده، آیه ۱۰۵.

۲. کتاب «الموطأ» از «مالک بن انس» فقیه مدینه و متوفای سال ۱۷۹، هجری قمری است، در مقدمه آن نوشته‌اند: «کتاب الموطأ» اصح الكتب و اشهرها، و اقدمها و اجمعها و قد اتفق السواد الأعظم من الملة المرحومة على العمل به...» (مقدمه آن صفحه ۱۲).

در کتاب الصلاة این کتاب، باب ما جاء في التداء للصلاة، حدیث ۸، چنین آمده است:

گفتم: در این کتاب است که:

«مؤذن برای نماز صبح نزد عمر بن خطاب آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» (نماز بهتر از خواب است). عمر بیدار شد و امر کرد این جمله را در اذان صبح قرار دهد»، آیا این بدعت نیست؟  
آیا نماز تراویح شما بدعت نیست؟<sup>۱</sup>

در این موقع ناراحت شد و پاسخی نداد و به شاخه دیگر پرید و گفت: شما «شیعیان» سرچشمه اختلاف و تفرقه هستید، به امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها ناسزا می‌گویید و حرمت او را رعایت نمی‌کنید.  
گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که سرچشمه اختلاف و سبب تفرقه مسلمانان شد و بین آنان نزاع و خصومت به وجود آورد، هر که می‌خواهد باشد.  
گفت: جز شما «شیعیان» که با همه مسلمانان مخالفت می‌کنید، چه کسی سرچشمه اختلاف بوده است؟

گفتم: «صحیح بخاری» و «مسلم» نزد شما اهل تسنن صحیح‌ترین و اجل کتابها بعد از قرآن کریم است، در این دو کتاب روایات بسیاری وجود دارد که: هنگام رحلت رسول خدا ﷺ، اصحاب گرد آن حضرت جمع بودند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب، مانع شد و گفت: درد بر این مرد غلبه کرده و هذیان (کلمات نامفهوم و بی‌معنی) می‌گوید، و در همان جلسه اختلاف و نزاع و خصومت بین مسلمانان ایجاد شد. و سرچشمه همه این اختلافات همان حرف

→ «و حدثني عن مالك، ان بلغه ان المؤذن جاء الى عمر بن الخطاب يُؤذنه لصلاة الصبح، فوجده نائماً، فقال: الصلاة خير من النوم، فأمره عمر أن يجعلها في نداء الصبح».

۱. در صفحه ۳۱۸ و ۳۱۹ کتاب «روزهای مدینه» بدعت بودن نماز تراویح را، طبق کتابهای معتبر خودشان ثابت کرده‌ام. و در این کتاب در صفحه ۳۴۳ به آن اشاره نمودم.

عمر بود. و این عمر بود که بذر اختلاف و نزاع را پاشید، او مانع نوشتن توصیه‌های رسول خدا ﷺ شد و از همان جلسه اختلاف و تفرقه پیش آمد. بنابراین سرچشمه اختلاف «شیعیان» نیستند.

در اینجا نیز بیش از حد ناراحت و عصبانی شدند و با حالت حمله و تهاجم، بطور مکرر خطاب به اینجانب گفتند:

شما «شیعیان» به امّ المؤمنین بد می‌گویید، به او ناسزا می‌گویید.

گفتم: استغفرالله، استغفرالله، ما هرگز به زن مؤمنه بد نمی‌گوییم، توهین نمی‌کنیم، (آنها تأکید داشتند که اینجانب اقرار کنم و دست بر نمی‌داشتند).

سرانجام گفتم: امّ المؤمنین عایشه با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کرد، جنگ جمل را بوجود آورد و با اینکه خدا در قرآن کریم خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾<sup>۱</sup> «ای زنان پیامبر در خانه‌های خود بمانید.» در عین حال عایشه این خطاب و دستور خدا را نادیده گرفت و برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام به بصره رفت و معلوم است که گناه جنگ با خلیفه پیامبر، امیرالمؤمنین علیه السلام و مخالفت با صریح قرآن، از هر گناهی عظیم‌تر است. در اینجا آنها مأیوس شدند و اینجانب نیز بیش از این صلاح ندیدم، لذا با بی‌اعتنایی با هم خداحافظی کردیم.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا وَفَّقَنِي لِإِبْيَانِ الْحَقِّ وَالسَّلَامِ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ.

۱. ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ... ﴿ (سوره احزاب، آیه ۳۳ و ۳۴).

«ای همسران پیامبر، شما، همچون یکی از زنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس بگونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگوئید، و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.»

**۳۷** در مسجد النبی یک نفر که مرتب اینجانب را می دید، گفت: چرا پای درس استادان ما حاضر نمی شوی؟ (در مسجد النبی معمولاً بعد از نماز صبح و مغرب مجلس درس برقرار می کنند و استادان، روی کرسی، رو به قبله می نشینند و درس می گویند) گفتم: استادان شما هنوز نشستن روی منبر و کرسی تدریس را نمی دانند تا چه رسد به مطالب علمی، بنابراین چرا وقت و عمرم را ضایع و تلف کنم؟ ناراحت شد و با غیظ و غضب، گفت: از کجا و به چه دلیل نشستن روی کرسی تدریس را نمی دانند؟

گفتم: به اندک توجهی می فهمی، و آن اینکه رسول خدا ﷺ روی منبر، پشت به قبله و رو به مردم می نشست و مردم مقابل آن حضرت، رو به قبله می نشستند و منبر موجود رسول الله ﷺ در همین مسجد شاهد این مطلب است، در صورتی که من هر چه دیده و می بینم، استادان شما رو به قبله می نشینند و اکثر حاضران مقابل او و پشت به قبله، و این کیفیت بر خلاف عمل و سیره رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.



### داستان سقیفه طبق گفته عمر

#### و اینکه بیعت با ابوبکر لغزش و شرب بود

**۳۸** شخصی از اهل مدینه گفت: چرا شما «شیعیان» خلافت ابوبکر را قبول ندارید؟

گفتم: به خاطر آنچه برخی از مسلمانان صدر اسلام بیان کردند و در کتابهای معتبر شما آمده است و آن چنین است:

در «صحیح بخاری» روایتی بطور مفصل نقل شده که در آن آمده است. برخی از مسلمانان گفتند:

به خدا سوگند بیعت با ابوبکر لغزش، سهو و خطا بود (نسنجیده انجام شد) و تمام شد. «فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ بِيَعَةَ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا فَلْتَةً<sup>۱</sup> فَتَمَّتْ».

و خلاصه داستان طبق نقل بخاری چنین بوده است که:

ابن عباس گفت:

در آخرین حجی که عمر انجام داد، در منی من با گروهی از مهاجرین جمع بودیم، عبدالرحمن بن عوف نیز با ما بود، وی گفت: امروز نزد عمر بودم، مردی به عمر گفت: فلان شخص اظهار داشت که هرگاه عمر مُرد، من با فلان شخص بیعت می‌کنم، و سوگند یاد کرد که بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و پایان یافت.

عمر وقتی این خبر را شنید غضب کرد و گفت: من همین امروز در جمع مردم حاضر می‌شوم و کسانی را که می‌خواهند امورشان را غصب کنند برحذر می‌دارم و تهدیدشان می‌کنم.

عبدالرحمن گفت: من به عمر گفتم در منی که محل اجتماع عموم مردم است، صلاح نیست صحبت کنی، این امر را بگذار تا در مدینه که دارالهیجره و محل اجتماع دانشمندان است مطرح کنی، عمر حرف مرا پذیرفت و سوگند یاد کرد که به محض رسیدن به مدینه این مطلب را پی‌گیری کند.

ابن عباس گفت: بعد از مراسم حج به مدینه برگشتیم و من روز جمعه به مسجد رفتم و عمر نیز وارد مسجد شد، به کسی که کنارم نشسته بود گفتم: امروز عمر حرفهایی خواهد زد که از ابتدای خلافتش تا کنون نرده است. عمر روی منبر نشست. همین که مؤذن اذان را تمام کرد، ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اَمَّا بَعْدُ، من مطالبی را که برایم مقدر شده است برای شما می‌گویم، و

۱. فَلْتَةٌ: لغزش، سهو، خطا. (فرهنگ نوین)

نمی‌دانم، شاید مرگ من برسد، پس هر کس حرفهای مرا فهمید حفظ کند و به دیگران بگوید و هر کس حرفهای مرا فهم نکرد، بازگو نکند و بر من دروغ نبندد که من حلالش نمی‌کنم.

سپس گفت: آگاه باشید که خدا پیامبر را به حق مبعوث کرد و کتاب را بر او نازل فرمود و از چیزهایی که نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آن آیه را خواندیم و معنای آن را فهمیدیم و حفظش کردیم، پیامبر ﷺ هم سنگسار کرد و ما هم بعد از پیامبر ﷺ سنگسار کردیم و من ترس آن دارم که با گذشت زمان، گوینده‌ای بگوید: ما در کتاب خدا آیه رجم را نیافتیم، پس مردم به خاطر ترک واجبی که خدا در کتابش نازل کرده است گمراه شوند، و رجم (سنگسار) مجازات کسی است که زنا<sup>۱</sup> محصنه<sup>۱</sup> مرتکب شود، خواه مرد باشد یا زن، و این مجازات بعد از آن است که زنا با بیینه، یا اقرار و یا حمل زن ثابت شود.

همچنین ما از آنچه از کتاب خدا می‌خواندیم این بود که «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»<sup>۲</sup> یا بدین صورت بود که: «إِنْ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»<sup>۳</sup>.

[تا آنکه گفت:] آگاه باشید، به من گزارش داده‌اند که یکنفر از شما قسم یاد کرده است که وقتی عمر مرد با فلان شخص بیعت کند، متوجه باشید، مبادا کسی شما را فریب دهد، به اینکه بگوید: بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و تمام شد، آری یقیناً بیعت با ابوبکر اشتباه و لغزش و خطا بود، ولی خدا شرش را حفظ کرد. «أَلَا وَ إِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ وَقَىٰ شَرَّهَا».

[تا آنکه گفت:] کسی که بدون مشورت با مسلمانان با مردی بیعت کند، بیعت

۱. زنا محصنه آن است که زن شوهردار، یا مردی که زن دارد، زنا کند که حد آن سنگسار است.

۲. از پدرانتان اعراض نکنید، زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است.

۳. بدرستی که کفر شما این است که از پدرانتان اعراض کنید.

کننده و کسی که با او بیعت شده است، هر دو به قتل خواهند رسید.  
[ابن عباس گوید: سپس عمر جریان سقیفه و چگونگی بیعت با ابوبکر را بازگو کرد و گفت:]

جریان سقیفه این بود که بعد از رحلت پیامبر ﷺ، انصار با ما مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، همچنین علی ع و زبیر و افرادی که با این دو نفر بودند، با ما مخالفت کردند، «وَ خَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ وَ مَنْ مَعَهُمَا...».

ولی مهاجرین به سوی ابوبکر رفتند (متوجه او شدند) و گرد او را گرفتند، من به ابوبکر گفتم: برویم نزد انصار و سرانجام همین که در سقیفه بنی ساعده جمع شدیم، من دیدم مردی در گلیم پیچیده، در مقابل انصار است، پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است، گفتم: چرا خود را در گلیم پیچیده است؟ گفتند: تب دارد و بیمار است.

پس از آنکه ما در سقیفه مستقر شدیم، سخنگوی انصار به صحبت پرداخت و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ما انصار خدا و ستون اسلام هستیم و شما ای مهاجران! گروهی اندک هستید که از قوم و قبیله خود جدا شده‌اید، [عمر گوید:] با این سخنان معلوم شد که انصار می‌خواند ما را کنار بزنند و از امارت بازدارند. هنگامی که سخنان سخن‌گوی انصار پایان یافت و ساکت شد، من سخنانی شگفت‌انگیز آماده داشتم و خواستم بیان کنم، ابوبکر گفت: ساکت باش، من مخالفت ابوبکر را دوست نداشتم و ساکت ماندم، پس خود ابوبکر، که از من بردبارتر و سالمند بود، به سخن پرداخت - و به خدا سوگند چیزی فروگذار نکرد و آنچه من می‌خواستم بگویم او بهتر از من گفت - و به انصار گفت: آنچه شما از فضائل خود گفتید حق است و اهل آن هستید، ولی این امارت و ریاست، هرگز شناخته نشده است مگر برای قبیله قریش، زیرا قبیله قریش از حیث نسب و

خاندان، اوسط عرب هستند و من برای شما انصار می‌پسندم که با یکی از این دو مرد بیعت کنید. [عمر گوید:] ابوبکر دست مرا به یک دستش گرفت و دست ابوعبیده بن جراح را به دست دیگر و گفت: با هر کدام از این دو نفر که می‌خواهید بیعت کنید، و این در حالی بود که ابوبکر میان ما دو نفر نشسته بود. و سوگند به خدا من راضی نمی‌شدم و دوست نداشتم بر مردمی امارت کنم که ابوبکر در میان آنها باشد، پس در این گیر و دار مردی از انصار گفت: ما تنه و شاخه‌های آن هستیم. سپس گفت: «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، فَكَثُرَ اللَّغَطُ وَ أَزْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ حَتَّى فَرَقْتُ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فَقُلْتُ: أُبْسَطُ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ وَ بَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعْتُهُ الْأَنْصَارُ....»

از ما انصار یک نفر امیر باشد، از شما قریش هم یک نفر، و سر و صدا و فریاد بالا گرفت، [عمر گوید:] من از اختلاف ترسیدم، لذا به ابوبکر گفتم: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، ابوبکر دست داد و من با او بیعت کردم. بعد مهاجرین با او بیعت کردند و پس از آنها انصار. [عمر گوید در این گیر و دار:]

«وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ» و ما جستیم روی سعد بن عباده، [او را زیر لگد گرفتیم] یکنفر از آنها گفت: سعد بن عباده را کشتید، من گفتم: خدا او را بکشد.

ابن عباس گوید: عمر در پایان گفت: به خدا قسم، ما امری با ارزش‌تر از بیعت با ابوبکر نیافتیم، چون از این خوف داشتیم که اگر اجتماع سقیفه بهم بخورد و بدون اخذ بیعت، انصار بروند، آنها بعد از ما با مردی از خودشان بیعت کنند و در آن صورت ما ناچار می‌شدیم با کسی بیعت کنیم که دلخواه ما نبود، یا مخالفت کنیم که منجر به فساد می‌شد. [عمر در پایان گفت:] آگاه باشید، کسی که بدون مشورت با مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت نکرده است مگر اینکه خودش و کسی که او را فریب داده و با او بیعت کرده است، هر دو کشته خواهند شد.

«فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَىٰ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُهُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ تَغَرَّةً أَنْ يُقْتَلَ».<sup>۱</sup>

بخاری در جای دیگر داستان سقیفه را به طور خلاصه اینگونه نقل کرده است: بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ابوبکر به مردم گفت: آگاه باشید! محمد ﷺ رحلت کرد.. «فَشَجَّ النَّاسُ يَبْكُونَ». مردم به شدت متشنج و گریان شدند. [راوی خبر گوید] پس انصار همراه سعد بن عباده وارد سقیفه بنی ساعده شدند و گفتند: «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» یک نفر از ما امیر باشد یک نفر هم از شما، در این بین ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح وارد سقیفه شدند، و سرانجام ابوبکر گفت: «نَحْنُ الْأُمَرَاءُ وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ»؛ ما رئیس باشیم و شما وزیر، حُباب بن منذر گفت: نه! به خدا قسم! ما نمی پذیریم و «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» ابوبکر گفت: خیر! امیر ماییم و شما وزیر هستید. سپس گفت: با عمر بن خطاب بیعت کنید یا با ابو عبیده، عمر به ابوبکر گفت: بلکه ما با تو بیعت می کنیم و دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت کرد.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** این روایت که داستان سقیفه را از زبان عمر نقل کرده است - در بخاری در ابواب متعدد نقل شده و کامل آن همین است که ترجمه کردیم و برخی جمله‌های آن را که دخالت در مطلب نداشت ترجمه نکردیم - نکاتی در بر دارد و پرسشهایی را به وجود می آورد.

اولاً، تعجب از «بخاری» است که روایتی را که مربوط به سقیفه و تعیین سرنوشت مسلمانان و در رابطه با انتخاب حاکم و امیر و بیعت با او است و با این طول و تفصیل نقل شده، آن هم از زبان عمر بن خطاب، چرا آن را تحت عنوان مستقل مطرح نکرده است؟ بلکه در باب سنگسار زن زناکار قرار داده است؟

۱. «صحیح بخاری»، کتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، باب ۳۱، رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰. ضمناً قسمتی از این روایت در صفحه ۴۵۸ به مناسبت تهمت تحریف قرآن آمده است.

۲. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۱۵، باب ۵، ح ۳۶۶۸.

همچنین چرا «صحیح مسلم» چنین روایتی را به طور کامل نقل نکرده و آن را در کتاب الحدود (باب: رجم الثیب فی الزنا، ح ۱۶۹۱، با سه سند) به آن گونه که در صفحه ۴۵۹ نقل کرده‌ام، آورده است؟

ثانیاً، طبق این روایت، عمر پذیرفته است که بیعت ابوبکر «فَلْتَهُ» یعنی عملی نسنجیده و لغزش و اشتباه بوده و گفته است: بانی و اساس خلافت ابوبکر من بودم، و اول کسی که پیشنهاد این اشتباه را داد من بودم.

ثالثاً، لازمه حرف عمر این است که او پذیرفته و قبول کرده که بیعت ابوبکر و امیر شدن او شرّ بود ولی مدعی شده که خداوند امت اسلام را از شرّ آن حفظ کرد.

رابعاً، در آخر این روایت است که عمر مسلمانان را برای آینده از بیعت با فردی بالخصوص بدون مشورت و نظرخواهی از مسلمانان منع کرده و گفته است اگر کسی چنین کند، هم بیعت کننده و هم کسی که با او بیعت شود به قتل خواهند رسید یعنی تهدید به قتل کرد.

فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَىٰ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُهُ هُوَ وَلَا الَّذِي  
بَايَعَهُ تَغَرَّةً أَنْ يُقْتَلَ.

خامساً، طبق این روایت و اعتراف صریح عمر، ابوبکر امیر منتخب او و مردم بود نه از جانب پیامبر ﷺ، بنابراین او را خلیفه رسول خدا ﷺ خواندن صحیح نیست.

اکنون برخی پرسشها که از این روایت و داستان به وجود می‌آید عبارتند از:

- ۱- در طول چهارده قرن آن همه اختلاف که بین مسلمانان رخ داد، آیا از همان جا و همان اختلاف سقیفه بنی ساعده سرچشمه نگرفت؟
- ۲- آیا جنگ صفین و نهروان و جمل و کربلا و جنگ بنی العباس و بنی الامیه از همان بیعت سرچشمه نگرفت؟ آیا اینها شر نبود و نیست؟
- ۳- آیا خدا شرّ آن بیعت را حفظ و امت اسلام را از ابتلای به آن نگاه داشت؟

۴- اهل تسنن در موارد بسیاری برای تصحیح و شرعی بودن خلافت ابوبکر استناد می‌کنند به اینکه رسول خدا ﷺ در مرض موت خود، ابوبکر را برای نماز جماعت به جای خود فرستاد، و این کار اشاره به صلاحیت ابوبکر برای خلافت بوده و در نتیجه خلافت ابوبکر با اشاره رسول خدا ﷺ صورت گرفته است. البته این مطلب که رسول خدا ﷺ او را به جای خود فرستاد، صحت ندارد و دلیل معتبری بر آن ندارند، ولی بر فرض صحت این قضیه، این سؤال مطرح می‌شود که: اگر نظر آن حضرت این بوده که ابوبکر خلیفه باشد، چرا صریحاً اعلان نکرد؟ چرا با اشاره فهماند، از اینها گذشته اگر این عمل از طرف رسول خدا واقع شده و اشاره به خلافت ابوبکر بوده است، چه نیازی به سقیفه بوده است؟ چه نیازی به بیعت بوده است؟ چرا علی ع و زبیر و کسانی که با آنها بوده‌اند مخالفت کردند؟ چرا انصار گفتند «منا امیر و منکم امیر» چرا عمر در مقام رد مخالفان به اشاره رسول خدا استدلال نکرد؟

۵- اگر تعیین خلیفه و امیر، باید با مشورت مسلمانان صورت بگیرد چرا ابوبکر بدون مشورت با مسلمانان، عمر را به عنوان خلیفه تعیین کرد؟ چرا عمر بعد از خود تعیین خلیفه را به عهده تنها شش نفر موکول کرد؟ خلاصه چرا چراها که از این روایت نشأت گرفته و می‌گیرد بسیار است و چنانچه تتمه این روایت و تهدیدهای عمر نسبت به مخالفین و لزوم تعیین امیر و حاکم با مشورت مسلمانان که در این روایت آمده، مورد توجه و نقد و ترجمه قرار گیرد، حقایق، بر طالبان حق و حقیقت روشن می‌شود ولی این کتاب ظرفیت بیش از این را ندارد و آنچه به این مطالب ارزش می‌دهد این است که این روایت در صحیح بخاری، از زبان عمر، در روز جمعه، روی منبر، در خطبه نماز جمعه، در حضور نمازگزاران جمعه، اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup>

۱. «صحیح» بخاری کتاب الحدود، باب ۳۱، رجم الحُبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰، ص ۱۱۷۶.

مناظره و سخنان کمر شکن امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه

۳۹ ابن جوزی حنفی نقل کرده است که :

پس از آنکه صلح نامه به پایان رسید و حکومت معاویه تثبیت و استوار گردید، حسن بن علی علیه السلام مهیای رفتن به مدینه شد. اطرافیان معاویه، مثل عمرو عاص، ولید بن عقبه - برادر مادری عثمان که به جرم شرب خمر به دست علی علیه السلام شلاق خورده بود - و عتبه، و گروهی دیگر نزد معاویه جمع شدند و از وی خواستند حسن بن علی علیه السلام را به عنوان دیدار و زیارت دعوت کند تا قبل از رفتن به مدینه او را خجالت زده و شرمسار کنند. معاویه آنها را از این عمل نهی کرد و گفت: من حسن علیه السلام را دعوت نمی‌کنم، زیرا او سخنورترین بنی هاشم است. آنها اصرار کردند تا اینکه معاویه فرستاد و آن حضرت را دعوت نمود، وقتی امام حسن علیه السلام حضور یافت، آن عده شروع کردند به علی علیه السلام توهین کردن و حسن علیه السلام ساکت نشست. پس از آن حسن علیه السلام شروع به سخن کرد و حمد و ثنای الهی به جا آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس خطاب به آن گروه فرمود :

إِنَّ الَّذِي أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ قَدْ صَلَّى إِلَيَّ الْفَبَلَتَيْنِ، وَبَايَعَ الْأَبْيَعَيْنِ، وَأَنْتُمْ  
بِالْجَمِيعِ مُشْرِكُونَ، وَبِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ كَافِرُونَ، وَإِنَّهُ حَرَّمَ عَلَى  
نَفْسِهِ الشَّهَوَاتِ، وَإِمْتَنَعَ مِنَ اللَّذَاتِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup>

همانا آن کسی که شما به او اشاره کردید و توهین نمودید، به دو قبله نماز خواند، و دوبار بیعت کرد، و آن زمانی بود که همه شما مشرک بودید، و به

آنچه خدا بر پیامبر ﷺ نازل کرد کافر بودید، و حال اینکه او (علی علیه السلام) شهوتها را بر خود حرام کرد، و از بهره‌گیری لذتها خودداری نمود، تا آنکه خدا در باره او این آیه را نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید».

سپس حضرت امام حسن علیه السلام معاویه را مخاطب قرار داد و فرمود:

و اما تو ای معاویه از جمله کسانی هستی که پیامبر ﷺ در حقت گفت: بار پروردگارا! او را سیر مگردان، یا فرمود: خدا شکمت را سیر نکند، [ابن جوزی می‌گوید:] این روایت را که حسن بن علی نقل کرده که پیامبر ﷺ در حق معاویه گفت، مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده است. [سپس ابن جوزی گوید: حسن خطاب به معاویه فرمود:] و این در حالی بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام شب را به صبح رساند تا جان رسول خدا ﷺ از شرّ مشرکان محفوظ ماند، و جانش را در شب هجرت فدای پیامبر کرد، تا آن که خدا در باره اش این آیه را نازل کرد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرَضَاتِ اللَّهِ﴾؛ «وبعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند»، و فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ «سرپرست و ولی شما تنها خدا، و پیامبر، و آنهایی هستند که ایمان آورده‌اند» و مراد به «الذین آمنوا» در این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است، و پیامبر ﷺ فرمود: ای علی تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی، و تو ای علی در دنیا و آخرت برادر من هستی.

[سپس امام حسن خطاب به معاویه فرمود:]

و تو ای معاویه، پیامبر ﷺ در جنگ احزاب نگاه کرد، دید پدرت سوار شتر است و مردم را تشویق به جنگ بر علیه پیامبر ﷺ می‌کند، و برادرت افسار شتر را می‌کشید، و تو شتر را می‌رانندی، پس رسول خدا ﷺ فرمود: لعنت خدا بر سوار، و جلو دار، و راننده شتر، و هیچ جا پدرت با پیامبر ﷺ

روبرو نشد جز اینکه رسول خدا ﷺ او را لعنت کرد، و تو هم همراه پدرت بودی، ای معاویه! تو در جنگ بدر، احد و خندق و همه جنگها با پیامبر ﷺ جنگ کردی، و گذشته از اینها، مسلمانان آگاهند و می دانند چه کسی نطفه تو را در رحم مادرت قرار داد.<sup>۱</sup>

[ابن جوزی نوشته است:]

سپس حسن علیه السلام متوجه عمرو عاص شد و به او گفت:  
اما تو ای پسر نابغه، پس پنج نفر از قریش هر یک ادعا می کرد که تو پسر او هستی، و سرانجام لثیم ترین آنها که (عاص) است بر بقیه غلبه کرد، و تو در بستر مشترک متولد شدی، و این آیه در باره تو نازل شد ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾؛ «دشمن تو قطعاً بریده شده و بی عقب است»، و تو ای عمرو عاص دشمن خدا و دشمن رسول خدا و دشمن مسلمانان بودی، و ضرر تو بر مسلمانان از هر مشرکی بیشتر بود.<sup>۲</sup>

۱. وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ مِمَّنْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَقِّهِ أَلَلَّهُمْ لَا تُشْبِعُهُ، أَوْ لَا أَشْبِعَ اللَّهُ بَطْنَكَ أَخْرَجَهُ  
مسلم عن ابن عباس.

و بَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَحْرُسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ قَدَاهُ بِنَفْسِهِ لَيْلَةَ الْهَجْرَةِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ:  
﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ (سورة بقره، آیه ۲۰۷). وَ وَصَّه اللَّهُ بِالْإِيمَانِ  
فَقَالَ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (سورة مائده، آیه ۵۵). وَ الْمُرَادُ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  
عَلِيٌّ علیه السلام. وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتَ مَتْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ  
وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ، نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْكَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ فَرَأَى أَبَاكَ عَلَى جَمَلٍ يَحْرُسُ النَّاسَ عَلَى  
قِتَالِهِ وَ أَحْوَكَ يَقُودُ الْجَمَلَ، وَ أَنْتَ تَسُوْفُهُ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الرَّاِكِبَ وَ الْقَائِدَ وَ السَّائِقَ وَ مَا قَابَلَهُ أَبُوكَ  
فِي مَوْطِنٍ إِلَّا وَ لَعْنَهُ وَ كُنْتَ مَعَهُ، ... وَ كُنْتَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَ أَحَدٍ وَ الْخَنْدَقِ، وَ الْمَشَاهِدِ كُلِّهَا تُقَاتِلُ  
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَ قَدْ عَلِمْتَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي وَ كَدْتَ عَلَيْهِ.

۲. ثُمَّ الْتَمَّتْ إِلَى عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ وَ قَالَ: أَمَّا أَنْتَ يَا ابْنَ النَّبِيعَةِ فَادْعَاكَ خَمْسَةً مِنْ قُرَيْشٍ غَلَبَ  
عَلَيْكَ الْأَمَّهُمْ وَ هُوَ الْعَاصُ، وَ وُلِدْتَ عَلَى فِرَاشِ مُشْرِكٍ وَ فِيكَ نَزَلَ ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ

اما تو ای ولید، پس من تو را سرزنش نمی‌کنم، که چرا با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی می‌کنی، زیرا آن حضرت پدرت را به بدترین وجه به قتل رساند، و تو را هم شلاق زد به خاطر این که شراب خوردی، و در حال مستی برای مسلمانان امامت کردی و نماز صبح را به جماعت خواندی... و خدا در قرآن تو را فاسق نامید، و امیرالمؤمنین علیه السلام را مؤمن، و فرمود: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾... «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟! خیر، هرگز این دو برابر نیستند».<sup>۱</sup>

و اما تو ای عتبه، پس تو را در توهین‌هایی که به امیرالمؤمنین علیه السلام کردی ملامت نمی‌کنم، زیرا آن حضرت در جنگ بدر پدرت را کشت، و در کشتن پسر عمویت شبیه نیز شرکت کرد، و تو [که الآن در این مجلس جرأت پیدا کرده‌ای، و به پدر من علی علیه السلام زبان درازی می‌کنی] چرا انکار نکردی و حرفی نزدی به آن کسی که او را در بستر همسرت یافتی در حالی که خوابش برده بود، و رسوایی آن به جایی رسید که نصر بن حجاج این اشعار را در مذمتت سرود.<sup>۲</sup>

→ الأَبْتَرُ ﴿سوره کوثر، آیه ۳﴾. وَكُنْتَ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ رَسُولِهِ وَعَدُوَّ الْمُسْلِمِينَ وَكُنْتَ أَضْرَّ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ مُشْرِكٍ...

۱. وَ أَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدَ فَلَا أَلُومَكَ عَلَى بَعْضِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ قَتَلَ أَبَاكَ صَبْرًا، وَجَلَدَكَ فِي الْخَمْرِ لَمَّا صَلَّيْتَ بِالْمُسْلِمِينَ الْفَجْرَ سُكْرَانًا... وَسَمَّاكَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَاسِقًا، وَ سَمَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُؤْمِنًا فِي قَوْلِهِ ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ (سوره سجد، آیه ۱۸).

۲. وَ أَمَّا أَنْتَ يَا عَتْبَةَ فَلَا أَلُومَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ قَتَلَ أَبَاكَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَأَشْتَرَكَ فِي دَمِ ابْنِ عَمِّكَ شَيْبَةَ، وَ هَلَّا أَنْكَرْتَ عَلَيَّ مَنْ غَلَبَ عَلَيَّ فِرَاشِكَ وَ وَجَدْتَهُ نَائِمًا مَعَ عَرِسِكَ حَتَّى قَالَ فِيكَ نَصْرِبْنُ حَجَّاجٍ...

لِصَدَاقَةِ الْهُدَلِيِّ مِنَ الْحَيَّانِ  
فَحَلًّا وَ أَمْسَكَ حَشِيَّةَ النَّسْوَانِ  
إِنَّ النَّسَاءَ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ

نُسِبْتُ عَتْبَةَ هَيَّأَتْهُ عَرْشُهُ  
الْفَاهُ مَعَهَا فِي الْفَرَّاشِ فَلَمْ يَكُنْ  
لَا تَعْتَبَنَّ يَا عَتْبَ نَفْسَكَ حُبَّهَا

سپس امام حسن علیه السلام اشعاری که حاکی از بی غیرتی عتبه بود و آنها را نصرین حجاج سروده بود، خواند [که در پنج سطر بالا به ترجمه آنها اشاره کردیم].

ثُمَّ نَفَضَ الْحَسَنُ ثَوْبَهُ وَ قَامَ، فَقَالَ مُعَاوِيَةَ أَمَرْتُكُمْ أَمْرًا فَلَمْ تَسْمَعُوا  
وَقُلْتُ لَكُمْ لَا تَبْعُنَّ إِلَيَّ الْحَسَنَ.

امام حسن علیه السلام پس از این سخنان لباسش را تکان داد و به پا خاست، معاویه رو به حاضران کرد و گفت: به شما گفتم حسن بن علی علیه السلام را دعوت نکنید، ولی گوش ندادید... [تا آخر که معاویه ضمن سرودن اشعاری، اظهار داشت همه ما را رسوا کرد].<sup>۱</sup>

ابن جوزی بعد از نقل این واقعه نوشته است :

تَفْسِيرٌ غَرِيبٌ هَذِهِ الْوَأَقِعَةُ.

و شروع کرده است به بیان و شرح جمله‌هایی که امام حسن علیه السلام در باره معاویه و اطرافیانش فرموده که ما به جهت اختصار متعرض آنها نشدیم. ضمناً، امام حسن علیه السلام در باره هر یک از آنها اشعاری خواند، که دیگران در مذمتشان سروده بودند که از آوردن آنها صرف نظر شد، طالبین به کتاب «تذکره الخواص ابن جوزی حنفی» مراجعه کنند.

یادآوری: این مناظره در کتاب احتجاج طبرسی (ج ۱، ص ۴۰۱ تا ۴۱۶) و بحارالانوار (ج ۴۴، ص ۷۰ تا ۸۶) و سایر کتب مربوطه، مفصل نقل شده است. ولی این جانب آن را از کتاب یک نفر محدث و دانشمند سنی حنفی که در سنه حدود ۶۵۳ و ۶۵۴ نوشته است آوردم تا از نوشته‌های آنان گوشه‌ای از سوابق دشمنان اهل بیت علیهم السلام روشن شود، و علت عداوت آنان نسبت به حضرت

۱. تذکره الخواص، ص ۲۰۰ تا ۲۰۲ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸۲.

امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندان معصومش معلوم گردد، و نیز پی به مظلومیت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ببریم که با چه مردمی و در چه جامعه‌ای به سر برده‌اند، و از همه با ارزش‌تر، شجاعت و شهامت حضرت امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ معلوم گردد که در آن موقعیت، و در آن جمع، آن گونه سخن گفت و بی‌باکانه از پنهانی‌های آنها پرده برداشت. صلوات الله و سلامه علیه.

### مناظرهٔ مرحوم آیه الله خویی رَحِمَهُ اللهُ با عالم حجازی

۴۰ مرحوم آیه الله العظمی خویی رَحِمَهُ اللهُ مرقوم فرموده است:

در سال ۱۳۵۳ ه. ق برای حج مشرف شدم، شخصی دانشمند - به نام شیخ زین العابدین - در مسجد النبی مراقب بود هر کس روی مهر سجده می‌کرد مهر او را می‌گرفت. به او گفتم: آیا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصرف در مال مسلمان را بدون اذن و رضایت او حرام نکرده است؟  
گفت: بلی حرام کرده است.

گفتم: پس چرا اموال این مسلمانان را از آنها به زور می‌گیری و حال اینکه اینها شهادت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» می‌دهند؟  
گفت: اینها مشرک هستند و مهر رابت قرار داده و برای مهر سجده می‌کنند (نه برای خدا).

گفتم: حاضر هستی دربارهٔ این موضوع با هم مذاکره کنیم؟ گفت: مانعی ندارد. شروع به صحبت کردم و سرانجام آن شخص از کاری که مرتکب شده بود عذر خواهی و استغفار کرد و گفت: امر بر من مشتبه شده بود و از من خواست تا در مدینه هستم، شبها در مسجد النبی صحبت کنم و در موضوعات مختلف مذاکره کنیم، و تا ده شب که در مدینه بودم شبها مجلس برقرار می‌شد و صحبت

کردم و عده‌ای از مذاهب مختلف حاضر می‌شدند و در پایان ده شب، آن دانشمند حجازی از آنچه نسبت به شیعه معتقد شده بود بیزاری جست و عذرخواهی کرد و به من قول داد صحبت‌های مرا در روزنامه «ام القری» چاپ و منتشر کند تا برای کسانی که امر بر ایشان مشتبه شده و عناد ندارند، حق ظاهر شود و قرار شد یک نسخه از روزنامه را نیز برای من بفرستد ولی طبق قرارش عمل نکرد و شاید موقعیت با او مساعدت نکرد و نتوانست آنرا چاپ و منتشر کند.<sup>۱</sup>

ظاهراً این شخص از آن گروه تندرو نبوده است و الا آنها حاضر به مذاکره با علمای شیعه نیستند و اگر هم ببینند عالمی شیعی با یک نفر سنی صحبت می‌کند می‌گویند ممنوع است و از صحبت جلوگیری می‌کنند.

این جانب و دیگران در مسجد النبی بارها دیده‌ایم که برخی از آنها سجاده را از زیر پای نمازگزاران شیعه می‌کشند و گاهی آنرا ضایع می‌کنند و رسماً اهانت و در حد کتک زدن هم اقدام می‌کنند و حال اینکه خود را سلفی، یعنی پیرو سلف صالح و پیرو سنت رسول الله ﷺ می‌دانند اما آیا سلف صالح و اصحاب رسول الله ﷺ با مسلمانان، با مهمانان رسول الله ﷺ، با نمازگزارانی که رو به قبله و طبق فقه خود در حال نماز هستند و در سجده می‌گویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» این گونه رفتار می‌کردند؟ آیا سنت رسول الله ﷺ چنین است؟

### مناظره به مناسبت برخورد زشت آنها

۴۱ به یکی از آنها - که خود در یک مورد، تماشاگر چنین برخورد ناجوانمردانه و خشن و بی ادبانه بود - گفتم: مگر شما سنت و دستور رسول الله ﷺ را قبول ندارید؟ مگر صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح‌ترین کتابها بعد از

۱. البیان فی تفسیر القرآن، للامام السید الخوئی قدس سره، ص ۵۳۲.

قرآن کریم نمی دانید؟ گفت: چرا ما چنین هستیم.

گفتم: در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود:  
من مأمور شدم با مردم جنگ و قتال کنم تا بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس هر  
کس گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مال و جانش از جانب من مصون و محفوظ است  
مگر بحقش [مانند اینکه به کسی ضرر مالی یا جانی بزند] و حساب او با خدا  
است.<sup>۱</sup>

صحیح مسلم نیز همین حدیث را با چند سند نقل کرده است.<sup>۲</sup>  
به این شخص گفتم: با وجود چنین احادیثی، شما چگونه بخود اجازه  
می دهید در روضه مبارکه و در حضور رسول الله ﷺ به کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»،  
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ می گوید و در حال نماز است و عازم زیارت خانه خدا است،  
اینگونه توهین و اذیت کنید و در مال او تصرف و آنرا به زور بگیرید و ضایع  
کنید؟ آیا شما پیرو سلف صالح و عامل به سنت رسول الله ﷺ هستید؟  
او سرش را زیر انداخت و حرفی نزد، به او گفتم: شیعیان تنها به خاطر اینکه  
درگیری نشود و موفق به زیارت رسول الله ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام  
شوند، این بی ادبی ها و بدرفتاری زشت شما را تحمل می کنند و اگر این جهت  
نبود هرگز این رفتار شما را تحمل نمی کردند و این اعمال را بی پاسخ  
نمی گذاشتند، او با حالت شرمندگی گفت: حق با شما است و اسلام اجازه  
نمی دهد مسلمانان با کسی این گونه رفتار کنند و تقاضای عفو کرد و خداحافظی  
نمود.

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ص ۲۲۵، ح ۱۳۹۹ و کتاب استتابة المرتدين و المعاندین و قتالهم، باب قتل من ابی قبول الفرائض، ص ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.  
۲. صحیح مسلم، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ، ص ۷۲، ح ۳۲.

اضافه می‌کنم که این گونه برخوردهای زشت و دور از انسانیت، مخصوص داشتن سجاده و امثال آن نیست بلکه بارها، جوانانی را که در مدارس مخصوص ضد تشیع تربیت کرده و آنها را معتقد کرده‌اند که شیعه مشرک است، در مسجد النبی و غیره، در حال عبور و مرور، به اینجانب تنه می‌زدند و حرفهای بسیار زشت و توهین آمیز می‌زدند و با سرعت می‌گذشتند.

ننگین تر از این قضایا واقعه‌ای بود که در سال ۱۳۷۹ اتفاق افتاد و آن چنین بود که در مسجد النبی یک پیرمرد بسیار خبیث در کمین بود و متوجه شد یک نفر ایرانی برای سجده کردن سر روی بادبزن که حصیر بود گذاشت، آن پیرمرد رفت و پایش را گذارد روی سر و گردن آن ایرانی و به شدت فشار داد بطوری که وقتی پایش را برداشت و آن ایرانی سرش را بلند کرد بی اختیار شد و چند لحظه از حال طبیعی خارج شد و به لحاظ اینکه بین دولت ایران و سعودی روابط حسنه نبود، کسی نمی‌توانست حرف بزند آنها هم جری بودند لذا آن مرد تحمل کرد، البته الآن هم بد رفتاری دارند.

در این حادثه به یاد آوردم هنگامی را که رسول الله ﷺ در مسجد الحرام نماز می‌خواند و همین که سر مقدس خود را برای سجده به زمین گذاشت، یک نفر از مشرکین پا روی سر آن حضرت گذارد و سخت سر او را به زمین فشار داد.

بلی سرچشمه همه این ظلمها و اهانتها همان ظلم و ستمی است که بر رسول الله ﷺ و بعد بر اهل بیت مظلوم آن حضرت روا داشتند و همچنان بر شیعیان آنها نیز روا داشته و می‌دارند.

امید است هر چه زودتر منتقم الهی بیاید و جبران کند ان شاء الله تعالی. و فعلاً ما یوم و فرموده آنان که دعا کنیم و بگوییم: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْأِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَأَهْلَهُ».

### مناظره در باره کیفیت وضو

۴۲ یک نفر از آنها گفت: چرا مثل ما وضو نمی‌گیرید؟ و چه شده که وضو گرفتن شما با وضوی متفاوت دارد؟

گفتم: در آیه شریفه مربوط به وضو<sup>۱</sup> حدود صورت و کیفیت شستن آن بیان نشده و در چنین مواردی، مسلمانان باید بروند سراغ بیانات اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، زیرا برحسب حدیث شریف «ثقلین» پس از کتاب خدا، مرجع همه مسلمانان عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند و قول و فعل و تقریر آن بزرگواران حجت و الگو و ملاک صحت عبادات است، یعنی اجزاء و شرایط عبادات، که در قرآن معین نشده، باید از روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اخذ و عمل کنند و وضو از عبادات است و کیفیت انجام آن را (که از بالا به پایین شستن و چگونه و چه مقدار مسح کردن سر و پاها) آن بزرگواران معصوم بیان فرموده‌اند، و آن به این گونه است که باید درازی صورت را از بالای پیشانی، جایی که موی سر می‌روید، تا آخر چانه بشویند، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد، بشویند. بعد از آن دست راست را از بالا به پایین و دست چپ را نیز از بالا به پایین، از آرنج تا سر انگشت‌ها بشویند. بعد از آن، جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده، مسح کنند و محل مسح سر، ربع مقدم سر، که جلوی پیشانی است، می‌باشد. بعد با تری آب وضو، که در دست مانده روی پاها را مسح کنند. البته گروهی از اهل تسنن مدعی هستند که کیفیت شستن دست‌ها، در قرآن

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز به پا خاستید صورت و دست‌های خود را از آرنج (با آرنج) بشوید و قسمتی از سر و روی پا را تا مفصل مسح کنید». (سوره مائده، آیه ۶).

بیان شده است، که از سر انگشت‌ها به طرف آرنج است، و گفته‌اند: (الی) در آیه (الی المرافق)، برای انتهای غایت است، که معنا چنین می‌شود، «دست‌ها را از سر انگشت‌ها به طرف آرنج بشوید».

**مؤلف:** اولاً همه جا (الی) برای غایت و انتها نیامده، بلکه در موارد بسیاری به معنای (مع) آمده است، مثلاً خدا فرموده است: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾<sup>۱</sup> (آی: مَعَ أَمْوَالِكُمْ) «نخورید اموال آن‌ها را با اموال خودتان»، و در آیه وضو نیز (الی) به معنای (مَعَ) است، یعنی دست‌ها را با مرفق (آرنج) بشوید، لذا باید در وضو آرنج‌ها نیز شسته شود.

ثانیاً: اهل سنت که ادعا کرده‌اند (الی) در آیه برای غایت و انتها است، گویا به معنای (دست) (ایدیکم) توجه نکرده‌اند، و لذا رمز آوردن «الی» را نفهمیده‌اند، و اگر توجه می‌کردند که (دست) «لا اقل به سه قسمت، صدق می‌کند، تا مچ، تا آرنج، و تا کتف، و آوردن (الی) در آیه برای این است که توهم نشود شستن، تا مچ کفایت می‌کند، یا باید کتف نیز شسته شود، و این نظیر این است که گفته می‌شود: از زمین تا یک متر به سقف، کاشی‌کاری شود، یا از درب مسجد، تا محراب، جاروب شود، یا این زمین تا فلان جا ملک زید است، که در تمام این موارد (الی) برای تعیین مقدار است، که این مقدار، کاشی‌کاری شود، نه کمتر، نه زیاده‌تر. و هکذا، و اما از کجا شروع شود و به کجا ختم گردد، باید صاحب کار تعیین کند، یا از قرائن خارجی معلوم گردد، و در باب وضو صاحب شرع اهل بیت علیهم‌السلام هستند زیرا خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کیفیت وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آگاه بوده‌اند، چون (اهل بیت اداری بما فی البیت)، به علاوه طبق حدیث شریف «تقلین» باید به اهل بیت علیهم‌السلام رجوع کرد، و آن‌ها فرموده‌اند: در وضو، صورت و دست‌ها را از بالا به طرف

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۲.

پایین بشوید، مضافاً بر این که در شستن صورت و دست‌ها، قرینه وجود دارد که از بالا شسته شوند، زیرا چیزی که دارای ارتفاع است، عقل و عرف، حکم می‌کند که مناسب است از بالا شسته شود، خصوصاً اگر آلوده و کثیف باشد، و ظاهراً همین جهات باعث شده که اهل تسنن به اتفاق گفته‌اند شستن صورت از بالا به پایین، مستحب است، و گفته‌اند در شستن دست‌ها مخیرند از پایین به بالا یا به عکس بشویند. ولی شستن از سر انگشت‌ها به طرف بالا مستحب است.

ضمناً از آن چه نسبت به شستن صورت و دست‌ها ذکر شد، مطلب مربوط به مسح سر نیز روشن می‌شود. و در این قسمت نیز ملاک صحت و تعیین کیفیت انجام آن‌ها، توسط اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده است، مثل این روایت: **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قُلْتُ لَهُ: أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ: أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرَّجْلَيْنِ؟ فَضَحِكَ عليه السلام وَقَالَ: يَا زُرَّارَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ تَعَالَى: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ - إِلَى أَنْ قَالَ - ثُمَّ فَصَّلَ تَعَالَى بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ «بِرُءُوسِكُمْ» أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ<sup>۱</sup>. «زراره گفت: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: از کجا دانستی که مسح به بعضی از سر و به بعضی از پا می‌باشد؟ حضرت فرمود: ای زراره! این حکم را رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده، و در باره آن آیه از طرف خدا نازل شد، خداوند متعال فرمود: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) پس از این جمله فهمیدیم که باید همه صورت را شست. - تا آنکه فرمود: - پس از آن خداوند متعال، بین کلام فاصله انداخت (یعنی جمله دوم را از جمله اول جدا نمود) و فرمود: (وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ) پس - از اینکه در شستن صورت «با» نیاورد و در مسح سر «با» آورد - و «برؤوسکم» فرمود دانستیم که مسح، به بعضی از سر است، بخاطر «باء». (نه تمام سر)).»**

۱. وسائل الشیعه: باب ۲۳، از ابواب وضوء، ح ۴.

همچنین از آنچه راجع به شستن صورت و دستها بیان شد، مسأله، نسبت به مسح پاها نیز روشن می‌شود، زیرا علاوه بر روایات بسیاری که از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده<sup>۱</sup> آیه شریفه **(وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ)** نیز بر آن دلالت دارد، چون مقتضای فصاحت و بلاغت است که هرگاه جمله‌ای مستقل باشد و عطف شده باشد به جمله قبل، نباید بین وی و معطوف علیه او جمله‌ای مستقل، فاصله شود، و در صورتی که امر دایر باشد که عطف به جمله کنارش باشد، یا به جمله قبلی **(أَلَا قَرَّبُ يَمْنَعُ الْأَبْعَدُ)** بنابراین مناسب این است که **(وَأَرْجُلِكُمْ)** عطف باشد به **(وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ)**، یعنی پاها را نیز مانند سرتان مسح کنید، و اینکه در قرآن **(وَأَرْجُلِكُمْ)** به فتح لام نوشته شده، به لحاظ این است که عطف شده بر محل **(بِرُءُوسِكُمْ)**، چون **(بِرُءُوسِكُمْ)** مفعول **(وَأَمْسَحُوا)** است که محلاً منصوب است، گذشته از اینها، گروهی از قراء **(أَرْجُلِكُمْ)** را به کسر لام قرائت کرده‌اند، به علاوه، اعراب کلمه، حجیت شرعی ندارد و حکمی را ثابت نمی‌کند، چون اعراب گذاریهای قرآن از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در زمان آن حضرت صورت نگرفته است، و همین امور باعث شده که اهل تسنن در مسأله مسح، یا شستن پاها، شدیداً دچار اختلاف شوند.

### اختلاف میان اهل تسنن در مسح پاها

در کتاب «عمدة القاری فی شرح صحیح بخاری» (ج ۱، ص ۶۵۷) چنین آمده است: در وظیفه مسح، یا شستن پاها، چهار مذهب وجود دارد، اول: مذهب ائمه چهارگانه اهل سنت که گفته‌اند: وظیفه شستن است، دوم: مذهب شیعه امامیه که گفته‌اند وظیفه، مسح است، سوم: مذهب حسن بصری و محمد بن جریر طبری

۱. از مرحوم سید علیه‌السلام در انتصار نقل است که: شمار روایات مربوط به مسح پا از شمار ریگها بیشتر است.

و ابوعلی جبائی که گفته‌اند: وظیفه، تخییر بین شستن و مسح است، چهارم: مذهب اهل ظاهر که گفته‌اند: وظیفه، جمع بین شستن و مسح است. در عمده القاری، بعد از نقل اقوال، روایاتی نقل کرده است که پیامبر ﷺ پاها را می‌شست، و روایاتی نیز نقل کرده است که آن حضرت پاها را مسح می‌کرد. [سپس از رفاعه بن رافع] روایت کرده است که: «عَسَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَجْهَهُ وَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَ مَسَحَ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ پیامبر ﷺ صورت و دستهایش را تا آرنج شست و سر و پاهایش را مسح کرد.

[بعد از نقل این روایت گفته است:] ابوعلی طوسی و ترمذی و ابوبکر بزاز، این روایت را نیکو شمرده‌اند و حافظ بن حبان و ابن حزم آن را صحیح دانسته‌اند. همچنین ابن جریر طبری در تفسیرش (ج ۱، ص ۵۹) گفته است: «الْصَّوَابُ عِنْدَنَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِعُمُومِ مَسْحِ الرَّجُلَيْنِ بِالْمَاءِ فِي الْوُضُوءِ كَمَا أَمَرَ بِعُمُومِ مَسْحِ الْوَجْهِ بِالتُّرَابِ فِي التَّيْمُمِ»؛ صحیح در نزد ما این است که، خدا امر کرده پاها را در وضو مسح کنند، همانگونه که امر کرده در تیمم صورت را با خاک مسح کنند.<sup>۱</sup>

### مناظره‌ای در باره زیارت عاشورا

۴۳ در مسجد النبی، مفاتیح دستم بود، یک نفر از آنها که - مأمور بود و از جزئیات مطلع بود - آن را گرفت و زیارت عاشورا را آورده گفت: اوّل و دوم و سوم که لعن می‌کنید چه کسانی هستند؟ گفتیم: مگر لازم است بدانیم چه کسانی هستند؟ گفت: چنانچه انسان کسی را شناسد چگونه او را لعن می‌کند؟ گفتیم: این مردم که پنج وقت نماز می‌خوانند و مرتب می‌گویند ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا﴾

۱. الحدائق الناضرة، ج ۲، ص ۲۸۸. (توضیح کامل را در کتاب چرا چرا؟ ج ۱، ص ۲۱ تا ص ۲۷، و در کتاب روزهای مدینه، ص ۱۴۹ آورده‌ام).

الضَّالِّينَ ﴿ آیا مغضوب علیهم و ضالین را می‌شناسند؟ فکری کرد و گفت: خیر، اکثر آنها نمی‌شناسند.

گفتم: کسانی را که نمی‌شناسند چگونه از خدا می‌خواهند آنان را از آنها قرار ندهد؟ گفت: در نماز دستور است که بخوانند هر چند معنا و مقصود از آن را ندانند. گفتم: این هم زیارت است و دستور است که آن را بخوانند هر چند مقصود از آنان را ندانند.

گفت: در این زیارت لعن بر معاویه نیز هست و او را که می‌شناسید، چرا او را لعن می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید لعن اصحاب رسول الله ﷺ گناه و حرام است؟ گفتم: اولاً جنگ با اصحاب و با خلیفه رسول الله ﷺ گناهِش بزرگتر از سب و لعن است و همه می‌دانند که معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام که از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ بود جنگ کرد و اگر توانسته بود آن حضرت را به شهادت رسانده بود، همان گونه که پسرش یزید حسین بن علی علیه السلام را شهید کرد، ثانیاً شیعه لعن برخی افراد و بر شخص معاویه را از معاویه یاد گرفته‌اند.

گفت: معاویه کجا و چه کسی را سب و لعن کرده که از او یاد گرفته‌اید؟ گفتم: صحیح مسلم را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در صحیح مسلم است که معاویه از شخصی به نام سعد خواست که امیر المؤمنین علی علیه السلام را سب کند و سعد گفت: من هرگز علی علیه السلام را سب نمی‌کنم و اگر یکی از سه چیزی که رسول الله ﷺ برای علی بن ابی طالب علیه السلام گفت برای من گفته بود ارزش و بهای آن نزد من محبوب‌تر از شتر قرمز رنگ بود (شتر قرمز نزد اعراب اشرف اموال محسوب است) و آن سه چیز این بود:

۱- رسول الله ﷺ عازم سفر برای جنگ بود، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد که بماند، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله ﷺ مرابا زنها و بچه‌ها می‌گذاری؟ رسول الله ﷺ فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که نسبت به من بمنزله

هارون نسبت به موسی عَلَيْهِ السَّلَام باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟  
 ۲ - شنیدم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم جهاد را به دست مردی می‌دهم که او خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، روز بعد همه حاضرین گردن کشیدیم که شاید یکی از ما باشیم ولی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی عَلَيْهِ السَّلَام را نزد من بیاورید، علی عَلَيْهِ السَّلَام را آوردند در حالی که چشمش درد می‌کرد، رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آب دهان مبارکش را در چشمان او ریخت و پرچم را به او داد پس خداوند برای آن حضرت فتح و پیروزی نصیب کرد.

۳ - وقتی آیه مبارکه **﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾**<sup>۱</sup> نازل شد، رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند.

نیز در همین کتاب است که مردی از آل مروان [به عنوان استاندار] منصوب شد، او از سهل بن سعد خواست که علی عَلَيْهِ السَّلَام را سب کند، سهل از سب آن حضرت خودداری کرد، آن مرد به سهل گفت: اکنون که از سب علی عَلَيْهِ السَّلَام خودداری می‌کنی پس بگو: «لَعْنُ اللَّهِ اَبَا تَرَابٍ» (العیاذ بالله).<sup>۲</sup>

بعد از نقل این روایات به آن مأمور گفتم: روایات به این مضمون و مشابه یکدیگر در صحیح مسلم و در همین باب موجود است که مقام و منزلت علی عَلَيْهِ السَّلَام را نسبت به رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جهاد علی عَلَيْهِ السَّلَام را ثابت و بیان می‌کند. و در این دو روایت تصریح شده که معاویه و آل مروان اصرار داشتند بر سب و لعن امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام، پس اگر شیعه معاویه و آل مروان و امثال آنها را لعن و سب

۱. آل عمران / ۶۱.

۲. صحیح مسلم، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

کند منشأ آن معاویه و آل مروان هستند که فتح باب نمودند گفت: آنها اجتهاد کرده‌اند، گفتم: شیعه نیز اجتهاد کرده است و این اجتهاد را نیز از معاویه یاد گرفته است.

بحث که به اینجا کشید، مفاتیح را بست و گفت: ابوبکر افضل است یا علی علیه السلام?  
گفتم: این مطلب را خداوند در قرآن بیان کرده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>

خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

و در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۲</sup>

خداوند رتبه و منزلت کسانی از شما که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلندگرداند.

و مجاهد بودن علی علیه السلام و مقام علمی بی نظیر علی علیه السلام بر همه آشکار و از بدیهیات عالم اسلام است.

لذا باید قبول کنید که این دو آیه شریفه افضل بودن علی علیه السلام را بر دیگران ثابت می‌کند.

بعلاوه در روایاتی که از صحیح مسلم نقل و اشاره کردم رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بمنزله خودش دانسته و خداوند نیز در آیه مباهله همان گونه که در صحیح مسلم نقل شده علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است و همان طور که رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از دیگران است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد افضل است و در اشعار فارسی نیز آمده است.

۱. سوره نساء / ۹۵.

۲. سوره مجادله / ۱۱.

علی ز بعد محمد ﷺ ز هر که هست به است  
 اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار  
 گفت: بلال و فلان نقل کردند که... فوراً حرف او را قطع کردم و گفتم من  
 می‌گویم خدا و رسول الله ﷺ چنین فرموده‌اند، تو می‌گویی بلال و فلان!!  
 ما «شیعیان» هرگز قرآن و فرموده رسول الله ﷺ را رها نمی‌کنیم و حرف فلان  
 و فلان را بپذیریم - سپس گفتم: حجت بر تو تمام است و در پیشگاه خداوند  
 هیچ عذری نداری و السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی و از جا حرکت کردم و از  
 یکدیگر جدا شدیم.

#### مناظره در باره گریه ما بر مظلومیت اهل بیت

۴۴ منشأ و علت و دلیل گریه و عزاداری شیعه بر مظلومیت اهل بیت  
 خصوصاً در مدینه منوره بر حضرت زهرا و بر امام حسن مجتبی و معلوم

۱. ابن عباس گوید روزی رسول خدا ﷺ نشستند بود که حسن آمد و چون او را دید گریست و سپس فرمود نزد من نزد من ای پسر من و او را بخود نزدیک کرد تا بر زانوی راست نشاند سپس حسین آمد و چون او را دید گریست و گفت بیا بیا پسر جانم و او را هم نزدیک کرد تا بر زانوی چپ خود نشاند سپس فاطمه آمد و او را هم بخود نزدیک کرد و برابر خود نشاند و سپس امیر المؤمنین آمد او را هم که دید گریست و نزدیک خود طلبید و در پهلوی راست خود نشاند... [تا آن که فرمود] اما حسن که پسر من و فرزندانم و پاره تنم و نور دیده‌ام و روشنی دلم و میوه قلبم هست و او سید جوانان اهل بهشت است و حجت خداست بر امت امرش امر من است و قولش قول من. هر که پیرویش کند از منست و هر که نافرمانیش کند از من نیست و چون او را دیدم بیادم آمد آنچه از اهانت پس از من بیند و تا آنجا که با زهر ستم بکشندش. در اینجا فرشتگان هفت آسمان بمرگش بگریند و همه چیز تا پرده هوا و ماهیان دریا بر او گریند چشم کسی که بر او بگرید نابینا نباشد روزی که چشمها نابیناوند و هر که بر او محزون شود در رزوی که دلها همه محزونند دلش محزون نباشد و هر که در بقیع او را زیارت کند

و برای عموم شیعیان واضح و آشکار است. اما علت و دلیل گریه نکردن اهل تسنن، خصوصاً عده تندرو و حتی گریه نکردن آنها در مرگ و ابستگان و فرزندان و عزیزانشان، چند روایتی است مبنی بر اینکه عمر بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می‌کرده و گاهی هم می‌گفته است، رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده است.

→ قدمش بر صراط بر جاماند روزی که همه قدمها بلغزند. [تا آن که فرمود:]

و اما دخترم فاطمه که بانوی زنان جهانیان است از اولین و آخرین و پاره تن منست و نور دیده منست و میوه دل منست و روح منست که درون منست و حوراء انسیه است هر وقت در محراب خود برابر پروردگارش جل جلاله بایستد نورش بفرشتگان آسمان بتابد چنانچه نور ستارگان بر زمین بتابد و خدای عزوجل بفرشتگانش فرماید فرشتگانم ببینید کنیزم فاطمه بانوی کنیزانم را برابرم ایستاده و دلش از ترسم می‌لرزد و دل به عبادتم داده، گواه باشید که شیعیانش را از آتش امان دادم و چون او را دیدم بیادم افتاد آنچه پس از من با وی می‌شود گویا می‌بینم خواری بخانه‌اش راه یافته و حرمتش زیر پا رفته و حقش غصب شده و ارثش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنین او سقط شده و فریاد می‌زند یا محمده و جواب نشنود و استغاثه کند و کسی به دادش نرسد و همیشه پس از من غمگین و گرفتار و گریان است یکبار یاد آور شود که وحی از خانه‌اش بریده و بار دیگر یاد جدائی من کند و شب که آواز مرا نشنود بهراس افتد آوازی که من با تلاوت قرآن تهجد می‌کردم و خود را خوار ببیند پس از آنکه در دوران پدر عزیز بوده در اینجا خدای تعالی او را با فرشتگان مأنوس سازد و او را بدانچه به مریم بنت عمران گفتند ندا دهند و گویند ای فاطمه خدا تو را برگزید و پاک کرد و بر زنان جهانیان برگزید ای فاطمه قنوت کن بر پروردگارت و سجود و رکوع کن با راکعان سپس بیماری او آغاز شود و خدا مریم بنت عمران را بفرستد او را پرستاری کند و در بیماری او انیس او باشد اینجا است که گوید پروردگارا من از زندگی دلتنگ شدم و از اهل دنیا ملولم مرا بیدرم رسان خدای عزوجل او را به من رساند و اول کس از خاندانم باشد که بمن رسد، محزون و گرفتار و غم‌دیده و شهیده بر من وارد شود و من در اینجا بگویم خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده و کیفر ده هر که حقش را غصب کرده و خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا سقط جنین کرده و ملائکه آمین گویند... (کتاب، امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۴، ذیل حدیث ۲، و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۸، ح ۱۶).

در صحیح بخاری<sup>۱</sup> است که عمر بن خطاب، با زدن عصا و با پرتاب سنگ و پاشیدن خاک، جلوی گریه کننده بر اموات را می‌گرفت. (روایت در صفحه ۳۱۳ «روزهای مدینه» آمده است).

همچنین در صحیح مسلم است که: عمر از گریه بر میت نهی می‌کرد و می‌گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر، بواسطه نوحه سرایی زنده عذاب می‌شود.

قال عمر: «قال رسول الله ﷺ الميت يُعذب في قبره بِمَنايِحِ عَلِيهِ»<sup>۲</sup>.

از عبدالله عمر نیز همین روایت نقل شده است.<sup>۳</sup> آنها طبق این دو سه روایت و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، معتقد شده که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی‌گذارند، لذا بر مظلومیت و مصائب آل رسول الله ﷺ متأثر نمی‌شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می‌گیرند و حتی برای مرده‌های خودشان اگر چه جوان باشد گریه نمی‌کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع پس از دفن مرده هایشان از شدت حزن و اندوه در حال انفجار هستند اما جلوی خود را می‌گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می‌کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند. ولی این عقیده و این سیره و عمل (که نباید بر اموات گریه کرد) از چند جهت ناپسند و مذموم و مردود است:

۱- جاری شدن اشک بر اموات نشانه رحمت و عطف و علاقه و مهربانی است، نشانه رقت قلب انسان است و خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الميت یعذب ببكاء اهله علیه، ص ۳۵۹، ح ۹۲۷ و ۹۲۸.

۳. همان.

شقاوت و سخت دلی انسان است.

از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ  
الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ.<sup>۱</sup>

چهار چیز از نشانه‌های شقاوت است، ۱- خشکی چشم، ۲- سختی دل،  
۳- حرص بر دنیا، ۴- اصرار بر گناه.

نیز به اباذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ  
الْحُزْنَ وَ لِيَتَبَاكَ، إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

ای اباذر، کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد  
قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها در آورد، بدرستی که دل  
سخت از خدا دور است ولی شما متوجه نیستید.<sup>۲</sup>

روایات در مدح گریه و مذمت خشکی و جمود چشم زیاد است.<sup>۳</sup>

خلاصه، روایات دلالت دارند بر اینکه گریه مطلقاً - چه از خوف خدا، چه بر  
اموات - ممدوح است و با وجود روایات مطلق بضمیمه آیه و روایاتی که بعداً  
نقل می‌کنیم وجهی ندارد که بخاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر از گریه بر

۱. سفینه البحار، ماده بکی، و تحف العقول، مواعظ النبی صلی الله علیه و آله و حکمه با مختصر تفاوتی.

۲. سفینه البحار، ماده بکی، و بحار الانوار، ج ۷۷، ح ۷۹.

۳. به سفینه البحار ماده بکی، مراجعه شود.

چشم گریان چشمه فیض خدا است  
میل بنده جانب زاری کند  
وی همایون دل که او بریان بود  
دل شود مرآت حسن لایزال

گریه بر هر درد بی درمان دواست  
چون خدا خواهد که غفاری کند  
حبذا چشمی که او گریان بود  
گریه بزداید ز دل زنگ ملال

اموات، از اطلاق آن روایات رفع ید کنیم و از گریه بر اموات ممانعت یا خود داری کنیم و بگوییم گریه فقط از خوف خدا ممدوح است.

۲- روایات کثیره‌ای از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده در فضیلت گریه بر مصائب آل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از آنها استفاده می‌شود که گریه بر خصوص اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از افضل قریات است.

۳- در قرآن کریم است که حضرت یعقوب علیه‌السلام در فراق فرزندش حضرت یوسف علیه‌السلام بقدری گریه کرد که چشمانش نابینا شد.

﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ ۖ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>  
وگفت: دریغا بر یوسف! و در حالی که از غصه رنج می‌برد دو چشمش از اندوه سپید [نابینا] شد.

در تفسیر ابن کثیر - که از معتبرترین کتابهای تفسیر نزد عامه و اهل تسنن است - ذیل آیه ﴿إِذْ هَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا﴾ آمده است: حضرت یعقوب علیه‌السلام از کثرت گریه نابینا شد. «وَكَانَ قَدْ عَمِيَ مِنْ كَثَرَةِ الْبُكَاءِ».

۴- در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مواردی گریه کرد: الف) در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود:

﴿إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَىٰ رَبُّنَا﴾.  
اشک جاری می‌شود و قلب محزون می‌گردد ولی حرفی نمی‌زنم مگر آنچه خدا راضی است.<sup>۲</sup>

ب) در هنگام عیادت از سعد بن عباده

۱. سوره یوسف / ۸۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انا بک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳ و صحیح

مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته الصبیان، ص ۱۰۱۱، ح ۲۳۱۵.

«فَبَكَى النَّبِىُّ ﷺ فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ بُكَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: أَلَا تَسْمَعُونَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَ لَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - أَوْ يَرْحَمُ»<sup>۱</sup>.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گریه کرد و همراهان حضرت وقتی گریه رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند گریه کردند و رسول الله فرمود: خداوند بخاطر اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی‌کند بلکه بخاطر زبان [که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند] عذاب می‌کند.

ج) در صحیح مسلم است که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي... أَنْ أَزُورَ قَبْرَ أُمِّي فَأَذِنَ لِي»<sup>۲</sup> وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: «زَارَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبْكَى مَنْ حَوْلَهُ...»<sup>۳</sup>

رسول الله صلی الله علیه و آله برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.

۵- در صحیح مسلم است که:

پس از مردن عمر، عایشه گفت: بخدا قسم، عمر اشتباه کرده که گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: خدا مرده را به خاطر گریه افراد زنده عذاب می‌کند. بلکه فرموده است: خدا عذاب کافر را بخاطر گریه اهلس زیاد می‌کند. [بعد عایشه گفت:] و قرآن شما را کفایت می‌کند. در آنجا که فرموده است:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾<sup>۴</sup>

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم کتاب

الجنائز، باب البكاء علی المیت، ح ۹۲۴.

۲ و ۳. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی صلی الله علیه و آله به عزّ وجل فی زیارة قبر أمه،

ح ۹۷۶.

۴. سوره فاطر / ۱۸.

هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش نگیرد.<sup>۱</sup>

نیز در همین کتاب است که ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است:

«وَاللَّهُ أَضْحَكَ وَأَبْكَى» خدا می خنداند و می گریاند.<sup>۲</sup>

در صحیح مسلم روایات متعددی است که عایشه و ابن عباس ادّعی عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را تخطئه کرده و گفته‌اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن رسول الله ﷺ را نفهمیده‌اند.<sup>۳</sup>

در صحیح بخاری نیز آمده است:

به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر بواسطه گریه اهلس عذاب می شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله ﷺ فرمود: میت بخاطر خطاها و گناهانش در قبر عذاب می شود و حال اینکه اهلس بر او گریه می کنند.<sup>۴</sup>

۶- در صحیح بخاری است که:

«إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى جَعْفَرًا وَزَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ خَبْرُهُمْ وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ»<sup>۵</sup>  
قبل از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، رسول الله ﷺ از شهادت آنها خیر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود.

نیز در همین کتاب است که:

«دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَتَهُ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا، فَسَارَّهَا

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز: باب الميت يعذب ببكاء اهله عليه، ص ۳۹۷، ح ۹۲۹.

۲. همان، ح ۹۳۰.

۳. همان، ص ۳۹۸، ح ۹۳۱ و ۹۳۲.

۴. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۸.

۵. صحیح بخاری، کتاب المناقب، ص ۶۰۹، ح ۳۶۳.

(تذرفان، أى تجريان الدمع، ضمناً این روایت صریح است که رسول الله ﷺ خبر غیبی داده‌اند).

بَشَىٰ فَبَكَتْ ثُمَّ دَعَاها فَسَارَّها فَضَحِكَتْ...»<sup>۱</sup>

عایشه می گوید: رسول الله ﷺ در آن بیماری که از دنیا رفت، فاطمه را طلبید و آهسته با او صحبت کرد، فاطمه گریه کرد، مجدداً بطور سری به او مطلبی فرمود، این بار فاطمه خندید.

نیز در همین کتاب است که:

«فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ تَذْرِفَانِ، [يَجْرِي الدَّمْعُ] فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: يَا بَنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ، ثُمَّ اتَّبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنْ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»<sup>۲</sup>.

رسول الله ﷺ در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد، حضرت گفتند، شما هم گریه می کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می کرد فرمود: اشک چشم جاری می شود و قلب محزون می شود ولی چیزی نمی گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم.

در صحیح مسلم نیز گریه رسول الله ﷺ را بر فرزندش ابراهیم نقل کرده است.<sup>۳</sup>

همچنین در صحیح بخاری است که:

وقتی خبر رحلت رسول الله ﷺ منتشر شد، ابوبکر داخل حجره شد و خود را روی جنازه رسول الله ﷺ انداخت و او را بوسید و گریه کرد. «فَقَبَّلَهُ وَ بَكَى»<sup>۴</sup>.

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب باب مناقب قرابه رسول الله ﷺ و منقبه فاطمه، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی ﷺ انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳.

۳. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبيان و العيال و تواضعه، ح ۲۳۱۵.

۴. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۷۵۷، ح ۴۴۵۲.

و در همین کتاب است که:

در رحلت رسول الله ﷺ، بغض گلوی مردم را گرفته بود و طوری گریه می کردند که صدای گریه آنها شنیده می شد. «فَتَشَجَّ النَّاسُ يَبْكُونَ؛ مردم متشنج و گریان شدند»<sup>۱</sup>.

باز در همین کتاب است که:

ابن عباس می گفت: پنجشنبه و چه پنجشنبه ای؟ و سپس به قدری گریه می کرد که ریگها از اشک چشمش تر می شد.<sup>۲</sup>

در کتابهای دیگر اهل تسنن نیز آمده است که:

گریه و حزن و اندوه بر اموات جایز است، مشروط بر اینکه حرفی که موجب غضب خداوند شود نزنند، نوحه سرایی و مدح و ثنای بی مورد و دروغ برای مرده انجام ندهند.<sup>۳</sup>

۷- در کتابهای تاریخی خود اهل تسنن است که مردم مدینه در رحلت رسول الله ﷺ شدیداً گریه کردند.

در کتاب «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»<sup>۴</sup> است که:

در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدهوش شدند و بسیار گریستند... و فاطمه ع گریه کرد... و عمر گریه کرد... و از عایشه نقل کرده که گفت: سر رسول الله ﷺ در دامن من بود که قبض روح شد، سر حضرت را روی بالش گذاشتم و با زنها به سینه و صورتم زدم.

«ثُمَّ وَضَعْتُ رَأْسَهُ عَلَيَّ وَسَادَةً وَقُمْتُ أَلْتَدِمُ (أَي، أَضْرِبُ صَدْرِي) مَعَ

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ح ۳۶۶۸.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجزیه، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸. (متن روایت در پاورقی صفحه ۲۴۲ گذشت)

۳. به کتاب «صلاة المؤمن» تألیف وهف القحطانی، شاگرد بن باز، ص ۱۳۰۷ مراجعه شود.

۴. تألیف محمد طاهر الکردی المکی. ج ۱، ص ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳.

التَّسَاءِ وَأَضْرِبُ وَجْهِي».

نیز در همین کتاب است که:

بعد از وفات رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر رفتند نزد ام ایمن، ام ایمن گریه کرد، ابوبکر و عمر نیز با او گریه کردند.

### اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه

همچنین در این کتاب آمده است:<sup>۱</sup>

بلال مؤذن رسول الله ﷺ بعد از وفات آن حضرت اذان نگفت، ابوبکر هر چه اصرار کرد که اذان بگوید قبول نکرد و به شام رفت. شبی رسول الله ﷺ را در خواب دید، حضرت به او فرمود: ای بلال به ما جفا کردی و از جوار ما خارج شدی، بیا به زیارت ما، بلال بیدار شد و به مدینه آمد و آن در زمانی بود که فاطمه رضی الله عنها از دنیا رفته بود، مردم خبر وفات حضرت زهرا رضی الله عنها را به او دادند، بلال با شنیدن خبر رحلت فاطمه رضی الله عنها صیحه ای کشید و گفت: چه زود پاره تن رسول الله ﷺ به رسول الله ﷺ ملحق شد، بعد مردم به بلال گفتند، برو بالای مأذنه و اذان بگو، گفت: بعد از رسول الله ﷺ اذان نمی گویم، مردم اصرار کردند، رفت بالای مأذنه و مردم از پیر و جوان، زن و مرد جمع شدند و گفتند: بلال مؤذن رسول الله ﷺ می خواهد اذان بگوید، وقتی صدای بلال بلند شد و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ» همه مردم صیحه زدند و گریه کردند «ضَاخُوا وَبَكَوا جَمِيعاً» همین که گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مردم ضجه زدند «ضَجُّوا جَمِيعاً» وقتی گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» ذی روحی در مدینه باقی نبود مگر اینکه گریه کرد و صیحه کشید، دختران باکره از پوشش های خود خارج

۱. التاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

شده و گریه کردند «وَخَرَجْتُ الْعُدَارِي وَالْأَبْكَارُ مِنْ خُدُورِهِنَّ يَبْكِينَ وَصَارَ  
كَيَوْمِ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى فَرَغَ مِنْ أَدَانِهِ»

و مانند روزی که رسول الله ﷺ رحلت فرمود گریه کردند تا بلال اذانش را تمام کرد. سپس بلال به مردم گفت: بشارت می‌دهم شما را، چشمی را که بر رسول الله ﷺ بگرید، آتش آن چشم را نمی‌سوزاند و آن را مس نمی‌کند، «قَالَ أُبَشِّرُكُمْ أَنَّهُ لَا تَمَسُّ النَّارُ عَيْنًا بَكَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ» پس از آن به شام بازگشت و تا زنده بود سالی یک مرتبه می‌آمد مدینه و اذان می‌گفت و برمی‌گشت. همچنین نقل کرده که، همه اصحاب رسول الله ﷺ هر وقت رسول الله ﷺ را یاد می‌کردند گریه می‌کردند.

همچنین نقل کرده که:

در عهد ولید بن عبدالملک، وقتی دستور تخریب حجره‌های رسول الله ﷺ را به منظور توسعه مسجد النبی ﷺ داد، مردم مدینه گریه عظیمی نمودند «بُكَوْا بُكَاءً عَظِيماً فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ».

اکنون با توجه به آنچه از قرآن کریم و از کتب معتبر خود اهل تسنن بازگو کردیم، معلوم شد که گریه و اظهار حزن و اندوه بر میت و در فراق عزیزان، مذموم و ناپسند نیست، بلکه گریه بر رسول الله ﷺ مستحب و دارای اجر و پاداش است، و معلوم شد که عمل و نهی عمر و پسرش عبدالله مأخذ شرعی نداشته و برخلاف قرآن و سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت بوده است.

بر این اساس، اعتراض برخی از اهل تسنن و خصوصاً گروه تندرو به شیعه که چرا در کنار بقیع یا غیر آن گریه می‌کنید، بی‌وجه است، توهین و مسخره کردن گریه کنندگان، بر خلاف شرع و بر خلاف آیات و روایات معتبر نزد خودشان می‌باشد، و این گونه رفتارها نشان جهل و بی‌اطلاعی آنان از احکام خدا و از معانی قرآن و از سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

## مناظره‌ای با

### مسخره‌کننده‌گریه‌کنندگان پشت‌بقیع

**۴۵** به سمت بقیع می‌رفتم، یک نفر از وهابیه‌ها ایستاده بود و گریه و عزاداری شیعیان را مسخره می‌کرد، وقتی چشمش به اینجانب افتاد شروع کرد بلند بلند مسخره کردن، ایستادم و با صدای بلند این آیه شریفه را خواندم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾<sup>۱</sup>

ای اهل ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان (دیگر) را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند.

وقتی این آیه را خواندم، گفتم: این گریه و داد و شیون زدن‌ها از دین و اسلام نیست و باید احکام و اعمال اسلام و دین را از اینجا (مدینه) یاد گرفت نه از ایران و شما این برنامه‌ها را از ایران آورده‌اید.

گفتم: ایرانی‌ها شیعه هستند و دستورات دینی خود را از مدینه و از قرآن و رسول الله ﷺ و از اهل بیت آن حضرت آموخته و طبق آنچه آنها فرموده‌اند عمل می‌کنند ولی شما سنی‌ها هستید که مدینه و اهل بیت رسول الله ﷺ را گذاشته‌اید و دین و عقاید و دستورهای دینی خود را از فارس و از ایرانی‌ها گرفته‌اید و بقول خودتان که می‌گویید ایرانی‌ها مجوس هستند، شما دین و مذهب‌تان را از مجوسیه‌ها آموخته و به کتابهای آنها عمل می‌کنید. همین که این حرف را زدم خودش را جمع کرد و با ناراحتی گفت: این چه حرفی است که زدی و ما کجا چنین هستیم؟ گفتم: شما اهل تسنن عموماً به صحیح بخاری و صحیح مسلم عمل می‌کنید و

معتقد هستید که بعد از قرآن کریم این دو کتاب صحیح‌ترین کتابها هستند و این دو کتاب را دو نفر فارس و ایرانی الاصل نوشته‌اند، صحیح بخاری را محمد بن اسماعیل که در بخاری (ازبکستان) متولد شده و قبر او نیز همانجاست، نوشته است و او ایرانی و فارس بوده نه عرب - به مقدمه صحیح بخاری مراجعه شود - و صحیح مسلم را، مسلم بن حجاج نیشابوری، متولد و مدفون در نیشابور، نوشته و نیشابور از توابع خراسان و ایران و فارس می‌باشد، - به مقدمه صحیح مسلم مراجعه شود -.

بنابراین شما اهل تسنن دین و عقایدتان را از ایرانیها گرفته و به گفته آنها عمل می‌کنید اما شیعه به حدیث تقلین عمل می‌کند و از قرآن و اهل بیت جدا نمی‌شود. گفت: صحیح بخاری و مسلم همان سنت رسول الله ﷺ را نوشته و بیان کرده‌اند و ما به قرآن و سنت عمل می‌کنیم.

گفتم: در این دو کتاب مورد قبول شما است که رسول الله ﷺ فرمود: کتاب خدا و اهل بیت را بین شما می‌گذارم و در این دو کتاب حتی یک مورد و یک روایت نیامده و وجود ندارد که رسول الله ﷺ فرموده باشد: کتاب خدا و سنت را بجا می‌گذارم، بنابراین شما طبق دستور رسول الله ﷺ و بطوری که در این دو کتاب معتبر نزد خودتان آمده عمل نمی‌کنید، - بعد گفتم: - و اگر در این حرف من شک داری بیا تا عین روایت مربوط به این مطلب را از صحیح بخاری و مسلم که هر دو در عربستان، ریاض، و زیر نظر علمای خودتان چاپ شده، ارائه دهم. و در همین دو کتاب است که رسول الله ﷺ سر قبر مادرش گریه کرد و همراهان آن حضرت نیز گریه کردند، در همین دو کتاب است که در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدینه و حتی ابوبکر و عمر گریه کردند، و اگر شما روایات شیعه را که از اهل بیت رسول الله ﷺ رسیده است قبول ندارید لاقلاً طبق صحیح بخاری عمل کنید، طبق قرآن که از مسخره کردن دیگران نهی فرموده است،

عمل کنید.

گفت: شما اینجا برای چه کسی گریه و عزاداری می‌کنید؟  
گفتم: بر مظلومیت و مصائبی که بر فاطمه دختر رسول الله ﷺ وارد شده است،  
بر مظلومیت چهار امام مدفون در بقیع که مظلومانه زندگی کرده و الآن هم به آنها  
و به زوار آنها ظلم می‌شود گریه می‌کنیم.

گفت: فاطمه علیها السلام چه مظلومیتی داشت و چه ظلمی به او شد؟

گفتم: در صحیح بخاری از عایشه روایت کرده که:

فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدرش رسول الله ﷺ نزد ابوبکر رفت و ارثش را  
مطالبه نمود و ابوبکر حرف او را رد کرد و چیزی از ارث و ترکه پدرش  
رسول الله ﷺ را به او نداد و فاطمه علیها السلام غضب کرد.

و در همان کتاب نقل کرده که:

عایشه گفت: فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله ﷺ زنده بود و در این مدت با  
ابوبکر قهر بود و تا از دنیا رفت با او حرف نزد.

اکنون بگو بدانم آیا رد کردن حرف فاطمه علیها السلام و به غضب در آوردن او آنهم در  
ایامی که تازه پدر بزرگوارش را از دست داده بود، مظلومیت نیست؟ اهانت به او  
نیست؟ آیا ترکه پدرش را گرفتن و او را محروم کردن ظلم و مظلومیت نیست؟ و  
این گذشته از مصائب دیگر است که بعد از رسول الله ﷺ بر او وارد شده و در  
کتب معتبر نزد شیعه ثابت شده است.

گفت: شما شیعیان نسبت به ابوبکر اظهار عداوت می‌کنید و حال اینکه او بعد  
از رسول الله ﷺ افضل از همه مسلمانان است، شما شیعیان، علی بن ابیطالب را  
افضل از ابوبکر و عمر می‌دانید در صورتی که آنها افضل از علی علیه السلام هستند و باید  
آنها را دوست داشته باشید نه اینکه بد بگویید و دشمنی کنید.

گفتم: اولاً شما به عنوان یک مسلمان چنانچه بدانی کسی فاطمه علیها السلام دختر و

پاره تن رسول الله ﷺ را رنجانده و ناراحت کرده است، آیا چنین کسی را دوست می‌داری؟ آیا کسی را که فاطمه علیها السلام تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری می‌کرد، مورد علاقه و محبت قرار می‌دهی؟

ثانیاً اینکه گفتم، شیعیان علی علیه السلام را افضل از ابوبکر و عمر می‌دانند، باید بگویم بلکه شیعیان همه آل رسول الله صلی الله علیه و آله را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه مسلمانان می‌دانند و شما اهل تسنن هم در عمل آنها را مقدم بر ابوبکر و عمر می‌دانید بدلیل اینکه در تشهد تمام نمازهایتان و در نماز بر مرده هایتان می‌گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و آل محمد را کنار شخص محمد صلی الله علیه و آله قرار می‌دهید و حال اینکه اگر ابوبکر و عمر افضل بودند باید می‌گفتید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ» یا «وَعَلَى عُمَرَ» همچنین خود شما در خطبه‌های نماز جمعه و در خطبه‌های اول کتابهایتان می‌گویید و می‌نویسید «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ» و آل را مقدم بر صحابه، که ابوبکر و عمر هم از صحابه هستند، قرار می‌دهید و این امور صحت عقیده شیعیان را ثابت می‌کند.

اما افضل بودن خصوص علی علیه السلام از ابوبکر و عمر، پس باید بدانی که این امر چیزی نیست که فقط شیعیان بگویند و معتقد باشند بلکه هر کس قرآن را قبول دارد باید علی علیه السلام را افضل از همه مسلمانان بداند. زیرا در صحیح مسلم که مورد قبول همه اهل تسنن است روایت کرده که:

وقتی آیه شریفه «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ...» نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند<sup>۱</sup>.

۱. باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴۱ ح ۲۴۰۴

در این آیه مبارکه خداوند متعال علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و جان او قرار داده است، پس علی علیه السلام نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله است و همان گونه که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله است افضل از همه است و باید قبول کنی که علی علیه السلام، ز بعد محمد صلی الله علیه و آله ز هر که هست به است.

بحث که به اینجا رسید و عده‌ای هم دور ما جمع شده بودند، دو نفر از مأمورین متوجه شده و به سوی ما آمدند، آن شخص سنی همین که دید مأمورها آمدند موقعیت را به نفع خود دید و گفت: من این حرفها را نمی‌دانم، تو صریحاً بگو بدانم ابوبکر افضل است یا علی بن ابیطالب؟ گفتم: از حرفهای قبل معلوم شد «وَاللَّهُ أَعْلَمُ»، گفت: عقیده تو چیست؟ گفتم: افضل بودن و اعتقاد به آن از اصول و فروع دین نیست و شب اول قبر از کسی سؤال نمی‌کنند که علی بن ابیطالب علیه السلام افضل است یا فلان و فلان بلکه از توحید و سایر عقاید حقه و از اعمال سؤال می‌کنند و روایتی نیامده است که از افضل بودن کسی سؤال می‌کنند، در این موقع مأمورین ما را از ادامه بحث منع کردند، و الحمدلله.

### مناظره‌ای در باره

#### نام‌گذاری به «عبدالحسین» و «عبدالرضا»

**۴۶** برخی از آنها به ما اعتراض کرده، به اینکه شما عبد خدا هستید، نه عبد حسین یا عبد رضا و چرا می‌گویید عبدالحسین یا عبدالرضا؟  
**پاسخ:** به طور کلی: «عبدالله»، «عبدالرحمن»، «عبدالحسین»، «عبدالرضا» و مانند اینها، نام شخص هستند که مرکب از دو کلمه می‌باشند و دلالت بر شخص می‌کنند و هنگامی که گفته می‌شود «عبدالله» یا «عبدالحسین»، متبادر به ذهن،

فردی است که به این نام، نامگذاری شده است و در عصر جاهلیت و همهٔ زمانها، این قبیل نامگذاری‌ها مرسوم بوده است، همان طور که نام ابوبکر «عبدالکعبه» بوده،<sup>۱</sup> نام برخی «عبدالعزا» و «عبد شمس» بوده است و بدیهی است که در این موارد، «عبد» به معنای «عبادت»، «عبودیت»، و «مخلوق» نیست، و «عبد» به معنای «مخلوق» منوط به قصد متکلم است، و در برخی موارد، مقصود از «عبد» غلام، خادم و تابع است و در هر حال پاسخ روشن و غیر قابل انکار، روایات ذیل است که از قول پیامبر ﷺ نقل کرده و مشتملند بر نام «عبد مناف»، «عبدالمطلب»، «عبد بن زمه»، «عبد بن شمس» و...

بخاری از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «یا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»<sup>۲</sup>؛ «ای فرزندان عبدمناف! ای عباس، فرزند عبدالمطلب! من در نزد خدا شما را بی‌نیاز نخواهم کرد.»

و در جای دیگر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «یا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، يَا بَنِي عَبْدِالمُطَّلِبِ، اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ»<sup>۳</sup>؛ «ای فرزندان عبدمناف! ای فرزندان عبدالمطلب! جان خود را از خدا خریداری کنید.»

همچنین از براء نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَا ابْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ»<sup>۴</sup>؛ «من فرزند عبدالمطلب هستم.»

و این کثیر در تفسیرش نقل کرده است که: در جنگ حنین مسلمانان فرار کردند و حدود هشتاد نفر با پیامبر ﷺ ثابت قدم ماندند، رسول خدا ﷺ در آن حال صدا زد: «إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ

۱. التاریخ القویم، ج ۱، ترجمهٔ ابوبکر: ص ۴۴۷.

۲. صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب ۱۱، ص ۴۵۵، ح ۲۷۵۳.

۳. همان، کتاب المناقب، باب ۱۳، ص ۵۹۴، ح ۳۵۲۷.

۴. همان، ص ۵۹۳، باب ۱۳، ذیل ح ۳۵۲۴.

عَبْدَ الْمُطَّلِبِ»<sup>۱</sup>؛ «ای بندگان خدا نزد من بیایید، من پیامبرم نه دروغگو، من فرزند عبدالمطلبیم...»

همچنین: صحیح بخاری [در ضمن جریانی] نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ بَنِ زَمْعَةَ»؛ ای عبد بن زمعه این بچه مال تو است.<sup>۲</sup>

نیز مسلم پنج حدیث با نه سند نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ...»<sup>۳</sup>.

و این نامها در صدر اسلام و در میان مسلمانان فراوان بوده است و اشکال و هابیون بی وجه و مغالطه است.

همچنین در کتاب «تفسیر، العشر الأخير، من القرآن الکریم» (نوشته محمد بن سلیمان الأشقر، ص ۸۰) مسأله نام‌گذاری به «عبدالنبی» و «عبدالحسین» و امثال اینها را مطرح کرده و نوشته است: اینها با مسیحیان فرق ندارند، زیرا مسیحیان «عبدالمسیح» نام می‌گذارند و عیسی عليه السلام را پرستش می‌کنند، افرادی هم که «عبدالحسین» نام‌گذاری می‌کنند، نوعی پرستش «حسین» را می‌کنند.

ولی از آنچه بیان شد، خصوصاً با توجه به آیات شریفه و روایاتی که خودشان نقل کرده و صحیح می‌دانند، پاسخ او و امثال او روشن گردید. والحمد لله.

لازم به ذکر است: انتخاب نامهایی مانند عبدالعلی، عبدالحسین و عبدالرضا به منظور تبرک و به خاطر اظهار علاقه و محبت به اهل بیت عليهم السلام است. و به طور کلی چه بسا مناسبتها ایجاب می‌کند نام مخصوصی انتخاب شود، مثلاً نام یکی از دربهای مسجد الحرام «باب علی» است، نام یکی از دربهای مسجد النبی «باب

۱. المصباح المنیر، تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام للنشر والتوزیع، الریاض، ص ۵۶۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب الفرائض، باب میراث العبد النصرانی، باب من ادعی اخاً و ابن اخی، ح ۶۷۶۵.

۳. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب فی قوله تعالی ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، ح ۳۴۸ (۲۰۴).

جبرئیل» است، یا نام فلان خیابان به نام فلان کس گذاشته شده، و این نیست مگر به لحاظ مناسبتی که در نظر نام‌گذار بوده است.

البته اصرار بر انتخاب چنین نامهایی نیست و در روایات سفارش شده که اسامی مبارک پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام را برای فرزندانمان انتخاب کنیم. همان گونه که در کتاب «حلیة الاعمال» بیان کرده‌ام.

### مناظره‌ای در باره ازدواج موقت

**۴۷** اینجانب در مدینه منوره کراراً با پرسش از مسأله متعه مواجه بوده‌ام. یک نفر از آنها گفت: چگونه اسلام اجازه بدهد مردی زنی را به مدت کوتاهی متعه کند و او را رها کند و برود؟

گفتم: آیا اسلام اجازه داده است مردی زنی را به عقد دائم خود در آورد و نیت مرد و زن این باشد که پس از مدتی کوتاه او را طلاق دهد و از هم جدا شوند؟ فکری کرد و گفت: بلی شرعاً اشکالی ندارد و صحیح است.

گفتم: آیا این ازدواج دائم با این نیت، واقعاً همان موقت نیست جز اینکه اگر متعه بود در پایان مدت، خود بخود از هم جدا می‌شدند اما اگر عقد دائم باشد در پایان مدتی که نیت کرده و تصمیم بر جدا شدن می‌گیرند باید با طلاق - صیغه طلاق و با شرایط خاص - از هم جدا شوند.

گفت: بلی نتیجه یکی است اما اگر متعه کرد و بچه پیدا کردند، آن بچه تکلیفش چیست؟

گفتم: فرقی بین بچه‌ای که از متعه پیدا می‌شود با بچه‌ای که از عقد دائم پیدا می‌شود نیست و پدر باید تمام نیازهای بچه را تأمین کند و از حیث مسکن، لباس، نفقات، توارث و جمیع احکام، با طفلی که از زن دائم پیدا می‌کنند، مساوی هستند.

بعلاوه می‌توانند در عقد متعه بطوری رفتار کنند که موجب حمل زن و بچه دار شدن نشوند، می‌توانند شرط عدم دخول یا انزال منی کنند.

گفت: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد موقت مردی در آوری؟

گفتم: اولاً اختیار او با من نیست و اگر برای او ضرورت پیش آمد و حاضر شد من حق منع کردن او را ندارم، شرع اسلام هم او را منع نکرده و خود مختار است. ثانیاً بر فرض اینکه من مایل نباشم و حتی ناراحت شوم، این دلیل عدم جواز و عدم صحت عقد موقت نمی‌شود، زیرا انسان طبعاً از امور موقتی مانند اجاره‌نشینی ناراحت است، از ماشین اجاره‌ای، مغازه اجاره‌ای بیزار است اما اگر ناچار شد چه بسا یک اطاق یا منزل یا مغازه اجاره می‌کند تا خود صاحب منزل ملکی و دائمی شود و این ناراحتی در نظایر این امور، امری است طبیعی.

بعد رو کردم به اطرافم، مردی سالمند و سیاه‌چهره و کریه‌المنظر را دیدم، به او گفتم: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد دائم این مرد در آوری؟ در حالی که قرآن و سنت رسول الله ﷺ بر عقد و ازدواج دائم تأکید کرده و مهر او را من تقبل می‌کنم. سمت دیگرم جوانی سیاه‌چهره و کثیف و بد قیافه بود، گفتم: حضری خواهرت را به عقد دائم این جوان در آوری؟ این جوان مسلمان و ظاهراً فقیر و بدون همسر است و اسلام تأکید بر ازدواج دارد.

در اینجا چهره‌اش را در هم کشید و نگاهی به آنها کرد و گفت: خیر، نه من حاضر نه خواهرم، نه فامیلم.

گفتم: چرا؟ مگر این خلاف شرع است؟

گفت: خیر، ولی طبع ما چنین ازدواجی را نمی‌پذیرد.

گفتم: خوب طبع ما هم ازدواج موقت را نمی‌پذیرد، اما این دلیل عدم جواز آن

نمی‌شود.

حرف شیعه این است که ازدواج موقت در موارد ضرورت و به منظور جلوگیری

از مفسد و گناه اشکال شرعی ندارد و چنانچه کسی ناچار شد و به هر جهت چه زن، چه مرد، به آن اقدام نمود، خلاف شرع مرتکب نشده و تعزیر و عقاب ندارد. او ضمن تشکر گفت: من در این مسأله به کتابهایمان مراجعه و بیشتر فکر می‌کنم و خدا حافظی کردیم. و الحمد لله.

### تحریف روایت «متعّه» به نقل از آیه الله خوئی رحمته الله علیه

مرحوم آیه الله العظمی خوئی رحمته الله علیه فرموده است:  
جمع کثیری از محدثین و مفسرین و فقها، روایت «متعّه» را از صحیح بخاری به این صورت نقل کرده‌اند:

«كُنَّا نَعْرُوَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَسْتَخْصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ إِلَى أَجَلٍ.  
ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾»

ولی در صحیح بخاری که فعلاً متداول و در دست مردم است، در جزء ششم، صفحه ۵۳، همین روایت را آورده‌اند، اما این روایت با آنچه آن عده عظیم و بسیار، از صحیح بخاری نقل کرده‌اند از دو جهت اختلاف دارد:

۱- کلمه «ابن مسعود» از صحیح بخاری که فعلاً چاپ و منتشر شده، از سند روایت حذف شده و حال اینکه در نقل اول که اکثراً نقل کرده‌اند، «ابن مسعود» وجود دارد و چون ابن مسعود قائل به مشروعیت متعه بوده، و این قرینه است که مراد از نکاح، نکاح «متعّه» بوده است نه نکاح دائم نام او را حذف کرده‌اند، و حذف او برای از بین بردن این قرینه است.

۲- کلمه «الی اجل» را از آخر روایت حذف کرده‌اند، چون این کلمه صریح در

این است که مراد از نکاح، «متعته» است نه دائم، همان گونه که شرح کنندگان بخاری از آن همین معنا را فهمیده‌اند... [تا آنکه فرموده است:] «لیس معنا نساء» نیز قرینه است بر اینکه روایت مربوط به «متعته» است، و در این روایت تصرف کرده و تحریفش کرده‌اند و به آن صورت که در اصل صحیح بخاری بوده است نقل نکرده‌اند... [سپس فرموده است:] «أَلَا قَاتِلَ اللَّهِ التَّحْرِيفَ وَ أَهْوَاءَ الْمُحَرِّفِينَ»؛ «خدا نابود کند تحریف و هواهای نفسانی تحریف‌کنندگان را».

[پس از آن فرموده است:] محدثین و مفسرین و فقهای که روایت را به طور

صریح - و برخلاف نسخه اخیر - نقل کرده‌اند عبارتند از:

- (أ) البیهقی: فی سننه، الجزء ٧، الصفحة ٢٠٠، طبعة حیدرآباد.  
 (ب) السیوطی: فی تفسیره، الجزء ٢، الصفحة ٢٠٧، المیمنیة بمصر.  
 (ج) الزیلعی: فی نصب الرایة، الجزء ٣، الصفحة ١٨٠، طبعة دارالتألیف بمصر.  
 (د) ابن تیمیة: فی المنتقی، الجزء ٢، الصفحة ٥١٧، طبعة الحجازی بمصر.  
 (هـ) ابن القیم: فی زاد المعاد، الجزء ٤، الصفحة ٨، طبعة محمد علی صبیح بمصر.  
 (و) القنوجی: فی الروضة الندیة، الجزء ٢، الصفحة ١٦، طبعة المنیریة بمصر.  
 (ز) محمد بن سلیمان: فی جمع الفوائد، الجزء ١، الصفحة ٥٨٩، طبعة دار التالیف بمصر.  
 و لهذه الروایة مصادر أخرى و هی:

- (ح) مسند أحمد: الجزء ١، الصفحة ٤٢٠، طبعة مصر ١٣١٣.  
 (ط) تفسیر القرطبی: الجزء ٥، الصفحة ١٣٠، طبعة مصر ١٣٥٦.  
 (ی) تفسیر ابن کثیر: الجزء ٢، الصفحة ٨٧، طبعة مصر علی البابی.  
 (ک) أحكام القرآن: الجزء ٢، الصفحة ١٨٤، طبعة مصر ١٣٤٧.  
 (ل) الاعتبار للحازمی: الجزء -، الصفحة ١٧٦، طبعة حیدرآباد.<sup>١</sup>

١. البیان فی تفسیر القرآن للامام الخوئی، ص ٥٤٦.

### توضیح بیشتر در باره ازدواج موقت

**مؤلف:** قرآن کریم و روایات فراوانی از طریق شیعه و اهل تسنن دلالت بر مشروعیت و جواز ازدواج موقت دارند:

از قرآن این آیه در باره مشروعیت متعه نازل شده است:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾<sup>۱</sup>

و از هر کدام از زنان به عقد متعه و نکاح موقت برخوردار شوید اجرت او را که واجب مالی است بپردازید.

در تفسیر ابن کثیر که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر این آیه مبارکه است که: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، این آیه را این گونه قرائت کرده‌اند: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

و در همین تفسیر است که مجاهد گفته است: این آیه در نکاح متعه، نازل شده است.<sup>۲</sup>

از عبارات تفسیر ابن کثیر که از معتبرترین تفاسیر اهل تسنن است معلوم می‌شود که شأن نزول این آیه مبارکه، ازدواج موقت است و دلالت آن بر مشروعیت متعه قطعی است.

نیز در صحیح بخاری است که از ابن عباس از متعه سؤال کردند او گفت: متعه جایز است: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُسْأَلُ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ فَرَحَّصَ»<sup>۳</sup>.

۱. سوره نساء / ۲۴.

۲. المصباح المنیر فی تہذیب، تفسیر ابن کثیر، طبع دار السلام الریاض، ص ۲۸۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب النهی عن نکاح المتعة، ص ۹۱۵، ح ۵۱۱۶ و ۵۱۱۷ و ۵۱۱۸.

و در همین کتاب دو روایت از جابر بن عبدالله و از سلمة بن الأكوع است که رسول الله ﷺ اجازه متعه داد «قَالَا: كُنَّا فِي جَيْشِ فَاتَانَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَدِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتَعُوا فَاسْتَمْتَعُوا»<sup>۱</sup>

همچنین در صحیح مسلم چندین روایت است که: در عهد رسول الله ﷺ و در زمان حکومت ابوبکر و ابتدای حکومت عمر، ازدواج موقت انجام می شد و عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد.

«جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: كُنَّا نَسْتَمْتَعُ بِالْقُبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالذَّقِيقِ، الْإِيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرِ وَ بِنِ حُرَيْثٍ»<sup>۲</sup>

جابر بن عبدالله گوید: ما در عصر پیامبر ﷺ و ابوبکر، با یک مشت خرما و آرد متعه می کردیم تا اینکه عمر در پیشامد عمر بن حرث از آن نهی کرد.

در روایت دیگر چنین آمده است:

... عَنْ ابْنِ نَضْرَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَاتَاهُ آتٍ فَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ الزُّبَيْرِ اِخْتَلَفَا فِي الْمُتَعَتَيْنِ، فَقَالَ جَابِرٌ: فَعَلْنَاهُمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَهَانَا عَنْهُمَا عُمَرُ فَلَمْ نَعُدْ لَهُمَا.<sup>۳</sup>

ابن نضره گفت: من نزد جابر بن عبدالله بودم، شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در متعه نساء و حج تمتع اختلاف دارند، جابر گفت: ما هر دوی اینها را در زمان پیامبر ﷺ انجام دادیم، پس از آن عمر ما را از آنها نهی کرد و دیگر انجام ندادیم.

۱. همان.

۲. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، ص ۵۹۹، ح ۱۴۰۵.

۳. همان.

و در همین کتاب است که اباذر گفت:

لَا تَصْلَحُ الْمُتَعَتَانِ إِلَّا لَنَا خَاصَّةً، يَعْنِي مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ.<sup>۱</sup>

متعۀ نساء و متعۀ حج مخصوص ما است.

همچنین در این کتاب از جابر بن عبدالله نقل کرده که:

قَالَ عُمَرُ... وَ ابْتُؤَانِكَاحِ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أُوتِيَ بِرَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً إِلَى أَجَلٍ،  
إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ.<sup>۲</sup>

عمر گفت: از نکاح موقت اجتناب کنید، آورده نشود نزد من مردی که ازدواج موقت انجام داده باشد و الا او را سنگسار می‌کنم.

همچنین مسلم به سه طریق از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت:

كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ. فَقُلْنَا: أَلَا نَسْتَخْصِي؟ فَهَانَا عَنْ ذَلِكَ. ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكَحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ إِلَى أَجَلٍ. ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (سورة مائده/ ۸۷).

ما در یکی از جنگها با رسول خدا ﷺ بودیم و زنان ما همراه ما نبودند، به آن حضرت گفتیم: آیا ما خود را اخته نکنیم؟ رسول خدا ﷺ ما را از این کار نهی کرد، سپس به ما اجازه داد که با زنی در مقابل یک قطعه لباس به مدتی ازدواج کنیم.

عبدالله بن مسعود آنگاه این آیه را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ...﴾؛ «ای کسانی که ایمان آوردید چیزهای پاکی را که خدا بر شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید و از حدود و قوانین الهی تعدی و

۱. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب في المتعة بالحج و العمرة، ص ۵۲۷، ح ۱۲۱۷.

تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزین را دوست ندارد.»<sup>۱</sup>

**مؤلف:** ظاهراً غرض ابن مسعود از خواندن این آیه در این مورد تعریض و انتقاد از کسانی است که با ازدواج موقت مخالفت و آن را تحریم نموده‌اند و می‌خواهد بگوید ازدواج موقت از جمله طیبیات و جزء قوانین و حدود اسلام است و تا ابد باید پایدار باشد و حکم به تحریم آن تجاوز به قوانین و حدود خداوند است.

نیز در صحیح مسلم است که:

... قَالَ عَطَاءٌ: قَدِمَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مُعْتَمِرًا. فَبَجِئْنَا فِي مَنْزِلِهِ. فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ عَنْ أَشْيَاءَ. ثُمَّ ذَكَرُوا الْمُتْعَةَ. فَقَالَ: نَعَمْ. اسْتَمْتَعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ.

عطاء گفت: جابر بن عبدالله در حالی که عمره گذارده بود وارد منزلش شد. ما در منزل او نزدش آمدیم. عده‌ای سؤال‌هایی از او نمودند، سؤال از متعه نمودند. جابر گفت: بلی، ما در زمان رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر متعه نمودیم.<sup>۲</sup>

روایاتی نیز نقل کرده که رسول الله ﷺ در فتح مکه از متعه نهی کرد.<sup>۳</sup> از مجموع این روایات که در صحیح بخاری و مسلم با سندهای مختلف نقل شده، معلوم می‌شود که اصل ازدواج موقت مشروع بوده و مدتی هم انجام می‌گرفته است و بعد اختلاف بوجود آمده است.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» (ج ۴، «النکاح المؤقت او نکاح المتعه»، ص ۹۰) آمده است که:

۱. «صحیح مسلم»، [کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، (ص ۵۹۹)، (۱۵) حدیث (۱۴۰۵):

۲. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ص ۶۰۲، ح ۱۴۰۷ و ۱۴۰۶.

۳. همان

مشروعیت متعه در صدر اسلام به لحاظ ضرورت بوده است، چون مسلمانان نمی توانسته اند تشکیل زندگی و عائله بدهند و درگیر جنگ و مشکل اقتصادی بوده اند و از سویی مهار کردن قوه شهویه با گرفتن روزه مستلزم مشقت است و شرعاً پذیرفته نیست و به این جهت ازدواج موقت تشریح شد ولی بعداً از انجام آن نهی شد. و در عین حال اگر کسی با ازدواج موقت با زنی عمل زناشویی انجام داد حد زنا بر او جاری نمی شود چون شبهه جواز متعه وجود دارد و این عباس قائل به جواز بوده، ولی تعزیر می شود.

از این عبارت - که تلخیص شد - معلوم می شود همه مذاهب اهل تسنن مشروعیت نکاح موقت را فی الجمله قبول دارند، نیز از مجموع روایات و گفتار معلوم می شود که سبب تشریح نکاح موقت ضرورت بوده است.

از سویی با وجود اختلاف در روایاتی که از آن نهی شده که برخی نهی را مستند به رسول الله ﷺ در فتح خیبر کرده و برخی نهی را در فتح مکه ذکر نموده و برخی نهی را مستند به عمر بن خطاب دانسته اند، با وجود چنین اختلافی نمی توان از آیه شریفه رفع ید نمود و بطور کلی حکم به حرمت و عدم صحت آن نمود، خصوصاً از روایات و کلمات خود عامه استفاده می شود که تشریح نکاح موقت به جهت ضرورت بوده است.

و اگر روایتی که گفته است عمر از متعه نساء نهی کرد، درست باشد نمی توان گفت او حق تحریم داشته است، زیرا «حَالُّ مُحَمَّدٍ حَالُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و لابد نهی عمر، نهی حکومتی آنها بخاطر اتفاقی که افتاده است بوده همانطور که در یکی از روایات صحیح مسلم آمده بود: نهی عمر از متعه به لحاظ پیش آمدی است که نسبت به عمر و بن حریث بوجود آمد. «نَهَى عَنْهُ عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرٍ وَ بِنِ حُرَيْثٍ»<sup>۱</sup>.

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۵۹۹، باب نکاح المتعة ذیل ح ۱۴۰۴.

نیز از روایتی که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمْرِ  
الْأَنْسِيَّةِ» [ وَفِي رِوَايَةٍ ] «الْأَهْلِيَّةِ»<sup>۱</sup>

رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از متعه و گوشت الاغ اهلی نهی فرمود.

به لحاظ وحدت سیاق و مکروه بودن «گوشت الاغ» - اگر این روایت صحیح باشد - معلوم می شود نهی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهی کراهتی بوده نه تحریمی. به هر حال علاوه بر آیه شریفه و روایات کثیره معتبره از طریق اهل بیت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایات اهل تسنن نیز دلالت بر مشروعیت آن دارند. و وقتی اصل مشروعیت محرز شد تا دلیل قاطع و مسلمی وجود نداشته باشد همان اصل اول حاکم است و روایاتی که اهل تسنن برای منع از آن نقل کرده اند با توجه به اختلافی که در آنها وجود دارد نمی تواند آیه شریفه و اصل مشروعیت را زیر سؤال ببرد.

مضافاً بر اینکه روایات معارض و صریح بر خلاف روایات ناهیه وجود دارد که یکی از آنها فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام است که:

«لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيٌّ»<sup>۲</sup>

اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود جز افراد شقی، کسی به زنا آلوده نمی شد.

نیز نقل شده که عمر بن الخطاب روی منبر گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا أَنْتَهَى عَنْهُنَّ وَأَحْرَمْتُهُنَّ  
وَأَعَاقَبْتُ عَلَيْهِنَّ وَهِيَ مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ وَحَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۶۰۲، باب نکاح المتعه ذیل ح ۱۴۰۴.

۲. در المنشور، ج ۲، ص ۱۴۰، ذیل تفسیر آیه متعه، سوره نساء، آیه ۲۴.

ای مردم سه چیز در زمان رسول الله ﷺ بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده آنها را مجازات می‌کنم، و آنها «متعۀ زنان» و «متعۀ حج» و گفتن «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» است.<sup>۱</sup>

### پاسخ امام باقر علیه السلام به تحریم متعه

در کشف الغمه - ضمن بیان مناقب امام باقر علیه السلام - نقل کرده است که: عبدالله بن معمر به امام باقر علیه السلام عرض کرد، به من خبر رسیده است که شما فتوا به حلال بودن متعه داده‌اید؟ حضرت فرمود: «خداوند متعال آن را حلال کرده و رسول خدا ﷺ آن را سنت قرار داده است و صحابه به آن عمل کرده‌اند»، عبدالله گفت: عمر از متعه نهی کرده است، حضرت فرمود: «تو بر قول صاحبیت باش و من بر قول رسول خدا ﷺ».

عبدالله گفت: شما را خوش آیند است که کسی زنان شما را متعه کند؟ حضرت فرمود: «ای نادان، اینجا، جای مطرح کردن زنان نیست، خدا که آن را در قرآن بر بندگانش حلال کرده است غیورتر است از تو و از آن که آن را از روی تکلف سلیقه، نهی کرده است، آیا تو را خوش می‌آید که برخی از زنان خانواده‌ات را به عقد جولاهای یثرب (که به نظر مردم، شغل ناپسند داشتند) درآوری؟» عبدالله گفت: خیر. حضرت فرمود: «چرا حرام می‌کنی چیزی را که خدا حلال کرده است، چرا راضی نمی‌شوی برخی زنان خانواده‌ات را به جولاهای بدهی؟» عبدالله گفت: حرام نمی‌دانم ولی آنها کفو ما نیستند، حضرت فرمود: «خداوند متعال کار جولاهای را می‌پسندد و حورالعین را همسر آنها قرار می‌دهد،

۱. شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (چهار جلدی، چاپ بیروت)، ج ۳، ص ۱۶۷ (الطعن الثامن). ضمناً راجع به حج تمتع در کتاب «روزهای مدینه» توضیح کامل داده‌ام.

آیا تو به آنچه خدا رغبت دارد، بی رغبت هستی؟ آیا از کسی که کفو حورالعین است، ننگت می آید و از جهت تکبر به آن بی رغبت هستی؟»  
 عبدالله خندید و گفت: سینه‌های شما محل رویدن درختهای علم است که میوه آنها از شما است و مردم از برگهای آن استفاده می‌کنند.<sup>۱</sup>

### اسلام دین کامل است

علاوه بر آنچه در باره ازدواج موقت بیان شد، همه مسلمانان معتقد هستند و پذیرفته‌اند که دین مقدس اسلام کامل و جاودانی است و کمال آن به این است که پاسخگوی تمام نیازهای بشر باشد، از سویی همه می‌دانند که احکام شرع و اوامر و نواهی دین اسلام تابع مصالح و مفاسد است، یعنی به هر کاری امر کرد و اجازه انجام آن را داد، به خاطر مصلحتی است که در آن کار وجود دارد، و از هر کاری نهی کرد و فرمود انجام ندهید، به خاطر مفسده‌ای است که در آن کار وجود دارد.

۱. مؤلف: علامه مجلسی رحمته الله علیه در کتاب حق‌الیقین در ضمن طعن سوم از مطاعن عمر فرموده است: عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره، روایت کرده‌اند که عمر بر منبر به آواز بلند می‌گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج». در جواهر الکلام - ج ۳۰ - ص ۱۳۹ آمده است که: مشهور بین فریقین است که عمر بالای منبر گفت: «ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و احرمهما و اعاقب علیهما: متعة الحج و متعة النساء» و فی لفظ آخر «ثلاث کن علی عهد رسول الله انا انهی عنهن و احرمهن و اعاقب علیهن و هی متعة النساء و متعة الحج و حی علی خیر العمل». در وسائل الشیعه - ابواب اقسام الحج، باب ۳ روایاتی است حاکی از این که عمر از به جا آوردن حج تمتع منع می‌کرد و می‌گفت بجای آن حج افراد انجام دهید. در این رابطه به الغدیر، ج ۳، ص ۳۲۹، و ج ۶، صفحات ۱۹۸ - ۲۴۰ مراجعه شود.

با توجه به این مطلب، می‌گوییم:

در برخی موارد عقد موقت بخاطر جلوگیری از گناه و بمنظور سهولت امر بر مسلمانان است، مثلاً چنانچه دو مرد که زن هر یک از آنها به مرد دیگر نامحرم است و می‌خواهند در یک منزل زندگی کنند یا با هم مسافرت کنند که قهراً چشم هر یک از آن مردها به زن مرد دیگری می‌افتد و مرتکب گناه می‌شوند، بمنظور جلوگیری از وقوع در معصیت قهری چنانچه هر یک دختر بچه‌ای داشته باشد می‌توانند او را به عقد موقت در آورند تا مادر او که مادر زن می‌شود محرم شود - به شرحی که در رساله توضیح المسائل بیان شده - و دیگر در مضیقه و یا گرفتار گناه نشوند.

در برخی موارد عقد موقت بخاطر جلوگیری از زنا، استمنا، و یا خدای ناکرده لواط و یا حتی بیماری است، مثلاً جوانی که تنها در کشوری رفته یا محصل است و قدرت ازدواج دائم ندارد و غریزه جنسی او را آرام نمی‌گذارد، و امر دایر است زنا کند یا استمنا یا - العیاذ بالله - لواط و بدین طریق آتش شهوت را فرو نشاند یا در چنین حالی اگر بتواند با عقد موقت جلوی چنین گناهان بزرگی را بگیرد، عقل در چنین مواردی چه حکم می‌کند؟ آیا اگر شرع مقدس همه راه‌ها را بر روی این جوان و این مسلمان مسدود کند چنین شرع و دینی کامل است؟ آیا اگر دین اسلام تشریح متعه نکند دین ناقص نیست؟

و اگر در موارد ضرورت، دین اسلام عقد متعه نداشت ناقص نبود؟ آیا ضرورتی که زمان رسول الله ﷺ وجود داشت و مجوز اذن در نکاح موقت شد در زمانهای بعد و خصوصاً در زمان حاضر با وضع موجود زنان، ضرورت پیش نمی‌آید؟

نیز در برخی موارد ازدواج موقت آرام بخش و نوید دهنده حیات است. مثلاً چنانچه زنی بهر جهت از ازدواج دائم محروم شده و کسی حاضر نیست او را به

عقد دائم خود در آورد، زن هم مایوس شده ولی آرزوی شوهرداری و لو موقت و آرزوی بچه داشتن و لو از شوهر موقت دارد و علاوه بر مسائل شهوی و جنسی حاضر است هر چند مدتی کوتاه به عقد مردی در آید شاید دارای فرزندی حلال زاده شود، آیا اگر شارع مقدس اجازه عقد موقت را هم به او ندهد و همه درها را بر روی او ببندد، روح و روان این زن چه می‌کشد؟ آیا چنین دینی کامل است؟ آیا منع آن زن از ازدواج موقت سرکوب کردن تمام آرزوها و غریزه‌های طبیعی او نیست؟ آیا در این فرض «الیوم اکملت لکم دینکم» معنا دارد؟

اگر گفته شود، چطور شارع اجازه دهد مردی، زنی را به مدت کوتاهی عقد کند و پس از گذشت مدت تعیین شده، زن را رها کند و برود؟

می‌گوییم این حرف استبعاد است و عیناً در عقد دائم هم ممکن است جریان پیدا کند. مانند اینکه زن و مردی بر عقد دائم توافق کنند و نیت آنها این باشد که پس از مدتی کوتاه با طلاق از یکدیگر جدا شوند، یا مرد از اول نیتش این باشد که او را پس از مدتی کوتاه طلاق دهد، آیا کسی گفته است چنین ازدواجی که در حقیقت موقت ولی در ظاهر دائم است، باطل است؟ آیا کسی گفته است چنین ازدواجی جایز نیست؟ هرگز.

### مناظره عالم شیعی با عالم سنی

۴۸ یکی از علمای شیعه از یک عالم سنی پرسیده بود که، بغض و کینه مؤمنی را به دل گرفتن و با او دشمنی کردن چه حکمی دارد، مؤمنی را به خشم و غضب در آوردن چه پی‌آمدی برای انسان دارد؟

عالم سنی پاسخ داده بود: چنین کسی خود را مستوجب خشم و غضب الهی قرار داده و چه بسا موجب کفر او بشود، زیرا در حدیث قدسی است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ عَادَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ» «کسی که با یکی از دوستان من

دشمنی کند من با او اعلان جنگ می‌کنم».

عالم شیعه پرسیده بود: اگر کسی با مؤمنی جنگ کند و به قصد کشتن او لشکرکشی کند، آیا بغض و دشمنی او را در دل گرفته است یا خیر؟  
عالم سنی پاسخ داده بود: بلی، تا کسی بغض و دشمنی کسی را نداشته باشد حاضر نیست با او بجنگد.

عالم شیعه پرسیده بود: پس چه می‌گویی درباره کسانی که با علی بن ابی طالب علیه السلام جنگ کردند، آیا بغض و دشمنی او را در دل داشتند؟ آیا با مؤمنی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی کردند یا خیر؟ و اگر دشمنی کردند، آیا مستوجب غضب و خشم خدا شدند؟ آیا خدا با آنها اعلان جنگ نکرد؟  
عالم سنی پاسخ نداده، سربه زیر افکنده و در فکر فرو رفته بود که چه بگوید.  
پس از چند لحظه‌ای گفته بود: من نمی‌دانم، از دیگری سؤال کن.

### علت بی‌اعتنایی شیعیان

#### به برخی صحابه و غضب حضرت زهرا علیها السلام

**۴۹** شخصی از اهل تسنن از اینجانب پرسید چرا شما شیعیان نسبت به بعضی از صحابه بی‌اعتنا و حتی بدبین هستید.

گفتم: شیعیان نسبت به صحابه‌ای بی‌اعتنا هستند که مورد غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و غضب حق نموده‌اند که دلیل آن در کتب معتبر شیعه موجود است، و در اینجا به برخی از علل بی‌اعتنایی - که در کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» که اهل تسنن این دو کتاب را بعد از قرآن کریم، صحیح‌ترین کتابها می‌دانند و صد درصد مورد اعتماد و قبول آنهاست - اشاره می‌کنم:

الف - در «صحیح بخاری» با سندهای متعدد آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه علیها السلام پارهٔ تن من است پس کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.<sup>۱</sup>

همچنین در همین کتاب آمده است که:

عایشه خبر داد که فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله از ابوبکر مطالبهٔ ارث و آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است، پس فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک نمود و تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری کرد (با ابوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود.

نیز عایشه گفت: فاطمه علیها السلام از ابوبکر خواست که سهمش را از ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله از خیبر و فدک و صدقات مدینه بپردازد ولی ابوبکر خودداری کرد و چیزی به آن حضرت نداد.<sup>۲</sup>

ب - در «صحیح مسلم» است که رسول الله صلی الله علیه و آله بالای منبر (در حضور مسلمانان) فرمود:

دختر من پارهٔ تن من است ناراحت می‌کند مرا آنچه او را ناراحت کند و اذیت می‌کند مرا آنچه او را اذیت کند.<sup>۳</sup>

**مؤلف:** اکنون سؤال می‌کنیم که چه اذیتی بالاتر از اینکه حرف فاطمه علیها السلام را رد کنند تا آنکه مجبور شود برای اثبات مدعای خویش شاهد و گواه ارائه دهد، و

۱. صحیح بخاری، ص ۶۲۶، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله، باب ۱۲: مناقب قرابته رسول الله صلی الله علیه و آله [و منقبه فاطمة علیها السلام]، ح ۳۷۱۴: قال رسول الله: (فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني) و همین مضمون در ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۷ آمده است.

۲. کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳. (روایت کامل در صفحه ۴۵۲ آمده است).

۳. صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة علیها الصلاة والسلام، ح ۲۴۴۹، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فَأَمَّا ابْنَتِي بَضْعَةٌ مِنِّي يَرِيْنِي مَا رَأَيْهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا.

به طوری که در «صحیح بخاری» است، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد ابوبکر شهادت داد<sup>۱</sup> در عین حال ابوبکر ترتیب اثر نداد و چیزی از ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار فاطمه علیها السلام قرار نداد، بلی همان عایشه خبر داده است که: بعد از ابوبکر، عمر صدقات مدینه را که متعلق به رسول الله صلی الله علیه و آله بود در اختیار علی علیه السلام و عباس قرار داد ولی بقیه ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را از فدک و خیبر تحویل نداد<sup>۲</sup>.

آری این امر نشان می‌دهد که صحت ادعای حضرت فاطمه علیها السلام را قبول داشته‌اند و جای شک و تردید نبوده است در عین حال ابوبکر آن حضرت را رد کرد، و بر فرض که چنین نباشد و آن روایت که ابوبکر نقل کرد صحیح باشد، چه می‌شد که لا اقل مقداری از ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دادند. آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده بود که چیزی به دخترش فاطمه علیها السلام بدهند؟ آیا فاطمه علیها السلام این مقدار حق نداشت؟ آیا زحمات رسول الله صلی الله علیه و آله این اندازه احترام نداشت؟ بر فرض که ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله متعلق به همه مسلمانان باشد، آیا مسلمانان راضی نبودند که چیزی از آن به فاطمه علیها السلام تحویل شود؟ آیا مسلمان می‌تواند اینها را بداند و باز به مسبب و عامل و حامی آن اعتنا و رغبت داشته باشد؟ العیاذ باللّٰه.

وامّا اینکه اهل تسنن نسبت به برخی از صحابه اظهار محبت و حتی برای او گریه می‌کنند (لابد گریه شوق) این است که آنها قضایا را با یک چشم می‌نگرند و تنها به روایاتی که در کتابهای خودشان در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است می‌نگرند در صورتی که اگر لا اقل آنچه را در کتابهای صحیح خودشان از

۱. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبّی صلی الله علیه و آله، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۲، در ذیل حدیث آمده است «فتشّه علی».

۲. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ذیل حدیث ۳۰۹۳.

ناحیه برخی از خلفا نسبت به فاطمه علیها السلام - طبق خبر عایشه - وارد شده مطالعه کنند و مورد توجه قرار دهند آنها نیز مانند شیعیان تغییر موضع داده و به جای گریه شوق بر او، بر مظلومیت فاطمه علیها السلام گریه می کنند.

### تهدید و هتک حرمت زهرا علیها السلام توسط خلیفه

پس از آن که ماجرای سقیفه بنی ساعده به پایان رسید، بلافاصله تصمیم گرفتند از حضرت امیر علیه السلام و افرادی که در سقیفه حضور نداشتند، بیعت بگیرند. گروهی از مهاجران که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، در خانه حضرت زهرا علیها السلام متحصن شدند.

دستگاه خلافت بر آن شد که به هر قیمت که شده، تحصن ایشان را بر هم بزند و به اجبار از آنان بیعت بگیرد.

ابن ابی شیبیه، مؤلف کتاب «المصنف» که از مشایخ بخاری است، این رویداد را چنین نقل کرده است:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو می پرداختند، زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوب ترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدرت خود شما یید، ولی به خدا سوگند! این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، دستور دهم خانه را بر سرشان به آتش بکشند! عمر این جمله را گفت و رفت.

حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شما خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آن چه را که قسم خورده انجام می دهد.<sup>۱</sup>

۱. مصنف ابن ابی شیبیه: ۵۷۲/۸؛ (نقل از راهنمای حقیقت، ص ۴۳۶).

هم‌چنین احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری - متوفای ۲۷۰ - نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه زیر نقل کرده است:

ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی علی علیه السلام از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله [آتشزا] حرکت کرد و در مقابل در خانه با فاطمه علیها السلام روبرو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: بلی، این کار کمک به امری است که پدرت برای آن مبعوث شده است!<sup>۱</sup>

محمد بن جریر طبری - متوفای ۳۱۰ -، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می‌کند:

أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصَلِّتًا بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ.

عمر بن خطاب در خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آن جا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند، خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیاید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** این عبارات از سه نفر از بزرگان اهل سنت است و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و از آن چه در کتاب‌های معتبر بزرگان شیعه و در روایات اهل بیت علیهم السلام

۱. انساب الأشراف ۱/ ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره. (همان)

۲. تاریخ طبری: ۲/ ۴۴۳، چاپ بیروت. (از همان ص ۴۳۸)

آمده است، صرف نظر کردیم. اکنون پرسش شیعیان این است که آیا محبت، با ارباب و هتک حرمت جمع می‌شود؟

آیا بیعت گرفتن با تهدید و ارباب ارزش و اعتبار دارد؟

آیا تهدید به سوزاندن خانه پاره تن پیامبر ﷺ با این که از مهاجرین اولین بوده، و در غم و اندوه پدر بزرگوارش به سر می‌برد، جایز و سزاوار بوده است؟ آیا هتک حرمت خانه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ مدت‌ها آستانه آن را می‌گرفت و می‌فرمود: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾<sup>۱</sup>، اهمیت نداشت؟

آیا ارباب و ترساندن دختر پیامبر ﷺ که رنج‌های مکه و سختی‌های مهاجرت و مصائب جنگ‌های پدر و شوهرش علی علیه السلام را تحمل کرده است، با ادعای فرط محبت صحابه با اهل بیت منافات ندارد؟ آیا این رفتار ناپسندانه با آیه ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾<sup>۲</sup> سازگار است؟ باید دانست که رفتار آنان با دختر پیامبر ﷺ آن قدر ناگوار و ناراحت کننده بوده است که خلیفه هم هنگام مرگ از آن رویداد شرمنده بود و آرزو می‌کرد که ای کاش! چنان بی‌حرمتی نمی‌شد.

### اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ

طبرانی در معجم کبیر آورده است:

ابوبکر هنگام مرگ آرزو کرد که: ای کاش! سه چیز را انجام نمی‌دادم و ای کاش! سه چیز را انجام می‌دادم و ای کاش! سه چیز را از رسول خدا پرسیده بودم.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

سپس درباره آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می کرد کاش انجام نمی دادم، چنین می گوید: فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ.<sup>۱</sup>

اما آن سه چیزی که آرزو می کنم که انجام نمی دادم، یکی از آن ها خانه فاطمه است، که ای کاش! هتک حرمت نمی کردم و رها می کردم.

ما در این جا از نقل و ترجمه بقیه این ندامت نامه خودداری می کنیم و به نقل کلام دانشمند خبیر و شهیر مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی عليه السلام» اکتفا می کنیم.

او در کتاب ارزشمند خود چنین می نویسد:

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاید و گرنه خانه را با ساکنانش به آتش می کشم. گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگاه می داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است! او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود.

سپس در را کوبید و وارد شد، علی را یافت، در این هنگام ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد، این ناله چیزی جز صدای شکوه و شکایت زهرا عليها السلام به پدرش نبود که از دست یکی از یارانش به وی که در نزدیکی خفته بود، شکایت می برد....<sup>۲</sup>

**مؤلف:** جای بسی تأسف است که محمد حافظ ابراهیم قصیده *عمریه* خود را که در مدح عمر بن خطاب سروده، تصمیم وی را بر هتک خانه زهرا عليها السلام، از فضایل عمر شمرده و چنین سروده است:

۱. طبرانی، المعجم الكبير: ۱ / ۶۲، شماره حدیث ۶۲، تحقیق جمعی عبدالمجید سلفی.

۲. الامام علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۴.

وَقَوْلَةٌ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ  
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقِشَ عَلَيْكَ بِهَا  
أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا  
إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَ بِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا  
مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يَفْؤُهُ بِهَا  
أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا<sup>۱</sup>

سخنی که عمر به علی [ع] گفت، چه شنونده گرانقدر و چه گوینده بزرگواری داشت!  
گفت: خانه‌ات را به آتش می‌کشم، و تو را زنده نمی‌گذارم! اگر بیعت نکنی، هرچند  
دختر پیامبر ﷺ در این خانه است.

جز ابو حفص - عمر - کسی نمی‌تواند این سخنان را در برابر یگه سوار عدنانیان و  
پاسدار آنان - علی [ع] - به زبان آورد.<sup>۲</sup>

خواننده محترم، لطفاً آن چه را این دانشمندان اهل تسنن نوشته‌اند با دقت  
مطالعه کن، آن چه را هم که برخی سنی‌ها در جزوه‌هایشان به عنوان محبت و  
شفقت و وحدت نوشته‌اند، و در مدینه منوره، در سطح وسیعی پخش می‌کنند،  
ملاحظه کن، و خود انصاف بده و به آن چه واقع شده است پی ببر، و از نهایت  
مظلومیت اهل بیت پیامبر ﷺ، آگاه شو و بر آن بزرگواران درود و سلام و صلوات  
بفرست و بر دشمنانشان نفرین و لعنت کن که ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ  
يَنْقَلِبُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ «آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجا است».  
و ﴿إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۴</sup>؛ «ای لعنت خدا بر ظالمان».

۱. دیوان محمد حافظ ابراهیم: ۸۲ / ۱.

۲. نقل از «راهنمای حقیقت» نوشته حضرت آیت الله سبحانی.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۴. سوره هود، آیه ۱۸.

علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد  
(به نقل از بخاری)

«صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر، حدیث

(۴۲۴۰، ۴۲۴۱):

عن عائشة: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً...».

فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا، وَكَانَ لَعَلِّي مِنَ النَّاسِ وَجْهَ حَيَاةِ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ... فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ فَتَشَهَّدَ عَلِيُّ فَقَالَ أَنَا قَدْ عَرَفْنَا فَضْلَكَ وَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ نَنْفَسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ...

عایشه نقل کرده است: فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد نزد ابوبکر و از وی ارث پدرش رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خیبر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری نمود و چیزی به فاطمه نداد پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب نمود و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و پس از شش ماه بعد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفات نمود، وقتی از دنیا رفت شوهرش

۱. وَجَدَ: وَجَدًا عَلَيْهِ: غَضَبٌ - الْمَنْجِدُ فِي اللَّغَةِ: وَجَدَ يَجِدُ وَجَدًا عَلَيْهِ، بَرَأَوْ خَشَمَ غَرَفَتْ، بَرَأَوْ غَضَبَ

علی علیه السلام شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر اذن نداد و خود علی بر جنازه فاطمه علیها السلام نماز خواند و تا فاطمه علیها السلام زنده بود علی علیه السلام در بین مردم احترام داشت اما پس از فوت فاطمه علیها السلام علی علیه السلام ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی توجه شده، بطوری که گویی او را نمی شناسند.

تذکر: در این روایت و روایت قبل آمده است که فاطمه علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و با او حرف نزد تا شش ماه که پس از آن هم با همان حال ناراحتی از دنیا رفت (و همین است معنای «ماتت فاطمة علیها السلام وَ هِيَ سَاخِطَةٌ عَلَيْهِ» و در هر حال در روایات اهل تسنن نیز آمده است که قهر کردن مسلمان با مسلمان دیگر جایز نیست.<sup>۱</sup>

**مؤلف:** با اینکه طبق روایات «بخاری» و «مسلم» قهر بودن بیش از سه شبانه روز جایز نیست، لذا اهل تسنن درباره ادامه قهر حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر بدست و پا افتاده و جواب قانع کننده ای ندارند. و بخاری بعد از باب فوق در همان کتاب و همان صفحه، باب دیگری منعقد

۱. بخاری پنج روایت با سندهای مختلف نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»، حلال نیست مسلمان بیش از سه شبانه روز با برادرش قهر کند. (کتاب الأدب، (۶۲)، باب الهجرة، ص ۱۰۶۰، ح ۶۰۷۳ تا ۶۰۷۷). «مسلم» نیز سه روایت آورده مبنی بر اینکه قهر بودن بیش از سه شبانه روز حرام است. حدیث (۲۵۶۰)، از ابویوب انصاری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ» حدیث (۲۹۶۱) از عبدالله عمر همان را نقل کرده است. حدیث (۲۹۶۲) از ابوهریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ ثَلَاثٍ». (صحیح مسلم، کتاب البر والصلوة والآداب (۸)، باب تحریم الهجر فوق ثلاث...، ص ۱۰۹۶، ح ۲۵۶۰، ۲۹۶۱، ۲۹۶۲) طبق دو روایتی که «بخاری» از عایشه نقل کرده است: حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت قهر با ابوبکر را ادامه داد.

کرده است تحت عنوان:

(۶۳) «بَابُ مَا يَجُوزُ مِنَ الْهَجْرَانِ لِمَنْ عَصَى»؛ باب جواز قهر کردن با کسی که

معصیت کرده است.

و روایت ۶۰۷۸ را در این باره آورده که از آوردن آن صرف نظر شد.

و از اینجا معلوم می‌شود قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر به خاطر

معصیت و گناه کار بودن ابوبکر بوده است.

منظور از آوردن این چند روایت از صحیح‌ترین کتابهای آنها این است که هر

گاه به ما «شیعیان» بگویند: چرا نسبت به فلان شخص بی اعتنا هستید؟ بگوییم

کسی که فاطمه علیها السلام را خصمناک کرد پیامبر را خصمناک نموده است و کسی که پاره

تن پیامبر صلی الله علیه و آله با او قهر کرد و تا زنده بود همچنان با او قهر بود، در حقیقت پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله با او قهر کرده و قهر بوده است. شخص مسلمان نمی‌تواند نسبت به

چنین کسی خوشبین باشد و به او اعتنا کند. ﴿مَنْ يَعْمَلْ سَوْءًا يُجْزَ بِهِ﴾؛ «هرکس

عمل بدی انجام داد طبق همان پاداش داده می‌شود». (سوره نساء/۱۲۳)

**یادآوری:** روایت گذشته که بخاری از عایشه نقل کرده است صریح در این

است که: تا حضرت زهرا علیها السلام زنده بود علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد، یعنی طبق

این روایت حضرت امیر علیه السلام در شش ماه اول حکومت ابوبکر بیعت نکرد و او را

به عنوان حاکم نشناخت، (وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ) و ظاهر و لحن عبارت

روایت این است که پس از شش ماه هم علی علیه السلام با میل و رغبت بیعت نکرد، بلکه

چون بعد از رحلت حضرت زهرا علیها السلام مردم به دید دیگری به آن حضرت نگاه

می‌کردند، از جهت جو حاکم و از روی ناچاری بیعت کرد، و عبارت عایشه

گویای این است که اگر فاطمه علیها السلام رحلت نکرده بود علی علیه السلام همچنان بیعت

نمی‌کرد، (فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ فَاطِمَةُ اسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ

و مُبَايَعَتَهُ) و از این روایت معلوم می‌شود بین حضرت و ابوبکر خصومت بوده

که حضرت (طبق این روایت) خواستار مصالحه با ابوبکر شد. البته برخی از این‌ها از نظر شیعه غیر قابل قبول و محل تأمل است که از طرح آنها معذورم.

«سمهودی» از سلمی همسر ابورافع نقل کرده که گفت:

اشْتَكَّتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَصْبَحَتْ يَوْمًا كَأَمَثَلِ مَا كَانَتْ تَكُونُ، وَخَرَجَتْ عَلَيَّ فَقَالَتْ: يَا أُمَّتَاهُ أُسْبِكِي لِي عَسَلًا، ثُمَّ قَامَتْ فَأَغْتَسَلَتْ كَأَحْسَنِ مَا كَانَتْ تَغْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتْ: هَاتِ ثِيَابِي الْجَدْدُ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَلَبَسَتْهَا ثُمَّ جَاءَتْ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ فَقَالَتْ: قَدَّمِي الْفِرَاشَ إِلَيَّ وَسَطِ الْبَيْتِ، فَقَدَّمْتُهُ فَأَضْطَجَعْتُ وَاسْتَقْبَلَتِ الْقَبِيلَةَ وَوَضَعَتْ يَدَهَا تَحْتَ خَدِّهَا ثُمَّ قَالَتْ: يَا أُمَّتَاهُ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ اغْتَسَلْتُ فَلَا يَكْشِفُنِي أَحَدٌ، قَالَ: فَقَبِضْتِ مَكَانَهَا، وَجَاءَ عَلَيَّ فَأَخْبَرْتَهُ...<sup>۱</sup>

فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله از بیماری رنج می‌برد، یک روز که حالش سخت‌تر از روزهای دیگر بود به من فرمود: برای من آب گرم کن، پس از آن خود را بهتر از همیشه شست و شو داد، سپس فرمود: لباسهای نو مرا بیاور، لباسهای آن حضرت را حاضر کردم، آنها را پوشید و آمد در اطاق خود و فرمود: زیر انداز مرا وسط اطاق بینداز، پس به پهلو، رو به قبله خوابید و دستش را زیر صورتش گذاشت و گفت: ای سلمی الآن من از دنیا می‌روم و من خود غسل کردم، احدی مرا برهنه نکند.

سلمی گوید: پس در همان مکان که خوابیده بود قبض روح شد و از دنیا رفت، پس از آن علی علیه السلام آمد، جریان را برای او بازگو کردم.

همچنین «سمهودی» در صفحه ۹۰۴ همان کتاب از ام جعفر نقل کرده است که:

أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ لِأَسْمَاءِ بِنْتِ عُمَيْسٍ: يَا أَسْمَاءُ، إِنِّي قَدْ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ إِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَيَّ الْمَرْأَةُ الثَّوْبَ فَيَصِفُهَا، قَالَتْ أَسْمَاءُ: يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أُرِيكَ شَيْئاً رَأَيْتَهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ؟ فَدَعَتْ بِجَرَايِدَ رَطْبِيَّةٍ فَحَنَّتْهَا ثُمَّ طَرَحَتْ عَلَيْهَا ثَوْباً، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا أَحْسَنَ هَذَا وَأَجْمَلَ؟ لَا تُعْرِفُ بِهِ الْمَرْأَةَ مِنَ الرَّجُلِ، فَإِذَا أَنَا مُتُّ فَاغْسِلِينِي أَنْتِ وَعَلِيٌّ، وَلَا تُدْخِلِي عَلَيَّ أَحَداً.

فاطمه دختر رسول خدا ﷺ به اسماء بنت عمیس گفت: ای اسماء من زشت می دانم آن گونه که پارچه ای روی جنازه زن می اندازند به طوری که حجم بدن او را نشان می دهد. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا ﷺ آیا نشان بدهم به شما چیزی را که در حبشه درست می کنند؟ پس شاخه های تر و تازه ای طلبید و آنها را آماده کرد (و بصورت عماری «نعش» در آورد) و پارچه ای روی آن انداخت، پس فاطمه ﷺ گفت: چه قدر این (عماری) خوب و زیبا است؟ [جنازه] زن از مرد شناخته نمی شود، پس زمانی که من از دنیا رفتم تو و علی مرا غسل دهید و احدی بر من وارد نشود.

نیز در صفحه ۹۰۵ همان کتاب، آورده است که:

وَقَدْ خَرَجَ الدُّوَلَابِيُّ مَعْنَى ذَلِكَ مُخْتَصِراً، وَفِيهِ إِنَّهَا لَمَّا أَرْتَهَا النَّعْشَ تَبَسَّمتُ، وَ مَا رُؤْيَتْ مُتَبَسِّمَةً - يَعْنِي بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِلَّا يَوْمَئِذٍ.

«دولابی» داستان - تابوت - عماری درست کردن اسماء بنت عمیس را برای حضرت زهرا ﷺ نقل کرده و گفته است: وقتی اسماء عماری را درست کرد و فاطمه ﷺ آن را دید، لبخند زد (تبسم کرد) و حال اینکه دیده نشده بود او لبخند زده باشد - یعنی بعد از پدرش لبخند زده بود - مگر آن روز که عماری را دید.

## تهمت تحریف قرآن

۵۰ چرا اهل سنت - خصوصاً در مدینه منوره - به ما «شیعیان» تهمت می‌زنند که شما قائل به تحریف<sup>۱</sup> قرآن هستید و به برخی کتابها، یا روایاتی که در کتابهای روایی ما آمده است استناد می‌کنند؟

پاسخ: اولاً، عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن موجود که فعلاً در دست مسلمانان است عیناً همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و هیچ گونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است، همانگونه که پیشوای محدثین شیعه، مرحوم شیخ صدوق رحمته الله (متوفای ۳۸۱ ه.ق) یکی از عقاید شیعه را اعتقاد به عدم تحریف قرآن شمرده و فرموده است:

عقیده ما شیعیان دوازده امامی این است که قرآنی که خدا بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، همان است که در دست مردم است، و هیچگونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است.

إِعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ وَ هُوَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ...<sup>۲</sup>

ثانیاً، اگر بنا است، صرف وجود و ملاحظه عبارت یا روایتی، مجوز تهمت زدن باشد، ما نیز می‌توانیم مقابله به مثل کنیم، زیرا در کتابهای معتبر نزد آنها، مانند «صحیح بخاری» و «مسلم» و «تفسیر ابن کثیر» و غیر اینها روایات و عباراتی وجود دارد حاکی از اینکه در قرآن تحریف صورت گرفته است.

۱. مقصود از «تحریف» در اینجا کم و ناقص کردن است، بدین معنا که گفته شود قرآن موجود مشتمل بر تمام آنچه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده نمی‌باشد و قسمتی از آن در موقع جمع آوری قرآن یا در دوران‌های بعد، از بین رفته است.

۲. رساله اعتقادات شیخ صدوق رحمته الله.

## روایات اهل سنت که حاکی از تحریف است

اکنون برخی از روایات و عبارات موجود در کتابهای اهل تسنن را که حاکی از تحریف قرآن مجید است می آورم تا در گفتگوها مطرح و ارائه دهیم.

### تحریف قرآن طبق گفته عمر

«صحیح بخاری»<sup>۱</sup> [کتاب الحدود (ص ۱۱۷۶)] (۳۱) باب رجم الحُبلی فی الزنا اذا احصنت. [ذیل] حدیث (۶۸۳۰): از ابن عباس نقل کرد که گفت:

عمر بالای منبر چنین گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق فرستاد و بر وی کتاب نازل نمود و از آیاتی که خداوند نازل نمود آیه رجم است که ما آن را خواندیم و فهمیدیم و بر طبق همان آیه بود که رسول خدا ﷺ زناکننده را سنگسار نمود و بعد از وی ما نیز همین روش را پیش کشیدیم ولی می ترسم که دورانی بر این امت بگذرد که گوینده ای بگوید: به خدا سوگند آیه رجم را در قرآن پیدا نمی کنم، و به وسیله ترک نمودن حکمی که خدا فرستاده است به ضلالت بیفتند. عمر آن گاه گفت: آری، حکم رجم در کتاب خدا برای هر مرد و زنی که با داشتن همسر زنا کند ثابت است و از آیاتی که ما در قرآن می خواندیم این آیه بود «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»<sup>۲</sup> یا بدین صورت بود که: «إِنْ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»<sup>۳</sup>.

فجلس عمر علی المنبر... ثم قال: ان الله بعث محمداً ﷺ بالحق، وأنزل

۱. روایاتی که از صحیح بخاری نقل می کنیم، از صحیح بخاری چاپ «مکتبه دار السلام، الرياض، الطبعة الثانية، ذوالحجة ۱۴۱۹» می باشد.

۲. از پدرانتان اعراض نکنید، زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است.

۳. بدرستی که کفر شما این است که از پدرانتان اعراض کنید.

علیه الكتاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم فقرأناها و عقلناها و  
وعيناها، رجم رسول الله ﷺ و رجمنا بعده، فأخشي إن طال بالناس  
زمان أن يقول قائل: و الله ما نجد آية الرجم في كتاب الله فيضلوا بترك  
فريضة أنزلها الله و الرجم في كتاب الله حق على من زنى إذا أحصن من  
الرجال و النساء، إذا قامت البيّنة، أو كان الحبل أو الاعتراف، ثم إننا كنا  
نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله أن لا ترغبوا عن آباءكم فإنته كُفِرَ بكم أن  
ترغبوا عن آباءكم، أو إن كُفِرَ بكم أن ترغبوا عن آباءكم....

همچنین «صحيح بخارى» [كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة (ص ۱۲۶۱)]  
باب: ما ذكر النبي ﷺ و حض على اتفاق اهل العلم...، ذيل حديث (۷۳۲۳) نقل  
کرده است که:

فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ  
فِيهَا أَنْزَلَ آيَةَ الرَّجْمِ.

عمر گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق مبعوث نمود و بر او کتاب نازل کرد و در  
آنچه نازل کرد آیه رجم بود.

همچنین: بخاری این مضمون را در کتاب الحدود، «باب الاعتراف بالزنا، ص  
۱۱۷۶، ح ۶۸۲۹» آورده است. (این روایت طبق گفته عمر، بطور کامل در ص ۳۸۷ گذشت).  
«صحيح مسلم» [كتاب الحدود (ص ۷۵۹)] (۴) - باب: رجم الثيب فى الزنى.  
۱۵ - حديث (۱۶۹۱)، قسمتی از این حدیث را که مربوط به رجم و آیه مربوط به  
آن می باشد، از ابن عباس با سه سند نقل کرده است.

طبق این روایات - که هم «بخاری» و هم «مسلم» نقل کرده اند -، و به گفته و  
ادعای عمر، آیه ای در رابطه با رجم (سنگسار نمودن گناهکار) بر پیامبر ﷺ نازل  
شده و جزء آیات قرآن کریم بوده است، نیز طبق ادعای عمر آیه «لا ترغبوا» در

قرآن بوده و عمر می خوانده است و حال اینکه در قرآن فعلی وجود ندارد. اکنون سؤال ما (شیعیان) این است که آیه «رجم» و آیه «لا ترغبوا» چه شد و چرا در قرآن وجود ندارد؟ آیا این حرف به معنای اعتقاد عمر به تحریف قرآن نیست؟<sup>۱</sup>

۱. در کتاب «رحمة الباری» ترجمه مختصر «صحیح بخاری» به لغت فارسی، جزء دوم، ص ۵۴۶، باب ۵، سنگسار کردن محصن، ح ۲۲۱۷، قسمت آخر حدیث مزبور را که از ابن عباس نقل کردیم آورده و آن را بدین گونه ترجمه کرده است.

از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: خداوند متعال محمد صلی الله علیه و سلم را به دین حق خود مبعوث نمود و قرآن را بر او نازل ساخت، و از چیزهایی که نازل نمود آیه رجم بود. [مراد از آیه رجم این است که (الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما)، یعنی: اگر مرد و زن محصن زنا کردند آنها را رجم نمایید، (و گویند: این آیه لفظش منسوخ گردیده و حکمش باقی است).] پایان ترجمه بخاری. مؤلف: به طوری که ملاحظه فرمودید، مترجم بخاری، خبر داده که «گویند: این آیه لفظش منسوخ گردیده و حکمش باقی است».

سؤال ما «شیعیان» از این توجیه این است که منسوخ شدن، یعنی برداشتن آیه، آیا به معنای اسقاط پاره‌ای از آیات قرآن نیست؟ آیا اعتقاد به نسخ، اعتقاد به تحریف نیست؟ آیا به جای کلمه (تحریف) کلمه (نسخ) آوردن، حقیقت را تغییر می‌دهد؟

آیا روایتی که بخاری از ابن عباس آورده که عمر روی منبر در حضور مسلمانان گفت: (از آیاتی که ما در قرآن می‌خواندیم، این آیه بود «لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم...» دلالت ندارد که قرآن ناقص شده و برخی آیات آن در قرآن فعلی موجود نیست؟ آیا این روایات نمی‌گویند که عمر قائل به تحریف قرآن بوده است.

لازم به ذکر است که، استاد (جامعه ام القری) مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، در جزء نهم «معجم فقه السلف» عتره و صحابه و تابعین، ص ۱۰۹، مدعی شده و نوشته است که (صحیح بخاری اصح کتابها بعد از کتاب الله تعالی) است و بین صحاح ششگانه اول کتاب می‌باشد. در مقدمه صحیح بخاری نیز همین ادعا نوشته شده است.

بنابراین، کسانی که مدعی هستند تمام روایات بخاری معتبر و صحیح است خواه ناخواه معتقد به تحریف قرآن نیز هستند.

همچنین این روایت را مسلم نیز نقل کرده و اعتقاد به صحت تمام روایات صحیح مسلم مستلزم اعتقاد

### تحریف قرآن طبق گفته عایشه

«صحیح مسلم» [کتاب الرضاع (ص ۶۲۸)] (۶) باب: التحريم بخمس رضعات.

۲۴- حدیث (۱۴۵۲): با سه سند نقل کرده است:

... عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ؛ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ فِيهَا أَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ عَشْرَ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ. ثُمَّ تُسِيخُنَ بِخَمْسِ مَعْلُومَاتٍ. فَتُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ هُنَّ فِيهَا يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ.

عَمْرَه از عایشه نقل می کند که وی گفت: این آیه جزء آیات قرآن بود: «عَشْرَ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ»<sup>۱</sup> سپس با آیه «خَمْسِ مَعْلُومَاتٍ»<sup>۲</sup> نسخ شد<sup>۳</sup> و هر دو آیه حتی بعد از رحلت رسول خدا ﷺ، تا مدتی در کنار سایر آیات قرآن خوانده می شد.

→ به تحریف قرآن است.

تعجب است که اهل تسنن قول به تحریف را به شیعه نسبت می دهند، خصوصاً در مدینه که به اندک چیزی به ما «شیعیان» اعتراض و می گویند: شما معتقد به تحریف قرآن هستید، در صورتی که علما و فقها و محدثین بزرگ ما «شیعیان دوازده امامی» تصریح کرده اند که (عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن فعلی همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و هیچگونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است).

تفصیل این مطلب در کتاب (البيان في تفسير القرآن) مرحوم آیه الله العظمی خوئی<sup>رحمه الله</sup> آمده است.

۱. ده بار شیر خوردن، که معلوم و حتمی باشد، موجب محرمیت می شود.

۲. پنج بار شیر خوردن، که معلوم باشد، موجب محرمیت می شود.

۳. «نسخ» به معنای برداشتن است، و مرادشان در اینجا این است که خداوند اول ده بار شیر خوردن را سبب محرم شدن قرار داد، بعداً این حکم را برداشت و فرمود: پنج بار شیر خوردن موجب محرم شدن می شود.

### تحریف قرآن طبق تفسیر ابن کثیر

... ان ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، قرأوا، ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتُوهُنَّ أَجُوْرَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

ابن کثیر در تفسیرش «المصباح المنیر» (طبع دارالسلام الریاض، ص ۲۸۶).  
- که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است - نقل کرده که ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، آیه:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاْتُوهُنَّ أَجُوْرَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (سوره نساء/ ۲۴)

پس آنچه از زنها بهره برداری می‌کنید مزدشان را که لازم (تعیین) شده است بپردازید.

را این گونه قرائت کرده‌اند:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتُوهُنَّ أَجُوْرَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

طبق این تفسیر و ادعا، جمله ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ از قرآن کریم، حذف شده است.

### تحریف قرآن طبق تفسیر ثعلبی

ثعلبی (ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم المحدث النیشابوری) در کتاب تفسیرش از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که گفت: ابن عباس مصحفی (قرآنی) به من داد و گفت: این مصحف طبق قرائت ابی می‌باشد، پس من در آن دیدم ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاْتُوهُنَّ أَجُوْرَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

و باز ثعلبی با سند نقل کرده که ابی نضره گفت: از ابن عباس از متعه سؤال کردم؟ گفت: آیا سوره نساء را نخوانده‌ای؟

گفتم: چرا، پس گفت: آیا نخوانده‌ای ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾

گفتم: اینگونه آن را قرائت نکرده‌ام، ابن عباس گفت: به خدا قسم، خداوند آیه را این گونه نازل کرد، و سه مرتبه این قسم و عبارت را تکرار نمود.  
نیز نقل کرده که سعید بن جبیر آیه را این گونه قرائت می‌کرد: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾<sup>۱</sup>.

**مؤلف:** در مدینه منوره بارها با اینجانب مسأله تحریف را مطرح کردند، که پس از پاسخ شفاهی می‌رفتم هتل و کتاب «البیان» مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمته الله را می‌بردم و با مدرک، عدم تحریف را به اعتقاد شیعه ثابت و آنان را قانع می‌نمودم.

### حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف

سرچشمه اختلاف و زمان پیدایش آن بحسب ظاهر از آن وقتی است که رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر بیماری و در حال احتضار بود و عده‌ای از رجال که در بین آنها عمر بن خطاب نیز حضور داشت، نزد آن حضرت جمع بودند.  
در صحیح بخاری هفت روایت با اندک تفاوتی نقل شده که: رسول الله صلی الله علیه و آله در آن حال بیماری فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول الله صلی الله علیه و آله غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، همین که عمر این حرف را زد، بین حاضرین اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می‌گفت، برخی می‌گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول الله صلی الله علیه و آله بنویسد و برخی حرف عمر را می‌زدند و همه و سر و صدا بالا گرفت، حضرت فرمود: «قُومُوا عَنِّي» از نزد من برخیزید و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲، ذیل تفسیر آیه مزبور.

کنید، ابن عباس خارج شد و سخت گریه می‌کرد و می‌گفت: همه مصیبتها از اینجا شروع شد که نگذاشتند رسول الله ﷺ چیزی بنویسد و بین آنحضرت و آنچه می‌خواست بنویسد حائل شدند.

این روایت در صحیح بخاری در هفت مورد با کمی تفاوت آمده است.

۱- در کتاب «العلم»<sup>۱</sup> با جمله: قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حُسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا... آمده است.

۲- در کتاب «الجهاد و السير»<sup>۲</sup> آمده است. در این روایت است که: «ابن عباس زیاد گریه کرد بطوری که ریگها از اشک چشم او تر شد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا».

۳- در کتاب «الجزية و الموادة»<sup>۳</sup> آمده و این روایت شبیه روایت قبل است.

۴- در کتاب «المغازی»<sup>۴</sup> آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف نقل شده است.

۵- در کتاب «المغازی»<sup>۵</sup> آمده و شبیه روایت دوم است.

۶- در کتاب «المرض»<sup>۶</sup> آمده است.

۷- در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنة»<sup>۷</sup> آمده است، این روایت مانند روایت

قبل است.

۱. باب كتابة العلم، ص ۲۵، ح ۱۱۴.

۲. باب جوائز الوفد، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳.

۳. باب اخراج اليهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

۴. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱.

۵. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲.

۶. باب قول المريض، قوموا عني ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹.

۷. باب كراهة الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می آورم.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: «هَلُمَّ اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ. اخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطُ<sup>۱</sup> وَالاختلاف عند النبي ﷺ قال: «قَوْمُوا عَنِّي» قال عبيد الله: فكان ابن عباس يقول: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَلَعَطِهِمْ»<sup>۲</sup>

ابن عباس گفت: وقتی رسول الله ﷺ در حال احتضار بود، و در خانه [آن حضرت] مردانی بودند و در بین آنها عمر بن الخطاب نیز حضور داشت، رسول الله ﷺ فرمود: بیایید بنویسم برای شما نوشته ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می گفتند: بیاورید تا رسول الله ﷺ کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می زدند، پس وقتی همه هممه و سر و صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیدالله [راوی حدیث] گوید: پس ابن عباس می گفت: بدرستی که مصیبت و همه مصیبتها آن است که حائل شد بین رسول الله ﷺ و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همه هممه و سر و صدای آنها.

۱. اللَّغَطُ: هممه و سر و صدای مبهم، (اقراب الموارد).

۲. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب کراهیه الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

این روایات در صحیح‌ترین کتابهای اهل تسنن است و در مقدمه آن نوشته‌اند: صحیح بخاری بعد از کتاب الله اجل کتب اسلام است «هُوَ أَجَلُ كُتُبِ الْإِسْلَامِ بَعْدَ كِتَابِ اللَّهِ إِطْلَاقًا وَ أَعْظَمُهَا شَأْنًا».

همچنین ابن جوزی حنفی در تذکرة الخواص، ص ۶۲ نقل کرده است که: لَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِبَيْسِيرٍ ائْتُونِي بِدَوَاةٍ وَبِيَاضٍ لِأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَخْتَلِفُوا فِيهِ بَعْدِي فَقَالَ عُمَرُ دَعَا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لِيَهْجُرَ.

پیامبر ﷺ کمی قبل از رحلتش فرمود: دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از من با یکدیگر اختلاف نکنید. پس عمر گفت: این مرد را واگذارید، همانا او یاوه می‌گوید.

**مؤلف:** این روایات به چند مطلب بسیار مهم و غیر قابل انکار دلالت دارد: اول اینکه: رسول الله ﷺ کسانی را که دور بسترش جمع بودند و همچنین همه مسلمانان را در معرض ضلالت و گمراهی می‌دید و به حاضرین خطاب کرد و فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. «لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا».

دوم اینکه: وقتی نامه رسول الله ﷺ نوشته نشد، قهراً حاضرین یعنی کسانی که گرد بسترش جمع بودند از ضلالت و گمراهی مصون نماندند، چون طبق فرموده آن حضرت، آنچه آنها را از گمراهی نجات می‌داد همان نامه بود که نوشته نشد. سوم اینکه: اختلاف در همان جلسه و از همان زمان شروع شد. «فَاخْتَلَفُوا». نزاع و کشمکش و خصومت و دشمنی از همان موقع و در همان جلسه شروع شد.

چهارم اینکه: حرف عمر و سر و صداهای پس از آن، چنان رسول الله ﷺ را با آن حال بیماری، ناراحت کرد که فرمود: از نزد من بروید و آنان را طرد کرد، و فرمود: «قُومُوا عَنِّي».

پنجم اینکه: ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و از سویی اهمیت آن نوشته را می دانست و می فهمید شدیداً از وضع پیش آمده گریه می کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن گیر اسلام و مسلمانان می شود ناراحت است و تصریح می کند که همه گرفتاریها، همه مصیبتها از حائل شدن بین رسول الله ﷺ و بین نوشتن آن حضرت بوجود آمد.

ششم اینکه: طبق نقل ابن جوزی، عمر اولاً رسول خدا ﷺ را به عنوان «رجل» (مرد) نام برد، ثانیاً آن حضرت را متهم به هذیان گویی و یاوه سرایی کرد، که این هر دو، توهین آشکار به مقام والای پیامبر اکرم ﷺ و بر خلاف آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛ «سخن از روی هوا و غیر واقع نمی گوید» است.

بنابراین، سرچشمه همه اختلافات، خصوصتتها، جنگهایی که بین مسلمانان رخ داد از همین جا سرچشمه گرفت و باعث همه مصائب آن شخص بوده است.<sup>۲</sup>

۱. سوره نجم / ۳.

۲. علامه مجلسی رحمته الله علیه فرموده است:

شهرستانی - از علمای عامه - در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی به سجود آدم بود و اول خلافتی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان به طرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک همه آن است که ابن عباس گفت: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده اش سنگر یزه ها را تر کرد و به روایت دیگر مانند مرورید قطرات عبرات بر گونه های رویش جاری بود. گفتند: کدام است روز پنجشنبه؟ گفت: شدید شد و جع و آزار رسول خدا ﷺ، پس گفت کتفی بیاورید و به روایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه ای برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید. پس عمر گفت: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ. یعنی این مرد هذیان می گوید و به روایت دیگر گفت: رسول خدا ﷺ هذیان می گوید. و به روایت دیگر گفت: چه می شود این مرد را آیا هذیان می گوید استفهام کنید چه می گوید و به روایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد

## به این مناظره توجه فرمایید

**۵۱** روزی یک نفر از سلفی‌ها بطور اهانت آمیزی خطاب به این جانب گفت: همه شما در ضلالت و گمراهی هستید و تقصیر با علما و بالخصوص شیخ کلینی صاحب اصول کافی و مجلسی صاحب بحار است، که منشأ اختلاف بوده و آن را به وجود آوردند.

گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که باعث ضلالت و گمراهی و اختلاف بین مسلمانان شد. بعد گفتم: تو حاضری کسی را که سبب ضلالت و گمراهی مسلمانان و منشأ اختلاف شد بشناسی و از او بیزاری بجویی؟  
گفت: البته که حاضرم.

گفتم: صحیح بخاری را قبول داری و تمام روایات او را صحیح می‌دانی؟  
گفت: بلی ما صحیح بخاری را بعد از قرآن صحیح‌ترین کتابها می‌دانیم و همه روایات آن درست و صحیح است.

گفتم: به صحیح بخاری مراجعه کن، هفت روایت نقل کرده مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ در همان بیماری که از دنیا رفت، به عده‌ای که دور بسترش جمع

→ ما کتاب خدا هست بس است ما را.

ابن عباس گفت: پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا ﷺ است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است نباید آورد دوات و قلم را و نزاع بسیار شد. حضرت فرمود: برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن. پس ابن عباس گفت: مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حائل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که می‌خواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را به همین نحو و زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلاء مشهور ایشان است در کتاب شفا از این مبسوط‌تر و شنیع‌تر روایت کرده است. (حق الیقین، ص ۲۲۰).

بودند فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، یک نفر از حاضرین گفت: درد بر رسول الله غلبه کرده است و قرآن برای ما کفایت می‌کند و این حرف سبب شد بین حاضرین اختلاف و نزاع بوجود آمد و سرانجام رسول الله ﷺ فرمود: برخیزید بروید و نامه نوشته نشد، گفتم: آیا حاضر هستی این شخص را که در این روایات معرفی و نام برده شده شناسایی و از او تبری جویی؟ آیا طبق این روایات سبب ضلالت جمعی از مسلمانان همان شخص نشد؟ آیا رسول الله ﷺ در صدد نبود چیزی بنویسد که امتش در ضلالت و گمراهی نیفتند؟ او ساکت ماند و حرفی نزد، گفتم: برو کتاب صحیح بخاری را مطالعه کن تا بر تو معلوم شود منشأ ضلالت چه کسی بوده است. آیا مرحوم کلینی یا مرحوم مجلسی یا دیگر علمای شیعه هستند یا آن کسی است که شما به او دل بسته‌اید. گفت: رسول الله ﷺ می‌توانست بعد از رفتن آن عده، کاغذ بطلبد و نامه را بنویسد چرا چنین نکرد؟

گفتم: آن کس که گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و مانع نوشتن نامه شد، بذر شبهه را پاشید و بر فرض که رسول الله ﷺ بعد از رفتن آن عده، نامه‌ای می‌نوشت، می‌گفتند نامه و نوشته اعتبار ندارد و رسول الله ﷺ این نامه را در حال عادی «و العیاذ بالله» در کمال عقل نوشته است و نمی‌گذاشتند به آن عمل شود. سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد.

### مناظره دیگر و منشأ اختلاف

۵۲ با دو نفر دیگر صحبت از اختلاف مسلمانان و آثار سوء آن شد و من اشاره به همین روایت کردم و گفتم: شما اهل تسنن ما «شیعیان» را رافضی و گمراه می‌دانید اما نمی‌گویید و از بزرگان تنان سؤال نمی‌کنید که چه کسی بذر گمراهی و

اختلاف را پاشید، چه کسی از نوشتن نامه توسط رسول الله ﷺ جلوگیری کرد و بجای اینکه به او بد بگویید و از او بیزاری بجوید به او دل بسته و مرتب مدح و ثنایش می‌گویید و به شیعه تهمت می‌زنید و ناسزا می‌گویید؟

گفتند: چنین نیست و نفرین کردند کسی را که در بین مسلمانان بذر اختلاف بپاشد. اینجانب نیز آمین گفتم. سپس گفتم: پس به صحیح بخاری باب «قَوْلِ مَرِيضٍ» «قَوْمُوا عَنِّي» و غیر آن مراجعه کنید و ببینید در کنار بستر رسول الله ﷺ چه کسانی بودند و چه گفتند و چه کسی سبب شد رسول الله ﷺ نامه‌ای که می‌خواست بنویسد، نوشت و چرا ابن عباس گریه کرد؟

در اینجا متوجه قضیه شدند و گفتند: بالاخره مسلمانان باید به کتاب خدا و به سنت رسول الله ﷺ عمل کنند و اینها هم در اختیار ما است.

گفتم: اولاً ما «شیعیان» همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم و معتقدیم که باید به کتاب خدا و به سنت رسول خدا - که از طریق اهل بیت آن حضرت ثابت و محرز شده - عمل کرد، ولی این حرف بر خلاف حرف عمر است که گفت «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، یعنی نیازی به نوشته رسول الله ﷺ و سنت آن حضرت نداریم.

ثانیاً اگر حرف عمر درست بود و کتاب خدا کفایت می‌کرد پس چرا اختلاف بوجود آمد؟ چرا مسلمانان بلکه خود صحابه گرفتار جنگ با یکدیگر شدند؟ مگر علی بن ابیطالب رضی الله عنه از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ نبود؟ مگر طلحه و زبیر و معاویه از صحابه نبودند؟ مگر عایشه همسر رسول الله ﷺ نبود؟ مگر رسول الله ﷺ قرآن را همراهش برد؟ علاوه بر اینها اگر کتاب خدا - قرآن - کفایت می‌کرد، پس چرا شما به سنت رسول الله عمل می‌کنید و خود را اهل سنت می‌دانید.

گفتند: بالاخره هر چه بوده و هر چه واقع شده ما فعلاً نباید به مسلمانان صدر



اسلام بد بگوئیم چون آنها مسلمان و گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بوده‌اند.

گفتم: اگر بدگویی به گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جایز نیست پس چرا شما اهل تسنن به اندک چیزی به شیعه بد می‌گویید، به محض اینکه می‌خواهند طبق فقه خودشان بر چیزی که سجده صحیح است، سجده کنند آنان را مشرک می‌خوانید، آنان را که ایرانی هستند مجوسی می‌خوانید؟ گفتند: این تعبیرها مربوط به گروه خاصی است و ما از آنها متنفر و بیزار هستیم.

گفتم: بالأخره شما اهل تسنن شیعیان را گمراه می‌دانید و مرام آنها را قبول ندارید. و نفرین باد بر کسی که سبب ضلالت و دو دسته‌گی و اختلاف شده است، چه شما که پیرو اهل بیت نیستید یا ما که پیرو قرآن و سنت رسول الله ﷺ که توسط اهل بیت آن حضرت ثابت و به دست ما رسیده است. سرشان را زیر انداختند و پس از کمی تأمل یکی از آنها گفت: هر چه باشد شما اصلاً ایرانی و مجوس بوده‌اید و نباید از این حرفها ناراحت شوید. گفتم: هر چه باشد شما هم عرب و مشرک و بت پرست بوده‌اید و بلافاصله گفتم: بگوئید بدانم آیا در قرآن کریم آیه‌ای در مذمت ما ایرانیها و بقول شما، ما مجوسیها نازل شده و وجود دارد؟ کمی فکر کردند و گفتند: ما نمی‌دانیم. گفتم: ولی من می‌دانم که در مذمت عده‌ای از اعراب آیاتی نازل شده است مانند:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا اسَلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ  
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾<sup>۱</sup>

برخی از اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید، اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است.

و مانند:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

اعراب، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به اینکه حدود آنچه را خدا بر رسولش نازل کرده، نمی‌دانند سزاوارترند، و خدا دانای حکیم است.

گفتند: این آیات مربوط به اعراب بادیه نشین است و باید به تفسیر مراجعه کرد، گفتم قبول ولی این آیه را چه می‌گویید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۲</sup>

و برخی از اعراب که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم، سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند.

وقتی این آیه را خواندم سخت ناراحت شدند و گفتند: در مراد و فهم این قبیل آیات باید به تفسیر رجوع کرد و نباید به ظاهر آنها نگاه کنیم.

گفتم: شما هم نباید به برخی از اعمال شیعه نگاه کنید که طبق مذهب‌تان جایز نیست و نباید فوراً حکم به شرک و کفر شیعه بکنید، بعد گفتم: برخی اعمال است که در فقه شیعه جایز است، برخی حتی مستحب است، مانند نماز خواندن در کنار قبور ائمه معصومین علیهم‌السلام ولی طبق فقه و نظر برخی از شما جایز نیست،

۱. سوره توبه / ۹۸.

۲. سوره توبه / ۱۰۱.

شما چرا بدون بررسی و به محض اینکه چنین اعمالی را از شیعه دیدید، آنان را مشرک و کافر می خوانید؟ چرا در مدارس شما به بچه ها و جوانها تعلیمات ضد شیعه می دهند، بطوری که وقتی ما را می بینند با چشم دشمنی و بغض و کینه بما نگاه می کنند، چرا در این موارد که برخی اعمال از شیعه و خصوصاً از ایرانیها می بینید دلیل و وجه آنرا سؤال نمی کنید؟

در اینجا احساس شرمندگی کردند و گفتند: جایز نیست به مسلمان تهمت زد و در فهم آیات هم باید به شأن نزول آنها مراجعه کرد.

گفتم: پس بدانید اگر بنا باشد به ظاهر نگاه کرد و قضاوت نمود ما هم می توانیم به ظاهر نگاه کنیم و حرف بزنیم.

بعد گفتم: آیاتی که خواندم یقیناً در مذمت اعراب بادیه نشین نازل شده است و باید قبول کنید که تمام آیاتی که در مذمت کفار و منافقین است قدر متیقن آنها اعراب هستند، سوره منافقین قطعاً درباره اعراب مدینه نازل شده است. اما نه تنها آیه ای در مذمت ما ایرانیها نازل نشده است بلکه در مدح ایرانیها آیه نازل شده است.

در صحیح مسلم است که:

وقتی سوره مبارکه جمعه نازل شد و رسول الله ﷺ این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۱</sup>

و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته اند [برانگیخت] و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

مردی از حاضران گفت: یا رسول الله ﷺ مراد از مردمی دیگر، در این آیه چه کسانی هستند؟ آن حضرت جواب او را نداد، باز سؤال کرد، حضرت جواب نداد، باز سؤال کرد، حضرت فرمود: سلمان فارسی حاضر است؟

«فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَا لَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ.»<sup>۱</sup>

پس دست مبارک خود را بر سلمان گذارد و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اینها به آن دست می‌یابند.

علاوه بر این آیه، در همین کتاب از ابو هریره نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود: «لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ فَارَسٍ (او قال) مِنْ أَبْنَاءِ فَارَسٍ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ»

اگر دین نزد ثریا باشد مردی از فارس (یا) از فرزندان فارس به آن دست می‌یابد.<sup>۲</sup>

گفتم: صحیح مسلم که این دو روایت را نقل کرده چاپ ریاض و در عربستان منتشر شده و در هتل موجود است اگر قبول ندارید بروم کتاب را بیاورم، گفتند: قبول داریم و صحیح است.

گفتم: پس ایرانیها نه تنها مذموم نیستند بلکه ممدوح و مورد تأیید خداوند و رسول الله ﷺ هستند اما برخی از اعراب پس حرفش را نزن، خندیدند و گفتند: همه اینها صحیح است اما ایرانیها کارهایی می‌کنند که در دین نیست و نباید انجام دهند مانند: گنبد و بارگاه روی قبور ساختن، در کنار قبور نماز خواندن، شمع روشن کردن، دخیل بستن و...

گفتم: اولاً این کارها شرک و کفر نیست، بلکه برخی از این اعمال در فقه شیعه مستحب است، ثانیاً این قبیل اعمال اختصاص به شیعیان ندارد، مسلمانان مصر که اهل تسنن هستند روی قبور بزرگان دین، ساختمان ساخته‌اند مسلمانان شام،

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۶.

۲. همان، ح ۲۵۴۷.

لبنان، عراق و غیر اینها همه یا اکثر آنها اهل تسنن هستند و چنین اعمالی را دارند و انجام می دهند، چرا شما همه حمله ها و تهمت ها را متوجه شیعه و ایرانیها نموده اید؟ گفتند: در واقع تقصیر با بزرگان ما است که حقایق را آنطور که هست نمی گویند و تنها همین کارهای شیعه را که فقط در فقه گروهی خاص بدعت و حرام محسوب شده به مردم می گویند.

### تَهْمَتِ بَه اَيْنَكِه شِيعِيَانِ اَزِ اِمَامَانِ خُودِ حَاجَتِ مِي طَلَبِنْدِ

۵۳ یک نفر از آنها به اینجانب گفت: شیعیان، رسول الله ﷺ و ائمه بقیع عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را عبادت می کنند و رو به قبر آنها می ایستند و دست به دعا بلند می کنند و از آنها حاجت می طلبند، شفای بیمارانشان را می طلبند، و سایر حاجاتشان را از آنها می خواهند.

گفتم: شیعیان می گویند: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «به طور یقین، نماز و عبادتم و زندگی و مرگم، همه، برای پروردگار جهان است.»

نیز شب های جمعه دعای کمیل می خوانند و می گویند: «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»؛ «ای خدای من و ای پروردگار من! جز توجه کسی را دارم که رفع گرفتاری و توجه در کارم را از او درخواست کنم.»

همچنین در ضمن دعاهایشان آیه شریفه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾<sup>۲</sup>؛ «[آیا معبودان شما بهترند] یا آنکه وقتی در مانده ای او را بخواند، اجابت می کند و گرفتاری اش را بر طرف می سازد؟» می خوانند.

۱. اَمَّنْ : در اصل، اَمُّ مَنْ بوده: اَمُّ برای استفهام و مَنْ، موصوله است که در هم ادغام گردیده.  
این آیه مبارکه ادامه آیات قبل است و خطاب به بت پرستان است و سؤال از آنان شده که: آیا بتها و معبودهای شما مشرکان بهترند، یا کسی که دعای مضطر را اجابت و گرفتاری او را بر طرف می کند؟  
۲. سوره نمل / ۶۲.

و تو چگونه چنین تهمت‌ی را به شیعه می‌زنی؟ بیا ایران، خراسان و ملاحظه کن مسجد بزرگ گوهرشاد جلو مرقد امام رضا علیه السلام ساخته شده و در تمام اوقات نماز، هزاران زن و مرد، پیر و جوان به نماز می‌ایستند در حالی که قبر مقدس امام رضا علیه السلام پشت سر آنها قرار گرفته است.

هرگز شیعه امامان معصوم خود را عبادت نکرده و نمی‌کند و اینکه گاهی رو به قبر آنها دست به دعا بر می‌دارند. اولاً در کتابهای زیارتی آمده که مستحب است بعد از زیارت برای دعا رو به قبله کنند و دست به دعا بردارند، ولی توجه ندارند، ثانیاً در صورتی هم که رو به قبر ایستاده، دست به دعا بلند کنند، این طور نیست که از صاحب قبر و از غیر خدا حاجت بخواهند بلکه در همان حال نیز از خدا حاجات خود را می‌طلبند و اگر هم از رسول الله صلی الله علیه و آله یا از ائمه علیهم السلام بخواهند، بعنوان واسطه و وسیله می‌خواهند، یعنی از آنها می‌خواهند که آنها از خداوند متعال بخواهند دعایشان مستجاب و حاجاتشان را برآورد و هیچ یک از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام معتقد نیستند که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام حاجتشان را برآورده می‌کند یا بیمارشان را شفا می‌دهد بلکه همگی معتقدند که شفا و نصرت و تمام امور و تمام خیرات بدست خداوند متعال است.

گفت: مشرکین نیز بتها را واسطه قرار می‌دادند

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾<sup>۱</sup>

آنانکه غیر خدا را [چون بتان] بدوستی و پرستش گرفتند و گفتند ما آن بتان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را هر چه بیشتر به درگاه خدا نزدیک گرداند.

و شیعیان هم امامان خود را واسطه قرار می‌دهند که آنان را بخدا نزدیک کنند.

گفتم: جواب تو را خود آیه داده است و فرق آنها را با شیعه با جمله «وَمَا

نَعْبُدُهُمْ» بیان فرموده است، زیرا آیه شریفه فرموده است: مشرکین بتها را پرستش و عبادت می کرده اند. و شرک آنها بجهت عبادت کردن بتها بوده است ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت و پرستش نمی کنند، و برای امامان خویش هرگز سجده نمی کنند، روزه نمی گیرند، نذر نمی کنند و ... .

بعد گفتم: اگر شما فقط یک کتاب فقهی یا یک رساله عملی فقهای شیعه را می دیدی هرگز چنین حرفی نمی زدی، زیرا در تمام کتابها و رساله های عملی شیعیان است که نماز باید قریباً الی الله خوانده شود، و الا باطل است، روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات، باید به قصد قربت و لِله انجام شود و در غیر این صورت باطل است.

گفت: ما ظاهر برخی اعمال شیعه و گفته های آنها را می بینیم و بما هم گفته اند، شیعیان بجای یا الله، یا علی می گویند و بجای اینکه از خدا مدد بطلبند از علی و حسین و ابوالفضل مدد می طلبند.

گفتم: اولاً صدا زدن آنها هرگز عبادت کردن آنها نیست زیرا عبادت به معنای تذلل و تعظیم در برابر غیر است بقصد اینکه او رب و پروردگار و خالق و رازق است و شیعه هرگز در برابر غیر خدا تذلل و تعظیم به این قصد نمی کند و تو خود هم این معنا را از اعمال و دعا های شیعیان می فهمی، بعد گفتم: شب جمعه دعای کمیل می خوانند، در ماه مبارک رمضان دعای افتتاح و ابو حمزه می خوانند، شبهای قدر دعای جوشن کبیر می خوانند که صد بند و در هر بند یک بار می گویند: «سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْغُوثُ الْغُوثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» و این دعاها در مفاتیح الجنان موجود است.

گفت: در کتابی خواندم که شیعیان بُزِ زَرْدِ رنگی را می آورند و دورش حلقه می زنند و او را به عنوان امّ المؤمنین عایشه توهین و مسخره می کنند، این داستان

تا چه اندازه صحت دارد؟

گفتم: یکی از تهمت‌هایی که به شیعیان زده و در کتابها نوشته‌اند همین مطلب است که من هم در کتابهای ضدّ شیعه دیده‌ام ولی روح شیعه از چنین قضیه‌ای اطلاع ندارد و می‌توانی از هر ایرانی که اینجا هست سؤال کنی و این قضیه کذب است. بعد گفتم: البته شیعیان نسبت به اعمال و رفتار عایشه حساس هستند و رفتار دوگانه او برای شیعه سؤال برانگیز است.

گفت: چطور؟ او هر چه باشد همسر رسول الله ﷺ و دختر خلیفه و ام المؤمنین بوده و بر همه مسلمانان است که حرمت او را مراعات کنند. گفتم: صحیح است ولی هر کس اول باید خودش حرمت خودش را حفظ کند تا دیگران حرمت او را نگهدارند و این جهت را عایشه نسبت به خودش رعایت نکرده است.

مثلاً امام احمد حنبل نقل کرده که:

عایشه گفت: من تا وقتی که رسول الله ﷺ و پدرم ابوبکر در حجره‌ام دفن بودند، داخل حجره‌ام می‌شدم و لباسم را زمین می‌گذاشتم و می‌گفتم رسول الله ﷺ شوهرم است و ابوبکر پدرم، اما پس از آنکه عمر با آنها دفن شد به خدا قسم هر وقت داخل حجره‌ام شدم لباسم را بخود می‌پیچیدم چون از عمر حیا می‌کردم.

«عَائِشَةُ قَالَتْ: كُنْتُ أَدْخُلُ بَيْتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَنِّي وَأَضَعُهُ ثَوْبِي وَ أَقُولُ: إِنَّمَا هُوَ زَوْجِي وَ أَبِي فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ مَعَهُمَا قَوْلَ اللَّهِ مَا دَخَلْتُهُ إِلَّا وَ أَنَا مَشْدُودَةٌ عَلَيَّ ثِيَابِي حَيَاءً مِنْ عُمَرَ»<sup>۱</sup>

۱. التاریخ القویم، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، ص ۲۰۸ و در ص ۱۹۳، ایضاً به عبارت مشابهی از عایشه نقل شده است.

اکنون طبق این روایت، عایشه چطور از مرد نامحرمی که مرده و دفن شده است حیا می‌کند و حجابش را حفظ می‌کند ولی روزی، سوار شتر می‌شود و در وسط میدان جنگ حاضر و در بین آن همه مرد نامحرم با خلیفه رسول الله ﷺ، امام مسلمانان جنگ می‌کند و حرمت خود را می‌شکند، حرمت رسول الله ﷺ را می‌شکند، آیه شریفه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» را نادیده می‌گیرد؟

گفت: اینها در تاریخ است و بهتر است ما چیزی نگوییم و شما هم نادیده بگیرید. گفتم: مانعی ندارد ولی چون صحبت طولانی شده خسته شدم، اگر مطلب دیگری هست بماند برای فردا، گفت: بلی چند سؤال دیگر دارم که مایل هستم بدانم، گفتم: وعده ما و شما فردا بعد از نماز ظهر، در همین مکان و خداحافظی کردیم و رفتیم.

روز بعد با یک نفر آمد و گفت: این آقا رفیق من است و او هم چند سؤال دارد، گفتم: مانعی ندارد، گفت: برویم گوشه‌ای از مسجد که رفت و آمد نباشد، رفتیم جای خلوت و پس از احوال پرسی اولین سؤال آنها این بود:

چرا شیعیان از خاک کربلا شفا می‌طلبند و آنرا برای شفا به بیماران خود می‌خورانند مگر ممکن است خاک شفابخش باشد و روی بیمار اثر بگذارد؟ گفتم: آیا در قدرت خداوند متعال شک دارید؟ آیا خداوند نمی‌تواند در خاک اثر بگذارد و آنرا دارو و موجب شفای بیمار قرار دهد؟ گفتند: در قدرت خدا شک نداریم ولی قبول و اصلاً تصور چنین امری برای ما مشکل است.

گفتم: چه اشکالی دارد، همان خدایی که در عسل شفا قرار داده است: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾<sup>۱</sup>؛ «از شکم آنها نوشیدنی با رنگهای گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است.» همان خدایی که در

پیراهن حضرت یوسف علیه السلام اثر گذاشته و وی امر می‌کند آنرا ببرند و روی چشمان پدرش بیندازند و خبر غیبی هم می‌دهد که چشمان نابینای پدرش حضرت یعقوب با انداختن پیراهن روی آنها، بینا می‌شود: ﴿اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ «این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود.» ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ آتَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾<sup>۲</sup>؛ «چون مژده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او [یعقوب] افکند در آن حال به بینائی بازگشت.» همچنین آن خدایی که قادر است در قسمتی از گاو ذبح شده اثری بگذارد که وقتی به انسان کشته شده می‌زنند زنده شود و قاتل خود را معرفی کند ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً﴾<sup>۳</sup>؛ «و یاد آور زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد گاوی را ذبح کنید.» و همان خدایی که در عصای حضرت موسی علیه السلام اثر می‌گذارد و... این خداوند قدرت دارد در خاک کربلا اثر بگذارد و آنرا برای بیمار شفابخش قرار دهد.

سپس گفتم: و از شما تعجب است که اهل لسان هستید و مرتب قرآن می‌خوانید در عین حال به این قبیل آیات توجه نمی‌کنید و در نتیجه وقتی می‌شنوید در تربت کربلای حسین علیه السلام شفا است، برایتان مشکل می‌شود و نمی‌توانید باور کنید.

البته وقتی این آیات را می‌خواندم و توضیح می‌دادم، دهانشان بازمانده بود و گویا تا بحال این آیات بگوششان هم نخورده بود لذا به گرمی استقبال کردند و پذیرفتند، بعد گفتند: ما شنیده‌ایم که شیعیان برای امام‌هایشان نذر می‌کنند و می‌گویند

۱. سوره یوسف / ۹۳.

۲. سوره یوسف / ۹۶.

۳. سوره بقره / ۶۷.

نذر امام حسین علیه السلام یا نذر امام رضا علیه السلام و حال اینکه نذر باید برای خدا باشد. گفتم: مقصودشان این است که ثواب آن عمل و کاری را که نذر کرده‌اند هدیه به امام حسین علیه السلام یا هدیه به امام رضا علیه السلام باشد و الا نذر باید لله و برای خدا باشد و حتی صیغه نذر هم باید بخوانند به اینکه بگویند: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَفْعَلَ كَذَا» و به جای «کذا» کاری را که می‌خواهند انجام دهند بگویند، و یا به فارسی بگویند: «بر عهده من است که برای خدا چنین کاری را انجام دهم». و الا نذر صحیح نیست. صحبت به اینجا که رسید مأمورین متوجه ما شدند و آنها فوراً خداحافظی کردند و رفتند و الحمدلله.

### شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن

**اول:** ابوحنیفه، به نام: «نعمان بن ثابت بن فردوس» از اهل کابل طخارستان، متولد سال ۸۰ هـ. ق، متوفای سال ۱۵۱ هـ. ق، مدفون در بغداد (امام حنفی‌ها)

**دوم:** «مالک بن انس مدنی»، فرزند انس بن ابی عامر صاحب «الموطأ» (غیر از انس بن مالک صحابی) متولد ۹۵ هـ. ق، متوفای ۱۷۹ هـ. ق، مدفون در قبرستان بقیع. (امام مالکی‌ها)

**سوم:** شافعی، به نام: «محمد بن ادريس قرشي»، متولد ۱۵۱ هـ. ق، متوفای ۲۱۴ هـ. ق، مدفون در مصر. (امام شافعی‌ها)

**چهارم:** «احمد بن حنبل مروزی»، متولد ۱۶۴ هـ. ق، متوفای ۲۴۱ هـ. ق، مدفون در بغداد. (امام حنبلی‌ها)

این چهار نفر، دو نفر از عرب بودند و دو نفر از عجم.<sup>۱</sup>

۱. خلاصه زندگی چهار امام اهل سنت در منتخب التواریخ، باب هشتم، از ص ۴۸۱ تا ص ۴۸۸ آمده است. و نیز در مقدمه «موطأ مالک» مشروح حال مالک نقل شده است و زندگی احمد بن حنبل در بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۶۱ آمده است.

### صاحبان صحاح ششگانه اهل تسنن ایرانی بوده‌اند

صحاح ششگانه اهل تسنن را ایرانیان و عجم - که خود سنی و معتقد به خلفا بوده‌اند - نوشته‌اند.<sup>۱</sup>

کتابهای درجه دوم اهل تسنن را نیز ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مانند: مستدرک حاکم نیشابوری، حلیة الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، سنن بیهقی...  
کتابهای عقاید اهل تسنن را ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مثل: عقاید نسفیه، شرح موافق سید شریف جرجانی، شرح مقاصد نقتازانی، شرح تجرید قوشچی (نام وی علاء الدین علی بن محمد متوفی به سال ۸۷۹ است).

بزرگترین تفسیر اهل تسنن را ایرانیهای سنی نوشته‌اند. مثل: تفسیر فخر رازی، تفسیر طبری مازندرانی آملی، کشاف زمخشری، انوار التاویل قاضی بیضاوی. مفصل‌ترین کتابهای تاریخی اهل تسنن را ایرانیان سنی نوشته‌اند. مثل: تاریخ طبری مازندرانی آملی.

بنابراین متهم کردن شیعیان ایران به این که برای فرار از سلطه خلفا شیعه

#### ۱. صحاح ششگانه آنها عبارتند از:

- ۱- صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل، اهل سمرقند بخارا، متولد ۱۹۴ و متوفای ۲۵۶ ه. ق، محل دفن: سمرقند.
- ۲- صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج قشیری، اهل نیشابور، متولد ۲۰۴ ه. ق و متوفای ۲۶۱ ه. ق، محل دفن: نیشابور
- ۳- سنن ابو داود، تألیف سلیمان بن اشعث ابو داود اهل بیجستان (بیجستان یا سیستان)، متولد ۲۰۲ و متوفای ۲۷۵ ه. ق.
- ۴- سنن ترمذی، تألیف محمد بن عیسی ترمذی، اهل ماوراءالنهر، متولد ۲۰۹، متوفای ۲۷۹ ه. ق.
- ۵- سنن نسائی، تألیف احمد بن شعیب نسائی، اهل شهرهای خراسان، متولد ۲۱۵، متوفای ۳۰۳ ه. ق.
- ۶- سنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید ابن ماجه، اهل قر وین، متولد ۳۰۹ ه. ق و متوفای ۳۷۳ ه. ق.

شده‌اند، کذب محض است و کسی این حرف را می‌زند و می‌نویسد که از تاریخ اسلام و از وضع ایران اطلاع ندارد، یا مغرض و مزدور است.

### مناظره‌ای در باره امام زمان علیه السلام

**۵۴** یک نفر از اهل تسنن گفت: امام برای هدایت مردم است، و امام زمان که غایب است، چگونه مردم را هدایت کند؟ چه مصلحتی در وجود و غیبت او هست؟ چرا با وجود آن همه شیعه، ظاهر نمی‌شود؟ به علاوه، مگر ممکن است شخصی متجاوز از هزار سال عمر کند؟

گفتم: در تفسیر ابن کثیر که از تفاسیر مهم و مورد قبول شما اهل تسنن است، ذیل تفسیر آیه شریفه **﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾**<sup>۱</sup>؛ «و قطعاً او را (حضرت عیسی علیه السلام) را نکشتند! بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد» روایات بسیاری از صحیح بخاری و مسلم نقل کرده است مبنی بر این که قوم یهود، خانه حضرت عیسی علیه السلام را محاصره کردند و به قصد کشتن آن حضرت به خانه او ریختند ولی خداوند او را حفظ کرد و به آسمان بالا برد...<sup>۲</sup>

و در همان تفسیر، ذیل آیه شریفه **﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾**<sup>۳</sup>؛ «و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش (پیش از مرگ حضرت عیسی) به او ایمان می‌آورد.» گفته است: حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و همه اهل کتاب به او ایمان می‌آورند.

و روایات فراوانی از بخاری و مسلم درباره زنده بودن و فرود آمدن حضرت مسیح، عیسی بن مریم علیه السلام نقل کرده است.<sup>۴</sup>

۱ و ۳. سوره نساء، آیات ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲ و ۴. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ، دارالسلام، الرياض، ص ۳۳۷، و ص ۳۳۸

یک نفر یهودی به یک نفر سنّی گفته بود: این مطالب که شما در بارهٔ زنده بودن عیسی علیه السلام و آمدن او در آخرالزمان می‌گویید دروغ است و ساخته و پرداخته مسلمانان است. زیرا پیامبران الهی برای هدایت مردم هستند و باید میان مردم باشند نه این که در آسمان و دور از دید مردم زندگی کنند، و اگر آن زمان قوم یهود خواستند حضرت عیسی علیه السلام را بکشند، برای این بود که یاور نداشت ولی الآن که در دنیا آن همه مسیحی وجود دارد و با آن همه قدرت تسلیحاتی که در اختیارشان هست چه کسی می‌تواند متعرض حضرت عیسی مسیح علیه السلام شود، پس چرا از آسمان فرود نمی‌آید؟ گذشته از این‌ها پیامبر خدا که نباید بترسد، و اشکال مهم‌تر طول عمر است، و مگر انسان چند سال می‌تواند زنده باشد؟

سنّی پاسخ داده بود که این مطلب در کتاب آسمانی ما آمده و پیامبر ما صلی الله علیه و آله به این مطلب خبر داده است و خداوند مصالح عالم خلقت را می‌داند و قادر است انسان را صدها بلکه هزارها سال زنده بدارد.

ما نیز به اهل سنّت همان پاسخ را در بارهٔ وجود و مصلحت و طول عمر امام زمان علیه السلام می‌دهیم، با این تفاوت که امام زمان علیه السلام متجاوز از هزار سال است که زنده است، در حالی که حضرت عیسی علیه السلام متجاوز از دو هزار سال است که زنده است (۲۰۰۷ میلادی) بنابراین، پاسخ آن یهودی و شما که از اهل سنت هستید در دو جمله است که خدا عالم به مصالح و قادر و توانا بر هر چیز است.

**خدایی کین جهان پاینده دارد      تواند حجتی را زنده دارد**

اما اینکه چرا امام زمان علیه السلام در میان مردم حاضر نمی‌شود؟ پاسخ آن به طور خلاصه در بیان شیخ الطایفه، خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه آمده، که آن را به ضمیمه یک داستان نقل می‌کنم.



### وجود امام لطف الهی است

خواجه نصیرالدین طوسی رحمته فرموده است: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ وَعَدَمُهُ مِثْلٌ»<sup>۱</sup> وجود امام زمان [که دارای مقام امامت و ولایت مطلقه است] و مقام ولایت و امامت لطف و عنایت خداوند به بندگان است و تصرف آن حضرت در عالم وجود، لطف دیگر است و غیبت و تصرف نکردنش به خاطر عدم لیاقت ما مسلمانان است، زیرا بین پیشوا و پیرو، بین امام و مأموم، تناسب لازم است، تا زمانی که مردم شایسته چنان حاکمی نباشند تناسب وجود ندارد.

۱. لطف: هرگاه لطف به خدا نسبت داده شود و مثلاً بگوییم فلان چیز لطف خدا است، به این معنا است که خدا آن چیز را آفریده و وسیله استفاده بنده خود قرار داده است. لطف خدا به بنده، آفرینش و به وجود آوردن او است، اعطای قدرت، عقل، قوای ظاهر و باطن، اعضاء و جوارح و تمام لوازم زنده ماندن و زندگی کردن و ادامه حیات لطف او است. ﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.

لطف خدا به بندگان، ارسال رُسل و انزال کتب و تعیین و نصب امام معصوم برای هدایت مردم است. لطف در عرف متکلمین چیزی است که انسان را به اطاعت خدا نزدیک و او را از گناه دور می‌کند، «الْلُّطْفُ هُوَ مَا يُقَرِّبُ الْعَبْدَ إِلَى الطَّاعَةِ وَيُبْعِدُهُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ» (باب حادی عشر، مبحث العدل و مجمع البحرین: لطف).

«وَجُودُهُ لُطْفٌ» وجود امام زمان علیه السلام و اعطای مقام امامت و ولایت کلیه به آن حضرت، و آن بزرگوار را هادی و وسیله توجه مردم به خدا قرار دادن، از الطاف بزرگ خداوند است. که هر کس از هدایت آن حضرت مهتدی شود و اطاعت خدا کند و از گناه پرهیز نماید که در این صورت قهراً برایش تقرب الی الله حاصل شود.

«وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ» دخل و تصرف امام علیه السلام در امور مردم و حضورش در جامعه و رهبری کردن آن بزرگوار، لطف دیگر خداوند به بندگان است.

«وَعَدَمُهُ مِثْلٌ» دخل و تصرف نکردن امام زمان علیه السلام و حاضر نشدن آن حضرت در میان مردم، و عدم رهبری ظاهری و آشکار آن بزرگوار، به طور مستقیم و بلاواسطه، از عدم قابلیت ما است.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

\* \* \*

### داستان مرد قفل ساز (مسلمان واقعی)

برای روشن شدن جمله «وَعَدَمُهُ مِنَّا» به این داستان توجه کنید:

شخصی صالح و از هر جهت شایسته و متدین، مدت‌ها آرزوی توفیق زیارت حضرت حجت علیه السلام را داشت و رنج بسیار کشید و در نجف اشرف به گفته طلاب، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفت و آنچه گفته بودند به عمل آورد، ولی سعادت تشریف حاصل نگشت، سپس به ریاضتهای سخت روی آورد و چله‌نشینی کرد و شبها تا به سحر ناله سر داد و التماسها و استغاثه‌ها نمود تا آنکه شبی بارقه امید برقی زد و به او الهام شد که اگر خواهان تشریف خدمت امام زمان علیه السلام هستی باید به فلان شهر سفر کنی، لذا بار سفر بست و به آن شهر رفت و پس از مدتی که در آن شهر همچنان به ریاضت پرداخت در عالم خواب به او گفتند اگر می‌خواهی خدمت حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه برسی فردا برو در بازار دست‌فروشان، آنجا مغازه پیرمردی قفل‌ساز است، امام علیه السلام نزد آن پیرمرد حضور دارد.

چون روز شد و خورشید بالا آمد خود را به آن بازار و مغازه رساند، دید شخصی بزرگوار آنجا نشسته و با پیرمرد صاحب مغازه گرم گفت و گو است. مطمئن شد که به آرزویش رسیده و یقین کرد که آقا حضرت بقیة الله علیه السلام است، نزدیک رفت و مؤدبانه سلام کرد، حضرت جوابش را داد و اشاره فرمود که ساکت باش و مقداری صبر کن، در این حال دید پیرزنی ناتوان و عصا زنان، با

دستی لرزان قفلی را نشان داد و به پیرمرد قفل ساز گفت: آیا ممکن است این قفل را به مبلغ سه درهم از من خریداری کنی، من نیاز به سه درهم دارم، پیرمرد قفل را گرفت و دید عیبی ندارد و سالم است، گفت: ای خواهر، این قفل سالم است و هفت درهم ارزش دارد، من دو درهم می‌گیرم کلید برای آن درست می‌کنم، آنگاه می‌توانی تا ده درهم بفروشی، پیرزن گفت: من پول ندارم و فعلاً نیاز به سه درهم پیدا کرده‌ام، شما همان سه درهم بخرید و گرفتاری مرا برطرف سازید، من شما را دعا می‌کنم، هر جا رفته‌ام حاضر به خرید آن، حتی به مبلغ سه درهم نشده‌اند. پیرمرد با کمال سادگی و مهربانی گفت: خواهرم! تو مسلمانی، من هم ادعای مسلمانی دارم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را ضایع کنم، این قفل هفت درهم ارزش دارد، من اگر بخواهم سود ببرم به هفت درهم از تو خریداری می‌کنم و برای آن کلیدی می‌سازم و آن را به ده درهم می‌فروشم، زیرا بی‌انصافی است در یک معامله در این حد، بیش از یک درهم سود بردن. سپس به پیرزن گفت: باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی این قفل هفت درهم است و من چون کاسب هستم و باید سود ببرم، چنانچه مایل باشی آن را به هفت درهم می‌خرم تا پس از ساختن کلید دو درهمی برای آن، به ده درهم بفروشم و یک درهم سود ببرم.

پیرزن باور نمی‌کرد که این مرد درست می‌گوید، لذا با ناراحتی گفت: من خودم راضی شدم به سه درهم ولی هیچ کس حاضر نشد آن را بخرد، التماس کردم و (چون فهمیدند من ناچار به فروش شده‌ام) نخریدند، پیرمرد قفل ساز هفت درهم به آن زن داد و قفل را خرید، پیرزن دعا کرد و رفت. امام علیه السلام رو به جانب آن شخص کرد و فرمود: آقای عزیز دیدی و روش این پیرمرد را تماشا کردی؟ این گونه باشید و این نحو عمل کنید تا ما به سراغ شما بیاییم. ریاضت و

چله‌نشینی و توّسل به جَفْر و سفر به این سو و آن سو نیاز نیست، عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم کنار شما و با شما باشم. [سپس فرمود:]  
 از همه مردم این شهر، من تنها این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا وی مردی دین‌دار و با انصاف است و خدا را حاضر و ناظر می‌داند، این عمل او هم که دیدی امتحانش بود، از اول بازار آن پیرزن عرض حاجت کرد و التماس کرد، و چون او را محتاج دیدند، در مقام برآمدند که قفل او را ارزان بخرند و هیچ کس حتی سه درهم نیز خریداری نکرد و این پیرمرد آن را به قیمت واقعی‌اش خرید، هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او تفقد و احوالپرسی می‌کنم.<sup>۱</sup>

### پیدایش و عقاید وهابیون

به طور خلاصه اول کسی که با زیارت اولیاء و بنای مزارها مخالفت کرد ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ق) است که پدرش حنبلی مذهب بوده و پس از او شاگردش ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ق) است که عقاید استادش را دنبال کرد و در این رابطه کتابهایی هم نوشته‌اند.

ابن تیمیه معتقد بود پیرایه‌هایی بر دین اسلام بسته شده که می‌بایست آنها را کنار گذارد و به سادگی اولیه اسلام برگشت منتها در این عقیده به افراط رو آورد و روایات و سیره عملی مسلمانان را نادیده گرفت و مدعی شد که احداث بنا بر قبور بدعت است.

شاگردش ابن قیم از عقاید استاد دفاع کرد ولی این دو نفر با مخالفت علمای اسلام، روبرو شدند و کاری از پیش نبردند تا این که محمد بن عبدالوهاب

۱. نقل و تلخیص از سرمایه سخن، ج ۱، ص ۶۱۱.

نجدی معتقد به همان عقیده شد و چون شخصی سیاسی بود و زمینه را برای ایجاد یک گروه و فرقه خاصی مناسب دید خود را به عنوان مصلح دینی معرفی کرد و دست سیاست نیز با او همراهی نمود و پس از مدتی مردم را به مرام تازه یعنی همان عقاید ابن تیمیه سوق داد.

محمد بن عبدالوهاب به مدینه منوره رفت و برای اولین بار مسلمانان را از توسل و تبرک به قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منع کرد و سرانجام فرقه‌ای تشکیل داد. در بدو امر نام این فرقه به نام بنیان گزار آن مرام بود و وهابی (پیروان عبدالوهاب) خوانده می شدند ولی پس از مدتی نام خود را عوض کرده و خود را سلفی خواندند و مدعی هستند که از سلف اسلام و سنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروی می کنند و در زمینه توحید و برخی از اعمال عبادی با اکثر مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالف و در تضاد هستند.

برهمن اساس در سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ ه. ق به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک جمع کثیری از مسلمانان را قتل عام کردند و در سال ۱۲۱۶ ه. ق با یک حمله غافلگیرانه به کربلا هجوم آورده و به تخریب حرم مطهر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و سایر اماکن مقدسه کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و به پیر و جوان، زن و مرد رحم نکردند و خانه‌های زیادی را غارت کردند.

در سال ۱۳۴۳ ه. ق قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند، در روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند، جز قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند.

این گروه اکثراً خشن، متعصب، قشری و بی منطق هستند و بجای توجه به دلیل و برهان و عقل و عاطفه، بر عناد و لجاج و خشونت و تهمت زدن تکیه کرده و مسائل اسلام را در مبارزه با چند مسأله مانند زیارت، توسل، گریه بر اموات،

شفاعت خلاصه کرده‌اند و به اندک چیزی بطور جدی به مسلمانان نسبت شرک و کفر می‌دهند و چنانچه قدرت بدستشان بیاید به سادگی خون و مال هر مسلمانی که با آنها هم عقیده نباشد مباح و حلال می‌دانند.<sup>۱</sup>

از سویی پیروان خود را عملاً از مباحث مهم اسلام مانند عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی، سیاسی و شناخت دشمنان اسلام و مسلمین دور نگاه داشته و آنها را نسبت به روش استعمارگران و اهداف شوم آنها ناآگاه و بی تفاوت ساخته‌اند. در موسم حج و عمره افرادی را که غالباً افغانی و بزبان فارسی آشنا هستند، تجهیز می‌کنند و آنها در جمع زائران و گاهی در قبرستان بقیع همان حرفها و تهمت‌ها را با تندی و خشونت مطرح و همه را مشرک و کافر می‌خوانند، گاهی که دانشجویان ایرانی مُشرف می‌شوند سراغ آنها می‌روند و کتابهای مشتمل بر عقاید انحرافی و یا کتابهایی بر ضد تشیع و بر علیه فقهای شیعه در اختیار آنان قرار می‌دهند، از ورود کتابهایی مانند الغدیر، المراجعات و شبهای پیشاور و مانند اینها سخت جلوگیری می‌کنند، حاضر نیستند با علمای شیعه که از نجف اشرف و قم و سایر بلاد شیعه مشرف می‌شوند، بحث و تبادل نظر کنند.

در قبرستانهای مورد توجه مسلمانان، خصوصاً شیعیان، تابلوهایی نصب کرده و روی آنها آیات و روایاتی نوشته‌اند که مربوط به کفار و مشرکین است و گویا زائران آن اماکن مقدسه مشرک و کافر هستند و آنها می‌خواهند با ارائه آن آیات و روایات زائران را به اسلام دعوت کنند.

پایان عمده مناظراتم که در طول سفرهای حج و استقرارم در مدینه منوره اتفاق افتاد. البته بعضاً تلخیص و برخی هم توضیح داده شد.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱. به کتاب: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، تألیف سید محسن امین رحمته الله مراجعه شود.

## توسل و معنای آن

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ «ای افراد با ایمان! تقوای الهی پیشه کنید و برای تقرب و رسیدن به او، وسیله‌ای، [مثل طاعت و عمل صالح و افراد صالح] فراهم کنید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید».

خداوند متعال در این آیه، امر فرموده است که مؤمنان علاوه بر تقوای پیشگی، و پرهیزکاری، وسیله‌ای نیز برای تقرب به او انتخاب کنند، یعنی پس از داشتن ایمان و تقوا، وسیله نیز لازم و مورد امر خداوند سبحان است.

**معنای وسیله:** «وسیله» (از واژه: وَسَلَّ يَسْلُ وَسِيلَةً) به معنای «قربت و تقرب جستن» است. «وسیله» هر کار و هر چیزی است که باعث تقرب و نزدیک شدن به چیز دیگری است.

مراد از «وسیله» در آیه مزبور، هر کار و هر چیزی است که باعث نزدیک شدن انسان به خدا می‌شود و آنها فراوانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا، ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله، و جهاد در راه خدا است، کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

الله» است، برپا داشتن نماز است، پرداخت زکات است، روزه ماه رمضان و حج و عمره و صلّه رحم و انفاقهای پنهان و آشکار و هر کار خیر و پسندیده است.<sup>۱</sup>

همچنین شفاعت پیامبران، امامان، و بندگان صالح خدا، هر یک وسیله و سبب قرب به پروردگارانند، یعنی هر یک از اینها می تواند واسطه و وسیله تقرب به خدا شود، و آیه ﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ شامل همه اینها می شود.

منظور از توسل به پیامبران و امامان و صالحان، این نیست که چیزی را از شخص آن بزرگواران بخواهیم، بلکه منظور این است که از آنان بخواهیم آنان از خدا بخواهند، که خدا حاجات ما را برآورد، آنها واسطه فیض شوند و میان ما و خدا وسیله و واسطه باشند.

بر این اساس، انسان می تواند بدون واسطه، چیزی از خدا بخواهد، مثل این که بگوید: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ...﴾<sup>۲</sup> یا به وسیله غیر، از خدا بخواهد، یعنی خود مستقیماً نخواهد، بلکه دیگری را واسطه قرار دهد و به او متوسل شود و مثلاً بگوید: ﴿يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا...﴾<sup>۳</sup> یا در مقام توسل به پیامبر اکرم ﷺ بگوید: «یا رسول الله! از خدا بخواه مرا بیامرزد»، «از خدا بخواه بیمار مرا شفا دهد»، «دین مرا ادا کند» یا به سایر مقربان الهی متوسل شود و از آنان بخواهد که «از خدا بخواهند مشکلش را حل کند». یا در مقام توسل به امام

۱. «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَرْحَضَانِ الذَّنْبَ وَ صَلَّةُ الرَّجْمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَ مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ وَ صَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكْفِرُ الْخَطِيئَةَ وَ صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ وَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهُوَانِ...»

نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۳. سوره يوسف، آیه ۹۷.

حسین علیه السلام بگوید: «یا ابا عبدالله! از خدا بخواه توفیق تحصیل علم به من بدهد». نیز انسان می تواند مطلبی و چیزی را هم خودش از خدا بخواهد و هم دیگری برای او بخواهد، مثل آنچه در این آیه مبارکه آمده است ﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...﴾<sup>۱</sup> «و اگر آنان [منافقان] وقتی به خودشان ستم کردند، نزد تو می آمدند، سپس از خدا آمرزش می خواستند، و رسول خدا نیز برایشان از خدا آمرزش می خواست، خدا را بسیار توبه پذیری مهربان می یافتند».

و ما در دعای توسل می گوئیم: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا إِمَامَ الرَّحْمَةِ، يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ...<sup>۲</sup>

و در زیارت حضرت معصومه علیها السلام می گوئیم: «يَا فَاطِمَةَ إِشْفَعِي لَنَا فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ»؛ ای فاطمه معصومه مرا در دخول بهشت شفاعت کن تو را نزد خدای متعال شأن و مقام بلند است.

ضمناً این امر، در میان مردم و درخواست های روزمره آنان نیز رایج است، گاهی چیزی را از غیر، مستقیماً و بدون واسطه، می خواهند، مثل این که فرزند به پدرش می گوید: «این مبلغ را به من بده»، و گاهی متوسل به غیر می شوند، مثلاً فرزند به مادرش می گوید: «به پدرم بگو فلان مبلغ را به من بدهد»، و مادر از پدر

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۶۴.

۲. بار الها، به راستی من می خواهم از تو و توجه کنم به سوی تو به پیامبر تو، پیامبر رحمت محمد صلی الله علیه و آله ای ابوالقاسم! ای رسول خدا! ای امام رحمت! ای آقای ما و مولای ما! به راستی رو کردیم و شفیع قرار دادیم و متوسل شدیم به تو به سوی خدا و واسطه قرار دادیم تو را در جلو حاجت های خودمان ای آبرومند در نزد خدا، شفاعت کن ما را نزد خدا....

می خواهد که خواسته فرزندش را تأمین کند، گاهی نیز هم خودش می طلبد و هم متوسل به مادر می شود، در کارها و امور اجتماعی نیز چنین است.

**توسل به افراد صالح:** همچنین انسان می تواند برای برآمدن حاجاتش متوسل به اشخاص متدین و صالح شود و از آن بزرگواران بخواهد، دعا کنند و از خدا بخواهند حاجاتش را برآورد، همان طور که متعارف است به اشخاص محترم و متدین می گویند: «التماس دعا» «برای ما دعا کن» و تمام این موارد توسّل است و هیچ گونه شبهه‌ای در آن نیست. و علاوه بر آیات و روایات و زیارات و دعاهای صادره از اهل بیت علیهم السلام که مشتمل بر توسلند، در کتب اهل سنت نیز توسّل و متوسّل شدن به غیر آمده و آنها نمی توانند منکر شوند، از باب نمونه:

در صحیح بخاری با دو سند نقل کرده است که: «در زمان عمر بن خطاب، قحطی و خشکسالی شد، عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و گفت: «بار پروردگارا! ما به سوی تو متوسل می شدیم به پیامبرمان و باران بر ما نازل می فرمودی، اکنون به سوی تو متوسل می شویم به وسیله عموی پیامبرمان، پس بر ما باران نازل فرما. [و - پس از توسّل - باران می آمد و سیراب می شدند]»<sup>۱</sup>.

در صحت این روایت و در دلالت آن، نزد اهل تسنن، بحث و مناقشه‌ای وجود ندارد، و همان گونه که در اول صحیح بخاری آمده است، اهل تسنن گفته‌اند و معتقدند. بعد از قرآن کریم، صحیح ترین کتاب، صحیح بخاری است. **مؤلف:** در این روایت آمده است که: «عمر بن خطاب، متوسل شد به عباس عموی

پیامبر صلی الله علیه و آله».

۱. ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس ابن عبدالمطلب فقال: «اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا، و انا نتوسل الیک بعمّ نبینا فاسقنا» (قال: فیسقون». (صحیح بخاری) باب صلاة الاستسقاء ح ۱۰۱۰، و باب الفضائل، ح ۳۷۱۰

همچنین از این روایت، ملاک و موارد توسل معلوم می‌شود، و آن جایی است که انسان مطلب مهمی دارد و خود را لایق و شایسته درخواست از خدا نمی‌داند. نیز از این روایت معلوم می‌شود که عمر قبول داشته که در مقام توسل، باید بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به سراغ وابستگان و اقربای آن حضرت رفت. البته باید از آنها پرسید که چرا عمر خودش دعا نکرد؟ و آیا این نبود مگر اینکه او خود را قابل نمی‌دانست، و مردم هم او را قابل نمی‌دانستند؟ و خلاصه معلوم می‌شود توسل مشروع بوده و عمر آن را قبول داشته است.

**وسیله‌ها بسیارند:** برخی از آنها در بیان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام (که قبلاً نقل کردم) آمده است، برخی دیگر عبارتند از:

**۱- پیراهن حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام:** حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام برای بازگشت بینایی پدرش حضرت یعقوب پیراهنش را وسیله قرار داد و خدا هم در آن، اثر قرار داد و بینایی حضرت یعقوب بازگشت. ﴿إِذْ هَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>، ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَازْتَدَّ بَصِيرًا﴾<sup>۲</sup>. «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود. هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد».

البته یوسف عَلَيْهِ السَّلَام می‌توانست مستقیماً از خدا بخواهد که بینایی پدرش بازگردد ولی متوسل به پیراهنش شد و پیراهن تنش را وسیله قرار داد، و در آن سرّی هست که خدا دانا است، حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌توانست خود از خدا بخواهد که بینا شود، ولی نخواست تا پیراهن فرزندش وسیله شود، و در این نیز سرّی نهفته است. والله العالم.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۶.

۲- وجه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بخاری در صحیحش نقل کرده است که: «سالم از پدرش حدیث کرد که گاهی یاد می‌آورم شعر ابوطالب را که می‌خواند:

و أبيضٌ يُسْتَسْقَى العَمَامُ بِوَجْهِهِ      ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِأَلْرَامِلِ

«چهره نورانی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به وسیله او از ابر باران طلبیده شد» «پناهگاه یتیمان و یاور بیوه زنان است». و نگاه می‌کرد به چهره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و طلب باران می‌کرد و آب باران از ناودان سرازیر می‌شد.<sup>۱</sup>

همچنین بخاری به دو سند نقل کرده است که: «پسر عمر بن خطاب این شعر ابوطالب را می‌خواند.

وَ أبيضٌ يُسْتَسْقَى العَمَامُ بِوَجْهِهِ      ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِأَلْرَامِلِ<sup>۲</sup>

از این روایات معلوم می‌شود که برای آمدن، باران به طور معمول، متوسل به چهره نورانی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شدند و وقتی توسل به چهره مبارک آن حضرت جایز است، توسل به جاه و مقام و امور متعلقه به آن حضرت نیز جایز است، و اشکال تراشی و هابیها به دعای توسل بی‌مورد و از روی جهل آنان حتی به روایات خودشان می‌باشد.

نیز از روایتی که بخاری نقل کرده که عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر قرب و انتساب او به آن حضرت، معلوم می‌شود توسل به اهل بیت آن حضرت به طریق اولی جایز است.

اما این که روایات را از صحیح بخاری و مسلم آوردیم، برای این است که هر گاه با اعتراض اهل تسنن، به ویژه وهابی‌ها مواجه می‌شویم، از کتاب‌هایی که نزد

۱. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۸

۲. همان، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۹ و صلاة المؤمن القحطاني، ج

۳، صلاة الاستسقاء، ص ۹۹۶، همین روایات و اشعار را تحت عنوان «الاستسقاء بدعاء الصالحين»

آورده است.

خودشان معتبر است، پاسخ دهیم، وگرنه روایات و دعاهای توسل در کتب شیعیان بسیار است و هیچ گونه شبهه و تردیدی وجود ندارد. و اما در آیه ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾<sup>۱</sup> که مشرکان را مورد مذمت قرار داده است، این مذمت به خاطر این بوده که آنها بت‌ها را عبادت و پرستش می‌کردند و می‌گفتند: «بتها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به سوی خدا نزدیک کنند». ﴿ نَعْبُدُهُمْ ﴾ و معلوم است که پرستش غیر خدا، شرک است هر چند به قصد تقرب به خدا باشد، و خلاصه مذمت ایشان، به خاطر توسل و وسیله و واسطه قرار دادن به قصد تقرب نیست، بلکه به خاطر پرستش بتها است.

**۳- قبر پیامبر ﷺ:** در سنن دارمی (ج ۲، ص ۴۳۰) آمده است: پس از رحلت پیامبر ﷺ، در مدینه قحطی شدید رخ داد، مردم از عایشه چاره‌جویی کردند، عایشه گفت: «أَنْظَرُوا إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كُوًّا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَفْفٌ»؛ «به قبر پیامبر ﷺ نگاه کنید و از آن، دریچه‌ای به آسمان قرار دهید (باز کنید) به طوری که میان قبر و آسمان سقف نباشد».

**مؤلف:** هم اکنون آن دریچه برگنبد خضرا (گنبد مرقد مقدس پیامبر ﷺ) موجود است، و غرض عایشه توسل به قبر پیامبر ﷺ برای آمدن باران بوده است.

وَأَخِيهِ أَسَدِ اللَّهِ مُسَمَّى بِعَلِيٍّ	بِنَبِيِّ عَرَبِيٍّ وَرَسُولٍ مَدَنِيٍّ
وَسِبْطِيهِ وَشَبْلِيهِ هُمَا نَجْلَا زَكِيٍّ	وَبِزْهَرَاءِ بَتُولٍ وَبِأُمِّ وَلَدَتِهَا
وَبِمُوسَىٰ وَعَلِيٍّ وَتَقِيٍّ وَنَقِيٍّ	وَبِسَجَادٍ وَبِالْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ حَقًّا
الَّذِي يَحْكُمُ بِالْحَقِّ بِحُكْمِ أَرْلِيٍّ	وَ بِذِي الْعَسْكَرِ وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ
وَ بِأَلِيلٍ وَنَهَارٍ وَغَدْوَةٍ وَعَشِيٍّ	وَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتِي وَ سَلَامِي بِالْوَفِّ

وَ تَقَبَّلْ بِقَبُولِ حَسَنِ رَبِّ دُعَانَا بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَبِأَوْلَادِ عَلِيٍّ (ع)  
 الهی تو را به حق پیامبر عربی و فرستاده مدنی و برادرش شیر خدا که نامش علی است،  
 قسم می‌دهم.

و به حضرت زهرا ی بتول و مادری که وی را زاییده است و به دو دختر زاده و دو فرزند  
 شیر بچه پیامبر، حضرت حسن و حسین که از نژاد و نسل پاکیزه هستند.  
 و به حضرت سجاد و امام باقر و امام صادق که به حق می‌باشند و به حضرت موسی بن  
 جعفر و علی بن موسی الرضا و امام محمد تقی و امام علی النقی.  
 و به صاحب عسکر، امام یازدهم و حضرت حجت، امامی که از برای احقاق حق برپا  
 ایستاده و به فرمان پروردگار همیشگی و ازلی، حکم به حق خواهد کرد،  
 هزاران درود و سلام من در شب و روز و صبح و شام بر ایشان باد، پروردگارا! به حق  
 حضرت محمد و علی و فرزندان علی علیهم‌السلام دعای ما را به نیکویی بپذیر.

بهشت دیده آمد روی ایشان      دماغ آسوده دارد، بوی ایشان  
 به گفتاری از ایشان خوش دلم من      خوشا ایشان و گفت و گوی ایشان

**شبهه:** برخی از اهل تسنن، خصوصاً وهابیه می‌گویند: «درخواست دعا و  
 حاجت، از زنده، که قادر بر انجام آن می‌باشد، جایز است، ولی درخواست از کسی که  
 فوت کرده و قادر بر انجام آن نیست، شرک و پرستش میّت است.

**پاسخ:** اولاً: ملاک عبادت و پرستش و توحید و شرک، درخواست از زنده و یا  
 از مرده نیست، زیرا به چه دلیل، درخواست از زنده توحید است ولی درخواست از  
 مرده شرک و پرستش میّت است؟ در حالی که حقیقت عمل یکی است.

**ثانیاً:** انبیاء و اولیاء و شهدا، بلکه همه انسانها، پس از فوت و مردن، زنده  
 هستند و در عالم برزخ حیات دارند. خداوند فرموده است. ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ

يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱﴾. «به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگویید مرده اند، بلکه آنان زنده اند ولی شما درک نمی کنید».

و فرموده است: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۲﴾. «گروهی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندارید بلکه آنان زنده هستند که نزد خدایشان روزی می خورند».

و فرموده است: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿۳﴾. «آل فرعون صبح و عصر بر آتش نشان داده می شوند و روزی که قیامت بر پا می گردد، حکم می شود که آنان را بر سخت ترین عذاب وارد سازند».

این آیه نیز دلالت دارد که کفار هم پس از مرگ زنده اند.

### برخی روایات دال بر حیات پس از مرگ از صحیح بخاری

در صحیح بخاری است که: «رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده های قریش را در چاهی از چاه های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز، در حالی که اصحاب همراه ایشان بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنان را به اسم و اسم پدر صدا زد و فرمود: یا فلان پسر فلان! یا فلان پسر فلان! آیا خوشنود نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می کردید؟ به درستی که ما حقانیت آنچه را خدا به ما وعده داده بود یافتیم؟، آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می گویم، شنواتر

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. سوره مؤمن، آیه ۴۶.

از آنان نیستید.<sup>۱</sup> یعنی همان گونه که شما زنده‌ها، صدای مرا می‌شنوید آنان که مرده‌اند نیز می‌شنوند.

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده است: «ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّهُمْ أَلَانَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ»؛ «رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: به راستی آنها الآن، آنچه را من می‌گویم می‌شنوند».<sup>۲</sup>

همچنین بخاری از انس نقل کرده که: «پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که مرده را در قبر گذاشتند و به خاک سپرده شد و تشییع‌کنندگان رفتند، طول نمی‌کشد حتی آن که میت صدای کوبیده شدن کفش پای تشییع‌کنندگان را که در حال برگشتن هستند می‌شنود، که دو فرشته می‌آیند و مرده را می‌نشانند و به او می‌گویند: چه می‌گفتی در باره محمد ﷺ؟ می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بنده خدا و رسول خداست. به او گفته می‌شود: جایگاهت را در آتش ببین، خدا آن جایگاه را به جایگاهی از بهشت تبدیل کرد، پیامبر ﷺ فرمود: آن مرده هر دو جایگاه خود را می‌بیند، اما کافر یا منافق در پاسخ دو فرشته می‌گوید: نمی‌دانم، آنچه مردم می‌گفتند من هم گفتم، به او گویند: نه دانستی و نه خواندی، سپس پاره‌ای از آهن بر سر او می‌زنند، پس ضجه‌ای می‌زند که همه آنرا می‌شنوند مگر جن و انس»؛ «قَالَ ﷺ: أَلْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَ تَوَلَّى وَ ذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نَعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ فَيَقُولَانِ لَهُ...»<sup>۳</sup>

۱. «انّ نبی الله ﷺ امر یوم بدر بأربعة و عشرين رجلاً من قریش فقفوا فی طوی من أطواء بدر خبیث مخبث، و کان إذا ظهر علی قوم أقام بالعرصة ثلاث لیل... ثم مشی و تبعه أصحابه... حتی قام علی شفة الرکی فجعل ینادیهم بأسمائهم و أسماء آبائهم، یا فلان بن فلان! و یا فلان بن فلان! أیسرکم أنکم اطعتم الله و رسوله؟ فإنا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ قال: فقال عمر: یا رسول الله! ﷺ ما تکلم من أجساد لا أرواح لها، فقال رسول الله ﷺ: «والذی نفس محمد بیده ما أنتم بأسمع منهم».

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز (ص ۲۱۳)، باب المیت یسمع خفق النعال، ح ۲۱۳۳۸.

نظیر همین روایت را در «کتاب الجنائز»، ص ۲۲۱ (بابُ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَالْبَوْلِ، ح ۱۳۷۸) نقل کرده است.

نیز در همین کتاب، ص ۲۲۰ (بابُ التَّعَوُّذِ مِنَ عَذَابِ الْقَبْرِ، ح ۱۳۷۵) مشابه روایت قبل را نقل کرده است.

نیز در همین کتاب، ص ۲۲۱، (بابُ الْمَيِّتِ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، ح ۱۳۷۹) از قول پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...»؛ «به راستی هر یک از شما وقتی مرد، هر صبح و شام، جایگاهش به او نشان داده می شود».

نیز در صحیح بخاری است که: «عایشه گفت: دو زن سالمند، از زنان یهود مدینه بر من وارد شدند و گفتند: همانا اهل قبور در قبرها پشان عذاب می شوند، [عایشه گوید] پس من آنان را تکذیب کردم و خوش نداشتم تصدیقشان کنم، پس از آن که آنها رفتند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد، گفتیم: یا رسول الله! دو پیر زن یهودی آمدند و چنین گفتند و من تکذیبشان کردم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آن دو زن راست گفته اند، اهل قبور عذاب می شوند، عذابی که همه چهارپایان می شنوند، [عایشه گوید] پس از این قضیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در نماز ندیدم مگر این که پناه می برد از عذاب قبر. «قالت عایشه: دَخَلْتُ عَلَى عَجُوزَانِ مِنْ عَجُزِ يَهُودِ الْمَدِينَةِ فَقَالَتْ لِي: إِنَّ أَهْلَ الْقُبُورِ يُعَذَّبُونَ فِي قُبُورِهِمْ، فَكَذَّبْتُهُمَا وَ لَمْ أَنْعِمَ أَنْ أُصَدِّقَهُمَا، فَخَرَجْنَا، وَ دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَجُوزَيْنِ، وَ ذَكَرْتُ لَهُ، «فَقَالَ: صَدَقْنَا، إِنَّهُنَّ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا؛ تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا» فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلَّا يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»<sup>۱</sup>.

نیز بخاری نقل کرده است: «زن یهودیه ای آمد نزد عایشه همسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از او سؤال کرد و پس از سؤال، به عایشه گفت: خدا از عذاب قبر پناهت دهد، عایشه از

۱. صحیح بخاری، کتاب الدعوات، ص ۱۱۰۶، باب التعوذ من عذاب القبر، ح ۶۳۶۶.

پیامبر ﷺ سؤال کرد: آیا مردم در قبورشان عذاب می شوند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «پناه به خدا از عذاب قبر»؛ «فَسَأَلْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَيْعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: غَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»<sup>۱</sup>.

همچنین نقل کرده اند که: رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنان فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ؛ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ؛ أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْآخِرِ»<sup>۲</sup>. «سلام بر شما ای اهل قبور! خدا ما و شما را ببامرزد، شما پیش از ما رفتید، ما هم به شما ملحق می شویم».

نیز نقل کرده اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ»<sup>۳</sup>.

ثالثاً همه مسلمانان. در سراسر جهان، در تشهد تمام نمازهایشان، می گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»؛ «سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ».

بر این اساس، اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علی ﷺ، یا حسن ﷺ و یا حسین ﷺ و مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات، حرام و موجب شرک و کفر بشود، باید - العیاذ بالله - گفته شود که پیامبر اکرم ﷺ نباید کشته شده های قریش را صدا می زد، و نباید اهل قبور را صدا می زد، و باید گفت: عبدالله عمر که گفت: یا رسول الله ﷺ، یا ابابکر، یا ابتاه، و آنان را صدا زد - طبق گفته ابن تیمیه و بن باز - مشرک است.

از آنچه به طور خلاصه بیان کردیم، معلوم شد که حتی طبق روایات معتبر اهل

۱. صحیح بخاری، کتاب الکسوف، ص ۱۶۹، باب التَّوَعُّدُ مِنَ عَذَابِ الْقَبْرِ فِي الْكُسُوفِ، ح ۱۰۴۹.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقيق و الايضاح، تألیف عبدالله بن

باز، ص ۱۰۶.

تسنن، انسان پس از مرگ دارای حیات است و افراد می توانند به آنان سلام کنند و به آنان که مقرب درگاه الهی هستند، متوسل شوند. و آنها را واسطه میان خود و خدا قرار دهند.

**شبهه ای دیگر:** برخی اهل تسنن می گویند: «ما قبول داریم که پیامبر ﷺ و اولیای خدا پس از مرگ حیات دارند. ولی این حیات، حیات برزخی است و ایشان قدرت بر کاری ندارند، قدرت بر وسیله و واسطه شدن میان زنده ها و خدا ندارند و مثل جماداتند. **پاسخ:** اولاً: طبق روایاتی که قبلاً از بخاری نقل کردیم، حتی مشرکان نیز پس از کشته شدن و بعد از سه روز که اجسادشان در چاه ریخته شده، قدرت شنیدن صدای پیامبر ﷺ را داشتند و شنیدند، و مسلمانان نیز پس از دفن، صدای کفش تشییع کنندگان خود را می شنوند.

همچنین در روایات خود اهل تسنن آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي - حَتَّى أُرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ «هر کس به من سلام کند خدا روح مرا بر من برمی گرداند تا پاسخ سلام او را بدهم».

از این روایت که طبق آن عمل می کنند و آن را صحیح می دانند، معلوم می شود خدا قدرت پاسخ گویی را به رسول خدا می دهد، بنابراین چه مانعی دارد، قدرت واسطه شدن و وسیله قرار گرفتن را هم به آن حضرت بدهد؟

به علاوه از آیاتی که درباره شهدا نازل شده معلوم می شود قدرت خوردن نیز دارند، همچنین عرضه کردن آل فرعون بر آتش و شنیدن مرده صدای پای تشییع کنندگان و پاسخگویی به دو فرشته و با او صحبت کردن - که در صحیح بخاری آمده است - بیانگر این است که انسان ها پس از دفن و در عالم برزخ، مثل جماد نیستند. ثانیاً: بر فرض که گفته شود اموات مثل جمادند، مگر خداوند قادر متعال،

نمی‌تواند به آنان (هر چند به صورت جماد باشند) قدرت شنیدن و واسطه شدن بدهد؟ مگر پیراهن حضرت یوسف جماد و بی‌روح نبود؟ مگر خداوند آن را وسیله بازگشت بینایی حضرت یعقوب قرار نداد؟ آیا خدا قدرت دارد در پیراهن یوسف اثر قرار دهد ولی قدرت ندارد در روح انبیا و مقربان درگاهش اثر قرار دهد؟ گاهی می‌گویند: فلان کار و فلان کار، کار خدا است و غیر خدا نمی‌تواند انجام دهد و اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد و یا مثلاً از انبیا و اولیا، فلان چیز را بخواهد، مشرک است و باید توبه کند. ولی ظاهراً آنان از قدرت خدا غافلند، و توجه ندارند که حضرت عیسی علیه السلام با قدرتی که خدا به او داد، کارهای خدایی انجام داد. در قرآن کریم، خداوند سبحان کارهای فوق العاده را برای حضرت عیسی مسیح علیه السلام بیان کرده است: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِي...﴾<sup>۱</sup>؛ «[ای عیسی] هنگامی از گل صورت پرنده‌ای را به اذن من می‌سازی و در آن می‌دمی، و به اذن من پرنده می‌شود، و کور مادرزاد و بیماری پیس غیر قابل علاج را به اذن من شفا می‌دهی، و مردگان را زنده می‌کنی».

خداوند سبحان در این آیه انجام این کارها را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده، و نیست این، مگر به اعطای قدرت به او، از جانب خودش.

همچنین در آیه دیگر از قول حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾<sup>۲</sup>؛ «من برای شما از گل، شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم که به اذن خدا پرنده می‌شود، کور مادرزاد و بیماری پوستی غیر قابل درمان را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم».

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

در این آیه، حضرت عیسی مسیح علیه السلام امور نامبرده را به خود نسبت می دهد و می گوید: «من از گل، مرغ می سازم، من در آن می دمم، من کورمادرزاد را شفا می دهم، من پیسی را درمان می کنم، من مرده را زنده می کنم». و معلوم است که آن حضرت، با اعطای قدرت الهی می تواند چنین کارها را انجام دهد، و با این که خالق و محیی و ممیت خدا است، ولی همین امور، به اراده خدا، به حضرت عیسی مسیح علیه السلام واگذار شده و او کار خدایی کرده است.

همچنین قبض ارواح و میراندن، کار خدا است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾<sup>۱</sup> ولی در آیه ای دیگر همین کار را نسبت به فرشته می دهد ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...﴾<sup>۲</sup>.

آیات در این باره بسیار است و از آنها استفاده می شود که خداوند، برخی کارها را که مخصوص به ذات خود می باشد، به برخی مقربان خویش واگذار می کند و قدرت انجام آنها را به افراد خاص مرحمت می فرماید. (در این باره به صفحه ۱۷۱ کتاب حلیة الاعمال مراجعه شود).

بر این اساس هیچ اشکالی ندارد که بگوییم و معتقد شویم که خداوند متعال، به ارواح انبیا و اولیای مقرب خود، قدرت واسطه و وسیله شدن میان مؤمنان و خود را مرحمت فرموده است و مؤمنین می توانند به آنان متوسل شوند.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.  
وَ لَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قم - ربیع الاول ۱۴۳۷ - آذرماه ۱۳۹۴

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره سجده، آیه ۱۱.

## فهرست مطالب

۵	..... بهترین انسان بعد از پیامبر اکرم <small>ﷺ</small>
۵	..... جزوه و حق‌کشی و نادیده گرفتن آیات و روایات
۷	..... پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> افضل انسان‌ها
۸	..... افضل و بهترین انسانهای عصر پیامبر <small>ﷺ</small>
۱۱	..... امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> افضل انسان‌ها بعد از پیامبر <small>ﷺ</small>
۱۵	..... علی <small>علیه السلام</small> و تقسیم عادلانه بیت المال
۱۸	..... توزیع صد در صد ناعادلانه عثمان
۱۹	..... علی <small>علیه السلام</small> و تسریع در تقسیم بیت‌المال
۲۳	..... افضل بودن علی <small>علیه السلام</small> در بیان خواجه نصیر <small>رحمته الله</small>
۳۸	..... برخی روایات محدثان معروف اهل تسنن
۳۸	..... در تقدم و برتری امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small>
۳۸	..... سبقت و پیشگامی علی <small>علیه السلام</small> در ایمان و نماز
۴۱	..... علی <small>علیه السلام</small> هفت سال قبل از مردم نماز خواند
۴۴	..... علم امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> در روایات اهل تسنن
۴۸	..... جهاد امام علی <small>علیه السلام</small>
۴۸	..... حضرت امیر <small>علیه السلام</small> در تمام جنگ‌ها پرچمدار و پیشرو بود
۵۸	..... علی <small>علیه السلام</small> ، جان و نفس پیامبر <small>ﷺ</small> است (در آیه مباهله و روایات)
۶۴	..... پیامبر <small>ﷺ</small> فرمود: باید سوره را من ابلاغ کنم یا علی <small>علیه السلام</small>
۶۸	..... علی <small>علیه السلام</small> جان‌نثار پیامبر <small>ﷺ</small>
۷۳	..... علی <small>علیه السلام</small> در آیه تطهیر
۷۳	..... زنان پیامبر <small>ﷺ</small> مشمول آیه تطهیر نیستند



۷۵	اما روایات
۷۸	شبهه و پاسخ
۸۱	غدیر خم
۸۱	علی <small>علیه السلام</small> ، ولیّ هر مؤمن است
۸۵	غدیر خم در مسند احمد حنبل
۸۸	غدیر خم در تذکرة الخواص ابن جوزی حنفی
۸۹	تقاضای عذاب و نزول آن
۹۰	معنای مولا در بیان ابن جوزی
۹۴	شکایت سپاه از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۹۵	سبب شکایت سپاه از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۹۵	دفاع پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از آن حضرت
۹۷	خدا منصب را بر حسب لیاقت می دهد
۹۹	تنها علی <small>علیه السلام</small> صلاحیت همسری فاطمه <small>علیها السلام</small> را داشت
۹۹	اکنون روایات
۱۰۱	درها بسته شد
۱۰۱	و تنها در خانه علی <small>علیه السلام</small> به مسجد باز ماند
۱۰۴	خَوْحَهُ ابوبکر
۱۰۶	علی <small>علیه السلام</small> به منزله پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> است
۱۰۷	علی <small>علیه السلام</small> برادر رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> است
۱۰۹	پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> فرمود: علی از من و من از علی هستم
۱۱۲	علی <small>علیه السلام</small> محبوبترین انسان نزد خدا
۱۱۲	دشنام به علی <small>علیه السلام</small> دشنام به رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> است
۱۱۳	اذیت علی <small>علیه السلام</small> اذیت رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> است
۱۱۴	علی <small>علیه السلام</small> بعد از رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> ولیّ هر مؤمن است
۱۱۷	ولادت امام علی <small>علیه السلام</small> در کعبه معظمه
۱۲۱	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> بر دوش پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و بر بام کعبه

۱۲۲	اعتراف استاد «جامعه ام القرى» مکه معظمه .....
۱۲۲	به ارزش فقه عترت و حدیث ثقلین .....
۱۲۳	فقه عترت .....
۱۲۶	شخصیت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....
۱۲۶	در نگاه استاد جامعه ام القرى مکه مکرمه .....
۱۲۹	فاطمه <small>علیه السلام</small> افضل انسانها بعد از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۳۲	روایات اهل سنت در فضائل حضرت زهرا <small>علیه السلام</small> .....
۱۳۲	فاطمه <small>علیه السلام</small> سیده زنان است .....
۱۳۴	فاطمه <small>علیه السلام</small> پاره تن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> است .....
۱۳۵	فاطمه <small>علیه السلام</small> سیده زنان بهشت است .....
۱۳۶	پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> دست فاطمه <small>علیه السلام</small> را می بوسید .....
۱۳۷	حسن و حسین <small>علیه السلام</small> بعد از جد و پدر و مادر افضل انسانهايند .....
۱۴۱	فضائل امام حسن و امام حسین <small>علیه السلام</small> در کتب اهل سنت .....
۱۴۱	حسن و حسین <small>علیه السلام</small> دو فرزند رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۱۴۲	حسن و حسین <small>علیه السلام</small> دو سید جوانان اهل بهشتند .....
۱۴۳	دوستی حسنین <small>علیه السلام</small> دوستی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و دشمنی آنان دشمنی با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۱۴۵	بهترین زنان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و بهترین صحابه آن حضرت .....
۱۴۵	افضل بودن حضرت امیر <small>علیه السلام</small> در بیان ابن ابی الحدید معتزلی .....
۱۴۷	فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به گفته ابن ابی الحدید .....
۱۴۹	برخی فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به نقل ابن ابی الحدید .....
۱۴۹	۱- خدانشناسی .....
۱۵۰	۲- فقه و مسائل شرعی .....
۱۵۳	۳- علم تفسیر قرآن .....
۱۵۳	۴- علم طریقت .....
۱۵۴	۵- علم نحو و عربیّت .....
۱۵۴	۶- شجاعت .....



- ۷- جود و سخاوت ..... ۱۵۶
- ۸- بزرگواری، عفو و اغماض ..... ۱۵۸
- ۹- جهاد در راه خدا ..... ۱۶۰
- ۱۰- فصاحت و بلاغت ..... ۱۶۰
- ۱۱- اخلاق و چهره گشاده ..... ۱۶۱
- ۱۲- زهد و بی‌اعتنایی به دنیا ..... ۱۶۳
- ۱۳- عبادت ..... ۱۶۴
- ۱۴- انس با قرآن و جمع‌آوری آن ..... ۱۶۵
- ۱۵- رأی و تدبیر ..... ۱۶۵
- ۱۶- شیوه حکومت ..... ۱۶۶
- بیست و چهار روایت در فضائل علی علیه السلام ..... ۱۷۱
- به نقل از ابن ابی‌الحدید معتزلی ..... ۱۷۱
- علت آوردن این روایات ..... ۱۸۶
- شأن نزول آیه مباهله و اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۹۱
- شأن نزول آیه مبارکه «موذت»، «القربی» و اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۹۴
- شأن نزول سوره «هل اتی» و اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۹۵
- بررسی مطالب آن جزوه ..... ۱۹۸
- صفات پنجگانه کسانی که محمدی و یار محمدند علیهم السلام ..... ۲۰۱
- داستان سقیفه طبق قول عمر ..... ۲۰۲
- نمونه‌ای دیگر از رفتار عمر ..... ۲۰۳
- باز مدح و ستایش از صحابه ..... ۲۰۴
- تبرئه صحابه و پاسخ ما ..... ۲۰۶
- صحابی را معنا کرده‌اند ..... ۲۱۱
- تعجب از نادیده گرفتن حق ..... ۲۱۲
- بهترین قرن به نظر آنها و پاسخ ما ..... ۲۱۳
- ستایش از ابوبکر و عمر ..... ۲۱۵

- ۲۲۰ ..... غلط اندازی و حق‌کشی تا چه حد؟! .....
- ۲۲۳ ..... حق‌کشی بزرگ و آشکار .....
- ۲۲۷ ..... مرتد شدن گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم .....
- ۲۳۴ ..... آیا مقایسه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با دیگران ظالمانه نیست؟ .....

### ۲۳۶ ..... مناظرات در مکه و مدینه

- ۲۳۶ ..... مقدمه .....
- ۲۷۵ ..... سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام .....
- ۲۷۶ ..... گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل .....
- ۲۸۷ ..... مناظره‌ای مفصل با امام جماعت مسجد جمعه .....
- ۲۸۹ ..... ۱- ساختمان سازی روی قبور .....
- ۲۹۰ ..... ۲- ازدواج با یهود و نصارا را جایز می‌دانند .....
- ۲۹۱ ..... ۳- کثرت روایات عایشه و ابوهریره .....
- ۲۹۴ ..... بازگشت به بیان مناظره .....
- ۳۰۶ ..... نتیجه این مناظره .....
- ۳۲۲ ..... مناظره به نقل از آیه‌الله اراکی رحمته الله علیه .....
- ۳۳۰ ..... تبرک به موی سر پیامبر صلی الله علیه و آله و عرق و آب دست آن حضرت .....
- ۳۴۳ ..... مناظره‌ای پر محتوا .....
- ۳۵۳ ..... مناظره‌ای در مدینه منوره در باره مذهب و امامت .....
- ۳۵۷ ..... مناظره‌ای دوستانه .....
- ۳۶۵ ..... ادب امیرالمؤمنین علی علیه السلام .....
- ۳۶۶ ..... ادب شیعه .....
- ۳۷۴ ..... مناظره‌ای در مسجد الحرام .....
- ۳۸۷ ..... داستان سقیفه به‌طور کامل به گفته عمر و اینکه بیعت با ابوبکر لغزش و شر بود .....
- ۳۹۵ ..... مناظره و سخنان کمر شکن امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه .....
- ۴۰۰ ..... مناظره مرحوم آیه الله خویی؛ با عالم حجازی .....



- ۴۰۱ ..... مناظره به مناسبت برخورد زشت آنها
- ۴۰۴ ..... مناظره در باره کیفیت وضو
- ۴۰۷ ..... اختلاف میان اهل تسنن در مسح پاها
- ۴۰۸ ..... مناظره‌ای در باره زیارت عاشورا
- ۴۱۲ ..... مناظره در باره گریه ما بر مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۲۱ ..... اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه
- ۴۲۳ ..... مناظره‌ای با مسخره کننده گریه کنندگان پشت بقیع
- ۴۲۷ ..... مناظره‌ای در باره نام‌گذاری به «عبدالحسین» و «عبدالرضا»
- ۴۳۰ ..... مناظره‌ای در باره ازدواج موقت
- ۴۳۲ ..... تحریف روایت «متع» به نقل از آیه‌الله خوئی رحمته‌الله
- ۴۳۴ ..... توضیح بیشتر در باره ازدواج موقت
- ۴۴۰ ..... پاسخ امام علیه‌السلام به تحریم متعه
- ۴۴۱ ..... اسلام دین کامل است
- ۴۴۳ ..... مناظره عالم شیعی با عالم سنی
- ۴۴۴ ..... علت بی‌اعتنایی شیعیان
- ۴۴۴ ..... به برخی صحابه و غضب حضرت زهرا علیها‌السلام
- ۴۴۷ ..... تهدید و هتک حرمت زهرا علیها‌السلام توسط خلیفه
- ۴۴۹ ..... اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ
- ۴۵۲ ..... علی علیه‌السلام فاطمه علیها‌السلام را شبانه دفن کرد
- ۴۵۷ ..... تهمت تحریف قرآن
- ۴۵۸ ..... روایات اهل سنت که حاکی از تحریف است
- ۴۵۸ ..... تحریف قرآن طبق گفته عمر
- ۴۶۱ ..... تحریف قرآن طبق گفته عایشه
- ۴۶۲ ..... تحریف قرآن طبق تفسیر ابن کثیر
- ۴۶۲ ..... تحریف قرآن طبق تفسیر ثعلبی
- ۴۶۳ ..... حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف

۴۶۸	.....	به این مناظره توجه فرمایید
۴۶۹	.....	مناظره دیگر و منشأ اختلاف
۴۷۵	.....	تهمت به اینکه شیعیان از امامان خود حاجت می طلبند
۴۸۱	.....	شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن
۴۸۲	.....	صاحبان صحاح ششگانه اهل تسنن ایرانی بوده اند
۴۸۳	.....	مناظره ای در باره امام زمان <small>علیه السلام</small>
۴۸۵	.....	وجود امام لطف الهی است
۴۸۶	.....	داستان مرد قفل ساز (مسلمان واقعی)
۴۸۸	.....	پیدایش و عقاید وهابیون
۴۹۱	.....	<b>توسل و معنای آن</b>
۴۹۱	.....	معنای وسیله
۴۹۴	.....	توسل به افراد صالح
۴۹۵	.....	وسیله ها بسیارند
۴۹۵	.....	۱- پیراهن حضرت یوسف <small>علیه السلام</small>
۴۹۶	.....	۲- وجه پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۴۹۷	.....	۳- قبر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۴۹۸	.....	شبهه
۴۹۸	.....	پاسخ
۴۹۹	.....	برخی روایات دال بر حیات پس از مرگ از صحیح بخاری
۵۰۳	.....	شبهه ای دیگر
۵۰۳	.....	پاسخ

رومی، نشد از سرّ علی(ع) کس آگاه  
زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله  
یک ممکن و این همه صفات واجب  
لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِالله

\*\*\*

در مذهب ما کلام حق ناد علی است  
طاعت که بود قبول حق، ناد علی است  
از جملهی آفرینش کون و مکان  
مقصود خدا علی و اولاد علی است (علیهم السلام)



انتشارات امین دانش

قم / بلوار دل آذر، کوی ۲، پلاک ۱۴ | تلفن: ۶۱ ۶۱ ۲۲ ۳۷ (۰۲۵)